

اندیشه سیاسی در اسلام (۲)

حکومت ولایی

اندیشهٔ سیاسی در اسلام (۲)

حکومت ولایی

محسن کدیور



فهرست مطالب

یادداشت چاپ پنجم	هفت
خلاصه‌ای از یادداشت چاپ چهارم	۱
پیشگفتار	۵
دیباچه	۱۱
بخش اول: مبادی تصویری ولایت	۱۵
مقدمه	۱۷
فصل اول: معنای لغوی ولایت	۲۰
فصل دوم: ولایت عرفانی	۲۲
فصل سوم: ولایت کلامی	۳۲
فصل چهارم: ولایت فقهی	۴۳
فصل پنجم: ولایت در قرآن	۵۹
فصل ششم: ولایت در سنت	۸۲
فصل هفتم: ولایت شرعی فقیه	۱۰۰
فصل هشتم: ولایت و جواز تصرف	۱۲۸
فصل نهم: نظارت فقیه	۱۳۵
فصل دهم: وکالت از مردم	۱۵۰
فصل یازدهم: تاریخچه ولایت در عصر جمهوری اسلامی	۱۶۰
فصل دوازدهم: ولایت و جمهوریت	۲۰۴

کدیور، محسن، ۱۳۳۸ —

حکومت ولایتی / محسن کدیور. — تهران: نشرنی، ۱۳۷۸.

۴۴۵ ص. — (اندیشه سیاسی در اسلام؛ ۲)

ISBN 964-312-403-7

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

چاپ پنجم: ۱۳۸۷.

۱. ولایت فقیه. ۲. ولایت ۳. اسلام و دولت. ۴. رهبری
(اسلام). الف. عنوان.

ح ۸ ک ۴ / BP ۲۲۳/۸ ۲۹۷/۴۵

۷۸-۴۱۶۱ م

کتابخانه ملی ایران



نشرنی

تهران، خیابان کریم‌خان، نیش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۵، کد پستی ۱۵۹۷۹۸۵۷۴۱

تلفن: ۲ و ۸۸۹۱۳۷۰۱، صندوق پستی ۵۵۶ — ۱۳۱۴۵

www.nashreny.com

دفتر فروش: خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۵۸

تلفن: ۹ و ۸۸۰۰۴۶۵۸، فکس: ۸۸۰۰۸۲۱۱

کتابفروشی: خیابان کریم‌خان، نیش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹

تلفن ۸۸۹۰۱۵۶۱

محسن کدیور

حکومت ولایتی

اندیشه سیاسی در اسلام (۲)

• چاپ پنجم ۱۳۸۷ تهران • تعداد ۱۱۰۰ نسخه • قیمت ۶۵۰۰ تومان

• لیتوگرافی غزال • چاپ غزال • ناظر چاپ بهمن سراج

ISBN 964-312-403-7

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۴۰۳-۷

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

بخش دوم: مبانی تصدیقی ولایت ۲۲۱

مقدمه ۲۲۳

فصل سیزدهم: بررسی بداهت و ضرورت عقلی ولایت فقیه ۲۲۷

فصل چهاردهم: بررسی ضرورت شرعی ولایت فقیه ۲۳۱

فصل پانزدهم: ولایت فقیه، اعتقادات، و اصول مذهب ۲۳۷

فصل شانزدهم: اصل عدم ولایت ۲۴۲

فصل هفدهم: ادله ولایت فقیه در روایات منقول از پیامبر(ص) ۲۴۶

فصل هجدهم: ادله ولایت فقیه در روایات منقول از امام علی و حسین(ع) ۲۸۲

فصل نوزدهم: ادله ولایت فقیه در روایات منقول از امام صادق و کاظم(ع) ۲۹۲

فصل بیستم: ادله ولایت فقیه در روایات منقول از امام زمان (عج) ۳۲۲

فصل بیست و یکم: بررسی مستندات قرآنی حکومت ولایی ۳۳۹

فصل بیست و دوم: دلیل اجماع بر حکومت ولایی ۳۵۸

فصل بیست و سوم: ادله عقلی محض بر ولایت فقیه ۳۶۲

فصل بیست و چهارم: ادله عقلی غیرمستقل بر ولایت فقیه ۳۷۵

خلاصه ۳۹۷

Abstract ۴۰۱

فهرست ها ۴۰۷

۱. فهرست منابع ۴۰۹

۲. فهرست آیات ۴۲۲

۳. فهرست روایات ۴۲۶

۴. فهرست اشعار ۴۲۸

۵. فهرست اعلام ۴۲۹

۶. فهرست کتب ۴۳۶

بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشت چاپ پنجم

کتاب **حکومت ولایی** که ده سال از نگارش اش می‌گذرد در چارچوب فقه سنتی و بنا بر مبانی کلامی و اصولی رایج در حوزه‌های علمیه نگارش یافته است و تحلیل انتقادی نظریه رسمی بر اساس ضوابط رایج مذهبی است. نگارنده در مجموعه «اندیشه سیاسی در اسلام» کوشیده است تا از نقد بنائی (نقد در چارچوب و بنا بر اندیشه سنتی) به نقد مبنائی (نقد چارچوبها و مبانی) تجاوز نکند. آنچه از مبانی کلامی یا اصولی به اجمال مورد بحث قرار گرفته در این زمینه باید لحاظ شود و لزوماً باور نویسنده تلقی نگردد. بخشی از دیدگاههای کلامی نگارنده در مقالات متأخر وی (از قبیل «قرائت فراموش شده» یا «طبقه‌بندی اعتقادات دینی») منعکس شده است.

چاپ پنجم کتاب **حکومت ولایی** کماکان ناقص منتشر می‌شود، یعنی فاقد بخش سوم (لوازم و پیامدهای حقوقی، سیاسی، و فقهی حکومت ولایی) است. از سوی دیگر **حکومت انتصابی** جلد سوم مجموعه «اندیشه سیاسی در اسلام» - که این کتاب دومین جلد آن است - هنوز توفیق انتشار نیافته است.

خوشبختانه کتاب **حکومت ولایی** در مقطع تحصیلات تکمیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه‌ای از یادداشت چاپ چهارم

مجموعه «اندیشه سیاسی در اسلام» - که حکومت ولای دومین کتاب آن است - با کمی تأخیر ناخواسته ادامه دارد و جلد سوم آن حکومت انتصابی در آستانه انتشار است.^۱ حکومت ولای از برکت انواع نقد - از رد و جرح رسمی تا تحلیل انتقادی - بهره‌مند بوده است.^۲ وظیفه خود

۱. تاکنون نزدیک به نیمی از آن در قالب یک سلسله مقاله بنام «حکومت انتصابی» در ماهنامه آفتاب منتشر شده است. تهران، ۸۰-۱۳۷۹.

۲. آیت الله شیخ عبدالله جوادی آملی، اسلامیت و جمهوریت [نقد فصل دوازدهم کتاب]: روزنامه کیهان، ۱۹ و ۲۱ مهر ۱۳۷۷. معظم‌له در مواضع متعددی از کتاب ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت (قم، نشر اسراء، ۱۳۷۸) بدون اشاره به منبع، مطالب کتاب حکومت ولای را مورد انتقاد قرار داده‌اند، به‌عنوان نمونه رجوع کنید به صفحات ۳۳۰-۳۳۲، ۴۰۱-۴۰۵، ۴۱۵-۴۱۸، ۴۸۳-۴۹۴، ۵۰۰-۵۹۲ و...

- حجت الاسلام شیخ محمدجواد ارسطا، ولایت و محجوریت [نقد فصل هفتم کتاب]: کتاب نقد، شماره ۸ پائیز ۱۳۷۷، ص ۱۰۱-۶۶. بخش اول این مقاله نیز با مشخصات ذیل منتشر شده است: مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه فقیه، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲، قم، پائیز ۱۳۷۷، ص ۹۰-۷۲.

- دکتر هرمز همایون‌پور، بحثی در ولایت فقیه (کوششی برای ارائه تعبیری امروزی و لیبرالی از مباحث مهم حکومتی و نظری) نقد و بررسی کتاب فرزانه، مجله فرهنگی و هنری بخارا، شماره ۳، تهران، دی ۱۳۷۷، ص ۳۶۰-۳۸۵.

- سعید رضوی فقیه، کدیور و دغدغه‌هایش در حکومت ولای، روزنامه بهار، شماره ۵۷، تهران، ۲۸ تیر ۱۳۷۹، ص ۸.

رشته‌های حقوق عمومی و علوم سیاسی چندین دانشگاه معتبر به متن درسی تبدیل شده است. بر این نعمت خدا را شاکرم و از اساتید فاضل و دانشجویان علاقه‌مندی که شجاعانه سنت بحث و نقد علمی را زنده نگه داشته‌اند، صمیمانه سپاسگزارم. از قرار اطلاع عنایت فضلا و طلاب جوان حوزه‌های علمیه نیز در مباحثه‌های خود در زمینه موضوع خطیر «ولایت فقیه» شامل این کتاب بوده است، از جمله دو تن از فضایی حوزه علمیه قم^۱ ترجمه عربی حکومت ولای را با دقت و مراجعه به منابع عربی کتاب به پایان برده‌اند. امیدوارم به زودی شاهد انتشار کتاب الحکومة الولائیه در بیروت باشیم و از نعمت نقد جامعه عرب‌زبان نیز بهره‌مند شویم.

حاصل این تدریس و تدرّس و مباحثه و دقت موشکافانه در کتاب، فراهم آمدن فهرست نسبتاً جامعی از اغلاط مطبعی راه یافته در متن و حواشی کتاب است که طی چاپهای قبلی از چشم نویسنده مخفی مانده بود. این اغلاط در چاپ جدید اصلاح شد. ضمناً ادامه انتشار نقد و بررسی کتاب^۲ حکایت از زنده‌بودن آراء مورد بحث در میان مخالفانش دارد. امیدوارم حکومت ولای کماکان از نعمت نقد بهره‌مند باشد.

تهران، اسفند ۱۳۸۶

۱. آقایان سید مصطفی مطبوعه‌چی اصفهانی و سید مهدی الامین.
۲. حجت الاسلام سید محسن صالح نقدی دوباره بر حکومت ولای «نقد پاسخ کدیور به نوشتار بازشناسی حکومت ولای» روزنامه رسالت، ۱۲ قسمت، ۱/۲۴ تا ۱۳۸۲/۲/۷؛ علی شمس، «پرسش از جایگاه کلامی ولایت فقیه»، خردنامه همنه‌ری، ۱۳۸۴/۱/۱۸؛ امیر دهقانی‌نیا، «نقد آراء کدیور در باب ولایت فقیه»، دو قسمت، روزنامه سیاست روز، ۱۳۸۴/۷/۲۹ تا ۱۳۸۴/۷/۳۰. ضمناً روزنامه‌های حیات نو (۱۳۸۰/۹/۱۰) و نوروز (۱۳۸۰/۱۰/۳) نیز چاپ چهارم کتاب حکومت ولای را بررسی و معرفی اجمالی کرده بودند.

می‌دانم از همه ناقدان محترم سپاسگذاری کنم. امیدوارم که این مجموعه همچنان از نعمت انتقاد صاحب‌نظران برخوردار باشد.

چاپ چهارم کتاب با اضافات و اصلاحاتی همراه است. اولاً مستندات تاریخی تازه‌ای به فصل دوازدهم افزوده شد. ثانیاً برخی مباحث فقهی ادله‌ی روایی مورد بازبینی، تکمیل و تنقیح قرار گرفت. ثالثاً فهرست اصطلاحات و ترجمه‌ی چکیده‌ی کتاب به زبان عربی و انگلیسی به انتهای آن افزوده شد، و بالاخره غلطهای چاپی در حد وسع اصلاح شد.

کتاب حکومت ولایی کتابی فنی است و به مقتضای حساسیت موضوعش دقیق و دشوار. به آنانی که غیرتخصصی کتاب را می‌خوانند، توصیه می‌شود فصول یازدهم و دوازدهم کتاب را قبل از دیگر فصول مطالعه کنند.

همانگونه که در مقدمه متذکر شده‌ام، بخش سوم کتاب حکومت ولایی که متکفل لوازم و پیامدهای حقوقی، سیاسی و فقهی ولایت است، تاکنون منتشر نشده است، به این امید که با رفع موانع، چاپ آینده حاوی متن کامل کتاب باشد. از جمله مباحث این بخش ارزیابی حکومت ولایی با ضوابط حکومت‌های دموکراتیک و مردمسالار از سویی و با معیارهای حکومت‌های یکه‌سالار (autocratic) دیکتاتوری و استبدادی از سوی دیگر است. در همین راستا پرسیدنی است که آیا حکومت ولایی با مردمسالاری دینی سازگار است؟ واضح است که اضافه شدن صفاتی از

قبیل دینی و اسلامی به مردمسالاری و جمهوری تقید به موازین دینی و اسلامی را به همراه دارد، اما نمی‌تواند به زیر پا نهادن و نفی ذاتیات و مقومها و عناصر لایسنفک مردمسالاری و جمهوریت منجر شود. اعتقاد به حق مساوی شهروندان در تعیین سرنوشت سیاسی و لزوم مشارکت آنان در حوزه عمومی به‌ویژه در دو محور تعیین خط‌مشی‌های کلان سیاسی و انتخاب مدیران و کارگزاران از مبانی مردمسالاری است. بر این اساس حوزه عمومی ملک مردم است و هیچکس بدون اذن و رضایت اکثریت شهروندان حق تصرف و دخالت در این حوزه را ندارد. مدیران سیاسی و کارگزاران خدمات عمومی وکیل مردم‌اند و موظفند به رأی و نظر موکلان خود عمل کنند. در جامعه‌ای که اکثریت شهروندان آن دیندارند و خواستار رعایت ضوابط دینی در حوزه عمومی هستند مردمسالاری دینی امکان تحقق دارد و تا زمانی که اکثریت مردم – و به تبع ایشان مدیران و زمامداران – متعهد به ضوابط دینی هستند، استمرار خواهد یافت.

در حکومت ولایی، مردم – مؤلّی علیهم – در مشروعیت حکومت دخالتی ندارند. حوزه عمومی متعلق به مردم نیست، «امر الناس» محسوب نمی‌شود، تا زمام آن به مردم سپرده شود و رضایت و نظر آنان لحاظ شود، بلکه این حوزه «امرالله» است، منطقه‌ای است که نحوه اداره و تدبیر آنرا شارع باید مشخص کند و کرده است. شارع این حوزه را به فقیهان سپرده است. بنابراین هرگونه دخالت و تصرف در حوزه عمومی بدون اذن قبلی یا اجازه بعدی «ولی امر» ممنوع است. رهبر ولی بر مردم است نه وکیل از جانب مردم. لذا هیچ قانونی بدون نظارت استصوابی ولی فقیه یا منصوبین وی معتبر نیست، آنچنانکه هیچ مقامی – ولو منتخب تمام

← حجت الاسلام سیدمحسن صالح، بازشناسی حکومت ولایی [نقد فصول ۱۷ تا ۲۰ کتاب]، روزنامه رسالت، تهران، ۲۶ تیر تا ۲۳ مرداد ۱۳۷۹. این مقاله عیناً در کتابی به همین نام در قم منتشر شد: دارالصالحین، ۱۳۷۹، ۱۴۸ صفحه. روزنامه کیهان نیز در تاریخ ۱۸ دی ۱۳۷۹ چکیده آنرا در قالب یک مصاحبه منتشر کرد.

– مطلب اخیر را پاسخ گفتم: «یک بار دیگر حکومت ولایی»، روزنامه دوران امروز، تهران، ۱، ۳ و ۴ اسفند ۱۳۷۹.

مردم – بدون تنفیذ وی مشروعیت ندارد. این مردم‌اند که می‌باید خود را در حوزه عمومی با رأی و اراده ولی فقیه هماهنگ کنند نه اینکه ولی امر موظف باشد خود را با نظر و اراده ملی سازگار نماید.
والسلام.

تهران، تیر ۱۳۸۰

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على
خاتم انبيائه محمد و آله الاطهار

مراد از ولایت چیست؟ در قرآن و سنت ولایت به چه معنایی استعمال شده است؟ متکلمان، مفسران و به‌ویژه فقیهان از ولایت چه معنایی اراده کرده‌اند؟ به چه حکومتی حکومت ولایی اطلاق می‌شود؟ وجه تمایز حکومت ولایی با دیگر حکومت‌ها چیست؟ آیا مراد از ولایت در ولایت فقیه و حکومت ولایی همان ولایت عرفانی است؟ آیا مقصود از ولایت در ولایت فقیه و حکومت ولایی همان ولایت کلامی و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است؟ آیا ولایت فقیه از اصول اعتقادی و ارکان مذهب و یا از مسائل کلامی است؟ آیا ولایت فقیه از بدیهیات عقلی و اولیات است؟ آیا ولایت فقیه ضروری دین یا ضروری مذهب است؟ آیا ولایت فقیه بر مردم ضروری فقه یا مورد اتفاق و اجماع فقیهان امامیه است؟ مراد از اصل عدم ولایت چیست؟ آیا ولایت فقیه بر مردم در حوزه عمومی با دیگر ولایتهای شرعی مطرح شده در فقه، در اصل ولایت یکی است یا متفاوت است؟ اصولاً مراد از ولایت شرعی چیست؟ آیا ولایت شرعی بدون اولیاء و مولی علیهم ممکن است؟ ذاتیات و مقومات مولی علیه چیست؟ آیا فقها در حوزه عمومی بر مردم ولایت شرعی دارند؟ به چه

چگونه وارد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران شد؟ چه طریقی برای سازگاری ولایت فقیه و حکومت ولایی با جمهوری اسلامی ارائه شده است؟

در پاسخ به سؤالات فوق و سؤالات مشابه، «حکومت ولایی» تدوین شده است. این کتاب عهده‌دار بحث از محور «ولایت» است. محور ولایت یکی از چهار محور نظریه رسمی «ولایت انتصابی مطلقه فقیه» است. علاوه بر آن ولایت، محور مشترک دیگر نظریه‌های مبتنی بر مشروعیت الهی بلاواسطه (ربانی سالاری) یعنی نظریه سلطنت مشروطه، نظریه ولایت انتصابی عامه فقیهان، و نظریه ولایت انتصابی عامه شورای مراجع تقلید نیز هست. ولایت نوعی رابطه بین حاکم الهی و مردم است. و حکومتی که رابطه خود را با مردم براساس ولایت پایه‌گذاری کرده، حکومت ولایی نامیده شده است.

حکومت ولایی از سه زاویه می‌باید مورد بحث، تحلیل و مطالعه واقع شود: اول مبادی تصویری ولایت. دوم مبانی تصدیقی ولایت و سوم پیامدها، لوازم، ریشه‌ها و احکام ولایت. آنچه در این کتاب عرضه شده تنها دوثلث از مباحث حکومت ولایی یعنی زاویه اول و دوم است. بررسی زاویه سوم به علل و عواملی به مجلدات بعدی این مجموعه منتقل شده است.

حکومت ولایی نخستین جلد از مباحث تحلیلی «نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیه» است. لذا در این مجلد ما به انتصاب، اطلاق و فقاقت نپرداخته‌ایم. شناخت همه‌جانبه این نظریه محترم علاوه بر «حکومت ولایی» در گرو انتشار دیگر مباحث آن یعنی «حکومت انتصابی»، «حکومت مطلقه» و «زمانداری فقیه و مدیریت فقهی» است. جلد اول مجموعه اندیشه سیاسی در اسلام یعنی «نظریه‌های دولت در

دلیل فقیهان در حوزه عمومی به ولایت بر مردم منصوب شده‌اند؟ ادله قرآنی و روایی ولایت فقیه بر مردم کدام است؟ آیا ولایت فقیه بر مردم، دلیل عقلی (مستقل و غیرمستقل) دارد؟ آیا مردم بدون اذن قبلی یا تنفیذ بعدی فقیهان صلاحیت دخالت و تصرف در حوزه امور عمومی را دارند؟ آیا مردم در حوزه امور عمومی ذی حق محسوب می‌شوند یا فاقد اهلیت تصرف در حوزه عمومی هستند؟ ولایت بر مردم با وکالت از مردم چه فرقهایی دارد؟ آیا ولایت بر مردم و وکالت از مردم با هم قابل جمع است؟ ولایت فقیه با نظارت فقیه چه تفاوتی دارد؟ ولایت فقیه با جواز تصرف فقیه از باب قدر متیقن چه تفاوتی دارد؟ آیا در حکومت ولایی، ولی فقیه توسط مردم انتخاب و عزل می‌شود؟ آیا در حکومت ولایی، ولی فقیه در برابر مردم (یا نمایندگان مردم) مسئول است؟ آیا در حکومت ولایی، مردم بر عملکرد و حسن انجام وظائف ولی فقیه مجاز به نظارت نهادینه و قانونی هستند؟ آیا در حکومت ولایی ولی فقیه مقید به قانون اساسی است یا اینکه قانون اساسی با تنفیذ وی مشروعیت می‌یابد؟ آیا می‌توان ولایت را عقد و معاهده بین مردم و حاکم دانست یا اینکه ولایت حکم الهی است؟ مردم در حکومت ولایی چه جایگاه و وظائفی دارند؟ ولایت فقیه بر مردم در حوزه عمومی دقیقاً از چه زمانی در فقه شیعه مطرح شده است؟ ولایت فقیه بر مردم از چه زمانی در فضای عمومی ایران، شعارهای انقلاب اسلامی و گفتارهای عمومی امام خمینی قدس سره مطرح شد؟ آیا اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) در رابطه با حکومت ولایی همواره ثابت بوده است؟ جمهوری اسلامی با مشروطه سلطنتی و سلطنت مطلقه چه تفاوتی دارد؟ جمهوری اسلامی در چه زمانی و چگونه از سوی مبتکر آن حضرت امام خمینی (ره) به مردم ایران معرفی شد؟ نسبت ولایت فقیه و جمهوریت چیست؟ اصل ولایت فقیه

شریعت ندارد، ثالثاً مبتنی و برخاسته از رضایت اکثریت دینداران است و رأی مردم در حوزه مباحثات و منطقه الفراغ میزان است.

۵. الگوی حکومت دینی در عصر غیبت معصوم (ع) تبعیدی، توقیفی و تأسیسی نیست و براساس عقل جمعی مسلمانان و تجربه بشری تعیین می شود.

۶. در جامعه و زمان ما «جمهوری اسلامی» الگوی مناسب حکومت دینی به حساب می آید.

اندیشه سیاسی ما راه درازی در پیش دارد. آنانکه می پندارند رسیده اند، از عظمت مقصد و صعوبت راه بی خبرند. سؤالات فراوانی فراروی ماست. برخی از این سؤالات در این کتاب مطرح شده و با روش تحلیل انتقادی و براساس ضوابط فقهی، حقوقی و اندیشه سیاسی پاسخ داده شده است. اگر پاسخهای ارائه شده را کسی نمی پسندد، قلم برگردد و پاسخ درخور دهد. این قلم از همه صاحب نظران، اساتید و دوستداران مباحث اندیشه سیاسی، حقوق اساسی و فقه صمیمانه دعوت می کند که با انتقادات، تذکرات و پیشنهادات خود به بالندگی و شکوفایی نهال نوپای اندیشه سیاسی در جامعه ما کمک کنند و اطمینان داشته باشند با پاک کردن صورت مسئله و ایجاد تضیقات و موانع و سلب حقوق شرعی و قانونی کسانی که چون آنها نمی اندیشند راه به جایی نخواهند برد. رشد اندیشه سیاسی ما، راهی جز تضارب آرا، بحث آزاد و نقد ندارد.

این کتاب ناچیز را به محضر کسی که بزرگترین درسش عزت و اخلاص بود، مهمترین میراثش «جمهوری اسلامی» است، و کریمانه انتقاد را هدیه ای الهی می دانست، یعنی استاد اساتیدم امام خمینی رضوان الله علیه تقدیم می کنم.

فقه شیعه» - که عهده دار طبقه بندی و تحلیل اجمالی دیدگاههای مختلف سیاسی فقههای شیعه بود - در اسفند ۱۳۷۶ منتشر شد. خداوند رحمان را شکرگزارم که جلد دوم این مجموعه - حکومت ولایی - همزمان با چاپ دوم جلد اول، تقدیم دوستداران اندیشه سیاسی، حقوق اساسی و فقه سیاسی می شود. جلد سوم این مجموعه نیز به رشته تحریر درآمده است. امیدوارم توفیق انتشار آن به زودی نصیب شود.

مباحث این جلد در قالب یک مقاله بلند در سالهای ۱۳۷۳ نگارش یافت، هرچند سوگوارانه توفیق انتشار نیافت. در این فرصت پنج ساله، مقاله در اختیار جمعی از صاحب نظران قرار گرفت، به علاوه در بعضی محافل آموزشی به بحث گذاشته شد. تذکرات، پیشنهادات و انتقادات و سؤالات جدید به توسعه مقاله انجامید. تحریر دوم بحث در قالب یک سلسله مقاله در هفته نامه راه نو (شماره ۳ تا ۲۰، اردیبهشت تا شهریور ۱۳۷۷) به پایمردی اکبر گنجی منتشر شد. کتاب «حکومت ولایی» همان تحریر دوم است با اصلاحات جزئی مطبوعی.

مناسب می دانم در این مجال به مختصات منظری که نویسنده براساس آن به «حکومت ولایی» پرداخته است، به طور مختصر اشاره کنم:

۱. تعالیم متعالی اسلام - که سعادت حقیقی انسان در گرو آن است - شامل اصول و احکام فردی و اجتماعی است.
۲. اقامه حکومت دینی در تحقق اهداف عالیّه دین و اجرای احکام فردی و اجتماعی اسلام تأثیر جدی دارد.

۳. حکومت دینی در عصر غیبت معصوم امری ممکن است.

۴. حکومت دینی حکومتی است که اولاً در سیاستهای کلان خود اهداف متعالی دین را دنبال می کند، ثانیاً قوانین آن منافاتی با احکام

رنسدادن تشنه لب را آبی نمی دهد کس
گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت^۱

دیباجه

اندیشه سیاسی در اسلام از دیدگاه شیعه به دو دوران کاملاً متمایز تقسیم می شود. دوران اول، دوران حضور معصوم در جامعه است و دوران دوم، دوران غیبت معصوم از جامعه. ملاک تمایز این دو دوران، حضور و غیبت اجتماعی انسان ویژه ای است با سه صفت ممتاز: علم لدنی، عصمت و نص خاص دال بر نبوت یا امامت وی از جانب خداوند. واضح است که حضور چنین انسانی در جامعه با عدم حضورش تفاوت جوهری دارد. دوران اول سه قرن و نیم، یعنی از آغاز بعثت (۱۳ سال قبل از هجرت) تا سال ۲۶۰ هجری (آغاز غیبت صغری) را شامل می شود. با توجه به معیار فوق دوران غیبت صغری (۳۲۹-۲۶۰) نیز به واسطه حضور نواب خاص معصوم در جامعه به همین عصر ملحق می شود.^۲ دوران دوم از سال ۳۲۹ (آغاز غیبت کبری) شروع شده تا زمان ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - که زمانش برای ما مشخص نیست - ادامه خواهد داشت. از عمر این دوران تا کنون نزدیک به یازده قرن می گذرد.

اندیشه سیاسی شیعه در دوران غیبت معصوم علیه السلام براساس گفتمان

۱. حافظ، به سعی سایه، غزل ۹۲، ص ۱۷۲.

۲. تبیین ویژگی های دوران اول، موضوع بحث مستقلی است که در مجالی دیگر عرضه خواهد شد.

مرحله چهارم. عصر جمهوری اسلامی، قرن پانزدهم. «اما جمهوری به همان معنایی که همه جا جمهوری است»^۱، «یعنی حکومتی که شکل آن انتخاب رئیس حکومت از سوی عامه است برای مدت موقت، و محتوای آن اسلامی است»^۲، یعنی «بر یک قانون اساسی متکی است که قانون اسلام باشد»^۳.

اگرچه «ولایت» از مفاهیم اساسی مرحله دوم است، اما پس از استقرار «جمهوری اسلامی» در ایران و در زمان تدوین قانون اساسی دوباره مطرح شد، و به شکل رو به تزایدی توسعه یافت تا آنجا که امروز «ولایت مطلقه» رکن اول حکومت اسلامی معرفی می شود. بنابراین بسیار طبیعی است که برای شناخت ماهیت حکومت اسلامی معاصر به تأمل و تحقیق درباره «ولایت» پردازیم و از ابعاد مختلف «حکومت ولایی» (حکومت مبتنی بر ولایت انتصابی مطلقه فقیه) سخن به میان آوریم. نظریه «ولایت انتصابی مطلقه فقیه» (که امروز به عنوان نظریه رسمی جامعه ما از آن یاد می شود) مبتنی بر چهار رکن است: ولایت، انتصاب، اطلاق و فقاها. در میان این چهار رکن، ولایت از اهمیت بیشتری برخوردار است. این چهار مفهوم کلیدی در واقع پاسخ به چهار سؤال اصلی بر مبنای «مشروعیت الهی بلاواسطه» (ربانی سالاری، عدم دخالت مردم در مشروعیت حکومت) هستند:

سؤال اول. شارع، چه نوع حکومتی به حاکم الهی تفویض کرده است؟

غالب هر عصر به چهار مرحله تقسیم می شود:^۱

مرحله اول. عصر تکوین هویت مذهبی شیعه، از اوایل قرن چهارم تا اوایل قرن دهم. در این مرحله تنها حکومت مشروع حکومت معصوم شمرده می شود، لذا به احکام حوزه عمومی کمتر عنایت شده، همت عالمان دین به ویژه فقهاء مصروف استخراج احکام حوزه خصوصی می شود.^۲

مرحله دوم. عصر سلطنت و ولایت، از اوایل قرن دهم تا آخر قرن سیزدهم. در این مرحله ابتدا سلطنت مسلمان ذی شوکت (شاه شیعه) به رسمیت شناخته می شود. در همین مرحله به تدریج اندیشه ولایت سیاسی فقیهان متولد شده و ابعاد مختلف آن تدوین می گردد.^۳

مرحله سوم. عصر نظارت و مشروطیت، قرن چهاردهم. در این مرحله با تکیه بر دو اصل مساوات و حریت، حکومت، مقید به نظارت وکلای مردم و مشروط به قانون اساسی شد. اسلامیت حکومت نیز از طریق نظارت فقیهان (با انتخاب نمایندگان مجلس از میان مجتهدان معرفی شده از سوی مراجع تقلید) بر حکومت مشروطه، مورد تأیید عالمان دین قرار گرفت.^۴

۱. اگرچه این مراحل ترتیب زمانی دارند، اما لزوماً همه فقیهان هر مرحله درگفتمان غالب آن مرحله سهیم نیستند، بلکه بعضی به مراحل گذشته تعلق خاطر دارند؛ برای مثال مرحوم شیخ الفقهاء آیت الله اراکی اگرچه به لحاظ زمانی مرحله چهارم را درک کرده بود اما به لحاظ گفتمان غالب، متعلق به نیمه اول مرحله دوم است (قائل به سلطنت مسلمان ذی شوکت) و هکذا.

۲. شیخ طوسی، محقق حلی، علامه حلی، شهید اول و دوم از مهمترین فقیهان این مرحله اند.

۳. دو نظریه ولایت فقهاء در امور شرعیه و سلطنت مسلمان شیعه ذی شوکت در امور عرفیه (سلطنت مشروعه) و ولایت انتصابی عامه فقیهان دستاورد این مرحله است. مهمترین قائلان به نظریه اول علامه مجلسی، سید کشفی و شیخ فضل الله نوری و مهمترین قائلان نظریه دوم محقق کرکی، محقق اردبیلی، ملا احمدنراقی و شیخ جعفر کاشف الغطاء هستند. ۴. مهمترین کتاب بیانگر این مرحله تنبیه الأئمة و تنزیه الملة میرزای نائینی و بعد از آن رساله

← اللئالی المربوطة فی وجوب المشروطة شیخ اسماعیل محلاتی است.

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۴۵، «اینکه ما جمهوری اسلامی می گوئیم اینست که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می شود اینها بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جاست».

۲. استاد شهید مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، صفحه ۸۰.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۴۵.

بخش اول مبادی تصویری ولایت

حکومت الهی چگونه حکومتی است؟ حاکم الهی با مردم چه رابطه‌ای دارد؟

سؤال دوم. شارع به چه نحوه‌ای حاکم الهی را به حکومت رسانیده است؟ حاکم الهی با شارع چه رابطه‌ای دارد؟

سؤال سوم. شارع در چه محدوده‌ای به حاکم الهی اختیار داده است؟ قلمرو حکومت حاکم الهی تا کجاست؟

سؤال چهارم. شارع چه کسانی را بر مردم حاکم کرده است؟ حاکم الهی چه شرایطی دارد؟

این قسمت از «مباحث اندیشه سیاسی در اسلام»^۱ به پاسخ تفصیلی به سؤال اول اختصاص دارد و تحت عنوان «حکومت ولایی» به علاقه‌مندان مباحث اندیشه سیاسی، حقوق عمومی و فقه شیعه تقدیم می‌شود.^۲ بحث «حکومت ولایی» از سه بخش اصلی تشکیل می‌شود: بخش اول عهده‌دار ارائه مبادی تصویری ولایت است. مفهوم ولایت در این بخش از ابعاد مختلف مورد تحلیل و موشکافی قرار خواهد گرفت. در بخش دوم مبانی تصدیقی ولایت عرضه می‌شود. ادله و براهین اثبات ولایت در کتاب و سنت و عقل و اجماع مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد.^۳

۱. جلد اول «اندیشه سیاسی در اسلام» تحت عنوان نظریه‌های دولت در فقه شیعه در اسفند ۱۳۷۶ توسط نشر نی منتشر شد.

۲. پاسخ به سؤال دوم در سلسله مقالات «حکومت انتصابی» به رشته تحریر درآمده است، که در ماهنامه آفتاب (تهران، ۸۰ - ۱۳۷۹) منتشر شده و می‌شود. «حکومت انتصابی» به‌زودی به‌صورت کتاب در همین مجموعه منتشر خواهد شد.

۳. بخش سوم بحث که متکفل احکام و لوازم حقوقی، سیاسی و فقهی ولایت است، به عللی در مجلدات بعدی این مجموعه خواهد آمد، ان شاء الله.

مقدمه

مراد از مبادی تصویری، مفاهیمی است که در بحث ولایت نقش اساسی بازی کنند، و تلقی صحیح ولایت در گرو فهم درست آنهاست، تا آنجا که گاهی با تصور صحیح این مفاهیم از استدلال و اقامه برهان بی نیاز خواهیم شد.^۱ متأسفانه در بحث ولایت فقیه، همت فقیهان بیشتر مصروف ارائه دلیل و اثبات نظریه و تعیین حدود اختیارات آن شده و کمتر به مبادی تصویری این نظریه پرداخته‌اند. به هر حال بخش مبادی تصویری ولایت به عنوان مهمترین قسمت بحث ولایت، محتاج مطالعه عمیقتر و تحقیق ژرفتر است. ما در ترسیم مبادی تصویری ولایت «شیوه تحلیل پسینی» را پیش گرفته‌ایم. نگفته‌ایم فقیهان درباره مبادی ولایت «چه باید بگویند» بلکه به دنبال این بوده‌ایم که فقیهان (به عنوان مبتکران نظریه ولایت سیاسی فقیه) «چه گفته‌اند»، این مفهوم را چگونه ترسیم کرده‌اند، چه تلقی از آن داشته‌اند، مقومات و قیود این مفهوم در نظر آنها چیست؟ علاوه بر رجوع به میراث سلف صالح، به آرای معاصران فقیه نیز عنایت ویژه‌ای مبذول شده است. تکیه بحث بر منابع دست اول فقهی است و تنها به آرای عالمانی استناد می‌شود که در عرف علوم دینی و حوزه‌های

۱. امام خمینی معتقد است: «ولایت فقیه از موضوعاتی است که «تصور» آنها موجب «تصدیق» می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هرکس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به «تصور» آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.» (ولایت فقیه، ص ۳) و نیز رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷.

مبرم جامعه به بحث و نقد و تحلیل درباره حیات‌ترین محورهای حیات سیاسی‌مان، از همه صاحب‌نظران، اساتید و علاقه‌مندان مباحث فقهی، سیاسی و حقوقی انتظار می‌رود با تذکرات، پیشنهادات و انتقادات خود بر غنای این مباحث بیفزایند.

علمیه معتبر شمرده شوند. کوشیده‌ایم از روش «تحلیل انتقادی» عدول نکنیم.

در بخش مبادی تصویری ولایت، ابتدا با معنای لغوی ولایت براساس معتبرترین کتب لغت آشنا می‌شویم. سپس به معنای اصطلاحی ولایت می‌پردازیم و از سه نوع متمایز ولایت، یعنی «ولایت عرفانی»، «ولایت کلامی» و «ولایت فقهی» بحث می‌کنیم و می‌کشیم نمونه‌های این سه نوع ولایت (عرفانی، کلامی و فقهی) را در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام ارائه کنیم.

سپس به پاسخ تفصیلی این سؤال اساسی خواهیم پرداخت: مراد از ولایت در بحث ولایت فقیه، ولایت عرفانی است یا ولایت کلامی یا ولایت فقهی؟ به عبارت دیگر، ولایت سیاسی (یا تدبیری) فقیهان، ولایتی شرعی و فقهی است یا ولایت کلامی و اعتقادی؟ در نهایت با تبیین ابعاد ولایت تدبیری، به ترسیم مقومات و ارکان حکومت ولایی می‌پردازیم و برای ایضاح بیشتر حکومت ولایی را با دیگر حکومتها و دیگر اقسام ارتباط حاکم و مردم مقایسه خواهیم کرد.

امیدوارم این سلسله مباحث در شفافیت، اتقان و پالایش اندیشه «جمهوری اسلامی» مفید باشد.^۱ با توجه به حساسیت ویژه بحث و نیاز

۱. به نظر امام خمینی قدس سره: «امروز با کمال خوشحالی به مناسبت انقلاب اسلامی حرفهای فقها و صاحب‌نظران به رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها کشیده شده است، چراکه نیاز علمی به این بحث و مسائل است، مثلاً... آزادی فردی و اجتماعی... و از همه اینها مهمتر ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه، که همه اینها گوشه‌ای از هزاران مسئله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کرده‌اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است، و اگر بعضی مسائل در زمانهای گذشته مطرح نبوده است و یا موضوع نداشته است، فقها، امروز باید برای آنها فکری بنمایند. لذا در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضای

← می‌کند که نظرات اجتهادی - فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد...». (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۶).

موالات دقیقاً در همین معنای اصلی استعمال می‌شوند. قرب و نزدیکی مورد نظر در ولایت و مشتقات آن اعم از قرب مکانی و قرب معنوی است.

۳. واژه ولایت و دیگر مشتقات آن، در معانی متعددی استعمال شده‌اند.^۱ مهمترین معانی ولایت عبارتند از: اول. نصرت و یاری؛ دوم. محبت؛ سوم. تصدی امر، تسلط، سیطره، سلطنت و اماره. در هر یک از این سه معنا نوعی اتصال، مباشرت و قرابت به چشم می‌خورد. ولایت برای همان معنای اصلی – قرابت – وضع شده و در سایر موارد به عنایت همان معنی استعمال می‌شود. معانی متعدد و به تعبیر بهتر، موارد استعمال متعدد را می‌باید از قرائن لفظی و حالی به دست آورد. در قرآن کریم، روایات معصومین علیهم‌السلام،^۲ اشعار عربی قبل و بعد از اسلام، زبان عربی معاصر و ادبیات فارسی،^۳ واژه ولایت در چهار معنای قرابت، نصرت، محبت و تصدی استعمال شده است و عالمان لغت در این مورد همداستانند.

فصل اول

معنای لغوی ولایت

پیش از بحث از معنای اصطلاحی ولایت در نظریه ولایت فقیه و حکومت ولایی، می‌باید به معنای لغوی ولایت بپردازیم و مشخص کنیم، این واژه معنای واحد یا معانی متعددی دارد؟ آیا این معانی متعدد مشترک لفظی هستند یا همگی تعبیر مختلف از معانی واحدی هستند (مشترک معنوی)؟ آیا در این بحث عالمان لغت همداستانند یا نه؟

۱. ولایت از ریشه «و - ل - ی» مشتق شده است. مشتقات این ماده در عربی و فارسی که مورد استعمال فراوان است عبارتند از: ولایت (به کسر واو)، ولایت (به فتح واو)، ولاء (به کسر واو)، ولاء (به فتح واو)، ولی، اولیاء، والی، مولی، موالی، مؤلی علیه، تولیت، موالات، توکی، متوکی، توالی، متوالی، استیلاء، مستولی، اؤلی (به فتح همزه و لام)، مولوی، ولائی، ولوی و....

۲. معنای اصلی ماده «ولی» قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگری است، به نحوی که فاصله یا شیء ثالثی در میان آن دو نباشد.^۱ از این معنا می‌توان به نزدیکی، قرب و دنو نیز تعبیر کرد. مشتقات توالی، متوالی و

۱. رجوع کنید به ماده ولی در کتابهای لغت ذیل: کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی. مقائیس اللغة، ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا. اساس البلاغة، زمخشری؛ صحاح اللغة، جوهری. لسان العرب، ابن منظور. تاج العروس، زبیدی. و نیز کتب لغت معاصر از قبیل اقرب الموارد و المنجد.

۲. نحوه استعمال ولایت در کتاب و سنت در فصل پنجم و ششم مورد بحث تشریحی قرار خواهد گرفت.

۳. از جمله رجوع کنید به ماده ولایت در لغت‌نامه دهخدا.

۱. «الولاء و التوالی ان يحمل شیئان فصاعداً حصولاً لیس بینهما مالیس منها، و يستعار ذلک للقرب...» معجم مفردات الالفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی.

۲. ولایت الهیه از سویی نصرت بماسوی است^۱ و از سوی دیگر تصدی تکوینی عالم وجود^۲. ولایت الهی مثل همه صفات الهی، عام التعلق است، یعنی در همه مخلوقاتش جاری است^۳. هرچند علاوه بر این ولایت عامه، خداوند بر بعضی بندگان ولایت خاصه نیز دارد. «الله ولی الذین آمنوا»^۴.

۳. ولایت ملکیه نیز به معنای نصرت است. ملائک بر سه صنف هستند: ملائک مهیمه، ملائک مسخره و ملائک مدبر^۵. این فرشتگان کارگزاران عرش الهی در اداره جهان هستند.

۴. ولایت بشریه بر دو قسم است: ولایت عامه و ولایت خاصه. در آرای عرفا، ولایت عامه حداقل به سه معنی استعمال شده است: اول. ولایت عامه، یعنی تولی و تصدی بعضی از مردم نسبت به بعضی دیگر، از این رو که گروهی از مردم می‌توانند مصالح گروه دیگر را تأمین کنند. این تسخیر طرفینی است، برای مثال هم شاه در تسخیر رعایاست و هم رعایا مسخر شاه هستند^۶. دوم. ولایت عامه به معنی ولایت عموم مؤمنین صالح بر حسب

فصل دوم

ولایت عرفانی

در سه علم عرفان، فقه و کلام از ولایت بحث می‌شود. معنای اصطلاحی ولایت در این سه علم می‌باید مورد بحث تطبیقی قرار گیرد. بحث تشریحی از سه معنای اصطلاحی ولایت عرفانی، ولایت کلامی و ولایت فقهی، مقدمه لازم بحث ولایت از دیدگاه قرآن و روایات خواهد بود. عنایت به ابعاد مختلف ولایت در حوزه‌های یاد شده ما را در فهم صحیح و دقیق مراد از ولایت در ولایت فقیه و حکومت ولایی یاری کرده، از بازی با الفاظ، مغالطات زبانی و برخی راهزنیهای لفظی جلوگیری خواهد کرد. به علت کاربرد وسیع ولایت در عرفان و تأثیر جدی ولایت عرفانی در اندیشه حکومت ولایی، بحث را از اصطلاح ولایت عرفانی آغاز می‌کنیم.

۱. ولایت از حیث اقسام اولیاء بر سه قسم است: ولایت الهیه، ولایت بشریه و ولایت ملکیه. (ولایت خداوند، ولایت انسانی، ولایت فرشتگان) اگرچه دو مورد اخیر در واقع دو قسم ولایت الهیه‌اند و جز ولایت حق تعالی ولایتی نیست^۱.

۱. الفتوحات المکیة، الباب الثانی و الخمسون و مائة فی مقام الولاية و اسرارها، ج ۱۴، ص ۵۰۷. «فان الولاية نصر الولی، ای نصر الناصر...»
 ۲. «ثم انه سبحانه من عموم ولايته ان تولاهم بالوجود فی اعيانهم و بحفظ الوجود علیهم و بتمشية اغراضهم، و تولاهم بما رزقهم ممّا فيه قوام عیشهم و مصالحهم عموماً...»
 الفتوحات المکیة، ج ۱۴، ص ۵۱۱.
 ۳. الفتوحات المکیة، ج ۱۴، ص ۵۰۸.
 ۴. «لسان الخصوص فی الولاية»، الفتوحات، ج ۱۴، ص ۵۰۸.
 ۵. الفتوحات المکیة، الباب الرابع و الخمسون و المائة فی معرفة مقام الولاية الملكية، ج ۱۴، ص ۵۲۶-۵۳۰.
 ۶. الفتوحات المکیة، الباب الثالث و الخمسون و مائة، فی معرفة مقام الولاية البشرية و اسرارها، ج ۱۴، ص ۵۲۱.

۱. «و ولاية الكونية، البشرية و الملكية هی منها (من ولاية الحق)» محی‌الدین بن عربی، الفتوحات المکیة، تحقیق عثمان یحیی، بیروت ۱۹۹۴م، ج ۱۴، ص ۵۱۴.

۶. رسیدن به مقام قرب الهی و وصول به مرتبه ولایت تنها بهره سالکانی می شود که خانه دل از همه رذایل و هواهای نفسانی پاک کرده باشند و به جناب حق توجه کامل کرده، از تمامی اغیار حق بریده باشند و یکسره دل به او سپرده باشند. دشواری فائز شدن به چنین مقامی باعث می شود تا آن را ولایت خاصه بنامند، یعنی مختص سالکان واصل و فانیان جمال حق.^۱

۷. آغاز ولایت، پایان سفر اول معنوی است، اما ولایت را پایانی نیست، لذا مراتب اولیاء غیرمتناهی است. بر این اساس ولایت امری تشکیکی و ذومراتب است.^۲

۸. ولایت مطلقه، رفیع ترین مرتبه ولایت بشری و از فروغ ولایت مطلقه الهیه است، در آن مرتبه، سالک مظهر جمیع اسما و صفات الهی

مراتبشان.^۱ «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» از آنجا که قرب امری اضافی است و دو طرف دارد، وقتی خداوند ولی مؤمنین باشد، مؤمنین نیز اولیای خداوند خواهند بود.^۲
سوم. ولایت عامه به معنای ولایت مطلقه.^۳

مراد از ولایت عرفانی، ولایت بشریه خاصه است و هرگاه در عرفان به شکل مطلق از ولایت یاد می شود، مراد همین ولایت بشریه خاص است.
۵. مراد از ولایت بشریه خاصه این است که عارف در سلوک معنوی خود پس از طی سفر اول (یعنی سفر از خلق به حق) به مقام رفیع «فناى در حق» برسد. تعینات نفسانی او به قبسات ناراللهی محترق گردد و جهات بشری او در اقیانوس ربوبیت حق تعالی مستغرق شود. فناى سالک در حق موجب می گردد که حق تعالی در او تجلی کند و عارف، متخلق به صفات ربوبی گردد و با حق متحد شود، اتحاد رقیقه و حقیقه، و در نتیجه متعین به تعینات ربانیه گردد و به مقام «بقاء بالحق» و صحو بعد از محو نائل گردد.
پس ولایت خاصه «فناء فی الله ذاتاً و صفةً و فعلاً» و ولی «هو الفانی فی الله، القائم به، الظاهر باسمائه و صفاته».^۴

۱. محمد داود قیصری رومی، شرح فصوص الحکم، الفصل الثانی عشر من المقدمة فی النبوة و الرسالة و الولاية، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۴۶. رسائل قیصری، رسالة فی التوحید و النبوة و الولاية، الفصل الثانی فی الولاية، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، ص ۲۶.

۲. تعلیقات آقا محمد رضا قمشه ای بر فصوص الحکم، تحقیق در مباحث ولایت کلیه، همراه با رسائل قیصری به تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی منتشر شده است، ص ۶۱.
۳. «وقد یطلق الولاية المطلقة علی الولاية العامة...» تعلیقات آقا محمد رضا قمشه ای بر فصوص الحکم، تحقیق در مباحث ولایت کلیه، ص ۶۳.

۴. محی الدین العربی، التجلیات الالهیه، همراه با کشف الغایات فی شرح ما اکتفت علیه التجلیات، تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۰۱-۲۹۹. محمد داود قیصری، شرح فصوص الحکم، الفصل الثانی عشر من المقدمة و فص عزیرة، تصحیح ←

← سیدجلال الدین آشتیانی، (تهران ۱۳۷۵ ش) ص ۱۴۶-۱۴۸. حاشیه امام خمینی بر شرح فصوص الحکم قیصری، پیشین، ص ۱۴۶. سیدجلال الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، (قم، ۱۳۶۵ ش)، ۸۶۲-۹۴۱. کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، شرح منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری، باب الغرق، تصحیح محسن بیدارفر، قم، ۱۴۱۳، ۴۹۲-۴۹۵. سیدحیدر آملی، نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، تصحیح هنری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، (تهران، ۱۳۶۷ ش)، ص ۱۶۷-۱۶۹. شمس الدین محمد لاهیجی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، (تهران، ۱۳۷۱ ش)، ص ۲۳۱-۲۳۶. محمد داود قیصری، رسالة التوحید و النبوة و الولاية، در رسائل قیصری، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، (تهران، ۱۳۵۷ ش)، الفصل الثانی فی الولاية، ص ۲۶-۲۸. کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، تحقیق محمدکمال ابراهیم جعفر، (قم، ۱۳۷۰ ش)، ص ۵۴. آقامحمد رضا قمشه ای، حواشی فصوص، تحقیق در مباحث ولایت کلیه، مندرج در رسائل قیصری، ص ۶۰-۱۰۸. و نیز رجوع کنید به مرتضی مطهری، ولاءها و ولایتها، مجموعه آثار، ج ۳، ۲۸۴-۳۰۷.

۱. شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۱۴۶، رسالة التوحید و النبوة و الولاية قیصری، ص ۲۶. حواشی آقامحمد رضا قمشه ای بر فصوص الحکم.

۲. شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۱۴۶-۱۴۷، شرح مقدمه فصوص سیدجلال الدین آشتیانی، ص ۸۶۶ به بعد. حواشی آقامحمد رضا قمشه ای بر فصوص الحکم.

ذات حق فانی شده است.^۱ از این رو با عین الله می بیند، با سمع الله می شنود، زبان او زبان خداست، دست او دست الهی است و فعل او فعل الله است. او حق است در صورت خلق. لازمه وصول به مقام قرب النوافل تجلی خداوند در صورت آدمی است، وجود تنزل یافته خداوند بر زمین،^۲ یکی از معانی «السلطان ظل الله» همین است.^۳

۱۳. ولایت، زوال ناپذیر و غیر قابل انقطاع است، به بیان دیگر ولایت، دائمی است. دوام ولایت حتی اختصاصی به دنیا نیز ندارد. ولایت در سرای دیگر - آخرت - نیز استمرار دارد.^۴

۱. قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۱۴۶-۱۴۷، شرح مقدمه فصوص آشتیانی، ص ۸۶۷.
 ۲. قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۱۴۶-۱۴۷، امام خمینی، حاشیه شرح فصوص الحکم، ص ۱۶۶، «فیصیر الله سمعه و بصره و یده کما فی الحدیث و هذا حقیقة قرب النوافل، فیصیر العبد مخلعاً بخلعة الولاية، فیکون حقاً فی صورة الخلق...»، سیدجلال الدین آشتیانی، مقدمه شرح فصوص، ص ۸۶۸-۸۶۹، مراد از حدیث قرب النوافل، حدیث ابان بن تغلب از امام باقر (ع) است: «و ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافله حتی احبّه، فاذا اجبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الی یتبش بها، ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته» اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب من اذی المسلمین و احقرهم، حدیث ۸، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. آقا محمد رضا قمشه ای، تحقیق در مسئله ولایت کلیه، حواشی فصوص، مسندرج در رسائل قیصری، تصحیح آشتیانی، ص ۷۱، «فیصیر الولی حینئذ فی مراتب الولاية الخاصة و مدارج اللوہیة حتی یسری فی جمیع الاسماء الالهیة و ینتهی الی مرتبة جمیع الاسماء و یصیر اماماً و مرجعاً لجمیع الاولیاء الخاصة و العامة و الكل یأوی الیه و یتستفیض منه. و هذا احد معانی قوله (ص): «السلطان ظل الله، یأوی الیه کل مظلوم» و هو علی بن موسی الرضا (ع) لان الاسماء تنزل من السماء والاولیاء لاسیما الخواص منهم، هم المظلومون لانفسهم، لانهم یفنون فی الله، و تلك الولاية الجامعة لدی اشتداده تكون صفة من اوصافه تعالی، المشار الیه بقوله «و هو الولی الحمید».

۴. محی الدین بن العربی، فصوص الحکم، فص عزیریة، تصحیح ابوالعلاء عقیفی، ص ۱۳۴، ان الولاية هی الفلک المحیط العام، و لهذا لم تنقطع، و لها الانباء العام و اما نبوة التشریع و الرسالة فمنقطعة» قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۱۴۷ و ۸۳۲ (اواخر المقدمة و الفص
 ←

گشته، واجد تمامی انحاء تجلیات ذات حق شده، از کلیه حدود، مطلق گشته و از همه قیود، مبرا شده است. از ولایت مطلقه الهیه به ولایت کلیه الهیه، ولایت تامه، ولایت عامه و خلافت کبری نیز تعبیر می شود.^۱

۹. لازمه وصول به مقام ولایت (بویژه ولایت مطلقه) اطلاع از بسیاری حقایق به علم حضوری و ادراک شهودی است. ولی الله به میزان تقریش به حق، مجهز به علم غیب می شود. او از منتهای عرش شهود به غایت قصوای غیب وجود می نگرد.^۲

۱۰. اگرچه وحی مختص اولیایی ویژه است، اما به هر ولی الله «الهام» می شود. این الهامات و ارشادات غیبی به میزان تقرب ولی به حق شدیدتر می شود.^۳

۱۱. از آثار انفکاک ناپذیر ولایت، «کرامت» است. کرامت، نوعی خرق عادت به حساب می آید. تقرب ولی به حضرت حق به قدرت تصرف تکوینی در عالم و آدم را می دهد. میزان ولاء تصرف به درجه قرب ولی بستگی دارد.^۴

۱۲. سالک قبل از اتصاف به مقام ولایت، مبدا افعال و صفات خود است، اما بعد از اتصاف به مقام ولایت، حق تعالی مبدا افعال و صفات او می شود، چراکه تمامی جهات بشری او در مقام قرب مستغرق گشته در

۱. شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۱۴۷، حواشی آقامحمد رضا قمشه ای بر فصوص الحکم، ص ۶۲، امام خمینی، حاشیه شرح فصوص الحکم، ص ۱۶۶، «فالولی المطلق من ظهر عن حضرة الذات بحسب المقام الجمعی و الاسم الجامع الاعظم رب الاسماء و الاعیان» و شرح مقدمه فصوص سیدجلال الدین آشتیانی، ص ۸۶۶ به بعد.
 ۲. رجوع کنید به حاشیه امام خمینی بر فصوص الحکم، ص ۱۶۶: «ففي هذا التجلی یری بعین المشاهدة من منتهی نهاية عرش الشهود الی غاية قصوی غیب الوجود تحت استار تجلیاته الفعلية».

۳. محی الدین بن العربی، الفتوحات المکیة.

۴. قیصری، شرح فصوص الحکم، آخر المقدمة، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۱۴. ولایت، باطن نبوت است و نبوت، ظاهر ولایت. ولایت فوق نبوت و رسالت است، به این معنا که در فرد واحد، ولایت اتم و اکمل از نبوت تشریعی و رسالت است. از این روست که ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام پس از نبوت و رسالت به مرتبه عظمای ولایت می‌رسد و نیز ولایت، استمرار دارد، اما نبوت و رسالت منقطع شده است. امتیاز انبیاء بر یکدیگر ناشی از میزان ولایت آنهاست. چه بسا ولی عصری افضل از انبیای دیگر اعصار باشد، اما اوصیاء و اولیاء تابع یک نبی، در ولایت نیز در مرتبه نازله ولایت متبوع خود هستند.^۱

۱۵. اگرچه عصمت، شرط احراز مقام ولایت نیست، اما عارفان در بهره‌مندی معصومان از مرتبه ولایت همداستانند. عارفان مسلمان، ولایت محمدیه را مظهر اسم اعظم الهی می‌دانند و ایشان را ولی مطلق می‌دانند. گاهی به ولایت محمدیه اطلاق ولایت خاصه و مقیده می‌گردد و ولایت دیگر سالکان، عامه نامیده می‌شود. عارفان شیعه ولایت ائمه معصومین علیهم السلام را از سنخ ولایت محمدیه می‌دانند.^۲

۱۶. مراد از ختم ولایت، ختم زمانی نیست، بلکه از آن، شدت قرب به حق اراده شده است. پس مراد از خاتم اولیاء این نیست که بعد از ولی، ولی دیگری نباشد، بلکه کسی است که به حسب حیطه ولایت و مرتبه اطلاق و احاطه، محیط بر جمیع ولایات و نبوات باشد. پس نزدیکترین سالکان به حق تعالی، خاتم اولیاست. از این ولایت به ولایت خاصه نیز تعبیر شده است. عارفان شیعه معتقدند امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خاتم الاولیاست.^۱

۱۷. عالمان رسوم، علم خود را از نبی به ارث می‌برند «العلماء ورثة الانبیاء» و بین آنان و خداوند، نبی، واسطه است، اما اولیاء، عارفان و سالکان، مستقیماً و بلاواسطه از خداوند ارث می‌برند و استفاضه می‌کنند.^۲

۱۸. زمین هرگز از وجود صاحب ولایت مطلقه خالی نمی‌ماند. صاحب ولایت ممکن است ظاهر و آشکار باشد و ممکن است در کنج

← محمدرضا قمشه‌ای، تحقیق در مسئله ولایت کلیه، حواشی فصوص، مندرج در رسائل قیصری، ۶۶-۸۹، «فالولاية المحمدية هي الولاية المطلقة الالهية التي ظهرت باوصاف كماله و نعوت جماله...» سیدجلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمه فصوص قیصری، رساله بیان حقیقت ولایت، ص ۸۸۹-۹۴۱. امام خمینی، حاشیه شرح فصوص الحکم، ص ۱۶۶، «فالولاية الاحمدية والاحدية الجمعية مظهر الاسم الاحدى الجمعى و سایر الاولیاء مظاهر ولايته و محال تجلیاته... فالله تعالى هو الهو المطلق وهو (ص) الولی المطلق.» امام خمینی، مصباح الهدایة الى الخلافة والولاية، «هذه الخلافة هي روح الخلافة المحمدية و ربها و اصلها و مبدئها، منها بدء اصل الخلافة في العوالم كآلهاب اصل الخلافة والخليفة و المستخلف اليه...»، ص ۵۲.

۱. آقامحمدرضا قمشه‌ای، تحقیق در مسألة ولایت کلیه، حواشی فصوص، مندرج در رسائل قیصری، ص ۶۵-۶۶، آشتیانی، شرح مقدمه فصوص، از ص ۸۹۴ به بعد.

در دو منبع فوق سعی بلیغی برای جمع دو قول محیی‌الدین درباره خاتم‌الاولیاء یعنی مسیح (ع) و مهدی (عج) انجام گرفته است.

۲. محیی‌الدین بن العربی، الفتوحات المکیة، ج ۱۴، ص ۵۵۴.

← (العزیزية). امام خمینی، حاشیه شرح فصوص قیصری، ص ۸۳۲، «لما كان مدار الرسالة على الاحتياجات الملكية من السياسات والمعاملات و العبادات، و هي من الامور الكونية المنقطعة بانقطاعه، فلا محالة تنقطع هي ايضاً، بل بالتشريع التام المتكفل لجميع الاحتياجات، كتشريع نبينا (ص) بخلاف الولاية، فان حقيقتها تحصل بالقرب او نفس القرب التام و هو غير منقطع كما لا يخفى.» تعليقات ابوالعلاء عفيفي بر فصوص الحکم محی‌الدین العربی، ص ۱۷۴.

۱. محیی‌الدین بن العربی، فصوص الحکم، الفص العزیریه، ص ۱۳۵. محیی‌الدین بن العربی، التجلیات الالهية، ص ۲۹۹-۳۰۱. قیصری، شرح فصوص الحکم، الفصل الثانی عشر من المقدّمه، ص ۱۳۸-۱۴۷. آشتیانی، شرح مقدمه فصوص الحکم. سیدحیدر آملی، نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، ص ۱۶۸. فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۳۶۶ و نیز رجوع کنید به امام خمینی، مصباح الهدایة الى الخلافة والولاية.

۲. رجوع کنید به سیدحیدر آملی، نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، ص ۱۶۸. آقا ←

خمول و گمنامی، از دیده‌ها غایب باشد.^۱

۱۹. اگرچه دیدگاه غالب عرفانی بی‌عنایتی به دنیا و تدبیر دنیوی و اشتغال به تهذیب نفس و انزوا و غرق در جمال حضرت حق است،^۲ با این همه برخی از عارفان مسلماً در عین عنایت به سلوک معنوی و ولاء تصرف، از تدبیر دنیوی مردم نیز غافل نبوده‌اند و در عین توجه به لاهوت، به اداره ناسوت نیز بی‌توجه نبوده‌اند. لذا اولاً تصدی سیاست هر عصر برارنده مقام ولی است. آنگاه که سیاست به دست اولیا و عارفان و صوفیان باشد زمان نورانی است و آنگاه که زمان از تدبیر الهی اولیا و سالکان بی‌بهره شود، زمان غلبه ظلمت است. از دیدگاه عارفان، نه فلاسفه و اهل بحث صلاحیت تدبیر امور جامعه را دارند و نه علمای رسوم و اهل ظاهر و فقه اصغر.^۳ ثانیاً اگر اسباب خارجی مساعدت کرد، عارفان بر اهل عالم مستولی می‌شوند و ولی الله علاوه بر ولایت تکوینی

۱. جلال‌الدین محمد بلخی، *مثنوی*، دفتر دوم: ابیات ۸۱۸، ۸۲۰ و ۸۲۱؛ (تصحیح استعلامی) پس به هر دوری ولی قائم است / تا قیامت آزمایش دائم است / پس امام حکم قائم آن ولی است / خواه از نسل عمر خواه از علی است / مهدی و هادی وی است ای راه جو / هم نهان و هم نشسته پیش رو / شمس‌الدین محمد لاهیجی در *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، ص ۲۳۱، «و ولی اسمی است از اسماء الهیه و در جمیع ادوار تقاضای مظاهر می‌کند، فلهمذا ولایت باقی است، اگرچه نبوت مختتم است...» شهاب‌الدین سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، *کتاب حکمة الاشراق*، ج ۲، ص ۱۲، «ولایخلوالارض عن متوغل فی التأله ابداً...»
۲. برای نمونه رجوع کنید به عزیزالدین نسفی، *کتاب الانسان الكامل*، تصحیح ماریژان موله، (تهران ۱۳۵۹ ش)، ص ۳۶۱ و ۴۵۴.

۳. شهاب‌الدین سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، *کتاب حکمة الاشراق*، ج ۲، ص ۱۲، «ولا رئاسة فی ارض الله للباحث المتوغل فی البحث الذی لم یتوغل فی التأله، فان المتوغل فی التأله لایخلو العالم عنه، و هو احق من الباحث فحسب، اذ لا بد للخلافة من التلقی. و لست اعنی بهذه الرئاسة التغلب، بل قدیکون الامام المتأله مستولياً ظاهراً مکشوفاً و قدیکون خفياً و هو الذی سمّاه الکافة القطب، فله الرئاسة و ان کان فی غایة الخمول و اذا کانت السیاسة بیده کان الزمان نورياً و اذا خلا الزمان عن تدبیر الهی کانت الظلمة غالباً.»

باطنی معنوی، صاحب تدبیر دولت ظاهری و دنیای مردم نیز می‌گردد.^۱
۲۰. خلافت کبری و ولایت الهیه از جانب امت تعیین نمی‌شود، چراکه مردم از درک مقام علمی و معنوی اولیای الهی عاجزند. تعیین این مقام رفیع به دست رسول نیز سپرده نشده است، چراکه احکام اسماء الهی بالاتر از مستوای علم بشری است، مطلقاً، «ولی» تنها از جانب خداوند تعیین می‌شود.^۲

اکنون با توجه به نکات یاد شده با بصیرت بیشتری می‌توان به این سؤال پاسخ داد که: آیا مراد از ولایت در حکومت ولایی و ولایت فقیه، ولایت عرفانی است؟^۳ آیا می‌توان لوازم و خصایص ولایت عرفانی را بر ولی فقیه یا حکومت ولایی بار کرد؟ آیا می‌توان برخی از لوازم و ویژگیهای ولایت عرفانی را اخذ کرد و از برخی دیگر غافل شد؟ و بالاخره مراد از ولایت در حکومت ولایی و ولایت فقیه چیست؟

۱. قیصری، *شرح فصوص الحکم*، آخر المقدمة، ص ۱۴۸-۱۴۹، «... و لكل منهما التصرف فی العالم، و هؤلاء ان ساعدتهم الاسباب الخارجية استولوا علی اهل العالم و صار كل منهم صاحب قرنه و زمانه بحسب الدولة الظاهرة، و ان لم تساعدهم الاسباب لم يحصل لهم ذلك الا انهم بائ شئ اشتغلوا كانوا فیه بالکمال.»
و نیز رجوع کنید به آقا محمدرضا قمشه‌ای، تحقیق در مسئله ولایت کلیه، *حاشیه فصوص*، مندرج در رسائل قیصری، ص ۹۲-۹۳.

۲. آقا محمدرضا قمشه‌ای، تحقیق در مسأله ولایت کلیه، *حاشیه فصوص*، مندرج در رسائل قیصری، ص ۹۲-۹۳.

۳. نسبت عرفان و سیاست از مباحث تأمل‌برانگیز عصر ماست. دکتر سید جواد طباطبایی فصل ششم کتاب *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران* را به بحث از امتناع اندیشه سیاسی بر مبنای اندیشه عرفانی اختصاص داده است (تهران، ۱۳۶۷ ش) ص ۱۳۷-۱۵۸. در جای خود از برکات و آفات رهبری فرهنگدانه و سیاست عرفانی سخن خواهیم گفت.

سوی دیگر از اصول مذهب محسوب می‌شوند. بنابراین اعتقاد به امامت و ولایت همانند اعتقاد به عدالت خداوند از شاخصه‌های تشیع هستند و بدون چنین اعتقادی، فرد از دایره مذهب بیرون است.^۱

۳. مراد از امامت و ولایت (در کلام شیعه) استمرار کلیه شئون پیامبر ﷺ به استثنای نبوت، در جانشینان بر حق ایشان است. توضیح این که، پیامبر اسلام ﷺ شئون متعددی داشته‌اند. این شئون عبارتند از: اول. تلقی و ابلاغ وحی.

دوم. تبیین و تشریح وحی و تفصیل احکام الهی. سوم. قضاوت در منازعات عمومی و خصوصی مسلمانان. چهارم. ریاست عامه و زعامت سیاسی مسلمانان. پنجم. وساطت فیض بین آسمان و زمین، ولایت تکوینی. مسلمانان در این که حضرت محمد ﷺ، حائز همگی شئون یاد شده بوده‌اند اتفاق نظر دارند.^۲

۴. با رحلت رسول اکرم ﷺ نبوت ختم شده، وحی الهی منقطع می‌گردد و نخستین شأن پیامبر ﷺ به پایان می‌رسد. آیا چهار شأن دیگر پیامبر نیز همچون شأن اول، با رحلت ایشان پایان می‌پذیرد؟ اهل سنت معتقدند با رحلت پیامبر ﷺ کلیه شئون ایشان پایان پذیرفته است، به این معنا که پیامبر ﷺ، تنها معصوم است و پس از ایشان از جانب خداوند، کسی یا کسانی برای تبیین و تشریح معصومانۀ وحی و تفصیل احکام الهی

فصل سوم

ولایت کلامی

در حکومت ولایی و ولایت فقیه، آیا مراد از ولایت، ولایت کلامی است؟ یعنی ولایت به همان معنا که در علم کلام در مورد معصومین بکار می‌رود و از اصول مذهب است؟ در پاسخ به این سؤال چاره‌ای جز بحث از ولایت کلامی نداریم.

۱. ولایت اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام به معنای محبت و مودت ایشان، یکی از تعالیم اسلامی است. به حکم صریح قرآن، مسلمانان موظفند «مودت فی القربی» را رعایت کنند.^۱ اگرچه در بعضی مصداق اهل بیت بین شیعه و سنی اختلاف است، اما در حکم ولاء اهل بیت، شیعه و سنی همداستانند. به این نوع از ولایت، ولاء محبت یا ولاء قرابت گفته می‌شود.^۲

۲. در کلام شیعه، ولایت غالباً به معنای امامت به کار می‌رود. بر این اساس ولایت یک مسئله اعتقادی و کلامی است نه یک مسئله عملی و فقهی. بلکه ولایت از اصول مذهب است، نه از فروع اعتقادی و کلامی. توحید، نبوت و معاد از اصول دین، و امامت و ولایت از یک سو و عدل از

۱. سوره شوری، آیه ۲۳، «قل لاسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی».

۲. استاد شهید مرتضی مطهری، ولاءها و ولایتها، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۷۱-۲۷۶.

۱. رجوع کنید به آیت الله محمد مؤمن قمی، مقالة ولاية الولی المعصوم (ع) در مجموعه مقالات دومین کنگره جهانی امام رضا (ع)، ج ۱ (مجموعه آثار المؤتمر العالمی الثانی للامام الرضا (ع)، الجزء الاول)، مشهد، ۱۳۶۵.

۲. رجوع کنید به استاد شهید مرتضی مطهری، امامت و رهبری، بحث معانی و مراتب امامت، ص ۴۶-۵۶.

استاد محمد تقی مصباح یزدی، راهنماشناسی، بخش امامت.

معین نشده است. ریاست دنیای مردم به عهده اهل حل و عقد نهاده شده و از جانب خدا و رسول، کسی به عنوان خلیفه رسول الله ﷺ منصوب نشده است. بحث قضاوت نیز همانند زعامت سیاسی است. ارائه شأن پنجم نیز در کلام سنت مورد بحث قرار نگرفته است.^۱

۵. شیعه معتقد است اگرچه با رحلت رسول اکرم ﷺ و وحی منقطع می شود و نبوت ختم می گردد، اما از آنجا که قرآن کریم متکفل خطوط کلی اسلام است و این خطوط کلی نیازمند تبیین و تشریح معصومانه است، به این معنا که چنین تبیین و تشریحی همچون تبیین و تشریح پیامبر مَرِّ حق باشد، به علاوه اگرچه خداوند تعالیم اسلامی را به طور کامل به پیامبر ابلاغ کرده است و پیامبر نیز این تعالیم آسمانی را به طور کامل تلقی کرده و به گونه کامل ابلاغ کرده است، اما آنچه پیامبر ﷺ بیان فرموده، همه آن چیزی نیست که به عموم مسلمانان ابلاغ کرده است، چراکه ابلاغ عمومی تمام آن تعالیم جهانشمول و زمانشمول محتاج وقوع ظرف زمانی مناسب است، از همین رو جزئیات و تفصیل بسیاری از احکام الهی در کلمات پیامبر ﷺ ذکر نشده است، لذا از جانب خداوند، کسانی عهده دار تبیین و تشریح معصومانه وحی و تفصیل احکام الهی گشته اند. این افراد منصوب از جانب خداوند که توسط پیامبر ﷺ به مردم معرفی شده اند، در کلام شیعه، «امام» یا «ولی» نامیده می شوند.^۲

۶. از دیدگاه شیعه، شرایط تصدی منصب امامت و ولایت عبارتند از:

۱. استاد شهید مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۵۰-۵۱.

۲. شیخ مفید، اوائل المقالات، مصنفات الشیخ المفید، المجلد الرابع، ص ۳۹، «اتفق اهل الامامة على انه لا بد في كل زمان من امام موجود يحتاج الله عز وجل به على عباده المكلفين، و يكون بوجوده تمام المصلحة في الدين». استاد شهید مرتضی مطهری، امامت و رهبری، بحث امامت و بیان دین بعد از پیامبر (ص)، ص ۶۶-۸۵. استاد مصباح، راهنماشناسی، بحث امامت.

اول. عصمت، به این معنی که در تبیین وحی و تفصیل تعالیم و احکام الهی عمدتاً و سهواً خطا نکند.

دوم. علم غیب، به این معنی که برای انجام این وظیفه خطیر، دارای علم خداداد و موهوبی و لدنی باشد.

سوم. منصوب، به این معنی که توسط خداوند به این مقام رفیع، نصب خاص شده، توسط پیامبر ﷺ به مسلمانان معرفی شده باشد. تنها کسانی صلاحیت تصدی منصب رفیع امامت و ولایت را دارند که حائز هر سه شرط یاد شده باشند.^۱

۷. شیعه معتقد است که بعد از پیامبر خدا ﷺ، فاطمه زهرا (علیها السلام)، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام حسن (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام)، امام سجاد (علیه السلام)، امام محمد باقر (علیه السلام)، امام جعفر صادق (علیه السلام)، امام موسی کاظم (علیه السلام)، امام رضا (علیه السلام)، امام محمد تقی (علیه السلام)، امام علی النقی (علیه السلام)، امام حسن عسکری (علیه السلام)، و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) معصوم و عالم به علم لدنی و غیب هستند.

در کلام شیعه این ۱۴ نور پاک، دارای ولایت هستند،^۲ یعنی سخنشان در تبیین وحی و تفصیل تعالیم و احکام الهی، مَرِّ حق محسوب می شود و مرجع معصوم دینی به حساب می آیند. چهارده معصوم پس از قرآن کریم، تنها منابع خطاناپذیر اسلام هستند. به عبارت دیگر قرآن کریم،

۱. شیخ مفید، اوائل المقالات، مصنفات الشیخ المفید، ج ۴، ص ۳۸-۳۹. سیدمرتضی، الشافی فی الامامة. شیخ طوسی، تلخیص الشافی. خواجه نصیرالدین طوسی، تجرید الاستقراء، المقصد الخامس فی الامامة، مسئله ۲، ۳، ۴. علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق.

و از معاصرین به عنوان نمونه رجوع کنید به استاد جعفر سبحانی، الالهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل. استاد مصباح یزدی، راهنماشناسی.

۲. از جمله رجوع کنید به خواجه نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، مقصد پنجم، مسئله ۵ و ۸. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۷-۳۹۷.

رسول اکرم ﷺ و عترت طاهره منابع اصیل و خالص و معصوم دین هستند. اسلام از دیدگاه تشیع یعنی قرآن و پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام عمل به وصیت جاوید رسول الله ﷺ در حدیث متواتر ثقلین،^۱ معیت دائمی و تلازم قرآن و عترت است. لذا دین بدون تبیین و تفصیل تعالیم و احکام الهی از سوی کارشناسان معصوم، وحی ناقص است.^۲ روز اکمال دین و اتمام نعمت، روزی است که ولایت عترت طاهره در کنار کتاب خدا و رسول اکرم ﷺ به مردم معرفی شده است: «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي».^۳

۸. تبیین و تشریح وحی و تفصیل و بیان جزئیات تعالیم و احکام الهی از سوی عترت طاهره علیهم السلام، نه از سنخ نقل و توضیح و تفسیر صحابه و تابعین است، نه از قبیل اجتهاد و استنباط و تفقه مجتهدان و فقیهان و مفسران.^۴ بیانات اهل بیت علیهم السلام، متن دین است، عین حق است و کاملاً منطبق بر واقع، در تبیین و تشریح ائمه علیهم السلام خطا، راه ندارد، این تفصیل برگرفته و استمرار علم لدنی رسول اکرم ﷺ است. حال آن که

۱. قال رسول الله (ص): «ايها الناس اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي فتمسكوا بهما لن تضلوا فان اللطيف الخبير اخبرني و عهد الي انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض»، جامع احاديث الشيعة، ج ۱، ص ۲۹.

۲. رجوع کنید به مقدمه آیت الله العظمی بروجردی بر جامع احاديث الشيعة، ج ۱.

۳. سورة مائده، آیه ۳. در تفسیر و توضیح این آیه رجوع کنید به علامه طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۶۷-۲۰۱ (چاپ بیروت). و استاد شهید مرتضی مطهری، امامت و رهبری، صفحه ۱۱۵-۱۳۷.

۴. استاد شهید مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۵۲، «امامت نوعی کارشناسی اسلامی می‌شود، اما یک کارشناسی خیلی بالاتر از حد یک مجتهد. کارشناسی از جانب خدا، و ائمه یعنی افرادی که اسلام‌شناس هستند البته نه اسلام‌شناسانی که از روی عقل و فکر خودشان اسلام را شناخته باشند که قهراً جائز الخطا باشند، بلکه افرادی که از یک طریق رمزی و غیبی که بر ما مجهول است، علوم اسلام را از پیامبر گرفته‌اند...» و نیز رجوع کنید به آیت الله محمد رضا مظفر، عقاید الامامیه، ص ۷۰.

عالمان دین اولاً تنها براساس متن دین (کتاب خدا و بیانات رسول خدا و اهل بیت) می‌توانند سخن بگویند و بدون چنین ابتدایی سخنشان پذیرفته نیست؛ به عبارت دیگر، اعتبار رأی عالم دین (اعم از مفسر و متکلم و فقیه و محدث و...) به اتکای رأی او بر منابع اصیل دینی بستگی دارد، حال آن که این منابع معصوم برای اثبات صحت و دینی بودن خود محتاج استناد به غیر نیستند. ثانیاً عالمان دین بر فرض عدالتشان معصوم نیستند و در برداشت و رأی آنان خطا راه دارد (مُخْطِئٌ)، حال آن که در بیان و رأی ائمه علیهم السلام خطا (عمداً و سهواً) راه ندارد. ثالثاً نظر و رأی اهل بیت علیهم السلام یقیناً دین است، حال آن که استنباط و اجتهاد علما و فقها بویژه در موارد اختلافی، براساس ظن (ولو ظن معتبر شرعی) دین است.

بنابراین هرگز صحابه و تابعین یا فقیهان و مجتهدان نمی‌توانند این وظیفه ائمه علیهم السلام را به عهده بگیرند و مسلمانان را از اهل بیت علیهم السلام بی‌نیاز گردانند. وظیفه عالمان دین، مجتهدان و فقیهان ارجاع فروع به اصول و استنباط و استخراج احکام دین براساس تعالیم ائمه علیهم السلام است.

۹. نیاز جامعه اسلامی به ولایت اهل بیت علیهم السلام یک نیاز دائمی است و مختص به دوره و زمان خاص نیست. فهم و درک صحیح دین، اقتضا می‌کند همواره براساس تعالیم کارشناسان معصوم دین به تعالیم و گزاره‌های دینی بنگریم. اهمیت تعالیم اهل بیت علیهم السلام به میزانی است که بدون مراجعه به روایات ایشان نمی‌توان رأی صائب دین را در هیچ مسئله‌ای ابراز داشت. روش تفسیر قرآن به قرآن از آموزشهای ائمه علیهم السلام است.^۱ در مباحث اعتقادی اهل بیت علیهم السلام از بسیاری اسرار و ظرایف، پرده برداشته‌اند.^۲ جزئیات اکثر قریب به اتفاق احکام شرعی توسط

۱. رجوع کنید به علامه طباطبایی، قرآن در اسلام، بخش دوم، چگونگی تعلیم قرآن مجید.

۲. به عنوان نمونه رجوع کنید به علامه طباطبایی، علی و فلسفه الهی.

و هر ولایت تشریعی نیز می‌باید با تفویض و اذن شارع - یعنی خداوند - باشد. خداوند حق تشریع را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله به رسمیت شناخته است. ائمه علیهم السلام اگرچه صاحب حق تشریع شمرده شده‌اند، اما این حق را اعمال نکرده‌اند و در تبیین و تشریح وحی و تفصیل جزئیات احکام الهی، همواره مخبر از تشریع خدا و رسول صلی الله علیه و آله بوده‌اند.^۱

۱۲. به نظر شیعه، معصومان؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام صاحب مرتبه‌ای از ولایت تکوینی غیری هستند و بر جهان و انسان نفوذ غیبی دارند و ناظر بر ارواح و نفوس و قلوب هستند و به اذن الله و سائط فیض الهی هستند. ولایت تکوینی یا ولاء تصرف و معنوی، فصل مشترک کلام شیعی و عرفان است. معجزه‌های صادره از معصومان، مظهر این ولایت است. زمام هدایت معنوی آدمیان به دست امام علیه السلام است. و زمین هرگز از حجت خدا - صاحب ولایت معنوی - خالی نمی‌ماند. یکی از برکات امام غایب (عج) بهره‌مندی جهان از ولایت معنوی ایشان است. ولایت معنوی از مسایل اعتقادی است اما از ارکان تشیع به حساب نمی‌آید و از موارد اختلاف تشیع و تسنن نیز شمرده نمی‌شود.^۲

۱۳. پیامبر صلی الله علیه و آله در عصر خود از جانب خداوند زعامت سیاسی و قضاوت در مراعات مسلمین را به عهده داشته است. شیعه معتقد است که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ائمه اطهار علیهم السلام به زعامت سیاسی و قضاوت از جانب خداوند منصوب شده‌اند و اطاعت از ایشان به عنوان «ولی امر مسلمین» واجب است. ولایت قضایی و ولایت زعامت از شئون ولایت

ائمه علیهم السلام بیان شده^۱ است. حجم بیانات اهل بیت در تشریح و توضیح و تفصیل و بیان جزئیات تعالیم دین بیش از صد برابر حجم قرآن کریم و فرمایشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.^۲

۱۰. ولایت اهل بیت علیهم السلام اقتضا می‌کند که مسلمانان عملاً به ایشان تقرب جویند. ائمه علیهم السلام انسانهای کامل هستند و «اسوه» و الگوی جاودانه بشری به حساب می‌آیند. سیره و روش و منش و عملکرد ائمه علیهم السلام در شرایط مختلف زمانی - مکانی همچون بیان ایشان، قابل اعتناست و اعتقاد به ولایت اقتضا می‌کند به ایشان تمسک شود. کلاً امام کسی است که به او اقتدا می‌شود و به عمل او تأسی می‌گردد.

۱۱. در ولایت دو تقسیم مهم مطرح است. یکی تقسیم ولایت به ولایت ذاتی و ولایت غیری و دیگری تقسیم ولایت به ولایت تکوینی و ولایت تشریعی. ولایت ذاتی، ولایتی است که از غیر ناشی نشده، ولی، آن را بالذات واجد است و ناشی از نفس خود ولی می‌باشد. ولایت غیری، ولایتی است که فرد، بالذات و بنفسه ندارد و از جانب ولی ذاتی به او تفویض شده است.

ولایت تکوینی یعنی تصرف و تدبیر در خلقت و حیات کائنات. ایجاد موجودات، ناشی از ولایت تکوینی است. ولایت تشریعی یعنی ولایتی که قانون به شخص ولی می‌دهد؛ از مهمترین موارد ولایت تشریعی حق قانونگذاری و تصرف و تدبیر در تقنین است. ولایت ذاتی منحصر در ذات احدیت است. خداوند تبارک و تعالی صاحب ولایت تکوینی ذاتی است،

۱. روایات ائمه (ع) درباره فروع فقهی در دو مجموعه ذیل جمع‌آوری شده است:

شیخ حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ۳۰ ج (تصحیح مؤسسه آل البیت).

محدث نوری، *مستدرک وسائل الشیعه*، ۱۸ ج (تصحیح مؤسسه آل البیت).

۲. مجموعه روایات نقل شده از ائمه (ع) مجموعه عظیمی را تشکیل می‌دهد، به عنوان مثال رجوع کنید به علامه محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ۱۱۰ جلد.

۱. رجوع کنید به آیت الله محمد مؤمن قمی، *مقاله ولایت الولی المعصوم (ع)*، دومین کنگره جهانی امام رضا (ع)، ۱۳۶۵.

۲. رجوع کنید به استاد شهید مرتضی مطهری، *ولاءها و ولایتها*، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۸۴-۳۰۷. نیز امامت و رهبری، ص ۸۱-۸۳.

عنوان متمم نبوت و کارشناسی معصومانه دین، و تحویل آن به تکلیف حکومت از نظر اسلام، تنزل مسئله رفیع امامت به مسئله حکومت دنیوی است.

۱۵. اختلاف اصلی شیعه و سنی در مسئله امامت و ولایت، در مورد پیشوای معصومی است که پس از پیامبر معالم دین را باید از او اخذ کرد و تبیین و تفصیل او از وحی و احکام الهی، متن دین محسوب می شود. این امر اعتقادی مرز میان دو مذهب است. اما این که خلیفه رسول اکرم چه کسی باید باشد؟ آیا از جانب رسول الله نصب شده است یا این که توسط اهل حل و عقد انتخاب می شود؟ بحثی تاریخی است.^۱ شیعه معتقد است که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر طبق ادله قطعی از سوی خداوند به جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) منصوب شده است، اما اهل سنت معتقدند که پیامبر تکلیف پس از خود را تعیین نکرده است و مسئله را به انتخاب اهل حل و عقد سپرده است. این مسئله اگر چه در زمان حضور ائمه معصومین (علیهم السلام) مهمترین مسئله اجتماعی بوده است، اما در عصر غیبت

اهل بیت (علیهم السلام) است.^۱ اهتمام اسلام به امر سیاست و حکومت و حقوق عمومی برای حفظ موارث معنوی یعنی توحید، معارف الهی و ضوابط اخلاقی و اجتماعی دین است. احکام قضایی و سیاسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) وحی نیست بلکه مبتنی بر مدارک و شواهد و قرائن است. معصوم (علیه السلام) اگر چه به حکم خداوند رهبری سیاسی جامعه را به عهده دارد، اما موظف به مشورت است. در حکم خدا که نمی توان مشورت کرد، بنابراین احکام قضایی و سیاسی ایشان غیر از ابلاغ وحی یا تبیین وحی است.^۲

۱۴. «در مسئله امامت آنچه در درجه اول اهمیت است، مسئله جانشینی پیامبر است در توضیح و تبیین و بیان دین منهای وحی.»^۳ اساس مسئله در باب امامت این جنبه معنوی است. «حکومت یکی از شاخه های امامت است ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسئله امامت در شیعه مطرح شد، بگوییم یعنی مسئله حکومت.»^۴ «بعضی از متکلمین هم گاهی چنین اشتباهی را مرتکب می شوند. امروز این اشتباه خیلی تکرار می شود.»^۵ «مسئله حکومت از فروع و یکی از شاخه های خیلی کوچک مسئله امامت است و این دو را نباید با یکدیگر مخلوط کرد.»^۶ واضح است که با وجود مرجع معصوم دینی، حکومت هم خودبه خود از آن اوست. اما غفلت از نکته اساسی در امامت و ولایت به

۱. آیت الله محمد رضا مظفر، عقاید الامامیه، ص ۷۰، «ولایهنا من بحث الامامة فی هذه العصور اثبات انهم هم الخلفاء الشرعیون و اهل السلطة الالهیه، فان ذلک امر مضی فی ذمة التاريخ و لیس فی اثباته ما یعید دورة الزمن من جدید او یعید الحقوق المسلوبة الی اهلها و انما الذی یهنا منه ما ذکرنا من لزوم الرجوع الیهم فی الاخذ با حکام الله الشرعیة و تحصیل ما جاء به الرسول الاکرم (ص) علی الوجه الصحیح الذی جاء به.» نیز رجوع کنید به استاد شهید مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۹۲.

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، راهنماشناسی، ص ۴۱۴: «اختلاف در بحث امامت بر سر این نیست که آیا پیامبر جانشین خود را تعیین فرمود یا نه که این یک بحث تاریخی است نه اعتقادی. بلکه آنچه به عنوان یک اصل اعتقادی مطرح است و شیعه آن را یکی از اصول دین می شمارد و پذیرفتن آن را ریشه همه برکات دنیا و آخرت و انکارش را منشاء همه مفاسد اجتماعی می داند این است که خدا کسی را به عنوان جانشین پیامبر در عهده داری مقامات آن حضرت جز مقام دریافت وحی نبوت قرار داده است و این کار بر خدا لازم است و جانشینان دارای ملکه عصمت او همچنین دارای علم خداداد هستند.»

۱. از جمله رجوع کنید به سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، باب الکلام فی الامة، ص ۴۰۹-۴۲۹. عبدالرزاق لاهیجی، گوهر مراد، مقاله سوم، باب سوم، از صفحه ۴۶۰ به بعد.

۲. رجوع کنید به استاد شهید مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۴۷-۵۱.

۳. پیشین، ص ۷۱.

۴. پیشین، ص ۷۰.

۵. پیشین، ص ۷۱.

۶. پیشین، ص ۷۱.

امام معصوم مبسوط‌الید سالبه به انتفاء موضوع است^۱ و از مسائل با ارزش تاریخی به حساب می‌آید، هرچند زیر پا گذاشتن دیدگاه نبوی در این زمینه خسارات جبران‌ناپذیری به جهان اسلام وارد کرده است. ضمناً دربارهٔ تکلیف حکومت در زمان غیبت معصوم در علم کلام بحثی به میان نیامده است و متکلمین نغیاً یا اثباتاً از ولایت فقیه سخن نگفته‌اند.

اکنون پس از آشنایی با ابعاد مختلف ولایت کلامی با بصیرت بیشتری می‌توان به سؤال اصلی بحث پاسخ داد: مراد از ولایت در ولایت فقیه چیست؟ آیا می‌تواند مراد از آن، ولایت کلامی باشد؟ در این صورت با شرط غیرقابل تفکیک ولایت کلامی یعنی، عصمت چه باید کرد؟ آیا می‌توان در آثار و لوازم ولایت کلامی قائل به تبعیض شد به این معنی که بعضی را پذیرفت و از بعضی اغماض کرد؟ به علاوه آیا مسئله ولایت فقیه مسئله‌ای فقهی یا کلامی است؟ لوازم و آثار کلامی بودن مسئله (علاوه بر این که ولایت در ولایت فقیه به معنای ولایت کلامی است یا نه) چیست؟

فصل چهارم

ولایت فقهی

۱. ولایت از دیرباز در فقه مطرح بوده و قدمتی به قدمت فقه دارد. ولایت شرعی یکی از «فروع فقهی» است، نه از اصول اعتقادی یا از ارکان تشیع.

۲. مباحث فقهی در عامترین تقسیم به عبادات و معاملات تقسیم می‌شوند. ولایت یکی از «معاملات» (بالمعنی الاعم) است، نه از عبادات. معاملات نیز در کلی‌ترین تقسیم به عقود، ایقاعات و احکام تقسیم می‌شوند.^۱ عقد انشاء مبتنی بر رضایت طرفین است از قبیل بیع و نکاح. ایقاع، انشاء یک جانبه است و به رضایت طرف مقابل بستگی ندارد، از قبیل طلاق. «حکم» جعل شرعی است که نه عقد است نه ایقاع. ولایت از «احکام» است نه از عقود و ایقاعات.

۳. فقه، علمی است که در آن از احکام جعل شده توسط شارع بحث می‌شود. احکام شرعیه بر دو قسم است: احکام تکلیفی و احکام وضعی. احکام تکلیفی یا الزامی هستند یا غیرالزامی. احکام تکلیفی الزامی عبارت است از وجوب و حرمت. احکام تکلیفی غیر الزامی استحباب و کراهت و اباحه است. احکام وضعی آن دسته احکام شرعی هستند که در

۱. رجوع کنید به استاد شهید مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۸۱.

۱. برای نمونه مراجعه کنید به شرائع الاسلام، محقق حلی، مقدمه.

آنها تکلیف نیست (هرچند آثار تکلیفی دارند). طهارت، نجاست، حجیت، قضاوت، نیابت، وصایت، حریت، رقیت، زوجیت، سببیت، شرطیت، مانعیت، صحت و فساد از احکام وضعی محسوب می‌شوند.^۱ ولایت یکی از احکام وضعی است^۲ نه از احکام تکلیفی.

۴. وضعیات به‌طور کلی بر دو قسم از: حکم و حق. حق وضعی سه ویژگی دارد: اول قابل اسقاط است، دوم قابل انتقال است، سوم قابل توریث است (به ارث می‌رسد).^۳ حکم وضعی نه قابل اسقاط است نه قابل انتقال است نه قابل توریث. ملکیت، شفعه، خیار و حضانت از حقوق وضعیه محسوب می‌شوند. ولایت از احکام است نه از حقوق.^۴

۵. امور بر دو قسم اند یا حقیقی و تکوینی هستند یا اعتباری و وضعی. امور اعتباری حقیقی جز اعتبار معتبر و جعل جاعل و وضع واضع ندارد. اعتباریات یا عقلاییند و یا غیرعقلایی. اعتبارات عقلایی، قراردادهایی

۱. برای آشنایی با احکام وضعی مراجعه کنید به ملا محمد کاظم خراسانی، *کفایة الاصول*، بحث استصحاب، طبع مؤسسه آل‌البیت (ع)، ص ۴۰۲. امام خمینی، *الرسائل*، ص ۱۱۴، آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی، *مصابیح الفقه*، ج ۳، ص ۹.

۲. امام خمینی، *کتاب البیع*، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۹. امام خمینی، *المکاسب المحرمة*، ج ۲، ص ۱۰۶. امام خمینی *الرسائل*، ص ۱۱۴. آخوند خراسانی، *کفایة الاصول*، ص ۴۰۲.

۳. برای آشنایی با بحث حق و حکم رجوع کنید به آیت‌الله شیخ مرتضی انصاری، *المکاسب*، اول بحث بیع. آیت‌الله محمدحسین غروی اصفهانی (کمپانی) *تعلیقة علی المکاسب*، رسالة الحق، چاپ سنگی، ۱۳۶۳ ق. آیت‌الله شیخ هادی طهرانی (م ۱۳۲۱ ق) *رسالة الحق و الحكم*، تصحیح نعمت‌الله صفری، فصلنامه نامه مفید، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۴ ش. آیت‌الله سید محمد آل بحر العلوم (م ۱۳۲۶ ق) *رسالة فی الفرق بین الحق و الحكم، بلغة الفقه*، ج ۱، ص ۳۲-۱۳.

۴. امام خمینی، *کتاب البیع*، ج ۱، ص ۲۹، «فمثل الولاية و الوصاية و نحوها من الوضعيات المقابلة للحق و الملك و السلطنة...»؛ ج ۱، ص ۲۳، «الولاية و التولية... ليس شيء منها من الحقوق بل هي اعتبارات آخر غير الحق و الملك و السلطنة، فالولاية و الوصاية من الاعتبارات المعجولة بذاتها غير مربوطة بالحق»، آیت‌الله سید محمد آل بحر العلوم، *بلغة الفقه*، رسالة فی الولايات، ج ۳، ص ۲۱۱.

هستند که از سوی عقلا از حیث عاقل بودنشان به رسمیت شناخته شده است. این قراردادهای عقلایی مبنای نظم اجتماعی محسوب می‌شود. اگر در امور اعتباری عقلایی ردع و منعی یا اصلاحی از سوی شارع صادر نشده باشد، از جمله امور امضایی شرعی محسوب می‌شود. ولایت از جمله امور اعتباری است نه حقیقی.^۱ ولایت از اعتباریات عقلایی مورد امضای شرع است. پس ولایت از احکام امضایی است نه تأسیسی، از احکام تشریعی است نه تکوینی.

۶. ولایت فقهی (که از آن به ولایت شرعی نیز تعبیر می‌شود) یعنی تصدی، تصرف و قیام به شئون غیر.^۲ این معنی همان معنای چهارم است که در معانی لغوی ولایت گذشت (تصدی امر، تسلط، سیطره، سلطنت و امارت). بنابراین ولایت فقهی معنای جدیدی غیر از معنای لغوی ولایت نیست، پس این واژه حقیقت شرعیه یا حتی حقیقت متشرعیه نیز ندارد. اما مانند بسیاری از واژه‌های دیگر فقهی در مواردی اخص از معنای لغوی استعمال می‌شود. به عبارت دیگر «مستعمل فیه» فقهی ولایت، اضیق از «موضوع له» لغوی آن است. دقت و نکته‌سنجی فقیهان در کاربردهای مختلف فقهی اضافه کردن بعضی قیدها را در مقام استعمال لازم کرده است. نزدیکترین واژه‌ها به ولایت فقهی عبارتند از سیطره، سلطنت، ملوکیت و استیلا. ولایت و ملکیت با هم قابل مقایسه‌اند. ملکیت سلطنت

۱. امام خمینی، *المکاسب المحرمة*، ج ۲، ص ۱۰۶، «... السلطنة و الخلافة و الولاية من الامور الوضعية الاعتبارية العقلانية». امام خمینی، *ولایت فقیه*، ص ۴۰ (طبع مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام)، «ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیته جز جعل ندارد...».

۲. برای آشنایی با ولایت شرعی از جمله رجوع کنید به آیت‌الله سید محمد آل بحر العلوم (م ۱۳۲۶ ق)، *بلغة الفقه*، رسالة فی الولايات، ج ۳، ص ۲۱۰-۲۹۸. آیت‌الله سید میر عبد الفتاح حسینی مراغی (م ۱۲۵۰ ق)، *العناوین*، عنوان ۷۳، فی الاشارة الى الاولیاء و المولی علیهم اجمالاً فی النفس و المال و بیان مراتبهم فی الولاية.

بر اشیا است و ولایت سلطنت بر اشخاص. آنچنان که تمام شئون شیء تحت مالکیت، در ید مالک است، تمام شئون مؤلی علیه نیز در ید تصرف ولی است.

۷. در ولایت فقهی چهار طرف قابل مشاهده است. این جوانب چهارگانه را می توان ارکان ولایت نامید. چرا که بدون این چهار رکن، ولایت شرعی محقق نمی شود. این ارکان عبارتند از:

اول. **جاعل ولایت**. از آنجا که ولایت حکم وضعی است و هر حکمی محتاج جعل و وضع است، ولایت نیز نیازمند جاعل است. **جاعل ولایت**، **شارع مقدس** است.

دوم. **ولی**. فردی که از جانب جاعل ولایت (شارع) ولایت یعنی تصرف، تصدی و قیام به شئون غیر به او تفویض شده «ولی» نام دارد و جمع آن «اولیاء» است.

سوم. **مؤلی علیه**. افرادی که شرعاً ناتوان از تصدی امور خودشان هستند و تصرف و تصدی و قیام به شئون آنها از جانب شارع به ولی تفویض شده است و تحت ولایت هستند «مؤلی علیهم» خوانده می شوند. چهارم. **حوزه ولایت**. محدوده ای که مؤلی علیهم در آن فاقد اهلیت تصرف است و ولی از جانب شارع حق تصرف و تدبیر امور مؤلی علیهم را دارد.^۱

۸. **فلسفه جعل ولایت**. از آنجا که شارع مقدس حکیم است، تمامی افعال و تشریعات او مبتنی بر حکمت بالغه است. هم کائنات و هم دین بر طبق «نظام احسن» طراحی و تدبیر شده اند. جعل ولایت نیز لازمه نظام

احسن است و بدون آن جامعه انسانی سامان نمی یابد. از آنجا که در جامعه افرادی هستند که قادر به تصدی و اداره امور خود نیستند و صلاحیت تدبیر شئون خود را ندارند، و در مقابل در موارد ضعف و نقصان و عدم اهلیت افراد یاد شده، افرادی یافت می شوند که دارای توانایی اداره و تدبیر امور ایشان هستند، شارع حکیم، آن افراد ناتوان، ضعیف و محجور را تحت ولایت، تدبیر و سرپرستی این افراد توانا و مدبر قرار می دهد. به عبارت دیگر نقصان، ضعف و عدم اهلیت یکی را با توانایی، تدبیر و ولایت دیگری جبران می نماید.^۱ جعل ولایت لازمه نظم مطلوب اجتماعی است.

۹. لوازم ولایت

اول. در حوزه ولایت، عدم تساوی حاکم است، یعنی همه افراد در آن حوزه در بعضی از شئون یا در تمامی شئون همسان نیستند. اعتقاد به «برابری» انسانها در تمامی شئون (یا بعضی شئون) با اندیشه ولایت شرعی در تضاد است.

دوم. لازمه عدم برابری انسانها در حوزه ولایت، وجود افرادی است که در شأنی از شئون یا در تمامی شئون انسانی دارای نوعی امتیاز، توانمندی و قابلیت معتبر شرعی باشند، و علاوه بر تصدی امور خودشان، توانایی تصدی و تدبیر امور غیر را نیز دارا هستند. لازمه تحقق ولایت فقهی، به رسمیت شناختن حق ویژه و امتیاز شرعی اولیاست.

سوم. لازمه دیگر عدم برابری انسانها در حوزه ولایت، وجود افرادی است که در شأنی از شئون خود یا در تمام شئونشان ناتوان از تصدی امور خود و فاقد اهلیت تدبیر هستند و به نحوی از انحاء در اداره امور خود

۱. از جمله رجوع کنید به آیت الله سید محمد آل بحر العلوم، **بلغة الفقیه**، رساله فی الولایات، ج ۳، ص ۲۱۱.

۱. نکات یاد شده اعم از ارکان، لوازم و احکام ولایت با تأمل در موارد مختلف ولایتهای فقهی بدست آمده اند، و وجه صحت آنها از صدق تطبیق آنها بر ولایتهای مختلف شرعی آشکار می شود.

محجور محسوب می‌شوند. بنابراین لازمه غیرقابل انفکاک ولایت فقهی، محجوریت است. مولی‌علیهم کسانی هستند که در حوزه ولایت شرعاً محجور هستند. اگر مولی‌علیهم رشید بودند و شرعاً قادر بر تصدی امور خود بودند تحت ولایت قرار نمی‌گرفتند.^۱

۱۰. احکام ولایت

اول. ولایت از سوی شارع جعل می‌شود، و نصب و عزل ولی به دست جاعل است. مولی‌علیه هرگز در نصب و عزل ولی شرعی خود دخالت ندارد. چرا که مولی‌علیه در حوزه ولایت محجور است. و نصب و عزل اولیای شرعی فراتر از صلاحیت مولی‌علیهم است. سپردن نصب و عزل اولیاء شرعی به دست مولی‌علیهم خروج از عنوان شرعی مولی‌علیه است.

دوم. مولی‌علیهم حق دخالت در اعمال ولایت یا نظارت بر اعمال ولی شرعی را ندارند. مشارکت در تدبیر و نظارت بر عملکرد، لازمه رشید بودن و ذی‌حق بودن است، و مولی‌علیهم در حوزه ولایت از سوی شارع فاقد اهلیت تصرف در امور خود شناخته شده است.^۲

سوم. ولی فرد است نه نهاد. به عبارت دیگر ولی شخص حقیقی است نه شخصیت حقوقی. ولایت شرعی حکمی است که از جانب شارع بر اشخاص دارای عنوان و شرایط خاص جعل شده است. مولی‌علیهم نیز اشخاص هستند نه جامعه و مجتمع اعتباری. به عبارت دیگر تحت ولایت، تک‌تک افراد هستند. چرا که تکلیف اطاعت مولی‌علیهم از ولی

۱. از جمله رجوع کنید به آیت‌الله سیدکاظم حسینی حائری، اساس الحکومة الاسلامیة «...الولاية فی حدود تکمیل نقص المولی‌علیه و علاج قصوره» و نیز الامامة و قيادة المجتمع، ص ۲۱۳.
۲. از جمله رجوع کنید به آیت‌الله محمد مؤمن قمی، کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة، ص ۲۲، «حکم الولاية و مقتضاها ان لاخيرة لاحد اذا قضی الولی فی دائرة ولايته شيئاً بل یجب اتباعه و ینفذ هذا القضاء علی جمیع من تحت الولاية».

شرعی نمی‌تواند متوجه یک امر اعتباری شود.

۱۱. در فقه شیعه تا قرن سیزده باب مستقلی به ولایت اختصاص داده نشده بود. اما در ابواب مختلف فقهی، مسائل ولایت شرعی و احکام مختلف آن مورد بحث قرار گرفته بود. در یکی دو قرن اخیر که از جانب فقیهان به «قواعد فقهی» عنایت بیشتری مبذول شده، ولایت شرعی نیز به‌طور عمومی و کلی و به عنوان یکی از قواعد فقهی مورد بحث قرار گرفته است. **العناوین و بلغة الفقیه** از نخستین کتب فقهی در دو قرن اخیر هستند که به‌طور مستقل به بحث از احکام ولایت شرعی پرداخته‌اند.^۱

۱۲. در ابواب مختلف فقهی، ولایتهای شرعی ذیل اثبات شده است.^۲
اول. **اولیاء میت**، وارثان نسبی یا سببی وی هستند و ولایتشان به ترتیب طبقات ارث می‌باشد. به این معنی که با بودن طبقه اعلی، طبقه اسفل فاقد ولایت است. اولیاء میت در قیام به امور میت از قبیل غسل، کفن، دفن، و صلوٰة میت، «ولایت» دارند و مزاحمت با آنان جایز نیست. اگر دیگران بخواهند به این امور اقدام نمایند، لازم است از ایشان اجازه بگیرند. حتی وصی میت جهت انجام این امور می‌باید از اولیای میت استیذان نماید.^۳

۱. آیت‌الله سید میر عبدالفتاح حسینی مراغی (م ۱۲۵۰) **العناوین**، رقم ۷۳، عنوان «فی الاشارة الى الاولیاء و المولی‌علیهم اجمالاً فی النفس و المال و بیان مراتبهم فی الولاية» (چاپ سنگی) آیت‌الله سید محمد آل بحر العلوم (م ۱۳۲۶ق)، **بلغة الفقیه**، رساله فی الولایات، ج ۳، ص ۲۱۰-۲۹۸.

۲. در گزارش ولایتهای مختلف شرعی سه منبع را مد نظر قرار داده‌ایم: آیت‌الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، **العروة الوثقی** (تهران، ۱۳۹۹ق). امام خمینی، **تحریر الوسیلة** (چاپ اسماعیلیان، قم). آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی، **تقریرات فی شرح العروة الوثقی**، **التنقیح**، **المستند...**، **مصباح الفقاهة** و نیز مبانی **تکلمة المنهاج** در موارد اختلافی، نظر امام خمینی قدس سره را در متن منعکس کرده‌ایم.

۳. سید یزدی، **العروة الوثقی**، کتاب الطهارة، احکام الاموات، فصل فی مراتب الاولیاء، ج ۱، ص ۳۷۶-۳۸۱. امام خمینی، **تحریر الوسیله**، القول فی غسل الميت، مسأله ۴، ج ۱، ص ۶۷. آیت‌الله خویی، **التنقیح فی شرح العروة الوثقی**، کتاب الطهارة، ج ۸.

مصلحت مولی‌علیهم است و در او امانت و وثاقت شرط است. بنابراین قیمومت یکی از ولایتهای شرعی است.^۱

ششم. واقف می‌تواند فردی را به عنوان «تولیت» وقف و فرد دیگری را به عنوان «ناظر» وقف نصب نماید. در متولی و ناظر وقف، امانت و کفایت شرط است. بر متولی واجب نیست تولی وقف را بپذیرد. بدون قبول وی، وقف در حکم اوقاف بدون متولی منصوب قلمداد می‌شود. قلمرو اختیارات متولی وقف، توسط واقف مشخص می‌شود. در صورت عدم تعیین قلمرو اختیارات متولی وقف از سوی واقف، به روال متعارف عمل می‌شود. متولی وقف حق تفویض تولیت را به غیر ندارد، اما می‌تواند وکیل بگیرد و مباشرتاً امور وقف را انجام ندهد. واقف می‌تواند برای حسن اداره وقف ناظر قرار بدهد. نظارت بر وقف براساس تعیین شده از سوی واقف استطلاعی یا استصوابی خواهد بود. در نظارت استطلاعی متولی در تصرفاتش مستقل است و اذن ناظر در صحت و نفوذ آن معتبر نیست، تنها اطلاعش لازم است. اما در نظارت استصوابی تصرف متولی بدون اذن و تصویب ناظر جایز نیست.^۲

هفتم. ولایت حاکم. در صورت فقدان پدر، جد پدری و قیم کودکان، سفیهان و دیوانگان، و به‌طور کلی هرآنچه شرعاً نیازمند ولایت است، و ولی خاصی ندارد و شارع مقدس در هیچ شرایطی راضی به ترک آنها نیست، یعنی در «امور حسبیه»، فقیه عادل مجاز به تصرف است. بعضی از فقیهان، این جواز تصرف را ناشی از «ولایت فقیه» می‌دانند.^۳ و بعضی

دوم. پسر بزرگتر در ادا کردن نماز و روزه‌های فوت شده پدر مرحومش «ولایت» دارد و قضای آنها بالمباشرة یا بالتسبیب بر عهده وی است.^۱ سوم. پدر و جد پدری اولیاء فرزندان صغیر، سفیه و مجنون خود هستند، که در مال و نفس ایشان جواز تصرف دارند. هر یک از پدر و جد پدری در ولایت استقلال دارند و در صورت تزاحم، اعمال ولایت اسبق مقدم است. در نافذ بودن تصرفات پدر و جد پدری مصلحت مولی‌علیهم شرط نیست، بلکه عدم مفسده کافی است (هرچند احتیاط در رعایت مصلحت ایشان است) در ولایت پدر و جد پدری عدالت ایشان لازم نیست. اولیاء می‌توانند بچه‌ها را به کار بگمارند، در اموالشان به تجارت بپردازند و آنها را به ازدواج کسی که صلاح می‌دانند درآورند. در هیچ یک از امور یاد شده اذن اطفال معتبر نیست.^۲

چهارم. وارثان مقتول بر طبق طبقات ارث، اولیاء خون مقتول هستند. ولی دم در قصاص یا اخذ دیه یا عفو جانی «ولایت» دارد.^۳

پنجم. وصی (موصی الیه) که از سوی موصی (وصیت‌کننده) نصب شده است، در حدود تعیین شده در متن وصیت‌نامه «ولایت» دارد. وصی اطفال که از سوی پدر یا جد پدری نصب شده است، «قیم» نام دارد، و بر اطفال (یا سفیهان و مجنونان) «قیمومت» دارد. اختیارات «قیم» همان اختیارات «ولی» است، با این تفاوت که صحت تصرفات وی منوط به

۱. سیدزدی، العروة الوثقی، کتاب الصلوة، فصل فی قضاء الولی، ج ۱، ص ۷۵. امام خمینی، تحریرالوسیلة، القول فی صلوة القضاء، مسئله ۱۶، ج ۱، ص ۲۲۷. آیت‌الله خویی، المستند فی شرح العروة الوثقی، کتاب الصلوة، ج ۲.

۲. امام خمینی، تحریرالوسیلة، القول فی شروط المتعاقدين، مسألة ۱۸، ج ۱، ص ۵۱۴. امام خمینی، کتاب البیع، بحث اولیاء العقد، ج ۲، ص ۴۳۵-۴۵۹. آیت‌الله خویی، مصباح الفقاهة، بحث اولیاء عقد، ج ۵، ص ۱۱-۳۴.

۳. امام خمینی، تحریرالوسیلة، القول فی کیفیة الاستیفاء، مسألة ۱، ج ۲، ص ۵۳۳. آیت‌الله خویی، مبانی تکلّم المنهاج، ج ۲، ص ۱۳۳.

۱. سیدزدی، العروة الوثقی، کتاب الوصیة، ج ۲، ص ۸۷۷-۸۹۴. امام خمینی، تحریرالوسیلة، ج ۲، ص ۱۰۵-۱۰۶. آیت‌الله خویی، مستند العروة الوثقی، کتاب الوصیة (انتهای ج دوم کتاب النکاح).

۲. امام خمینی، تحریرالوسیلة، الوقف و اخواته، ج ۲، ص ۷۰، ۸۳ و ۸۴.

۳. از جمله امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۵۹. امام خمینی، تحریرالوسیلة، القول فی

دیگر فقیهان را حتی در امور حسبیه فاقد ولایت شرعی دانسته، تنها به عنوان قدر متیقن، مجاز به تصرف می‌دانند.^۱ اعمال ولایت یا جواز تصرف فقیه منوط به غبطه و صلاح مولی‌علیهم یا محجورین است. در صورت فقدان فقیه عادل، مؤمنان عادل امور حسبیه را متکفل می‌شوند. مؤمنان عادل ولایت ندارند.^۲ اولین جایی که در فقه بلکه در تمامی علوم اسلامی واژه «ولایت فقیه» استعمال شده، بحث امور حسبیه به معنای یاد شده (بویژه ولایت بر غیب و قصّر) است. اگرچه جواز تصرف فقیه در امور حسبیه اجماعی است اما این که این تصرف ناشی از ولایت فقیه باشد اجماعی نیست. مراد از ولایت فقیه در امور حسبیه، ولایت شرعی و فقهی است و لازمه لاینفک آن محجوریت مولی‌علیهم است.

لازم به ذکر است که در فقه شیعه زن از حیث زن بودنش مولی‌علیه شناخته نشده است. اگرچه در ازدواج باکره رشیده بنابر احتیاط، اذن پدر (یا جد پدری) لازم است، اما نکاح بدون اذن خود دختر قطعاً صحیح نیست،^۳ بعلاوه اگرچه اطاعت زن از شوهر در امور زناشویی لازم است،

← شرائط المتعاقدين، مسألة ۲۰.

۱. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (م ۱۳۲۹ق)، حاشیه کتاب المکاسب (تهران، ۱۴۰۶ق)، ص ۱۹۶. آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (م ۱۳۹۰ق) نهج الفقه، تعلیق علی کتاب البیع من مکاسب الشیخ الانصاری، ص ۳۰۰. آیت الله سید احمد خوانساری، جامع المدارک فی شرح المختصر المنافع، (تهران، ۱۴۰۵ق)، چاپ دوم، ج ۳، ص ۱۰۰. آیت الله سید ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الفقه، تقریر ابیحات به قلم آیت الله محمد علی توحیدی (قم، ۱۳۶۸ش)، ج ۵، ص ۵۲. آیت الله خویی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد و التقليد، تقریرات ابیحات به قلم آیت الله میرزا علی غروی تبریزی، (قم، ۱۴۱۰ق)، چاپ سوم، ص ۴۲۴.

۲. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۰۸. آیت الله خویی، مصباح الفقه، ج ۵، ص ۵۳. امام خمینی در تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵۱۵، مسئله ۲۰ قائل به ولایت عدول مؤمنین شده است.

۳. سید یزدی، العروة الوثقی، کتاب النکاح، بحث اولیاء العقد، ج ۲، ص ۸۶۴-۸۷۶. امام

اما مرد بر همسر خود ولایت ندارد.

از سوی دیگر چون بین عبید و اماء و مولی رابطه مالکیت برقرار است و مالکیت رابطه ای بالاتر از ولایت است، لذا این مورد را نیز در زمره اقسام ولایت ذکر نکردیم.

۱۳. تقسیمات مختلف ولایتهای شرعی. ولایتهای شرعی از حیثیتهای مختلف قابل تقسیم است:

اول. ولایت شرعی، یا قهری است یا اختیاری. در هر دو قسم ولایت، رضایت مولی‌علیهم شرط نیست. اما در ولایت قهری، رضایت ولی هم شرط نیست. ولایت پدر و جد پدری، اولیاء میت، اولیاء دم، ولایت ولد اکبر در فوائت والد، و ولایت فقیه، موارد مختلف ولایت قهری هستند که نه رضایت ولی شرط است نه رضایت مولی‌علیهم. در ولایت قهری، اولیاء نه در آغاز مجاز به عدم پذیرش ولایت هستند، نه در میانه کار حق استعفا دارند.^۱

اما در ولایت اختیاری، پذیرش و اختیار ولی (نه پذیرش مولی‌علیهم) لازم است. این گونه ولایت - که غالباً تولیت نامیده می‌شود - از جانب یکی از مسلمانان جعل می‌شود. وصایت و وقف از مصادیق ولایتهای اختیاری محسوب می‌شوند.

دوم. ولایت نسبت به مولی‌علیهم یا خاصه است یا عامه. در ولایت خاصه، ولایت به مولی‌علیهم خاصی منحصر است. اما در ولایت عامه، ولایت از حیث مولی‌علیهم عمومیت دارد. همه اقسام هفت‌گانه ولایت،

← خمینی، تحریر الوسیله، فصل فی اولیاء العقد، مسئله ۲، ج ۲، ص ۲۵۴. آیت الله خویی، مستند العروة الوثقی، کتاب النکاح، ج ۲.

۱. رجوع کنید به آیت الله سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، رساله فی الولایات، ج ۳، ص ۲۱۲.

عمل می‌شود و متولی در حد متعارف بر همه شئون مولی‌علیه ولایت دارد.^۱ (اصطلاح ولایت مطلقه و مقیده در ولایتهای اختیاری با اصطلاح مطلقه و مقیده در ولایت فقیه که ولایتی قهری است متفاوت است. شرح تفصیلی اصطلاح اخیر در جای خود خواهد آمد).

پنجم. **ولایت یا استقلالیه است یا اذنیه.** در ولایت استقلالیه، ولی در اعمال ولایت مستقل است و اعمال ولایت او منوط به تصویب و رضایت و اذن کسی نیست. مانند ولایت پدر و جد پدری بر امور کودکان و ولایت فقیه در امور حسبیه. در ولایت اذنیه اعمال ولایت منوط به تصویب و رضایت غیر است. تولیت وقف در صورت پیش‌بینی نظارت استصوابی در متن وقف‌نامه، از مصادیق ولایت اذنیه به حساب می‌آید.^۲

ششم. **ولایت یا برای اولیاء متعدد، جعل شده است به نحوی که هر یک بالاستقلال اعمال ولایت می‌کنند و در صورت تزاحم تقدم با اعمال ولایت اسبق است، یا این که ولی واحد است.** در ولایت پدر و جد پدری، اولیاء دم و اولیاء میت ممکن است اولیاء متعدد باشند. در ولایت ولد ذکور اکبر، وقف، وصایت و قیمومت غالباً ولی واحد است در ولایت فقیه بر امور حسبیه غالباً اولیاء متعدد است.

هفتم. **ولایت شرعی یا بر امور اموات است یا بر شئون احياء.** ولایت اولیاء میت، ولایت اولیاء دم، و ولایت ولد ذکور اکبر از قسم اول (ولایت بر امور اموات) است. ولایت پدر و جد پدری و قیمومت از قسم اخیر (ولایت بر شئون احياء) است. ولایت فقیه در امور حسبیه هر دو قسم را

ولایت خاصه هستند. پدر و جد پدری تنها نسبت به فرزندان صغیر یا مجنون یا سفیه خود ولایت دارند. اولیاء دم تنها بر جانی، ولایت دارند. حتی ولایت فقیه در امور حسبیه نیز از این حیث، خاصه است. ولایت فقیه در خارج از امور حسبیه در صورت اثبات، عامه است، یعنی همه مردم فارغ از نوع دین و مذهب و جنس و نژاد و رنگ و ملیت را شامل می‌شود. یعنی همگان تحت ولایت شرعی فقیهان عادل هستند و مولی‌علیهم ایشان محسوب می‌شوند.^۱

سوم. **ولایت نسبت به شئون مولی‌علیهم یا خاصه است یا عامه.** (بنابراین ولایت خاصه و عامه دو اصطلاح دارد) اگر ولایت همه شئون مولی‌علیهم را شامل شود، ولایت عامه است و اگر ولایت مختص به شأن خاصی از شئون مولی‌علیهم باشد، ولایت خاصه خواهد بود. ولایت ولد اکبر خاصه است زیرا تنها شامل نماز و روزه فائتة میت می‌گردد و دیگر شئون او را شامل نمی‌شود. ولایت پدر و جد پدری بر فرزندان صغیر، سفیه و مجنون، عامه است زیرا همه شئون ایشان را شامل می‌شود. ولایت فقیه در امور حسبیه نیز عامه است.^۲

چهارم. **ولایت یا مطلقه است یا مقیده.** در ولایتهای اختیاری از قبیل وقف و قیمومت، اگر حدود ولایت متولی بر وقف و قیم بر اولاد مشخص باشد، ولایت مقیده خواهد بود، (ولایت مقیده می‌تواند از حیث شئون مولی‌علیهم خاصه یا عامه باشد) مثل ولایت قیم بر تحصیل اولاد یا ولایت بر همه شئون اولاد، و یا تولی بر همه شئون وقف یا بر شأن خاصی. در صورتی که در وقف یا وصیت حد و مرز قیمومت و تولیت مشخص نشده باشد، ولایت مطلقه خواهد بود. در ولایت مطلقه بر حسب متعارف

۱. رجوع کنید به امام خمینی، *تحریر الوسیله*، الوقف و اخواتها، ج ۲، ص ۸۴.
 ۲. رجوع کنید به آیت‌الله آل بحر العلوم، *بلغة الفقیه*، رساله فی الولایات، ج ۳، ص ۲۱۳ و شیخ انصاری، *المکاسب*، اوائل بحث ولایت فقیه، ص ۱۵۳ (چاپ سنگی). ما در تقسیم شیخ اعظم تصرف کرده، آن را توسعه داده‌ایم. ضمناً بقیه تقسیمات ولایت شرعی را از تأمل و مقایسه موارد مختلف با یکدیگر به دست آورده‌ایم.

۱. رجوع کنید به آیت‌الله آل بحر العلوم، *بلغة الفقیه*، رساله فی الولایات، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲. رجوع کنید به آیت‌الله آل بحر العلوم، *بلغة الفقیه*، رساله فی الولایات، ج ۳، ص ۲۱۲.

شامل می‌شود. یعنی امور حسبیه می‌تواند هم امور اموات و هم شئون احياء را دربرگیرد.

هشتم. ولایت شرعی از حیث دوام بر دو قسم است یا دائمی است یا موقت. مراد از ولایت دائمی بقاء ولایت در طول حیات مولیٰ علیه است. در ولایت دائمی مولیٰ علیهم هرگز به اهلیت تدبیر در امور خود نائل نمی‌شوند و هیچ‌گاه رشید نمی‌گردند، مانند ولایت پدر و جد پدری بر فرزندان سفیه و دیوانه‌هم. مراد از ولایت موقت، اتمام ولایت با رشید شدن مولیٰ علیهم است. مثلاً کودکان تنها تا سن بلوغ مولیٰ علیهم هستند و با رشید شدن از تحت ولایت و قیمومت خارج شده عهده‌دار تصدی امور خویش می‌شوند.

نهم. ولایت یا بر اشخاص است یا بر اشیاء. ولایت بر اشیاء تولى نام دارد و تنها در وقف متصور است. بقیه انواع ولایت، ولایت بر اشخاص است. ولایت فقیه در امور حسبیه هم بر اشخاص است هم بر اشیاء.

۱۴. به لحاظ فقهی اصل، عدم ولایت است. یعنی قاعده بر این است که هیچ‌کس بر دیگری ولایت ندارد و هرکس متصدی امور خود است و دیگران حق دخالت در سرنوشت و شئون او را ندارند. هر فردی در چهارچوب عقل و شرع متصدی امور مرتبط به خود است. این که چگونه در اموال خود تصرف کند، با چه کسی ازدواج نماید یا اصولاً ازدواج کند یا نه، چه شغلی پیشه کند، چه ملیتی را اختیار کند، چه مشی سیاسی را در پیش گیرد، چه لباسی با چه رنگی بپوشد، کجا زندگی کند، چگونه رفتار کند، اینها همه در حیطه اختیارات خود فرد است و البته نسبت به عملکرد خود در برابر خداوند مسئول و در قیامت پاسخگو است. این که در هر یک از امور یاد شده دیگری بتواند متصدی امور انسان شود و بر او ولایت پیدا کند، محتاج دلیل معتبر شرعی است. یعنی تنها در جایی خلاف این

اصل عمل می‌شود که شارع مقدس، فرد را در آن مورد ممنوع از تصدی شئون خود تشخیص داده باشد. فایده تأسیس اصل این است که در مواردی که دلیل قاصر باشد و در تحقق ولایت در آن مورد شک داشته باشیم، با تمسک به این اصل درمی‌یابیم که ولایت، محقق نشده است.

بنابراین، اصل، عدم محجوریت انسانهاست، یعنی همه آدمیان حاکم بر سرنوشت خویش هستند و این محجوریت است که دلیل معتبر می‌خواهد نه این که رشید بودن محتاج اثبات باشد.

نخستین فقهی که اصل عدم ولایت را مطرح کرده است، مرحوم آیت‌الله شیخ جعفر کاشف الغطاء فقیه بزرگ آغاز عصر قاجاری است. پس از وی این اصل همواره مورد تمسک فقیهان بوده است.^۱

انواع هفت‌گانه ولایت (که در بند ۱۲ برشمردیم) قطعاً از تحت این اصل خارج شده است، چون دلیل معتبر فقهی بر تک‌تک این موارد اقامه شده است. ولایت فقیه فراتر از امور حسبیه (که از آن به ولایت سیاسی فقیه یا ولایت عامه فقیه یا ولایت مطلقه فقیه تعبیر می‌شود) مورد بحث است، در صورتی که ادله عقلی یا ادله نقلی (قرآنی، روایی، اجماعی) را در این زمینه تمام یافتیم، ولایت فقیهان عادل در حوزه امور عمومی از اصل عدم ولایت خارج خواهد شد و اگر ادله مورد نظر از اثبات مسئله عاجز باشند، به اصل عدم ولایت تمسک می‌شود.

با توجه به نکات فوق، بصیرت بیشتری برای پاسخگویی به سؤالات اصلی بحث را خواهیم یافت: مراد از ولایت در نظریه ولایت انتصابی

۱. شیخ جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، ص ۳۷ (چاپ سنگی). شیخ اعظم انصاری، المکاسب، ص ۱۵۳ (چاپ سنگی). امام خمینی، تهذیب الاصول، تقریر اباحت به قلم آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۴۴.

مطلقه فقیه یا حکومت ولایی چیست؟ آیا فقیه در نظریه حکومت ولایی ولایت شرعی دارد یا نه؟ آیا می‌توان گفت مراد از ولایت در نظریه یاد شده ولایت کلامی یا عرفانی است؟ اصولاً مسئله ولایت فقیه فقهی است یا کلامی؟ ادله ولایت فقیه در مقام اثبات ولایت شرعی فقیه هستند یا در مقام اثبات ولایت کلامی و عرفانی وی؟ آیا بین ولایت فقیه و ولایت فقهی سنجیت نیست؟

فصل پنجم

ولایت در قرآن

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

احزاب / ۶

قرآن کریم سنگ اول بنای تفکر و معارف اسلامی است. در علوم اسلامی، ناسازگاری هر مسئله و اندیشه‌ای با مبانی قرآنی، آن مسئله و اندیشه را بی اعتبار می‌کند. در سنت عترت طاهره علیهم السلام «لزوم عرضه بر قرآن» به عنوان قاعده عمومی اعتبار روایات مطرح شده است.^۱ قاعده «لزوم عرضه بر قرآن» در حوزه روایات و احادیث منحصر نمی‌شود. این قاعده ملاک اعتبار تمامی مسائل علوم و معارف اسلامی است. آنچه با مبانی و اصول قرآنی معارض است، هرگز در سرای اندیشه اسلامی بار عام نمی‌یابد و اگر ندانسته مسئله‌ای ناسازگار با محورهای قرآنی در علوم اسلامی، اذن دخول یافته باشد با اصل اصیل «لزوم عرضه بر قرآن» پالایش می‌شود. علوم و معارف اسلامی به میزان رعایت اصول و ضوابط قرآنی و به مقداری که از قاعده تدبیر قرآنی بهره برده باشند، از اعتبار،

۱. رجوع کنید به اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب، احادیث ۱ تا ۶، ج ۱، ص ۹۹.

اصالت و بالندگی برخوردارند. شیوه‌های تدبیر و رجوع و استفاده از تعالیم حیات‌بخش قرآن را وامدار کارشناسان معصوم وحی - ائمه علیهم‌السلام - هستیم.

با توجه به طرح گسترده مسئله ولایت در علوم اسلامی از قبیل عرفان، کلام و فقه، و تفاوت منظر جدی عارفان، متکلمان و فقیهان در بیان مراد اصطلاحی ولایت، برای درک صحیح‌تر معنای ولایت و احکام آن به قرآن کریم مراجعه می‌کنیم و می‌کوشیم به سؤالاتی از این قبیل پاسخ دهیم: در قرآن کریم، ولایت به چه معنا یا به چه معانی استعمال شده است؟ قرآن کریم ولایت چه کسی یا چه کسانی را به رسمیت شناخته است؟ آیا در عصر غیبت معصوم، ولایت بر حوزه عمومی، مستند قرآنی دارد؟

۱. در قرآن کریم ۲۳۳ بار مشتقات مختلف ماده «ولی» استعمال شده است. خانواده ولایت از کلمات کثیرالاستعمال قرآنی محسوب می‌شوند. از این تعداد، ۱۱۰ بار به صورت فعل (ماضی، مضارع و امر) و ۱۲۳ بار به صورت اسم در قرآن به کار رفته است. افعال قرآنی خانواده ولایت به جز یک مورد ثلاثی مجرد^۱، همگی در قالب ابواب ثلاثی مزید (۳۰ مورد از باب تفعیل و ۷۹ مورد از باب تفعّل) استعمال شده‌اند. اما اسمهای قرآنی خانواده ولایت جز یک مورد ثلاثی مزید (مؤلّی)^۲ همگی در قالب ثلاثی مجرّد (صفت مشبّهه، صفت افعل، مصدر، مصدر میمی، اسم فاعل) به کار رفته‌اند. این اسماء عبارتند از: ولیّ (۸۶ مورد)، مؤلّی (۲۱ مورد)، اولّی (۱۲ مورد)، ولایت (به فتح واو، ۲ مورد)، والی^۳ (۱ مورد) (در قالب مفرد، جمع و مضاف). واژه

ولایت (به کسر واو) در قرآن کریم مطلقاً استعمال نشده است. ۲. نزدیک به نیمی از استعمالات قرآنی واژه‌های خانواده ولایت به معنای لغوی به کار رفته‌اند و به دور از اصطلاحات فنی عرفانی، کلامی، و فقهی ولایت هستند. اکثر قریب به اتفاق افعال این ماده و تعداد اندکی از اسماء مشتق از آن^۱ از این قبیل هستند. به عنوان مثال می‌توان از پراستعمالترین فعل قرآنی این خانواده یعنی تَوَلّی^۲ (باب تفعّل) به معنای اعراض کردن، دور شدن و سر باز زدن، و پس از آن از وَلّی^۳ (باب تفعیل) به معنای برگردانیدن و منصرف کردن یاد کرد. بنابراین بحث فنی ولایت در قرآن بر حدود ۱۲۰ واژه از این خانواده که غالباً اسم هستند متمرکز می‌شود. لازم به ذکر است که گاهی مفاد بحث ولایت بدون استعمال الفاظ آن از این خانواده، در قرآن آمده است. این موارد نیز به بحث اضافه شده تا سیمای کامل ولایت قرآنی در حدّ وسع بشری ترسیم شود.

۳. براساس موارد استعمال قرآنی، مراد از ولایت نحوه‌ای نزدیکی بدون فاصله بین دو شیء است که موجب نوعی حق تصرف و مالکیت تدبیر در غیر می‌شود. در ولایت، نوعی اولی و احق بودن به غیر از خود او نهفته است. در واقع ولایت باعث رفع موانع و حجابها بین ولیّ و مولی می‌گردد. حیثیت قرب و اولویت می‌تواند از حیث مودّت و محبت و جاذبه روحی باشد به گونه‌ای که ولیّ، محبوب محسوب می‌شود و «ولایت محبت» شکل می‌گیرد، یا از حیث نصرت و یاری باشد، آن گونه که امری مانع از دفاع ناصر از منصور، متصور نباشد، «ولایت نصرت»؛ یا از حیث تدبیر و تصرف در غیر باشد، «ولایت تدبیری»، یا از حیث نسب

۱. «یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار»، سورة توبه، آیه ۱۲۳.

۲. «ولکل وجهه هو مؤلّیها»، سورة بقره، آیه ۱۴۸.

۳. «إذا اراد الله بقوم سوءاً فلامرّد له و مالههم من دونه من وال»، سورة رعد، آیه ۱۱.

۱. از قبیل «فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کأنه ولیّ حمیم»، سورة فصلت، آیه ۳۴.

۲. برای مثال، «عبس و تَوَلّی ان جاءه الاعمی»، سورة عبس، آیه ۱.

۳. برای مثال، «ما ولیّهم عن قبلتهم التی کانوا علیها»، سورة بقره، آیه ۱۴۲.

خداوند این دو آیه است: «ام اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»^۱، «مَالِكُمْ مِنْ دُونِهِ مَنْ وَلِيَ وَلَا شَفِيعَ»^۲

مراد از ولایت تشریعی، هدایت، ارشاد، توفیق، تشریع شریعت، و به طور کلی ولایت در امور مرتبط با دین است. اگرچه هدایت، ارشاد و دین بر همگان عرضه می شود، اما تنها گروهی از انسانها این ولایت تشریعی را می پذیرند و تحت ولایت الهی قرار می گیرند. بر این اساس خداوند ولّی مؤمنین و متقین است و دیگران از چنین ولایتی بی بهره اند. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۳، «اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»^۴، «اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ»^۵، «اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا»^۶

او «ولّی حمید»^۷ است، او بهترین مولی است، «نعم المولی و نعم النصیر»^۸، او تنها ولی است، جز او کسی ولّی واقعی نیست، «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»^۹ و با برخورداری از ولایت او، به غیر او نیازی نیست «کفی بالله ولیا و کفی بالله نصیرا»^{۱۰} ولایت خداوند منحصر به دنیا نیست، دنیا و آخرت هر دو تحت ولایت اوست، در هردو سرا مدبّر واقعی، ناصر

باشد به نحوی که بین میت و ولّی او در ارث، فاصلی نباشد.^۱
۴. در کلی ترین تقسیم، ولایت در قرآن به دو قسم ولایت ایجابی و ولایت سلبی تقسیم می شود.^۲ مراد از ولایت ایجابی، ولایتی است که از سوی قرآن کریم به رسمیت شناخته و تجویز شده و بالاتر از آن از پیروان قرآن کریم خواسته شده آن را بپذیرند و از برکات دنیوی و اخروی آن بهره مند شوند. دخول در حوزه ولایت ایجابی از لوازم دینداری و خداپرستی است. از آن سو قرآن کریم از نوعی ولایت منفی نیز بشدّت مذمت کرده، عدم پذیرش آن را از سوی پیروانش خواستار شده و چنین ولایتی را نقطه مقابل تدین و مسلمانی شمرده است. جامعه قرآنی جامعه ای است که از این ولایت مورد نهی اکید قرآن کریم به درآمده باشد.

۵. ولایت ایجابی در قرآن کریم از حیث اقسام صاحبان ولایت به سه قسم تقسیم می شود: ولایت الهی (ولایت خداوند بر ماسوی)، ولایت ملّکی (ولایت فرشتگان بر آدمیان)، و ولایت بشری (ولایت آدمیان).

۶. مهمترین ولایت ایجابی در قرآن کریم، ولایت خداوند تعالی است. تا آنجا که یکی از اسماء حسنی الهی «ولّی» و دیگری «مَوْلِی» است. خداوند تعالی صاحب دو گونه ولایت است: ولایت تکوینی یا حقیقی، ولایت تشریعی یا اعتباری.^۳ ولایت تکوینی یعنی تصرف در همه اشیاء و تدبیر امر خلق هرگونه که اراده کند. از جمله شواهد ولایت تکوینی

۱. سوره شوری، آیه ۹، «أَيَّا (مشرکان) غیر خدا را به عنوان اولیاء برگرفتند، حال آن که خداوند تنها ولّی است.»

۲. سوره سجده، آیه ۴، «شما را غیر او هیچ ولّی و شفیع در کار نیست.»

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۷، «خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکیها به سوی نور بیرون می آورد.»

۴. سوره آل عمران، آیه ۶۸، «خداوند ولی مؤمنان است.»

۵. سوره جاثیه، آیه ۱۹، «خداوند ولی پروا پیشگان است.»

۶. سوره محمد، آیه ۱۱، «خداوند مولای کسانی است که ایمان آورده اند.»

۷. سوره شوری، آیه ۲۸، «وهو الولّی الحمید.»

۸. سوره انفال، آیه ۴۰.

۹. سوره شوری، آیه ۹.

۱۰. سوره نساء، آیه ۴۵.

۱. راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، مادة الولی، صفحه ۵۷۰-۵۷۲؛ امین الاسلام طبرسی، معجم البیان ذیل آیه ۲۵۷، ج ۱ ص ۳۶۴-۳۶۵. علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۵۱ سوره مائده، ج ۵ ص ۳۶۸-۳۶۹ و ذیل آیه ۵۶ سوره مائده، ج ۶ ص ۱۱-۱۲.

۲. رجوع کنید به ولاءها و ولایتها، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۳ ص ۲۰۷.

۳. رجوع کنید به المیزان، ذیل آیه ۵۶ مائده، ج ۶، ص ۱۱-۱۲.

مشغولند.^۱ ولایت فرشتگان مختص پرهیزکاران است. «ان الذين قالو ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ألا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون نحن اولياءكم في الحياة الدنيا و في الآخرة.»^۲ یاری فرشتگان به مسلمین در جنگ بدر از برکات همین ولایت است.^۳

۸. در قرآن کریم سه قسم کاملاً متمایز ولایت بشری مطرح شده است: قسم اول. ولایت خاص رسول اکرم ﷺ و مؤمنی که در حال رکوع در راه خدا اتفاق می‌کند. قسم دوم. ولایت اصناف خاص فقهی از قبیل اولیای دم، اولیای صغار و اولیای ارث. قسم سوم. ولایت عامه مؤمنین و مؤمنات. ولایت در اقسام سه‌گانه بشریش با هم تفاوت جوهری دارد.

۹. قرآن کریم در آیات متعددی ولایت رسول اکرم حضرت محمد بن عبدالله ﷺ بر مؤمنان را به رسمیت شناخته است. مراد از ولایت نبوی، ولایت تشریعی تبعی است (ولایت تشریعی اصلی مختص خداوند است) یعنی ابلاغ وحی و تبیین تعالیم الهی، دعوت و تربیت امت، قضاوت در مرافعات و زعامت سیاسی مسلمانان.^۴ مقصود از ولایت نبوی در قرآن کریم ولایت تدبیر و تصرف و ولایت مودّت و محبت است و از ولایت نصرت نبی ﷺ در قرآن بحثی به میان نیامده است.^۵ پیامبر ﷺ در جمیع شئون امت جهت سوق ایشان به سوی خدا ولایت دارد.

اولین و مهمترین مستند قرآنی ولایت نبوی آیه شریفه «النبی اُولیٰ

حقیقی و محبوب اصلی اوست: «انت ولیّی فی الدنيا و الآخرة».^۱ جز پرهیزکاران و پروايشگان صلاحیت پیوستن به صف اولیای او را ندارند. «ان اولیاءه الا المتقون».^۲ دوستان خدا – اولیاء الهی – نه از گذشته محزونند نه از آینده ترسان، به رضای دوست راضی‌اند. «الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون»^۳ کافران و ظالمان در دنیا و آخرت از ولایت خداوند بی‌بهره‌اند: «والظالمون مالهم من ولیّ ولا نصیر»^۴ «خالدین فیها ابدأ لا یجدون ولیاً و لا نصیراً»^۵ «ان الکافرین لا مؤلّی لهم»^۶ خداوند مولای حقیقی است و ولایتهای دیگر به تبع و به اذن اوست. کسی بر خداوند ولایت ندارد. «ولم یکن له ولیّ من الذلّ و کبره تکبیراً»^۷ ولایت خداوند بر مؤمنین به معنای واقعی کلمه، «مطلقه» است و همه شئون آنان را شامل می‌شود. این ولایت اعم از ولایت تدبیری، ولایت نصرت و ولایت محبت است.

۷. ملائکه که جنود خداوند در تدبیر عالم به حساب می‌آیند بر دو گونه‌اند. برخی امور عمومی عالم را بر عهده دارند و در وظایفشان بین مؤمن و کافر فرقی نیست. فرشتگان نگهبان، موکلان ارزاق و آجال و... از این قبیل‌اند. دسته دوم ملائکه مسدّدین مختص به اولیای الهی هستند. ملائکه مسدّدین در دنیا و آخرت به تسدید و تأیید مؤمنان و صالحان

۱. سورة یوسف، آیه ۱۰۱.

۲. سورة انفال، آیه ۳۴.

۳. سورة یونس، آیه ۶۲.

۴. سورة شوری، آیه ۸.

۵. سورة احزاب، آیه ۶۵، کافران در دوزخ تا ابد جاودانند، (و بر نجات خود) ولیّ و نصیری نمی‌یابند.

۶. سورة محمّد، آیه ۱۱، «به راستی که کافران مولایی ندارند.»

۷. سورة اسراء، آیه ۱۱۱.

۱. رجوع کنید به المیزان، ذیل آیه ۳۱ سورة فصلت، ج ۱۷، ص ۳۹۰.

۲. سورة فصلت، آیه ۳۰ و ۳۱، «آنان که گفتند پروردگار ما الله است، سپس پایداری ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل شوند [و گویند] مترسید و اندوهگین مباشید و مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده بود. ما اولیای شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم.»

۳. سورة آل عمران، آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷.

۴. رجوع کنید به المیزان، ذیل آیات ۵۵ و ۵۶ سورة مائده، ج ۶، ص ۱۳.

۵. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۶، ص ۷.

بالمؤمنین من انفسهم»^۱ است. پیامبر از مؤمنین به خودشان سزاوارتر است. مراد از این اولویت و سزاواری همان «ولایت» است. چراکه مقوم ولایت همین تقدم و اولویت و سزاواری بود.^۲ این ولایت و اولویت مطلق است و همه امور شخصی و اجتماعی، دنیوی و اخروی، تکوینی و اعتباری را شامل می شود. به عبارت دیگر مفاد این آیه شریفه ولایت مطلقه رسول الله (ص) است.^۳ این ولایت با ویژگیهای یاد شده مختص رسول اکرم ﷺ است. واضح است که اولویت مورد بحث آیه (ولایت) غیر از نبوت است،^۴ چرا که دلیلی نداریم که دیگر انبیاء نیز از چنین ولایتی برخوردار بوده اند، بعلاوه این ولایت بسیار وسیع تر از زعامت سیاسی است. ولایت نبوی (اولویت مورد اشاره آیه) برخاسته از مجموعه صفات و سجایای رسول الله ﷺ است و آن را ناشی از یکی از مناصب ایشان (از قبیل امارت و زعامت) دانستن قولی بدون دلیل و تخصیص بدون قرینه است.

دومین مستند قرآنی ولایت نبوی آیه شریفه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا...»^۵ است که به زودی به تشریح آن خواهیم پرداخت. ابعاد مختلف ولایت نبوی در دیگر آیات قرآن کریم بدون استعمال لفظ ولایت و مشتقات آن مطرح شده است. از جمله مستندات قرآنی ابلاغ وحی و تبیین تعالیم الهی و دعوت و تربیت امت از سوی رسول اکرم ﷺ آیات ذیل است:

«لقد منَّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم

آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة»^۱
 «لتبين للناس ما نزل اليهم»^۲
 «انك لتهدى الى صراط مستقيم»^۳

مستندات قرآنی قضاوت و حکومت رسول اکرم (ص) آیات ذیل است:

«و ما كان لمؤمن و لامؤمنة اذا قضى الله و رسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم و من يعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً بعيداً»^۴

«فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت و يسلموا تسليماً»^۵
 «انا انزلنا اليك الكتاب بالحقّ لتحكم بين الناس بما اراك الله»^۶
 «انما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله و اذا كانوا معه على امر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنوه»^۷

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۶۴، «خداوند بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری از میان خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و پاکیزه شان می دارد و به آنها کتاب و حکمت می آموزد.»

۲. سورة نحل، آیه ۴۴، «و بر تو قرآن را نازل کردیم، تا برای مردم آنچه برایشان نازل شده است، روشن کنی.»

۳. سورة شوری، آیه ۵۲، «به راستی که تو به صراط مستقیم هدایت می کنی.»

۴. سورة احزاب، آیه ۳۶، «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و پیامبرش امری را مقرر دارند آنان را در کارشان اختیار [و چون و چرایی] باشد، و هرکس از [امر] خداوند و پیامبر او سرپیچی کند در گمراهی آشکاری افتاده است.»

۵. سورة نساء، آیه ۶۵، «چنین نیست و سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورده اند مگر آن که در اختلافی که دارند ترا داور کنند، آن گاه در آنچه دآوری کردی هیچ دلتنگی در خود نیابند و به خوبی [به حکم تو] گردن بگذارند.»

۶. سورة نساء، آیه ۱۰۵، «ما کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، تا به مدد آنچه خداوند به تو باز نموده است بین مردم دوری کنی.»

۷. سورة نور، آیه ۶۲، «همانا مؤمنان کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان دارند و

۱. سورة احزاب، آیه ۶.

۲. رجوع کنید به طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه ۲۵۷ سورة بقره، ج ۱، ص ۳۶۴-۳۶۵.

۳. رجوع کنید به المیزان، ذیل همین آیه، ج ۱۶، ص ۲۷۶.

۴. علامه طباطبائی، پیشین.

۵. سورة مائده، آیه ۵۵.

نظری آیه، عصمت است.^۱ قرآن کریم از منصب خلافت داود علیه السلام نیز گزارش کرده است: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق».^۲ قرآن از سلیمان علیه السلام^۳ و یوسف علیه السلام^۴ به عنوان مَلِک یاد کرده و طالوت را نیز مَلِک منصوب از جانب خداوند (بدون نبوت) ذکر کرده است.^۵

۱۱. قرآن کریم غیر از ولایت نبوی، تنها یک ولایت خاص بشری دیگر را پذیرفته است. قرآن کریم صاحب این ولایت را با صفت و اشاره مشخص کرده و به نامش تصریح نکرده است:

«أَمَّا وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ وَ مِنْ یَتَوَلَّوْا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنْ حَزَبَ اللَّهُ هُمْ الْغَالِبُونَ».^۶

این آیات ولایت را در خداوند، رسول و مؤمنان نمازگزاری که در هنگام رکوع صدقه می‌دهد، منحصر کرده است.

روایات متعددی شأن نزول آیه را انفاق امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام رکوع نماز ذکر کرده‌اند. مفسران شیعه بالاتفاق و

۱. به عنوان نمونه رجوع کنید به تفسیر تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی، المیزان علامه طباطبایی، ذیل آیه ۱۲۴ سورة بقره.

۲. سورة ص، آیه ۲۶، «ای داود ما ترا جانشین خود در زمین گردانیدیم، پس بین مردم به حق داوری کن».

۳. سورة ص، آیه ۳۵، «قال رب اغفر لی وھب لی مُلْکاً لا ینبغی لاحد من بعدی» و نیز آیه ۳۴ سورة نمل.

۴. سورة یوسف، آیه ۱۰۱، «رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ»، و نیز آیات ۵۵، ۷۲ و ۷۶ سورة یوسف.

۵. سورة بقره، آیه ۲۴۷، «و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت مَلِکاً».

۶. سورة مائده، آیات ۵۵ و ۵۶، «هَما نَا وَلِیَّ شَما خَداوَنَد و پِیامبر او و مؤمنانی هستند که نماز را برپا دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، کسانی که ولایت خدا و رسول و آن مؤمنان را بپذیرند [بدانند که] حزب خدا پیروز است».

«لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً قد یعلم الله الذین یتسلّلون منکم لو اذاً فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم»^۱

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردّوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و بالیوم الآخر».^۲

۱۰. در قرآن کریم در مورد هیچ یک از انبیا دیگر از واژه «ولایت» و مشتقات آن استفاده نشده است. قرآن خبر می‌دهد که ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام از پس ابتلایی عظیم به مقام امامت می‌رسد: «واذابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهنّ قال انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذرّیتی قال لا ینال عهدی الظالمین»^۳ باطن این امامت همان ولایت است و بسیار فراتر از زعامت سیاسی و امارت دنیوی است.^۴ به اجماع قاطبه مفسران شیعه به دلیل ذیل آیه (لاینال عهدی الظالمین) لازمه احراز امامت مورد

← چون با او در کاری جامع همدستان شدند [به جایی] نمی‌روند مگر آن که از او اجازه بگیرند....»

۱. سورة نور، آیه ۶۳، «خواندن پیامبر را در میان خودتان همانند خواندن بعضی از شما بعضی دیگر را مشمارید، به راستی خداوند کسانی را از شما که پنهانی و پناهجویانه خود را بیرون می‌کشند می‌شناسد، باید کسانی که از فرمان او سرپیچی می‌کنند بر حذر باشند از این که بلایی یا عذابی دردناک به آنان برسد».

۲. سورة نساء، آیه ۵۹، «ای مؤمنان از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و اولوالامرتان اطاعت کنید، هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید».

۳. سورة بقره، آیه ۱۲۴، «و چون ابراهیم را پروردگارش به کلماتی چند آزمود و او آنها را به انجام رساند، فرمود من ترا امام مردم می‌گمارم. گفت و از ذریه من [چه کسی را می‌گماری؟] فرمود، عهد من به ستمکاران نمی‌رسد».

۴. رجوع کنید به توضیحات مبسوط علامه طباطبایی در المیزان، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۶. بویژه مسائل هفتگانه امامت قرآنی.

و مستند آن، روایات معتبر پیامبر ﷺ می باشد.^۱ اما مفاد ولایت اهل بیت علیهم السلام در آیه ذیل ذکر شده است:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۲
در این آیه مؤمنان به اطاعت از خداوند و اطاعت از رسول ﷺ و اولی الامر فراخوانده شده اند. اطاعت اولی الامر در این آیه هم عرض اطاعت رسول ﷺ است. اطاعت در این آیه مطلقه است و مقید به هیچ قید و شرطی نیست. بلکه این اطلاق آبی از تقیید است. در قرآن کریم قرینه ای که این اطاعت را مختص به موارد عدم معصیت و عدم خطا کند یافت نمی شود.^۳ حال آن که در مواردی بسیار کم اهمیت تر قرآن کریم اطاعت والدین را مقید به عدم شرک آنها کرده است.^۴ مفسران شیعه بالاجماع براساس استدلال یاد شده تصریح کرده اند که لازمه اطاعت مطلقه مورد بحث آیه، عصمت اولی الامر است. چراکه اطاعت مطلقه از غیر معصوم جایز نیست. (عدالت تنها مانع از ارتکاب معصیت است، نه مانع از ارتکاب خطا، و امر به اطاعت مطلقه از جایز الخطا، قبیح است). بنابراین براساس استدلال یاد شده، قاطبه مفسران شیعه اولی الامر قرآنی را ائمه معصومین (ع) می دانند.

۱۲. در قرآن کریم از ولایت سه صنف خاص فقهی، سخن به میان آمده است: ولی دم، ولی صغار، ولی ارث.^۵

۱. رجوع کنید به اصول کافی، کتاب الحجة، ج ۱.

۲. سورة نساء، آیه ۵۹.

۳. علامه طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۳۸۹-۳۹۱، «هذه الاطاعة المأمور بها في هذه الآیه اطاعة مطلقة غير مشروطة بشرط و لامقيدة بقیة... و لازمه اعتبار العصمة فی جانب اولی الامر كما اعتبر فی جانب رسول الله (ص) من غير فرق».

۴. سورة عنكبوت، آیه ۸، «و وصینا الانسان بوالديه حسنا و ان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک علم فلاتطعهما».

۵. به عنوان نمونه رجوع کنید به تبیان شیخ طوسی. تفسیر ابوالفتح رازی. مجمع البیان

بسیاری از مفسران اهل سنت به این مهم تصریح کرده اند.^۱

از آنجا که آیه شریفه فوق، ولایت خدا و ولایت رسول ﷺ و این ولایت را ولایت واحدی دانسته، چراکه یک ولایت آن هم با لفظ مفرد به هر سه نسبت داده، ولایت علی علیهم السلام و ولایت رسول الله ﷺ به ولایت خداوند برمی گردد، ولایت بالاصالة از آن خداوند و بالتبع از آن رسول الله ﷺ و علی علیهم السلام است.^۲ عنوان مشیر در این آیه حاکی از ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیهم السلام است. مقام ولایت برخاسته از تمامی سجایا و صفات علی علیهم السلام است. اختصاص ولایت به یکی از مناصب علی علیهم السلام (از قبیل امارت و زعامت) بدون دلیل است. ضمناً بنا به تصریح روایات معتبر، مراد از «صالح المؤمنین» که در کنار خداوند و جبریل، مولای پیامبر ﷺ خوانده شده امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام است.^۳ «فان الله هو مولاہ و جبریل و صالح المؤمنین».^۴

اگرچه مقام عصمت اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر^۵ و رفعت مقام آنها در آیه مباهله^۶ در قرآن کریم ذکر شده، غیر از آیات فوق (در ولایت امیرالمؤمنین علیهم السلام)، ولایت دیگر اهل بیت علیهم السلام در قرآن مطرح نشده است

۱. رجوع کنید به تفسیر المیزان، ج ۶، ۱۵-۲۵. علامه طباطبائی گزیده ای از روایات شیعه و سنی را در «بحث روایی» ذیل آیه ۵۵ و ۵۶ سورة مائده گردآورده است. از جمله منابع اهل سنت در این باره تفسیر ثعلبی، الجمع بین الصحاح الستة، مناقب ابن المغالزی شافعی، الخطیب الخوارزمی، تفسیر طبری، سنن نسائی، مسند احمد بن حنبل، جامع طبرانی، تفسیر کشاف زمخشری و....

۲. علامه طباطبائی، المیزان، ج ۶، ص ۱۴.

۳. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳۲ و ۳۳۷.

۴. سورة تحریم، آیه ۴، «به راستی که خداوند، جبریل و مؤمنین صالح مولای او هستند».

۵. سورة احزاب، آیه ۳۳، «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً».

۶. سورة آل عمران، آیه ۶۱، «فمن حاجک فيه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنته الله علی الکاذبین».

در طلاق صغیره (و مانند آن) از ولّی نکاح به عنوان «الذی بیده عقدة النکاح» یاد شده است.^۱

در یکی از ضرب‌المثلهای قرآنی از «ابکم لایقدر علی شیء و هو کُلّ علی مولاه» گنگ ناتوانی که سربار مولای خود است سخن به میان آمده است.^۲

سوم. ولّی ارث. در قرآن کریم از وارثین میت یعنی فرزندان، والدین، خواهران و برادران و همسر به عنوان «مّوالی» یاد شده است، «ولکل جعلنا مّوالی مّما ترک الوالدان والاقربون والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم»^۳

در قصه حضرت زکریا از عموها و عموزاده‌ها به عنوان «مّوالی» و از ذریّه و فرزند به عنوان «ولّی» یاد شده است.

«و اتّی خفت المّوالی من ورائی و کانت امرأتی عاقراً فهب لی من لدنک ولیّاً یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله ربّ رضیاً»^۴

ضمناً در آیه اولوالارحام مراد از «اولیا»، «دوستان مؤمن»، است.^۵

← کسی که وام به عهده اوست کم‌خرد یا ناتوان باشد یا املاء کردن نتواند، باید ولّی او عادلانه املاء کند.» رجوع کنید به **کنز‌العرفان** فاضل مقداد، ج ۲، ص ۴۸-۵۰ و **المیزان** و **مجمع‌البیان** ذیل آیه ۲۸۲ سورة بقره.

۱. سورة بقره، آیه ۲۳۷، رجوع کنید به **کنز‌العرفان** فاضل مقداد، ج ۲، ص ۲۰۷-۲۰۹.

۲. سورة نحل، آیه ۷۶، رجوع کنید به **المیزان**، ذیل همین آیه.

۳. سورة نساء، آیه ۳۳. «برای همه در آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزد یکی میراث‌برانی قرار دادیم و نیز کسانی که با آنها پیمان بسته‌اید، بهره‌شان را [از ارث] بدهید.» رجوع کنید به **کنز‌العرفان** فاضل مقداد، ج ۲، ص ۳۲۳، و **المیزان**، ج ۴، ص ۳۴۱.

۴. سورة مریم، آیه ۵ و ۶، «من پس از خویش از وارثان بیمناکم و همسرم نازاست، پس از پیشگاه خود به من ولّی عطا فرما تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب و پروردگارا او را مقبول بگردان.»

رجوع کنید به **المیزان**، ج ۱۴، ص ۱۰، **کنز‌العرفان** فاضل مقداد، ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۷.

۵. سورة احزاب، آیه ۶، «والوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و

اول. ولّی دم. اگر نفس محترمه‌ای به ناحق کشته شود، وارثان او اولیای دم او محسوب شده، حق قصاص جانی یا اخذ دیه یا عفو او را خواهند داشت:

«ولاتقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحقّ و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولّیه سلطاناً»^۱

دوم. ولّی صغیر و سفیه. در هر معامله‌ای که یکی از عوضین، مدت داراست، می‌باید معامله مکتوب ثبت شود و مدیون به دین خود اقرار نماید. اگر مدیون، سفیه (مجنون) یا ضعیف (صغیر یا پیر مفرط) یا ناتوان از املاء (گنگ و ناشنوا) باشد ولّی او عادلانه، املاء دین می‌کند.

«یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمّی فاکتبه... فان کان الذی علیه الحق سفیهاً او ضعیفاً او لایستطیع ان یملّ هو فلیملل ولّیه بالعدل»^۲

← طبرسی. **تفسیر صافی** فیض کاشانی. **المیزان** علامه طباطبایی ذیل آیه ۵۹ سورة نساء، علامه طباطبایی در ذیل آیه ۸۳ سورة نساء (ولو ردّوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم) بار دیگر بر شرط عصمت اولی الامر قرآنی تصریح کرده، ضمن ذکر پنج احتمال در این باره، از جمله این که مراد از اولی الامر علمای دین از قبیل فقها و متکلمان باشند، را با استدلال مردود شمرده است. (**المیزان**، ج ۵، ص ۲۳)

درباره شرط عصمت اولی الامر قرآنی و لزوم عصمت در اطاعت مطلقه رجوع کنید به کتاب **الامامة والولاية فی القرآن الکریم** نوشته آقایان: سیدعلی اکبر موسوی یزدی، شیخ محمد محمدی گیلانی، شیخ محمد یزدی، شیخ حسین مطاهری، شیخ محمدتقی مصباح یزدی (قم، ۱۳۹۹ق)، ص ۴۱-۴۵.

۱. سورة اسراء، آیه ۳۳، «هیچ کس را که خداوند کشتنش را حرام داشته، جز به حق مکشید، و هرکس مظلومانه کشته شود به راستی که برای ولی او حق و حجتی مقرر داشتیم.» درباره تفسیر فقهی این آیه رجوع کنید به فاضل مقداد سیوری، **کنز‌العرفان فی فقه القرآن**، ج ۲، ص ۳۵۸. ضمناً در قصه حضرت صالح(ع) در سورة نمل آیه ۴۸ و ۴۹ نیز ولی به همین معنا استعمال شده است.

۲. سورة بقره، آیه ۲۸۲، «ای مؤمنان اگر وامی [یا معامله نسبی‌ای انجام] دادید که سر رسید معینی داشت آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای در میان شما عادلانه آن را بنویسد... و اگر

←

۱۳. فارغ از ولایت خاص رسول ﷺ و امام علی (ع) و ولایت اصناف خاص فقهی، قرآن کریم نوعی ولایت عام مؤمنین را نیز به رسمیت شناخته است. مراد از این ولایت عام، ولایت همه آحاد جامعه اسلامی اعم از زن و مرد بر یکدیگر است. مراد از این ولایت عام، ولایت نصرت، ولایت مودت و ولایت امان (اگر یکی از مسلمانان به یکی از کفار امان دهد، امان او نزد همه مسلمانان نافذ و معتبر است) است.^۱ آحاد امت اسلامی دوستدار یکدیگر و ناصر و یاور هم هستند. ولایت عام ایمانی، اساس جامعه اسلامی است. وحدت امت اسلامی مبتنی بر این ولایت عامه مسلمانان است. «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و یطیعون الله و رسوله»^۲

۱۴. احکام ولایت عمومی مؤمنین.

اول. همه آحاد امت اسلامی نسبت به یکدیگر «ولی» محسوب می شوند. هر مؤمنی «ولی» مؤمن دیگر است.

دوم. در ولایت عمومی بین مردان و زنان مؤمن هیچ تفاوتی نیست. سوم. از حیث ولایت عمومی همه امت اسلامی مساویند، تنها ملاک اولویت و امتیاز قرآنی، اولویت نبی ﷺ^۳ (و کسانی که در حکم نفس نبی ﷺ هستند یعنی امام معصوم علی (ع)) بر مؤمنین است. بنابراین در میان

← المهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفاً» رجوع کنید به کنزالعرفان فاضل مقداد، ج ۲، ص ۳۳۵ و المیزان ذیل آیه. و نیز مراجعه کنید به توضیحات علامه طباطبایی ذیل آیه ۷۵ سورة انفال، المیزان، ج ۹، ص ۱۴۲.

۱. رجوع کنید به المیزان، ج ۹، صفحات ۳۳۸، ۱۴۱ و ۱۴۲.

۲. سورة توبه، آیه ۷۱، «مردان و زنان مؤمن اولیای یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، نماز برپا می دارند، زکاة می پردازند و از خدا و پیامبر او اطاعت می کنند.»

۳. سورة احزاب، آیه ۶، «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم.»

غیر معصومین یا در عصر غیبت معصوم، همگان برابرند.

چهارم. ولایت عمومی در درجه اول به مودت داخلی و موالات ملی منجر می شود. در درجه دوم به نصرت و تعاون و همیاری ملی می انجامد. و در درجه سوم به نوعی مشارکت در تدبیر منجر می شود که نتیجه آن امر به معروف و نهی از منکر، برپا داشتن نماز، پرداخت مالیاتهای شرعی و در مجموع اطاعت از خدا و رسول ﷺ است. به عبارت دیگر ولایت عمومی پشتوانه اجتماعی اقامه دین است.

پنجم. لازمه ولایت عمومی، مشارکت و نظارت عمومی است.

ششم. نتیجه ولایت عمومی، وحدت ملی امت اسلامی است. «انما المؤمنون اخوة»^۱

هفتم. هر نوع تصرف در حوزه عمومی در چارچوب مقررات شرعی منوط به اذن از اولیای آن یعنی آحاد امت اسلامی (مؤمنین و مؤمنات) است. ولایت عمومی مختص مردان و زنانی است که خود همگی تحت ولایت خدا و رسولند، یعنی مؤمن هستند.

ولایت عمومی مؤمنین می تواند اساس فلسفه سیاسی اسلام در عصر غیبت معصوم قرار گیرد.

۱۵. قرآن کریم علاوه بر ولایت عمومی مؤمنین، از ولایت عمومی مهاجرین و انصار در عصر بعثت خبر داده است.

مؤمنان مهاجر و انصار بر یکدیگر ولایت دارند. مؤمنین که هجرت نکرده اند از این ولایت بی بهره هستند، مگر این که هجرت کنند. مراد از این ولایت، ولایت ارث، ولایت نصرت و ولایت امان است. مؤمنین غیر مهاجر تنها مشمول ولایت نصرت هستند و از دیگر اقسام ولایت محرومند. پیامبر ﷺ با اتکا به این ولایت عمومی مهاجرین و انصار،

۱. سورة حجرات، آیه ۱۰.

مدینه النبی را بنیاد گذاشت. تمدن اسلامی با ولایت عمومی آغاز می شود. ولایت ارث بر مسبنای برادری دینی با آیات ولایت ارث به قرابت (اولوالارحام) نسخ شد.^۱

«ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض و الذین آمنوا و لم یهاجروا مالکم من ولايتهم من شی حتی یهاجروا و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر الاعلی قوم بینکم و بینهم میثاق»^۲

۱۶. ابعاد مختلف ولایت سلبی در آیات متعدد قرآن کریم مورد بحث قرار گرفته است.

اول. آنان که ولایت خداوند را نپذیرفتند، گمراهند. گمراهان به لحاظ نظری و اعتقادی، کافرند و به لحاظ عملی، ظالم. «والظالمون مالهم من ولی و لانصیر»^۳ «والذین کفروا اولیائهم الطاغوت»^۴ «و من یضلل فلن تجدلهم اولیاء من دونه»^۵

دوم. قرآن، صاحبان ولایت منفی را با دو عنوان معرفی کرده است، شیطان و طاغوت. «انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لایؤمنون»^۶ «والذین

۱. رجوع کنید به المیزان، ج ۹، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۲. سوره انفال، آیه ۷۲، «کسانی که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند و در راه خدا به مال و جان جهاد کرده اند، همچنین کسانی که ایشان را جا و پناه و یاری داده اند اینان اولیای یکدیگرند و کسانی که ایمان آورده اند ولی هجرت نکرده اند شما از ولایت آنان برخوردار نمی شوید، مگر آن که هجرت کنند و اگر در کار دین از شما یاری خواستند بر شماست که یاری کنید مگر در برابر قومی که بین شما و ایشان پیمانی باشد.»

۳. سوره شوری، آیه ۸، «ستمگران ولی و یآوری ندارند.»

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۷، «آنان که کفر ورزیدند، اولیایشان طاغوت است.»

۵. سوره اسراء، آیه ۹۷، «و کسانی را که به بیراهه واگذارد، هرگز برای آنان در برابر او اولیایی نخواهی یافت.»

۶. سوره اعراف، آیه ۲۷، «ما شیاطین را اولیای آنها می گردانیم که ایمان نمی آورند.»

کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات»^۱ سوم. تقابل بین ولایت خداوند و ولایت شیطان تقابل سلب و ایجاب است. آن کس که تحت ولایت خداوند نیست به حوزه ولایت شیطان وارد شده است.

چهارم. شیطان و اولیایش اگرچه بیرون از حوزه ولایت تشریعی الهی هستند، اما آنان نیز همچون همه مخلوقات جهان تحت ولایت تکوینی خداوند هستند. راز این که خداوند جعل شیطان به عنوان اولیای کفار را به خود نسبت می دهد همین است.^۲

پنجم. کفار و ظالمین در دنیا مولای حقیقی ندارند. «والظالمون مالهم من ولی و لانصیر»^۳ «و مالهم فی الارض من ولی و لانصیر»^۴ چرا که شیطان و طاغوت صلاحیت ولایت ندارند.

ششم. گمراهان در آخرت درمی یابند که به راستی مولایی ندارند. بی یاور و بی کس، هستند. «خالدین فیها ابدأ لایجدون ولیاً و لانصیرا»^۵، «ان الکافرین لامولی لهم»^۶ آن روز آتش جهنم همنشین و مسلط بر آنهاست، «مأواکم النار هی مولاکم و بئس المصیر»^۷

هفتم. از مضرات ولایت شیطانی، عذاب اخروی،^۸ خسران مبین،^۹

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷، «آنان که کفر ورزیدند، اولیایشان طاغوت است، که آنان را از نور به ظلمتها بیرون می برند.»

۲. سوره اعراف، آیه ۲۷، «انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لایؤمنون.»

۳. سوره شوری، آیه ۸.

۴. سوره توبه، آیه ۷۴، «کفار در زمین ولی و یآوری ندارند.»

۵. سوره احزاب، آیه ۶۵، «[کافران در جهنم] تا ابد جاودانند، [آنجا] ولی و یآوری نمی یابند.»

۶. سوره محمد، آیه ۱۱، «کافران مولایی ندارند.»

۷. سوره حدید، آیه ۱۵.

۸. سوره احزاب، آیه ۶۴ و ۶۵، «ان الله لعن الکافرین و اعدلهم سعیرا، خالدین فیها ابدأ

تزئین اعمال،^{۱۰} ترسانیدن اولیاء،^{۱۱} القای مجادله^{۱۲} است. به راستی که شیطان، ولیّ بدی است.^{۱۳} و خانه اولیای شیطان بنایی سست و لرزان است.^{۱۴}

هشتم. سلطه شیطان محدود به آنها است که از او تبعیت می‌کنند و ولایت او را می‌پذیرند. «انما سلطانه علی الذین یتولّونه والذین هم به مشرکون.»^{۱۵}

نهم. گمراهان خود نیز بر یکدیگر ولایت دارند، این ولایت عمومی ظالمان و کافران، ولایت مودت و ولایت نصرت است. «ان الظالمین بعضهم اولیاء بعض»،^{۱۶} «والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض»^{۱۷} دهم. مراد از ولایت شیطان اعم از ولایت تدبیر و تصرف، ولایت نصرت و ولایت مودت است.

۱۷. قرآن کریم از این که مؤمنین، غیرمؤمنین را به عنوان اولیا بپذیرند بشدتّ نهی کرده است.

غیرمؤمنین این گونه معرفی شده‌اند، کفار و اهل کتاب، آنان که مورد غضب خداوند هستند، دشمنان خدا و دشمنان مؤمنان، آنان که دین ما را

← لایجدون فیها ولیّاً ولا نصیراً»، و نیز سوره نحل، آیه ۶۳.

۹. سوره نساء، آیه ۱۱۹، «و من یتخذ الشیطان ولیّاً من دون الله فقد خسر خسراناً مبیناً.»

۱۰. سوره نحل، آیه ۶۳، «فزیّن لهم الشیطان اعمالهم فهو ولیّهم الیوم و لهم عذاب الیم.»

۱۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۵، «انما ذلکم الشیطان یخوّف اولیائه.»

۱۲. سوره انعام، آیه ۱۲۱، «و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم.»

۱۳. سوره حج، آیه ۱۳، «لبئس المولی و لبئس العشیر.»

۱۴. سوره عنکبوت، آیه ۴۱، «مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل عنکبوت.»

۱۵. سوره نحل، آیه ۱۰۰، «سلطه او فقط بر کسانی است که ولایت او را می‌پذیرند و به خداوند شرک می‌ورزند.»

۱۶. سوره جاثیه، آیه ۱۹.

۱۷. سوره انفال، آیه ۷۳، و نیز سوره مائده، آیه ۵۱.

به سخره و بازی می‌گیرند.

نمونه‌هایی از نهی اکید قرآن کریم از ولایت مغضوبین به این قرار است: «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولّهم منکم فانه منهم»^۱

«لاتتخذوا المومنون الکافرین اولیاء من دون المومنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتّقوا منهم تقاة»^۲

«یا ایها الذین آمنوا لاتتولّوا قوماً غضب الله علیهم»^۳

«یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوّی و عدوّکم اولیاء تلقون الیهم بالموده و قدکفروا بما جاءکم من الحق»،^۴ «و من یتولّهم منکم فاولئک هم الظالمون»^۵

«یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الذین اتّخذوا دینکم هزواً و لعباً من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم و الکفار اولیاء»^۶

اول. مراد از ولایت منفی در آیات فوق، ولایت مودت است که به امتزاج روحی و در نتیجه انهدام دین و جامعه دینی می‌انجامد.^۷ فلسفه این

۱. سوره مائده، آیه ۵۱، «ای مؤمنان، یهودیان و مسیحیان [که در مقابله با شما] دوست و

هوادار یکدیگرند اولیاء نگیرید، هرکس از شما ولایت آنها را بپذیرد، از آنان است.»

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۸، «مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان اولیاء بگیرند، هرکس

چنین کند از [ولایت] خداوند بی‌بهره است، مگر آن که از آنان به نوعی تقیه کند.»

۳. سوره ممتحنه، آیه ۱۳، «ای مؤمنان، ولایت قومی را که خداوند بر آن خشم گرفته است، نپذیرید.»

۴. سوره ممتحنه، آیه ۱، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن خدا و دشمن خودتان را اولیاء نگیرید، که به آنان مهربانی کنید، حال آن که آنان به دین حق که برای شما آمده است، کفر ورزیده‌اند.»

۵. سوره ممتحنه، آخر آیه ۹، «هرکس ولایت ایشان را بپذیرد، آنانند که ستمکارانند.»

۶. سوره مائده، آیه ۵۷، «ای مؤمنان کسانی که دین شما را به ریشخند و بازیچه می‌گیرند، چه از کسانی که پیش از شما به ایشان کتاب داده شده و چه از کافران، اولیا نگیرید.»

۷. رجوع کنید به المیزان، ج ۶، ص ۲۷ و ج ۵، ص ۳۷۱.

نهی شدید حفظ دین و ایمان امت است. جامعه دینی در دفاع از مرزهای عقیده و ارزش خود غیرتمند است.

دوم. اگر «ولایت مودت» کفار و دین ستیزان مردود باشد، به طریق اولی «ولایت تدبیری» آنان بر جامعه اسلامی نیز مردود و حرام است. مسلمانان مجاز نیستند تحت زعامت و قیادت و سلطه غیرمسلمان قرار گیرند. «لن يجعل للكافرين على المؤمنين سبيلاً»^۱

سوم. آنان که به یهود و نصاری و کفار و دین ستیزان و دشمنان خدا میل دارند و آنان را دوست دارند، از آنان محسوب می شوند. «و من يتولهم منكم فهم منهم»^۲ این گرایشها، آمال و محبتهای ماست که هویت ما را می سازد.

چهارم. مؤمنانی که کفار را به ولایت پذیرفته باشند، بی ارزش اند، هیچ اند. «فليس من الله في شيء»^۳

پنجم. نفی ولایت کفار با نیکی کردن، منصفانه مواجه شدن، انعقاد معاهده و قرارداد و ایجاد رابطه با آنان منافاتی ندارد.^۴ بدبینی توأم با هوشیاری از لوازم ولایت سلبی در مواجهه با غیرمسلمانان است.

۱۸. از تدبیر در قرآن کریم بدست می آید که، اولاً، پذیرش ولایت خدا و رسول (ص) و (به نظر شیعه) ولایت امیرالمؤمنین (ع) از یک سو و نفی ولایت کفار و دشمنان خدا و آنان که دین خدا را به مسخره و بازی

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۱، «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی دهد.»

۲. سوره مائده، آیه ۵۱، و نیز سوره توبه، آیه ۲۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۲۸، و نیز «لستم على شيء حتى تقيموا التوارة والانجيل و ما نزل اليكم من ربكم»، سوره مائده، آیه ۶۸.

۴. «لا ينهيكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين و لم يخرجوكم من دياركم ان تبرؤهم و تقسطوا اليهم» سوره ممتحنه، آیه ۸، «خداوند شما را از کسانی که با شما در کار دین کارزار نکرده اند و شما را از خانه و کاشانه تان آواره نکرده اند، نهی نمی کند از این که در حقشان نیکی کنید و با آنان دادگرانه رفتار کنید.»

می گیرند از سوی دیگر از لوازم دینداری و مسلمانی است.

ثانیاً، ولایت عمومی مؤمنین، زیربنای جامعه اسلامی است.

ثالثاً، واژه ولایت فقیه در قرآن کریم استعمال نشده است. از مترادفات

یا مضمون آن نیز در قرآن ذکرى به میان نیامده است. به طور کلی مسئله

ولایت فقیه، فاقد مستند قرآنی است.^۱

۱. رجوع کنید به فصل بیست و یکم.

رمز سعادت مسلمانان در دنیا و آخرت تمسک توأم به کتاب خدا و عترت طاهره علیهم السلام است.^۱

آنان که از دریچه اهل بیت علیهم السلام به قرآن نپرداخته‌اند، از توجه و درک بسیاری از تعالیم قرآنی بازمانده‌اند. فروگذاشتن تعالیم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام درکی ناقص و ناصواب از دین به دست می‌دهد.^۲

تعالیم به جامانده از معصومین علیهم السلام که از آنها به احادیث یا روایات تعبیر می‌شود از دو زاویه قابل مطالعه است:

زاویه اول، اعتبار و صحت استناد به معصوم علیهم السلام؛ هرآنچه که در کتب روایی نقل شده لزوماً سخن معصوم علیهم السلام نیست. برخی به دروغ، آرای را به ائمه علیهم السلام یا پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده، آنها را در میان روایات نهاده‌اند.^۳ لذا روایات می‌باید از حیث سند و نحوه انتساب به معصوم علیهم السلام بررسی شود. این بررسی به عهده علم رجال و درایه است. در تفکر اسلامی تنها احادیثی صلاحیت استناد می‌یابند که از سوی علم رجال و درایه، اعتبار آنها احراز شده باشد.

زاویه دوم، تعالیم به جا مانده از معصومین علیهم السلام بر دو قسم است: قسم اول، ناظر به حل و پاسخگویی به مسائل خاص عصر معصوم علیهم السلام است. این مسائل چه بسا در دیگر زمانها متحول شوند و تغییر یابند، این قسم را احکام متغیر و موسمی می‌نامند. قسم دوم، ناظر به تعالیم ثابت، دائمی و غیرقابل تغییر دینی است. از قسم اول تنها می‌توان به عنوان روش مواجهه

فصل ششم

ولایت در سنت

امام باقر علیه السلام: «ولم یناد بشیء کمانودی بالولایة»

اصول کافی

مراد از سنت، قول، فعل و تقریر معصوم علیه السلام است. پس از قرآن کریم، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، بزرگترین منبع اندیشه اسلامی است. قرآن کریم، تعلیم کتاب^۱ و تبیین آیات الهی^۲ را از وظایف پیامبر صلی الله علیه و آله و برشمرده است، و مسلمانان را موظف به اطاعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و رعایت اوامر و نواهی نبوی^۴ کرده است. از آنجا که قرآن کریم تنها خطوط کلی و مبانی و اساس و امهات تفکر اسلامی را مطرح کرده و تنها به عنوان نمونه به پاره‌ای از جزئیات تعالیم الهی پرداخته است، نقش سنت در ارائه جزئیات این تعالیم از یک سو و تشریح، تفصیل و تبیین تعالیم از سوی دیگر بسیار برجسته می‌شود. براساس رهنمود جاودانه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله،

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۶۴، «لقد منَّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة».

۲. سورة نحل، آیه ۴۴، «لتبین للناس ما نزل الیه».

۳. سورة آل عمران، آیه ۱۳۲، «اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون».

۴. سورة حشر، آیه ۷، «ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا».

۱. حدیث ثقلین، جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۲۹، قال رسول الله (ص): «ایها الناس انی

تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، فتمسکوا بهما لن تضلوا...»

۲. لذا اکمال دین با ولایت اهل بیت (ع) حاصل می‌شود: سورة مائده، آیه ۳، «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی».

۳. رجوع کنید به اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱، ج ۱، ص ۶۲-۶۴.

سنت بر قسم دوم از استعمالات یعنی آنجا که احتمال مراد اصطلاحی باشد متمرکز شده است.

۲. ولایت در روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام در گسترده‌ترین تقسیم بر سه قسم است: ولایت اعتقادی، ولایت فقهی و ولایت سیاسی و تاریخی. در هر سه قسم، حیثیت غالب، ملاک است. والا بر قسم اول احکام فقهی نیز مترتب می‌شود، قسم دوم نیز دارای مقدمات و مبادی کلامی است. و قسم سوم نیز، هم مبادی کلامی دارد، هم احکام فقهی بر آن مترتب می‌شود. علی‌رغم ریشه مشترک معنوی، ولایت در هر قسم ظرایف و لوازمی دارد که آن را از دو قسم دیگر کاملاً متمایز می‌سازد. عدم توجه به معنای دقیق سه نوع ولایت و خلط این سه قسم با یکدیگر و بار کردن احکام یکی بر دیگری باعث مغالطه و سوءفهم در تعالیم دینی شده است.

ولایت اعتقادی

۳. مراد از ولایت اعتقادی، ولایستی است که از لوازم دینداری و مسلمانی به حساب می‌آید. ولایت در حوزه اعتقادی یعنی اولویت و احقیّت در سه مورد: محبت و ارادت، نصرت و یاری و بالاخره تدبیر و سرپرستی. ولایت اعتقادی به دو قسم ولایت مثبت و ولایت منفی تقسیم می‌شود. ولایت مثبت یا ولایت ایجابی، ولایتی است که پذیرش و رعایت آن لازمه تدبیر است. ولایت منفی یا ولایت سلبی، ولایتی است که پذیرش و رعایت آن باعث خروج از اسلام و دینداری است و نفی، انکار و براءت از آن از لوازم مسلمانی شمرده می‌شود.

۴. در روایات معصومین علیهم السلام از سه قسم ولایت اعتقادی مثبت سخن گفته شده است: ولایت خداوند تبارک و تعالی، ولایت رسول اکرم ﷺ و ولایت اهل بیت علیهم السلام. کمیت استعمال ولایت در موارد سه گانه در سنت

با مسائل مختلف و نمونه برخورد معصومان با امور استفاده کرد، نه بیشتر. اما قسم دوم بخشی از متن دین را تشکیل می‌دهد و مراد از سنت در اغلب قریب به اتفاق موارد همین بخش ثابت و دائمی تعالیم دینی است.

مسائل دینی از حیثی از دو حال خارج نیستند: یا به صراحت در کتاب و سنت مطرح شده‌اند، یا اینکه در قرآن و روایات به آنها تصریح نشده، اما عالمان دین از مجموعه تعالیم کتاب و سنت، آن مسئله را برداشت کرده‌اند. واضح است که در استنباط مسائل قسم اخیر، تأثیر عواملی که در فهم عالمان دینی دخالت دارد، بیش از مسائل قسم اول خواهد بود.

۱. واژه ولایت و مشتقات آن از پراستعمالترین خانواده‌های روایی است. در کتب اربعه حدیث شیعه یعنی کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار و جمع مدون آنها در وافی، در احادیث فقهی در سه مجموعه وسایل الشیعه، مستدرک وسایل الشیعه و جامع احادیث الشیعه و بالاخره در دو دائرةالمعارف روایی بحارالانوار و العوالم، واژه‌های خانواده ولایت هزاران بار به کار رفته‌اند.^۱ مرور در استعمالات مختلف خانواده ولایت در روایات نشان می‌دهد که کمتر از ثلث این استعمالات در معنای لغوی است و به دور از اصطلاحات فنی عرفانی، کلامی و فقهی است. این قسم استعمالات را می‌توان در کلمات ذیل مشاهده کرد: وَلِیْ یَلِی (ثلاثی مجرد)، تَوَالِی، تَوَلَّی، یَتَوَلَّی (باب تفعّل)، موالات و... بحث ولایت در

۱. رجوع کنید به المعجم المفهرس لالفاظ احادیث الکتب الاربعه، ج ۱۰، ص ۷۴۹۵-۷۵۳۳.

المعجم المفهرس لالفاظ احادیث وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۴۵۸۳-۴۶۰۰.

المعجم المفهرس لالفاظ احادیث مستدرک الوسایل، ج ۵، ص ۴۱۳۱-۴۱۴۸.

المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۱۹۶۶-۲۲۰۶۱ و ج ۳۰، ص ۲۲۰۶۳-۲۲۰۸۹.

برعکس کمیت استعمال آن در کتاب است. به این معنی که در قرآن، ولایت الهی بیشترین موارد استعمال را داشت، ولایت نبوی در مقایسه کمتر از یک دهم موارد ولایت الهی بود، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها مورد اشاره یک آیه واقع شده بود.^۱ اما در سنت بیشترین استعمال ولایت در تمامی اقسام آن (اعتقادی، فقهی، سیاسی) از آن ولایت اهل بیت علیهم السلام است. استعمال مجموع ولایت الهی و نبوی در احادیث حدود یک صدم ولایت اهل بیت علیهم السلام است. این قلت و کثرتها در روایات تنها برخاسته از نیاز به تبیین و تشریح و تذکر است. به این معنا که ولایت اهل بیت علیهم السلام در بین مسلمانان محتاج به توضیح و تبیین و تذکر بیشتری بوده است، و الا واضح است که ولایت ذاتی الهی از ولایت غیری رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام مهمتر است و ولایت اهل بیت علیهم السلام، ظل ولایت رسول صلی الله علیه و آله است.

۵. در سنت معصومین علیهم السلام، ولایت خداوند، غالباً در قالب دعا مورد تصریح قرار گرفته است: «اللهم انی ادینک بطاعتک و ولایتک،^۲ اللهم لاتسلبنی ما انعمت به علی من ولایتک،^۳ اللهم لاعهد الاعدک، ولا ولاية الا من قبلک». ^۴ آیات دالّ به ولایت الهی در بسیاری روایات مورد استناد قرار گرفته است.^۵ از آنجا که ولایت الهی از ضروریات دینداری است و

۱. سورة مائده، آیه ۵۵، «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون».

۲. بحارالانوار، کتاب الصلوة، باب ۳۸، حدیث ۸، ج ۸۶، ص ۹، از فلاح السائل. و باب ۶۰، حدیث ۴۸، ج ۸۶، ص ۳۹ از اقبال.

۳. بحارالانوار، کتاب تاریخ الامام ابی الحسن الرضاع، باب ۱۳، حدیث ۷، ج ۴۹، ص ۱۳۱.

۴. بحارالانوار، کتاب الامامة، باب ۷، حدیث ۲۰، ج ۲۵، ص ۲۳۱.

۵. بحارالانوار، کتاب الامامة، باب ۷، حدیث ۲۰، ج ۲۵، ص ۲۳۱.

آیات قرآن در این زمینه واضح و مبین است، در روایات نیازی به تأکید فراوان بر این اصل اصیل دیده نشده است.

۶. به ولایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن تشریح آیات قرآن از جمله آیه شریفه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» تصریح شده است.^۱ به علاوه اثبات ولایت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله تنها بعد از پذیرش ولایت نبوی میسر است. لذا تمامی ادله ولایت اهل بیت علیهم السلام همگی بالملازمه بر ولایت رسول صلی الله علیه و آله دلالت دارد. از آنجا که ولایت نبوی مقوم اسلام است، در روایات نیاز به طرح استقلال بحث ولایت نبوی دیده نشده است، اگرچه مضمون آن در بسیاری روایات آورده شده است.

۷. ولایت اهل بیت علیهم السلام مهمترین و بیشترین بحث ولایت در سنت را به خود اختصاص داده است. مجموعه روایات، دالّ به ولایت اهل بیت علیهم السلام به چندین مجلد بالغ می شود. از دیدگاه شیعه ولایت اهل بیت علیهم السلام یکی از امور مسلم تعالیم نبوی محسوب می شود. ولایت اهل بیت علیهم السلام دقیقاً به همان معنای ولایت رسول صلی الله علیه و آله است. و از آنجا که ولایت رسول صلی الله علیه و آله در محبت و ارادت خلاصه نمی شود، بلکه به معنای اولویت در تصرف و تدبیر نیز می باشد، ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز همین گونه است. مهمترین شأن اهل بیت علیهم السلام مرجعیت ایشان در تبیین آیات قرآن و تفصیل تعالیم نبوی است. بدون پذیرش ولایت اهل بیت علیهم السلام دین ناقص است و با ولایت ایشان دین کامل می شود. نیاز به اهل بیت علیهم السلام، نیازی دائمی است و به زمان خاصی محدود نمی شود. واضح است که در عصر حضور، ایشان اولی به تدبیر و سرپرستی و زعامت

← کافی، کتاب الحجة، باب ۸۶، حدیث ۳، ج ۱، ص ۳۷۵ و باب ۴۱، حدیث ۱، ج ۱، ص ۲۴۶.

۱. بحارالانوار، کتاب الامامة، باب ۷، حدیث ۲۰، ج ۲۵، ص ۲۳۱.

سیاسی جامعه هستند، اما ولایت اهل بیت علیهم السلام بسی فراتر از مسئله حکومت و زمامداری سیاسی است. حکومت یکی از فروع بسیار کوچک امامت و ولایت است و این دو را نباید با هم خلط کرد.^۱

از جمله مهمترین مستندات روایی ولایت اهل بیت علیهم السلام بویژه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث غدیر است. حدیث غدیر خم از روایات متواتر بین الفریقین است.^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع (روز ۱۸ ذیحجة سال ۱۰ هجری) در حضور جمع کثیری از مهاجرین و انصار در محلی به نام غدیرخم، فرمودند: «یا ایها الناس، من ولیکم و اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: الله و رسوله. فقال صلی الله علیه و آله: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».^۳ ای مردم، ولی شما و آنکه از خودتان به شما سزاوارتر است کیست؟ [اشاره به آیه ۶ سورة احزاب] مردم در پاسخ پیامبرشان گفتند: خداوند و رسول او. حضرت فرمود: آنکه من مولای او هستم، پس علی (ابن ابی طالب) نیز مولای اوست. خداوندا دوست بدار آنکه او را دوست دارد و دشمن بدار آنکه او را دشمن می دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در موارد متعددی به این اولویت و ولایت اشاره می کند از آن جمله در گلایه از قریش می فرماید: «واجمعوا علی منازعتی حقاً کنت اولی به من غیری»^۴ «و برای ستیز با من فراهم گردیدند در حقی که - از آن من بود نه آنان - و بدان سزاوارتر بودم از دیگران».

۸. یکی از مهمترین مستندات ولایت اهل بیت علیهم السلام حدیث مستفیض دعائم الاسلام از امام محمدباقر علیه السلام است: «بنی الاسلام علی خمس: علی الصلوة و الزکاة و الصوم و الحج و الولاية و لم یناد بشیء کمانودی بالولاية، فاخذ الناس باریع و ترکوا هذه - یعنی الولاية...»^۱

«قال زراره: وای شیء من ذلك افضل؟ فقال علیه السلام: الولاية افضل، لانها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن... ثم قال علیه السلام: ذروة الامرو سنامه و مفتاحه و باب الاشیاء و رضا الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته... اما لوان رجلاً قام ليله و صام نهاره و تصدق بجمع ماله و حج جميع دهره و لم یعرف ولاية ولی الله فیوالیه و یكون جميع اعماله بدلالته الیه، ما كان له علی الله جلّ و عزّ حقّ فی ثوابه و لا كان من اهل الايمان».^۲ «اسلام بر پنج (رکن) بنا شده است: نماز و زکاة و روزه و حج و ولایت. و آنچنان که به ولایت تصریح شده است، به چیزی تصریح نشده است. مردم چهار امر را گرفتند و ولایت را ترک کردند.» در روایت دیگری در همین باب زراره از امام باقر علیه السلام می پرسد «از این پنج امر کدامیک برتر است؟ امام فرمود: ولایت برتر است، زیرا ولایت کلید همه آنها و والی راهبر به آنهاست... سپس فرمود: فراز امر دین و رفیعترین جایگاه آن، کلید دین و باب اشیاء و رضای خدای رحمان، اطاعت از امام بعد از معرفت اوست... آگاه باشید، اگر فردی تمام شب را به نماز بایستد و روز را روزه بگیرد و تمام مالش را در راه خدا انفاق کند و همه ایام عمر را به حج بگذراند، اما ولایت ولی الله را نشناسد و موالات نکند و همه اعمالش به راهنمایی او نباشد، برای او از

۱. استاد شهید مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۷۱.

۲. برای آشنایی با سند و دلالت حدیث شریف غدیر رجوع کنید به الغدیر، علامه امینی، و عبقات الانوار، میرحامد حسین.

۳. الاصول من الکافی، کتاب الحجّة، باب الاشارة و النص علی امیرالمؤمنین (ع)، حدیث ۳، ج ۱، ص ۲۹۵.

۴. نهج البلاغه، خطبة ۲۱۷، ص ۳۳۶ (طبع صبحی صالح).

۱. الاصول من الکافی، کتاب الايمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۳، ج ۱، ص ۱۸.

۲. همان، حدیث ۴، ج ۱، ص ۱۸-۱۹. درباره معنای ولایت در روایات دعائم اسلام از جمله رجوع کنید به ملامحمدباقر مجلسی، مرآة العقول، ج ۷، ص ۱۰۰-۱۲۰ و مصلح مازندرانی، شرح الکافی، ج ۸، ص ۵۷-۵۹.

ولایت فقهی

۱۰. ولایت فقهی یا ولایت شرعی از جمله احکام وضعی است که توسط شارع برای جبران نقصان و ناتوانی مؤلفی علیهم در تصدی شئونشان جعل شده است. بیان جزئیات و تشریح احکام ولایتهای فقهی، بخش مهمی از روایات را به خود اختصاص داده است. در مجموع در سنت معصومین علیهم السلام، ولایتهای فقهی ذیل به رسمیت شناخته شده است: اول. ولایت اولیای دم؛^۱ دوم. ولایت پدر و جد پدری بر اولاد صغیر، سفیه و مجنون خود؛^۲ بویژه ولایت در نکاح و طلاق آنها؛^۳ سوم. ولایت اولیای میت در نماز و کفن و دفن میت؛^۴ چهارم. ولایت ولد ذکور اکبر در قضای فوائت پدر مرحومش؛^۵ پنجم. اولیای ماترک میت در بحث ارث؛^۶ ششم. ولایت و قیمومت در بحث وصایت؛^۷ هفتم. متولی وقف؛^۸ هشتم. ولاء عتق؛^۹ نهم. ولاء ضمان جریره.^{۱۰}

۱۱. در صورت فقدان اولیاء در امور صغار و سفها و مجانین، قتل نفس، نماز و تجهیز اموات، ارث و اوقاف، اعمال ولایت به دست والی

جانب خداوند حقی در ثواب نیست و از اهل ایمان شمرده نمی شود.»
ولایت اهل بیت علیهم السلام مهمترین رکن مذهب است و همه احکام در پناه و پرتو آن، معنا می یابد. مراد از ولایت در روایات دعائم الاسلام ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله است،^۱ همان ولایتی که در روز غدیر خم توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم اعلام شد^۲، و شرط پذیرش عبادات واجب است: «بموالاتکم تقبل الطاعات المفترضة»^۳ و با اعلام آن دین کامل می شود.^۴ روایت دعائم الاسلام و احادیث مشابه آن مستند ولایت اهل بیت عصمت علیهم السلام است و استعمال آن در ولایت غیرمعصوم، نادرست و حاکی از عدم آشنایی با فرهنگ دینی است. اگر امری از فروع ولایت اهل بیت علیهم السلام است، به چه دلیلی این فرع در تمام لوازم و احکام، با اصل خود شریک است؟
۹. ولایت منفی در سنت مورد بحث قرار گرفته است. ولایت آنان که خداوند از ولایت و اطاعت ایشان نهی کرده است به تفصیل توسط اهل بیت علیهم السلام شرح داده شده است.^۵ آنان که به ولایت امام جائر تن می دهند، دین ندارند.^۶ در روایات در بحث ولایت منفی به منکرین ولایت اهل بیت علیهم السلام عنایت ویژه مبذول شده است و از این گروه از دشمنان خدا بیش از دیگر اصناف ولایت منفی سخن به میان آمده است.

۱. وسایل الشیعه، کتاب القصاص، ج ۳۰.
۲. وسایل الشیعه، کتاب الوصایا، باب ۹۲، حدیث ۲۰۱، کتاب الزکاة، الباب الثانی من ابواب من تجب علیه الزکاة، حدیث ۶.
۳. وسایل الشیعه، ابواب عقد النکاح و اولیاء الصغر، باب ۶.
۴. وسایل الشیعه، کتاب الطهارة، ابواب صلوٰة الجنائز، باب ۲۳، ج ۳، ص ۱۱۴.
۵. وسایل الشیعه، کتاب الصلاة، باب ۱۲ من ابواب قضاء الصلوات، ج ۱۸، و کتاب الصوم، باب ۲۳ من ابواب احکام شهر رمضان.
۶. وسایل الشیعه، کتاب الارث، ابواب موجبات الارث، باب ۱، ج ۲۶، ص ۶۳.
۷. وسایل الشیعه، کتاب الوصایا، باب ۴۵-۴۷، ج ۱۹، ص ۳۶۶-۳۷۱.
۸. وسایل الشیعه، کتاب الوقوف و الصدقات، باب ۲، ج ۱۹.
۹. وسایل الشیعه، کتاب الارث، ابواب میراث ولاء العتق، ج ۲۶، ص ۲۳۲-۲۴۲.
۱۰. وسایل الشیعه، کتاب الارث، ابواب ولاء ضمان الجریره و الامامة، ج ۲۶، ص ۲۴۳-۲۵۱.

۱. الاصول من الکافی، حدیث ۶، ج ۱، ص ۲۰-۱۹: «والولاية التي امر الله عزوجل بها ولاية آل محمد(ص).»
۲. همان، حدیث ۸، ج ۱، ص ۲۱: «ولم يناد بشيء مانودي بالولاية يوم الغدير.»
۳. من لا يحضره الفقيه، کتاب الحج، الزيارة الجامعة، ج ۲، ص ۶۱۶.
۴. سورة مائدة، آیه ۳.
۵. الروضة من الکافی، رسالة ابی عبدالله(ع) الى جماعة الشيعة، ج ۸، ص ۱۳.
۶. الاصول من الکافی، کتاب الحجّة، باب فيمن دان الله عزوجل بغير امام من الله جل جلاله، حدیث ۳، ج ۱، ص ۳۷۵.

چهارم. احکام نظامی، شامل: ۱. جهاد ابتدایی (جهاد دفاعی، مطلقاً نیازی به اذن ندارد و فریضه همگانی است) ۲. جزیه ۳. احکام غنائم، اسیران و اراضی.

۱۳. پنج وظیفه شرعی یعنی تصدی امور حسبیه، و اجرای احکام چهارگانه عمومی عبادی، قضایی، مالی و نظامی در عصر حضور معصوم علیه السلام به حکم مدلول مطابقی روایات از جمله وظایف ایشان شمرده می شود. اما اینکه عصمت شرط امام (یا والی، سلطان، امیر، القائم بامور المسلمین) متصدی اجرای احکام یاد شده هست یا نه از آغاز مورد بحث فقیهان شیعه بوده است. اکثریت قریب به اتفاق فقیهان جهاد ابتدایی و توابع آن را از احکام مختص عصر معصوم علیه السلام شمرده اند و در عدم جواز آن در عصر غیبت تردید نکرده اند.^۱ تصدی امور حسبیه توسط حکام شرع (فقهای عادل) اعم از اینکه زعامت سیاسی جامعه را به دست داشته باشند یا نه، مورد اتفاق فقهاست. تنها بحث در تصدی امور حسبیه این است که آیا این تصدی از باب ولایت است یا جواز از باب قدر متیقن. درباره اجرای احکام عبادی، احکام جزایی و کیفری و احکام مالی اگرچه قائلان به منع کم نیستند،^۲ اما گرایش رو به تزاید فقیهان به سمت جواز اجرا در عصر غیبت است. به این معنا که فقیهان عادل در حد وسع مجازند که احکام یاد شده را اجرا نمایند. از موارد پنجگانه فوق تنها موردی که از

عادل است که از او به امام و سلطان نیز تعبیر می شود.^۱ «السلطان ولی من لاولی له».^۲ از این امور در فقه به امور حسبیه تعبیر می شود. فقها این امور را در زمان غیبت معصوم علیه السلام در اختیار فقیهان می دانند، که از آنها به حاکم شرع تعبیر می شود.

۱۲. غیر از امور حسبیه (اموری که محتاج ولایت هستند و فاقد ولی معین شرعی هستند) در روایات، اجرای برخی احکام شرعی به عهده والی، امام، امیر و سلطان عادل یا القائم بامور المسلمین گذاشته شده است.^۳ این احکام به طور کلی به چهار دسته تقسیم می شوند:

اول. احکام عبادی، شامل: ۱. اقامه نماز جمعه و نماز عید فطر و عید قربان. ۲. رؤیت هلال در ماه رمضان و ماه ذیحجه جهت ادای فریضه روزه و حج. ۳. اجبار بر حج گروهی از مسلمانان در صورت ترک عمومی فریضه حج.

دوم. احکام قضایی و جزایی، شامل: ۱. قضاوت در مرافعات و منازعات ۲. اجرای حدود و تعزیرات ۳. اجرای قصاص ۴. اجرای احکام دیات ۵. طلاق در موارد خاص ۶. اجرای احکام حجر و وصیت و ارث در بعضی موارد.

سوم. احکام مالی، شامل: ۱. تصدی انفال ۲. مصرف خمس ۳. مصرف زکات.

۱. رجوع کنید به نراقی، **عوائدالایام**، عائده ۵۴ فی بیان ولایة الحاکم و ماله فیه الولایة، ص ۵۵۳-۵۸۰. نراقی روایات مختلف دال بر ولایت حاکم در امور یاد شده را گرد آورده است.
۲. **بحارالانوار**، کتاب العلم، باب ۱، حدیث ۲۹، از کنزکراچکی، **سنن بیهقی**، ج ۷، ص ۱۰۵.
۳. آیت الله حسینعلی منتظری نجف آبادی در کتاب **دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة**، این روایات را گردآوری و دسته بندی کرده است: ج ۱، ص ۸۹-۱۴۵. در این زمینه رجوع به کتاب ذیل نیز خالی از لطف نیست: **الحکومة الاسلامیة فی احادیث الشیعة الامامیة**، تألیف آقایان غلامرضا سلطانی، حسین مظاهری، ابوالحسن مصلحی، محسن خرازی و رضا استادی، مؤسسه در راه حق، قم، ۱۳۶۸ ش.

۱. درباره دیدگاه فقها درباره جهاد ابتدایی رجوع کنید به مقاله ولایة ولی المعصوم از آیت الله محمد مؤمن قمی و مقاله ولایة الفقیه علی الجهاد والدفاع از آیت الله سیدحسن طاهری خرم آبادی در کتاب **مجموعه آثار المؤتمر العالمی الثانی للامام الرضا (ع)** (مشهد، ۱۴۰۹ق). رأی امام خمینی در **تحریر الوسیله**: کتاب امر به معروف و نهی از منکر، مسئله ۲ از خاتمه، عدم جواز جهاد ابتدایی است. ج ۱، ص ۴۸۲.
۲. از جمله قائلین به عدم جواز، محقق حلی در **شرایع** و سیدمرتضی و سیدبن زهره و ابن ادریس در پاره ای از موارد یاد شده قابل ذکر هستند.

ولایت سیاسی

۱۴. یکی از استعمالات مهم ولایت و هم‌خانواده‌های آن در روایات بویژه در نهج‌البلاغه، استعمال آن در معنای امارت و زعامت سیاسی است. به عبارت دیگر در این استعمالات معنای ولایت، حکومت است و والی یعنی سلطان و امیر.

در این گونه استعمالات از واژه ولایت یا مشتقات آن، اراده دیگر معانی ولایت از قبیل محبت و ارادت یا نصرت و یاری نشده است، در قرآن کریم نیز ولایت در این معنای انحصاری استعمال نشده است. اصطلاحات خاص ولایت عرفانی و ولایت کلامی نیز با شرایط ویژه آنها، در این موارد مراد نیست. مراد از حکومت و امارت و سلطنت در این استعمالات، ولایت شرعی و فقهی نیز نیست، به این معنا که مردم در حوزه امور عمومی محجور و فاقد اهلیت در تصرف در شئون خود (مؤلی علیهم) باشند، بلکه مردم در حوزه امور عمومی ذی‌حقند و والی نیز از حقوق ویژه‌ای برخوردار است و طرفین موظف به رعایت حقوق طرف مقابل هستند. به عبارت دیگر والی، ولی شرعی (به معنای خاص فقهی) مردم نیست. والی فقط متصدی امور عمومی است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عهدنامه مالک‌اشتر غالباً ولایت را به این معنا استعمال کرده است. به عنوان مثال:

«انما الوالی بشر لا یعرف ماتواری عنه الناس به من الامور و لیست علی الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الکذب.»^۱ همانا والی، انسانی است که آنچه را مردم از او پوشیده دارند نداند و حق را نشانه‌ای نبود تا بدان راست از دروغ شناخته شود.

«یا مالک ان الناس ینظرون من امورک فی مثل ما کنت تنظر فیه من امور

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۴۱ (طبع صبحی صالح).

سوی روایات به تصدی فقه‌ها تصریح شده است منصب قضاوت می‌باشد. در مقبوله عمر بن حفصه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که: «ینظران الی من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً.»^۱

سؤال درباره دو نفر از شیعیان است که در دین یا میراث اختلاف دارند، امام ضمن ممنوعیت رجوع آنها به قضاة جور می‌فرماید: «این دو می‌باید به یکی از شما [شیعیان] مراجعه کنند، به کسانی که احادیث ما را روایت می‌کنند و در حلال و حرام ما صاحب نظرند و احکام ما را می‌شناسند [یعنی فقه‌ها] پس می‌باید به حکمیت او راضی باشند، چرا که من او را بر شما حاکم قرار دادم.»

در مشهوره ابی خدیجه نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «اجعلوا بینکم رجلاً ممن قد عرف حلالنا و حرامنا، فانی قد جعلته قاضیا.»^۲ در بین خودتان مردی که حلال و حرام ما را می‌شناسد [یعنی فقیه] قرار دهید، چرا که من او را به عنوان قاضی منصوب کردم.

بنابراین فقیهان در تصدی منصب قضاوت و انجام امور حسبیه بر دیگران اولویت دارند، اما تصدی اجرای دیگر احکام صریحاً در روایات ذکر نشده و محتاج استدلال فقهی است. ما در بخش دوم این مباحث یعنی «مبانی تصدیقی ولایت» در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۱. الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱۰، ج ۱، ص ۶۷. الفروع من الکافی، کتاب القضاء، باب کراهیه الارتفاع الی قضاة الجور، حدیث ۵، ج ۷، ص ۴۱۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۱۸ و ص ۳۰۱. حدیث ۵۱۴ و ۸۴۵. وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۱.

۲. تهذیب الاحکام، کتاب القضاء، باب من الزیادات فی القضاة و الاحکام، حدیث ۵۳، ج ۶، ص ۳۰۳ و ج ۶، ص ۲۱۹، حدیث ۵۱۶. وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۶.

یوضع امرهم علی الکبر.^۱ در دیده مردم پارسا، زشت‌ترین خوی والیان آن است که خواهند مردم آنان را دوستدار بزرگ‌منشی شمارند و کارهایشان را به حساب کبر و خودخواهی بگذارند.

در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز ولایت به معنای حکومت و سیطره به کار رفته است:

«لاتتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فيؤلى عليكم شراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم»^۲ امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که در این صورت بدترین شما حکمرانی شما را به عهده گیرند، آنگاه دعا کنید و مستجاب نشود.

ولایت به معنای حکمرانی در حوزه امور عمومی غیر از ولایت فقهی بر محجورین است. اگر والی واجد شرایط معتبر دینی باشد اطاعت از او شرعاً واجب است، اما وجوب شرعی اطاعت، باعث نمی‌شود این ولایت از سنخ ولایات فقهی باشد. از احکام و لوازم ولایت فقهی این بود که مؤلی علیهم در نصب و عزل ولی شرعی دخیل نیستند، مجاز به نظارت در اعمال ولی و مشارکت در اعمال ولایت نیستند. حال آنکه در ولایت به معنای حکمرانی، نصب و عزل والی با ضوابطی می‌تواند به دست مردم باشد، مردم بر اعمال والی نظارت می‌کنند و در صورت تخلف والی از قانون (شرط ضمن عقد معاهده مردم و والی) به او تذکر می‌دهند و اگر اصلاح نشد او را عزل می‌کنند. مردم از طریق بعضی نهادهای پیش‌بینی شده در قانون در اداره جامعه مشارکت می‌کنند. ولایت شرعی حکم وضعی است نه عقد و ایقاع. حال آنکه ولایت به معنای حکمرانی می‌تواند معاهده‌ای بین مردم و والی باشد که با بیعت مردم لازم شود و

الولاية قبلک.^۱ ای مالک، مردم در کارهای تو چنان می‌نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می‌نگری.

«فلاتطولن احتجاجک عن رعیتک فان احتجاج الولاية عن الرعية شعبة من الضيق و قلة علم بالامور»^۲ پس از این همه، فراوان خود را از مردم خویش پنهان مکن که پنهان شدن والیان از مردم، نمونه‌ای از تنگخویی و کم‌اطلاعی در امور است.

«قوله من جنودک انصحبهم فی نفسک لله ورسوله ولامامک»^۳ پس از سپاهیان خود کسی را بگمار که خیرخواهی وی برای خدا و رسول و امام تو بیشتر باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۱۶ که منشور جاودانه حقوق اساسی در اندیشه اسلامی است نیز ولایت را در همین معنا استعمال کرده است:

«فقد جعل الله سبحانه لی علیکم حقاً بولاية امرکم، ولکم علی من الحق مثل الذی لی علیکم»^۴ همانا خدا بر شما برای من حقی قرار داد، چون حکمرانی شما را به عهده‌ام گذاشت، و شما را نیز حقی است بر من، همانند حق من که برگردن شماست.

«واعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق والی علی الرعية و حق الرعية علی والی»^۵ بزرگترین حقها که خداوند واجب کرده است، حق والی بر مردم و حق مردم بر والی است.

«وان من اسخف حالة الولاية عند صالح الناس ان یظن بهم حب الفخر و

۱. همان، ص ۴۲۷.

۲. همان، ص ۴۴۱.

۳. همان، ص ۴۳۲.

۴. همان، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۲.

۵. همان، ص ۳۳۳.

۱. همان، ص ۳۳۵.

۲. همان، نامه ۴۷، ص ۴۲۲.

آن بحثی به میان نیامده است. ثالثاً، ولایت فقیه برای نخستین بار توسط فقها استعمال شده است، لذا اصطلاح مَشرعه است نه اصطلاح شرعی. سؤال اصلی در این قسمت از بحث این بود: مراد از ولایت در ولایت فقیه و حکومت ولایی چیست؟ نخستین مبتکران و استعمال‌کنندگان ولایت فقیه، ولایت را به چه معنایی استعمال کرده‌اند؟ از ادله مورد استناد قائلان ولایت فقیه، چه معنایی از ولایت به دست می‌آید؟ حضرت امام خمینی قدس سره در آثار مختلف خود ولایت را به چه معنایی به کار برده‌اند؟ واضعین قانون اساسی چه معنایی از ولایت را اراده کرده‌اند؟

طرفین ملزم به رعایت شرایط ضمن عقد (یعنی قانون) باشند. ما در این زمینه بیشتر سخن خواهیم گفت. ضمناً ولایت به این معنا درباره فقها در روایات استعمال نشده است.

۱۵. واژه «ولایت فقیه» در هیچ یک از روایات منقول از پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام به کار نرفته است. مضمون ولایت فقیه در تصدی منصب قضاوت و برخی امور حسبیه در بعضی روایات معتبر به چشم می‌خورد. ولایت فقیه در حوزه امور عمومی مدلول مطابقی یا تضمینی یا التزامی (لزوم بین بالمعنی الاخص) روایات نیست، بلکه حاصل برداشت قابل احترام برخی از فقهای عظام رضوان الله علیهم است که با اثبات چندین مقدمه از روایاتی از قبیل توقیع «اما الحوادث الواقعة»^۱ مقبولة عمر بن حنظله، مشهوره ابی خدیجه، موثقه سکونی^۲ و غیر آنها^۳ و نیز از ادله عقلی^۴ (ملف از عقل و نقل)^۵ نتیجه گرفته می‌شود و ما در بخش دوم (مبانی تصدیقی ولایت) در این استنتاج بحث خواهیم کرد.

از مباحثی که تا کنون ارائه شد نتیجه گرفته می‌شود: اولاً، واژه ولایت فقیه در هیچ آیه و روایتی به کار نرفته است. مضمون «ولایت فقیه در حوزه امور عمومی» نیز در کتاب و سنت به چشم نمی‌خورد. ثانیاً، ولایت فقیه در هیچیک از آثار عرفانی و کلامی به کار نرفته است و نفیاً یا اثباتاً درباره

۱. شیخ صدوق، اکمال الدین، باب ۴۵، حدیث ۴، ج ۲، ص ۴۸۳. و شیخ طوسی کتاب الغیبه، ص ۱۷۶. طبرسی، الاحتجاج، ص ۴۶۹. وسایل الشیعه، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۹.

۲. الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب المستأکل بعلمه، حدیث ۵، ج ۱، ص ۴۶.

۳. رجوع کنید به نراقی، عوائد الایام، ص ۵۳۱-۵۴۶.

۴. رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۰-۴۶۲.

۵. رجوع کنید به آیت الله جوادی آملی، کتاب پیرامون وحی و رهبری، مقاله امامت و ولایت، ص ۱۴۵.

مفید در **المقنعة** معتقدند که تصرف در همه موارد یاد شده در عصر غیبت، از جانب ائمه علیهم السلام به فقیهان تفویض شده است؛^۱ برخی دیگر، از قبیل محقق حلی به جز از سه مورد (فتوا، قضاوت و امور حسبیه)، معتقدند که شرط تصرف در این امور، عصمت است؛ لذا دلیلی برای جواز موارد یاد شده در عصر غیبت و تصدی فقهها نداریم.^۲ فارغ از دو فقیه بزرگ یاد شده که در دو سر طیف جواز و عدم جواز قرار می‌گیرند، بسیاری از فقیهان، برخی از این امور را از سوی فقه‌های جازالتصدی و برخی دیگر را منوط به عصر حضور دانسته‌اند.^۳

۲. ولایت فقیه در امور یاد شده به معنای زعامت سیاسی و مدیریت اجتماعی فقه‌ها نبوده است. دلایل آن عبارتند از:

اول. در هزاره اول هجری، بین تصدی قضاوت، اجرای حدود شرعی و مانند آن با امارت، سلطنت و زعامت سیاسی، تلازمی برقرار نشده است؛ به عبارت دیگر این گونه امور از فروع حاکمیت سیاسی دانسته نشده است. اینکه در قرن چهاردهم چنین تلازم و تفریعی از سوی فقیهان، مسلم انگاشته شود، دلیل این نیست که همگان به این تلازم و تفریع قائل بوده باشند. استنتاجات علمی، ملازمات و تفریعات را می‌باید در ظرف

۱. **مصنفات الشیخ المفید**، المجلد الرابع عشر، **المقنعة**، (قم، ۱۴۱۳ق) کتاب الوصیه صفحه ۶۷۵-۶۷۶، «واذا عدم السلطان العادل فیما ذکرناه من هذه الابواب كان لفقهاء اهل الحق العدول من ذوی الرأی و العقل و الفضل ان یتولوا ماتولاه السلطان. فان لم یتمکنوا من ذلك فلا تبعة علیهم فیه.»

۲. محقق حلی، **شرائع الاسلام و المختصر النافع**، احکام اختصاصی امام معصوم (ع) از دیدگاه وی: اجرای حدود، مراتب بالای امر به معروف و نهی از منکر، اجازه مصرف خمس و زکات، وجوب نماز جمعه و...

۳. به عنوان مثال شیخ طوسی اقامه نماز جمعه و مصرف زکات و نصف خمس را از اختصاصات معصوم می‌شمارد (**النهاية فی مجرد الفقه والفتاوی ص ۱۰۳، ۱۳۳ و ۱۸۵**) اما ظاهراً دیگر امور را در عصر غیبت مجاز می‌شمارد.

فصل هفتم

ولایت شرعی فقیه^۱

«ولایت فقیه» را نخستین بار فقیهان استعمال کرده‌اند و طبیعی است که مراد از ولایت در ولایت فقیه را می‌باید از ایشان پرسید و ابعاد مختلف ولایت در ولایت فقیه را می‌باید در کتب فقهی و استعمالات فقه‌ها شناخت. ۱. مضمون ولایت فقیه (بدون استعمال اصطلاح خاصّی) در قلمرو امور حسبیه، قضاوت، فتوا، اجرای احکام جزایی و کیفری و آخرین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر، اقامه برخی عبادات جمعی از قبیل نماز جمعه و عیدین، جمع‌آوری و مصرف مالیاتهای شرعی از قبیل زکات، از آغاز تدوین فقه شیعه در آثار فقه‌ها به چشم می‌خورد. اولویت، تصدی و تصرف فقه‌ها از ابتدا در سه حوزه فتوا، قضاوت و امور حسبیه به اجماع پذیرفته شده است؛ به عبارت دیگر جواز تصرف فقیه در امور حسبیه، قضاوت و فتوا، اجماعی است؛ اما در دیگر موارد یاد شده در زمان غیبت بین جواز تصدی فقه‌ها و اختصاص این امور به عصر حضور معصوم علیه السلام، بین فقه‌ها اختلاف نظر جدی به چشم می‌خورد. برخی فقیهان از قبیل شیخ

۱. اجمال بحث ولایت را قبلاً در صفحه ۸۰ تا ۸۷ کتاب **نظریه‌های دولت در فقه شیعه (اندیشه سیاسی در اسلام (۱))** (نشر نی، تهران، ۱۳۷۶) مطرح کرده‌ام. «ولایت شرعی فقیه» تفصیل، شرح، بسط و تکمیل آن مجمل است.

زمانی خود بررسی کرد و مسلمات و مفروضات هر دوره‌ای را با مسلمات و مفروضات دوره‌های دیگر نباید خلط کرد.

دوم. در هزاره اول هجری، یکی از شرایط زعامت سیاسی، سلطنت و امارت، «عصمت» است و هنوز بین حاکم عادل و حاکم معصوم تفاوتی گذاشته نمی‌شود، و هر حاکم غیرمعصومی، غاصب و ظالم شمرده می‌شود. علامه حلی فقیه بزرگ قرن هشتم در بحث جهاد کتاب **تذکرة الفقهاء** به شرط عصمت امام مسلمین تصریح می‌کند.^۱ پذیرش امام عادل غیرمعصوم، مرهون آماده شدن شرایط زمانی - مکانی خاص خود است، این شرائط با استقرار صفویان در ایران حاصل می‌شود.

سوم. تفکیک امور یاد شده (فتوا، قضاوت، امور حسبه، اجرای حدود و تعزیرات، اقامه جمعه و جماعات، گردآوری و مصرف مالیاتهای شرعی و...) که از آنها به «امور شرعی» تعبیر می‌شود، از کشورداری، تنظیم سیاست داخلی و خارجی، تأمین امنیت و نظم که از آن به «امور عرفیه» تعبیر می‌شود، در اواخر هزاره اول و آغاز هزاره دوم هجری از سوی فقیهان به رسمیت شناخته شده است.^۲

این ثنویت که در آرای علامه مجلسی،^۳ سیدکشفی^۴ و مشروعه‌خواهانی از قبیل شیخ فضل‌الله نوری،^۵ به صراحت آمده است،

۱. علامه حلی، **تذکرة الفقهاء**، کتاب الجهاد، الفصل السادس فی قتال اهل البغی (چاپ سنگی، ج ۱، ص ۴۵۲-۴۵۳). مسئله ۲، وی شرط سیزدهم امام را عصمت و شرط چهاردهم را منصوص بودن می‌شمارد.

۲. رجوع کنید به **نظریه‌های دولت در فقه شیعه** (اندیشه سیاسی در اسلام، ج ۱) به قلم نگارنده، نظریه سلطنت مشروعه، ص ۵۸-۷۹.

۳. علامه محمدباقر مجلسی، **عین الحیوة**، (تهران، ۱۳۴۱ش) ص ۴۹۱-۴۹۲، ۴۸۷ و ۴۹۶.

۴. سیدجعفر کشفی، **تحفة الملوك** (چاپ سنگی، ۱۲۷۳ق، فاقد شماره صفحه).

۵. شیخ فضل نوری، **رسائل**، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری، گردآورنده: محمد ترکمان، (تهران، ۱۳۶۲)، ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

باعث قول به تفویض ولایت در شرعیات به فقها و تفویض ولایت در عرفیات به سلاطین از سوی شارع شده است.

۳. اصطلاح «ولایت فقیه» در مجموع منابع و علوم اسلامی نخستین بار توسط شهید ثانی (م ۹۵۵ ه. ق) در کتاب **مسالک الافهام** در بحث قضاوت استعمال شده است.^۱ چندسال قبل از وی، محقق کرکی (م ۹۴۰ ه. ق) فقیه بزرگ عصر صفوی در رساله **نماز جمعه** قائل به توسعه قلمرو اختیارات فقها در عصر غیبت می‌شود. محقق ثانی اگرچه به تدبیر سیاسی و زعامت جامعه تصریح نمی‌کند و در زمینه اختیارات فقیه نیز از ذکر موارد یاد شده پا فراتر نمی‌گذارد، اما عبارتی عام دارد که تاب چنین استفاده‌ای را دارد: «اصحاب ما اتفاق نظر دارند که فقیه عادل امامی جامع شرایط فتوی که از او به مجتهد در احکام شرعی تعبیر می‌شود در حال غیبت در همه آنچه نیابت در آن دخیل است نایب ائمه علیهم‌السلام می‌باشد...»^۲ این نخستین نشانه تولد نظریه «ولایت عامه فقها» در فقه شیعه است. قبل از این مرحله، ولایت فقها در امور حسبه و موارد خاص (از قبیل اجرای حدود، اقامه جمعه و...) مطرح بود، اما در این مرحله ولایت فقیه در

۱. شهید ثانی، **مسالک الافهام فی شرح شرائع الاسلام**، کتاب القضاء (چاپ سنگی، ج ۲، ص ۲۸۶)، «اختلف كلام الشيخ وغيره من الفقهاء في مالمات امام الاصل هل ينزعزل من القضاء ام لا؟... الاظهر هو الاول و قد يقدح هذا في ولاية الفقيه حال الغيبة فان الامام الذي قد جعله قاضياً و حاكماً فقدمات فيجری فی حکمه ذلك الخلاف المذكور».

رجوع کنید به تحقیق «حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه» (از آغاز تا سید مجاهد). این تحقیق با طرح اولیه و نظارت نگارنده توسط حجت‌الاسلام محمدکاظم رحمان ستایش با همکاری حجت‌الاسلام نعمت‌الله صفری در سال ۱۳۷۵ در معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک اجرا شده است و به‌زودی توسط مرکز یادشده منتشر خواهد شد.

۲. **رسائل المحقق الكرکی**، المجموعة الاولى، رسالة فی صلوۃ الجمعة، (تحقیق محمدالحسّون، قم، ۱۴۰۹ق) ص ۱۴۲-۱۴۳.

۱۲۳۱ ه.ق) و سید محمد مجاهد (م ۱۲۴۲ ه.ق) از فقهای مقتدر این دوره به حساب می‌آیند. به هر حال در نیمهٔ قرن سیزدهم، «ولایت فقیه» به یک مسئله مورد ابتلای اجتماعی تبدیل شده است. ملا احمد نراقی (م ۱۲۴۸ ه.ق) با درک نیاز زمانهٔ خود، نخستین فقیهی است که برای اولین بار در فقه شیعه در کتاب **عوائد الایام** بحث مستقلی را به ولایت فقیه اختصاص می‌دهد: «عائده ۵۴ فی بیان ولایة الحاکم و ماله فیه الولایة».^۱ بحث نراقی در عواید، بویژه در اوایل آن، صبغهٔ سیاسی، غالب است؛ به عبارت دیگر می‌توان نخستین تصریح به «ولایت سیاسی فقها بر مردم» را در کلام نراقی مشاهده کرد. برای نخستین بار در فقه شیعه «انتظام امور دنیای مردم» از وظایف فقها شمرده شد.^۲ ولایت فقیه به معنای زعامت سیاسی، مدیریت و زعامت اجتماعی فقیه از این زمان آغاز می‌شود. بنابراین عمر نظریهٔ ولایت فقیه به معنای حکومت و سلطنت فقیه، کمتر از دو قرن است. اگرچه نراقی یکایک وظایف فقها در عصر غیبت را به تفصیل مورد بحث استدلالی قرار می‌دهد، اما متأسفانه به وظیفهٔ «انتظام امور دنیای مردم» جز در مقدمه، کمترین اشاره‌ای نمی‌کند. پس از وی این وظیفه، توسط میرزای نائینی (م ۱۳۵۵ ه.ق) تشریح می‌شود.^۳ از زمان

هر آنچه نیابت در آن مدخلیت دارد، مطرح می‌شود. با پذیرش ولایت عامه فقها، در هر جایی که در جواز تصرف فقیه شک شود، می‌توان به عموماً مستند ولایت عامه فقها تمسک کرد و دیگر به دلیل اختصاصی نیاز ندارد.

۴. فارغ از مباحث نظری، به لحاظ عملی و عینیت خارجی تا قرن یازدهم هجری با توجه به قدرت سلاطین، فقیهان از جانب سلاطین به مناصب قضاوت، شیخ الاسلامی، ملاباشی، صدر و مانند آن منصوب می‌شدند.^۱ اما با توجه به روند نزول قدرت سلاطین و ازدیاد تدریجی اقتدار اجتماعی فقیهان از اوایل عصر قاجاری شاهد معکوس شدن قضیه هستیم؛ یعنی این سلاطین هستند که از فقیهان اذن سلطنت و اجازهٔ جهاد می‌گیرند.^۲ شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۷ ه.ق)، میرزای قمی (م

۱. از جمله نگاه کنید به حکم رسمی منصب شیخ الاسلامی علامه مجلسی از سوی شاه سلطان حسین صفوی (نسخه خطی شماره ۹۵۹۶ کتابخانه آستان قدس رضوی)، و نیز خطبهٔ علامه مجلسی در جلوس شاه سلطان حسین صفوی (مجموعهٔ خطی شماره ۲۷۲۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی). ضمناً رجوع کنید به فصل مشاغل اداری علما در دولت صفوی در کتاب **دین و سیاست در عصر صفوی**، نوشته رسول جعفریان، (قم، ۱۳۷۰ ش) ص ۷۵-۱۲۰.

۲. رجوع کنید به دکتر عبدالهادی حائری، **نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب**، (تهران، ۱۳۶۷ ش) فصل هشتم: مشروعیت حکومت فتحعلی‌شاه قاجار از دیدگاه اندیشه‌گران و رهبران مذهبی شیعه، صفحه ۳۲۳-۳۷۳. برای رؤیت اجازهٔ جهاد کاشف الغطاء به فتحعلی‌شاه قاجار، رجوع کنید به **کشف الغطاء عن مهمات الشریعة الغراء**، ص ۳۹۴ (چاپ سنگی).

برای آشنایی با دیدگاههای میرزای قمی، رجوع کنید به **ارشادنامه**، با مقدمه و تصحیح حسن قاضی طباطبایی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ج ۲۰، ش ۳، سال ۱۳۴۸، ص ۳۶۵-۳۸۳ و نیز رجوع کنید به **الذریعه**، ج ۲۲، ص ۱۵۹، رقم ۶۴۹۸ و بنگرید به **جامع الشتات** (چاپ سنگی)، ج ۱، ص ۹۲ و نیز «**ردیهٔ میرزای قمی بر میرزا عبدالوهاب منشی الممالک**» نسخه خطی فارسی، ورق ۶۹-۷۰ (رجوع کنید به حائری ص ۳۲۷ و ۳۲۸) سید محمد مجاهد، **الجهادیه** (جامع المسائل الجهادیه) حاوی احکام جهاد در دوران جنگ ایران و روس.

۱. ملا احمد نراقی، **عوائد الایام**، (قم، ۱۳۷۵ ش)، ص ۵۲۹-۵۸۲.

۲. نراقی، پیشین، ص ۵۳۶، «ان کلیة ماللفقیه العادل توكیه و له الولایة فیه امران: احدهما كل ما كان للنبي و الامام - الذين هم سلاطين الانام و حصون الاسلام - فیه الولایة و كان لهم، فللفقیه ایضا ذلك الاما اخرجه الدلیل من اجماع اونس او غیرهما. و ثانيهما ان كل فعل متعلق بامور العباد فی دینهم او دنیاهم و لابد من الاتیان به و لامفرمته اما عقلاً او عادة من جهة توقف امور المعاد او المعاش لواحد او جماعة علیه، و اناطة انتظام امور الدین اوالدنیا به...».

۳. میرزا محمد حسن غروی نائینی، **منية الطالب**، تقریر اباحت به قلم شیخ موسی نجفی خوانساری، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹ (چاپ سنگی) و **المکاسب والبيع**، تقریر اباحت به قلم شیخ محمد تقی آملی، ج ۲، ص ۳۳۴.

گلپایگانی^۱ و امام خمینی^۲ از مهمترین قائلان به ولایت فقیه به این معنی هستند. امام خمینی قدس سره چه در زمینه نظری و چه در زمینه عملی در این باب صاحب ابتکار است. به لحاظ نظری، ایشان زعامت سیاسی فقها را از ولایت عامه فقیه به ولایت مطلقه فقیه ارتقاء داد.^۳ به لحاظ عملی وی نخستین فقهی است که تشکیل حکومت داد و عملاً به زعامت سیاسی و کشورداری و ولایت تدبیری پرداخت. در این زمینه در ادامه بیشتر سخن خواهیم گفت.

۵. با اینکه در فقه شیعه ولایت فقیه به لحاظ قلمرو اختیارات فقیه و حوزه ولایت وی بتدریج گسترش یافته، از ولایت در امور حسبیه به ولایت عامه و سپس به ولایت مطلقه، توسعه یافته است؛ اما معنای ولایت تغییری نیافته است. از آغاز فقه شیعه معنای ولایت فقیه، اولویت، تصرف، تصدی و قیام فقیه به شئون غیر بوده است. گسترش حوزه ولایت، و تفاوت متعلقات این اولویت و تصدی باعث نمی شود که معنای ولایت فقیه تغییر یابد. ولایت فقیه در امور حسبیه یعنی اولویت فقیه در تصرف و تدبیر امور حسبیه، ولایت فقیه در امور عامه یعنی اولویت فقیه در تصرف در حوزه امور عمومی که از جمله مصادیق آن، اولویت در تدبیر سیاسی و زعامت اجتماعی است؛ به عبارت دیگر ولایت در تمامی فقه یک معنا بیشتر ندارد، و آن، اولویت، تصرف، تصدی، سلطنت، امارت و

نراقی ولایت فقیه به معنای حکومت، سلطنت و زعامت فقیه بشدت مورد بحث فقها واقع شده است. فقیهان در این مسئله دو دسته می شوند: دسته ای رأی نراقی در ولایت عامه فقیه را نپذیرفته، منکر زعامت سیاسی فقیهان در عصر غیبت می شوند و مدعی می شوند ادله فقهی از اثبات چنین وظیفه ای عاجز است. شیخ انصاری در مکاسب^۱ آخوند خراسانی در حاشیه مکاسب^۲ آیت الله سیدمحسن حکیم^۳ آیت الله سیداحمد خوانساری^۴ و آیت الله سیدابوالقاسم خویی^۵ از این گروه محسوب می شوند.

در مقابل، دسته دیگری از فقها با تعمیق و گسترش نظر نراقی، قائل به زعامت سیاسی فقیه در عصر غیبت می شوند. شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر^۶ آیت الله سیدمحمدحسین بروجردی^۷ آیت الله

۱. شیخ مرتضی انصاری، *المکاسب* (تبریز، ۱۳۷۵ق)، چاپ سنگی)، ص ۱۵۳-۱۵۵. درباره نظر شیخ انصاری در مکاسب درباره ولایت فقیه دیدگاه دیگری نیز مطرح است: رجوع کنید به مقاله آیت الله شیخ ناصر مکارم شیرازی در کنگره جهانی شیخ انصاری در قم.

۲. آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، *حاشیه کتاب المکاسب* (تهران، ۱۴۰۶ق) ص ۱۹۶.

۳. آیت الله سیدمحسن طباطبایی حکیم، *نهج الفقاهة*، تعلیق علی کتاب البیع من مکاسب الشیخ الانصاری. ص ۳۰۰.

۴. آیت الله سیداحمد خوانساری، *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع*، ج ۳، ص ۱۰۰.

۵. آیت الله سیدابوالقاسم موسوی خویی، *مصباح الفقاهة*، تقریرابحاث به قلم آیت الله محمدعلی توحیدی (قم، ۱۳۶۸ش) ج ۵، ص ۵۲. و *التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد و التقليد*، تقریر ابحاث به قلم آیت الله میرزا علی غروی تبریزی، (قم، ۱۴۱۰ق، چاپ سوم) ص ۴۲۴. [در زمان بازنویسی این فصل از کتاب خبر شهادت آیت الله غروی تبریزی در عراق واصل شد، روانش شاد باد.]

۶. شیخ محمدحسن نجفی، *جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام*، ج ۲۱، ص ۳۹۷.

۷. آیت الله سیدمحمد حسین طباطبایی بروجردی، *البدراالزاهر فی صلوة الجمعة و المسافرين*، تقریرابحاث به قلم شیخنا الاستاد آیت الله حسینعلی منتظری نجف آبادی (چاپ اول قم، ۱۳۷۸ هـ.ق) ص ۵۲-۵۳.

۱. آیت الله سیدمحمدرضا موسوی گلپایگانی، *الهدایة الی من له الولاية*، تقریر ابحاث به قلم آیت الله میرزا احمدصابری همدانی، (قم، ۱۳۸۳ق).

۲. امام خمینی، *کتاب البیع*، ج ۲، ص ۴۵۹-۵۲۰. بحث ولایت فقیه *کتاب البیع* تحت عنوان *شئون و اختیارات ولی فقیه* توسط وزارت ارشاد اسلامی (تهران، ۱۳۶۵) منتشر شده است. امام خمینی، *ولایت فقیه* (تهران، ۱۳۷۳)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی). امام خمینی، *تحریرالوسیلة*، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، ج ۱، ص ۴۸۲ و ۴۸۳.

۳. امام خمینی، *صحیفه نور*، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

سیطره بر شئون غیر است. ادله این وحدت معنای ولایت فقیه به قرار ذیل است:

اول. این معنا در تمامی کتب لغت به عنوان یکی از معانی لغوی ولایت (برخاسته از معنای اصلی: قرب) ذکر شده و به دو معنای متفاوت، تفکیک نشده است.

دوم. اصل، عدم ولایت است.^۱ این ولایت است که محتاج دلیل معتبر برای خروج از این اصل است. ولایت فقیه، چه ولایت فقیه در امور حسبیه، چه ولایت عامه فقیه، و چه ولایت مطلقه فقیه، برای خروج از این اصل محتاج ارائه دلیل معتبر فقهی است. وحدت اصل عدم ولایت، دلیل دیگری برای وحدت معنای ولایت در موارد سه گانه ولایت فقیه است.

سوم. هر مرتبه ای از ولایت فقیه شامل مرتبه پایین تر می شود. به این معنی که ولایت عامه فقیه قطعاً ولایت فقیه در امور حسبیه را دربرمی گیرد و ولایت مطلقه فقیه، شامل ولایت عامه فقیه و ولایت فقیه در امور حسبیه می گردد. دلیل ندارد که ولایت فقیه را در هر مرتبه دارای معنایی متفاوت با معنای ولایت در مرتبه دیگر بدانیم.

چهارم. فقهاء برای ولایت فقیه بر مردم، ولایت فقیه بر قاصرین و دیگر ولایتهای فقهی، مقسم واحدی ذکر کرده اند و در تقسیم واحدی، از اولیای مختلف فقهی سخن به میان آورده اند.^۲ وحدت تقسیم و وحدت مقسم

۱. شیخ جعفر، *كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء*، ص ۳۷ (چاپ سنگی). ملااحمد نراقی، *عوائد الایام*، ص ۵۲۹. شیخ مرتضی انصاری، *المکاسب*، ص ۱۵۳ (چاپ سنگی). امام خمینی، *تهذیب الاصول*، تقریر اباحت به قلم آیت الله شیخ جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۴۴.

۲. به عنوان نمونه بنگرید به ملااحمد نراقی، *عوائد الایام*، ص ۵۲۹. میرعبدالفتاح حسینی مراغی، *العناوین*، رقم ۷۳ عنوان فی الاشارة الى الاولیاء و المولئ علیهم (چاپ سنگی). سیدمحمد آل بحرالعلوم، *بلغة الفقیه*، رساله فی الولایات، ج ۳، ص ۲۹۸-۲۹۹. شیخ محمد علی ثقة الاسلام اصفهانی (م ۱۳۱۸ق)، *رسالة فی الولایات*، (چاپ سنگی).

دلیل دیگری بر اراده معنای واحد از ولایت در مواضع مختلف فقه است. پنجم. در بسیاری موارد بر ولایت عامه فقیه بر مردم و ولایت فقیه در امور حسبیه (از جمله ولایت بر غیب و قصر) دلیل واحدی از قبیل روایت «مجارى الامور» و «السلطان ولی من لا ولی له» و مانند آن اقامه شده است.^۱ آیا ممکن است از دلیل واحد، دو معنای متفاوت از ولایت فقیه به دست آورد؟ وحدت دلیل از معتبرترین ادله وحدت معنی، دراستعمالات مختلف ولایت فقیه است.

ششم. ولایت فقیه، فقط و فقط در کتب فقهی مطرح شده است، نه در کتب عرفانی، کلامی، تفسیری و روایی. مسئله ولایت فقیه به صورت منسجم و مستقل در کتب کلاسیک فقهی از زمان شیخ انصاری در ذیل بحث اولیای عقد در کتاب *مکاسب*، بعد از ولایت پدر و جد پدری بر فرزند صغیر یا سفیه و مجنون، عرضه شده است.^۲ فقیهان شیعه از جمله حضرت امام خمینی قدس سره در همین بحث، حکومت و زعامت سیاسی را از جمله موارد ولایت فقیه دانسته اند.^۳ در کتب قواعد فقهی از قبیل *عوائد نراقی*، *عناوین میرعبدالفتاح حسینی مراغی*، *خزائن ملاآقادریندی*، و *بلغة الفقیه آل بحرالعلوم* نیز ولایت فقیه بر مردم، در کنار ولایت فقیه بر غیب و قصر مطرح شده است.^۴ هیچیک از فقیهان چه در کتب کلاسیک فقهی، چه در کتب قواعد فقهی، کوچکترین اشاره ای به تفاوت معنای ولایت در ولایت فقیه بر مردم و ولایت فقیه بر غیب و قصر

۱. از جمله رجوع کنید به نراقی، *عوائد الایام*، ص ۵۶۳.

۲. شیخ انصاری، *المکاسب*، مسئله من جملة اولیاء التصرف فی مال من لایستقل بالتصرف فی ماله الحاكم، ص ۱۵۳-۱۵۵.

۳. امام خمینی، *کتاب البیع*، ج ۲، ص ۴۵۹-۵۲۰.

۴. نراقی، *عوائد الایام*، ص ۵۲۹، مراغی، *العناوین*، رقم ۷۳، آل بحرالعلوم، *بلغة الفقیه*، ج ۳، ص ۲۹۸، دریندی، *خزائن الاحکام* (چاپ سنگی).

ثانیاً فقها با طرح بحث ولایت فقیه در آثار فقهی خود از اواسط قرن سیزدهم هجری مسئله ولایت فقیه بر مردم را از مسائل فقهی به شمار آورده‌اند.^۱

ثالثاً فقیهان بر فقهی بودن مسئله ولایت فقیه بر مردم و کلامی نبودن آن تصریح کرده‌اند: «مسئله نفوذ تصرفات فقیه در شئون غیر و نیز مسئله وجوب تبعیت از اوامر و نواهی ولی فقیه بحث فقهی است. حتی این دو مسئله در مورد نبی ﷺ و امام علی (ع) نیز حکم شرعی عملی است، اما معرفه نبی ﷺ و امام علی (ع) و اعتقاد به آنها مطلوب نفسی و مقوم اسلام و ایمان است. این وجوب نفسی معرفت و اعتقاد در غیرمعصوم جاری نمی‌شود.»^۲

سالها قبل امام خمینی قدس سره الشریف در کتاب کشف‌الاسرار در پاسخ این پرسش: «اینکه می‌گویند مجتهد در زمان غیبت، نایب امام است راست است یا نه؟ اگر راست است حدودش چیست؟ آیا حکومت و ولایت نیز در آن هست یا نه؟»^۳ مرقوم فرموده‌اند: «ولایت مجتهد که مورد سؤال است از روز اوّل میان خود مجتهدین مورد بحث بوده هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او، و این یکی از فروع فقهیه است که طرفین دلیلهایی می‌آورند که عمده آنها احادیثی است که از پیامبر و امام وارد شده است.»^۴ از این عبارت حضرت

نکرده‌اند. حال آنکه اگر کمترین تفاوتی در این دو موضع بود به واسطه امکان توهم، بر فقهای عظام لازم بود به این تفاوت اشاره کنند. عدم اشاره به این تفاوت، دلیل بر وحدت معنای ولایت در دو موضع یاد شده است. هفتم. اضافه ولایت به فقیه نه به عارف، نه به متکلم، نه به ساینس (سیاستمدار)، اقتضا می‌کند که مراد از ولایت، ولایت فقهی باشد، نه ولایت عرفانی، نه ولایت کلامی و نه ولایت سیاسی (یعنی بدون اعتبار نوعی خاص از حکومت، یعنی ولایت شرعی). اگر تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت باشد، واضح است که فقیه از آن حیث که فقیه است صلاحیت تصدی منصب ولایت بر مردم را یافته است، نه از حیث دیگر. متناسب با فقیه، ولایت فقهی است، نه ولایت عرفانی، نه ولایت کلامی و نه ولایت به معنای حکومت (بدون در نظر گرفتن قیود خاص ولایت شرعی). از آنجا که اگر جز ولایت فقهی در ولایت فقیه اراده شده باشد، حداقل امکان توهم ولایت فقهی بسیار جدی است. برای دفع دخل توهم مقدّر، لازم بود از جانب فقها تصریح شود که در این اصطلاح، مراد از ولایت، ولایت فقهی نیست. عدم اشاره به چنین امری، از اسباب اطمینان به این است که مراد از ولایت در ولایت فقیه بر مردم، ولایت فقهی است.

۶. فارغ از ولایت فقهی فقیه بر مردم، مسئله ولایت فقیه مسئله‌ای فقهی است نه کلامی.

اولاً از دیدگاه مطالعه پسینی، از آغاز تا استقرار ولایت فقیه در ایران هیچ متکلمی ولایت فقیه بر مردم را از عوارض فعل خداوند ندانسته تا نصب فقیه را از باب قاعده لطف بر خداوند واجب بشمارد.^۱

← التمهید شیخ طوسی، تجرید الاعتقاد محقق طوسی، کشف المراد علامه حلی، و گوهر مراد فیاض لاهیجی مؤید این ادعاست.

۱. رجوع به بحث ولایت فقیه در مکاسب شیخ انصاری، جواهر الکلام و کتاب البیع امام خمینی.

۲. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب الی تعلیق علی مکاسب، مباحث الولایات ج ۳، ص ۱۸ (با تلخیص).

۳. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۱۷۹.

۴. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۱۸۰. حضرت امام این کتاب را در پاسخ به اسرار

۱. رجوع به بحث امامت کتب معتبر کلامی شیعه از قبیل الشافی فی الامامة سیدمرتضی، ←

امام این نکات بدست می‌آید:

اول. حکومت از مصادیق ولایت فقیه است.

دوم. ولایت فقیه از ضروریات فقه شیعه نیست، زیرا در دو ناحیه در آن اختلاف است: یکی در اصل ولایت فقیه و دیگری در قلمرو اختیارات ولی فقیه.

سوم. مسئله ولایت فقیه یکی از فروع فقهی است (نه از اصول اعتقادی یا مسائل کلامی).

اما اینکه در بعضی ادله عقلی ولایت فقیه بر مردم به قاعده لطف تمسک شده در بخش دوم (مبانی تصدیقی ولایت) مورد تحلیل انتقادی قرار خواهد گرفت. اما از دیدگاه پیشینی اینکه مسئله جواز تصرف فقیه و وجوب اطاعت از وی (و دیگر احکام فقهی مسئله ولایت فقیه) را از فروع مسئله کلامی نصب فقیه از جانب خداوند دانسته‌اند،^۱ این نکته انحصاری به مسئله ولایت فقیه بر مردم ندارد، تمام مباحث فقهی تا از جانب خداوند سبجان جعل نشده است، الزام شرعی عمل به آنها جاری نمی‌شود. واضح است که وضع کلیه احکام شرعی بر همین منوال از باب قاعده لطف بر خداوند واجب است. آیا بر همین سیاق نمی‌توان کلیه مسائل فقهی را مسائل کلامی قلمداد کرد؟!

۷. ارکان مسئله فقهی ولایت شرعی فقیه بر مردم^۲ عبارت است از:

← هزارساله حکمی زاده در سال ۱۳۲۳ ه. ش. به رشته تحریر درآورده‌اند.

۱. استاد آیت‌الله شیخ عبدالله جوادی آملی معتقدند: «مسئله ولایت در زمان غیبت یک مسئله کلامی است گرچه فروع فقهی آن نیز محفوظ است...» مقاله امامت و ولایت در کتاب پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۴۳. درباره جایگاه ولایت در مباحث کلامی از دیدگاه معظم‌له از جمله رجوع کنید به مقاله «سیری درمبانی ولایت فقیه» فصلنامه حکومت اسلامی، شماره اول، پاییز ۱۳۷۵، ص ۶۰-۶۱.

۲. از جمله رجوع کنید به امام خمینی، المکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۱۰۶، و صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳.

اول. جاعل ولایت شارع مقدس است. ولایت به معنای اولویت، تصرف، سلطنت، امارت و قیام به شئون غیر یکی از احکام وضعی است. و حکم، اعم از وضعی و تکلیفی محتاج جاعل است.

دوم. اولیاء: همه فقیهان عادل به نحوه عموم استغراقی از سوی شارع مقدس به ولایت بالفعل بر مردم منصوب شده‌اند. از حیث نصب به ولایت هیچ فرقی بین فقیهان عادل نیست.^۱

سوم. مؤلی علیهم: همه مردمی که به ملکه قدسیه اجتهاد نرسیده‌اند (عوام) تحت ولایت شرعی فقیهان عادل هستند و مؤلی علیهم خوانده می‌شوند.^۲

چهارم. حوزه ولایت: امور عمومی (غیرشخصی، غیرخصوصی)، امور نوعیه راجع به تدبیر جامعه و سیاست، مسائل سلطانی، امور مرتبط با حکومت، مسائل عمومی و اجتماعی و آنچه هر قومی به رئیس خود مراجعه می‌کند.^۳ این حوزه معادل حوزه امور عمومی در علم حقوق است. به عبارت دیگر تمامی شئون انسانها به استثنای سپهر زندگی خصوصی، تحت ولایت شرعی فقهاست.

۸. لوازم ولایت شرعی فقیهان بر مردم.

اول. در حوزه ولایت یعنی امور عمومی جامعه و مسائل مرتبط به سیاست، عدم تساوی برقرار است. مردم عادی (عوام) و فقیهان عادل در اداره امور سیاسی و تدبیر مسائل اجتماعی بر مبنای احکام شرع، برابر نیستند.

۱. از جمله رجوع کنید به امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۲.

۲. ملا احمد نراقی، عوائد الایام، ص ۵۲۹.

۳. از جمله رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۲، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۵-۴۹۷ و الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۹ و تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۱۴۹.

دوم. فقیهان عادل (اولیای شرعی مردم) در تدبیر امور سیاسی و مدیریت اجتماعی جامعه اسلامی، دارای امتیاز، توانمندی و قابلیت شرعی هستند، اطلاع تخصصی از ابعاد شریعت و ملکه اجتهاد و فقهات، چنین اهلیتی را برای ایشان ایجاد کرده است، که علاوه بر تصدی امور خودشان توانایی تدابیر امور مردم را نیز داشته باشند.

سوم. مردم به عنوان مؤلفی علیهم در تمامی امور عمومی، شئون سیاسی و مسائل اجتماعی مرتبط به اداره جامعه، بویژه در مسائل کلان در ترسیم خطوط کلی آن، ناتوان از تصدی، فاقد اهلیت در تدبیر و محتاج سرپرست شرعی هستند. مردم اگرچه در حوزه امور خصوصی و مسائل شخصی، مکلف و رشیدند، اما در حوزه امور عمومی، شرعاً محجورند و هرگونه دخالت و تصرف مردم در حوزه امور عمومی، محتاج اجازه قبلی یا تنفیذ بعدی ولی فقیه است.

۹. فلسفه تشريع ولایت شرعی فقیه بر مردم. فلسفه کلی جعل ولایت در همه موارد، جبران نقصان مولی علیهم است. از آنجا که مردم، بدون ارشاد، تدبیر و ولایت فقیهان عادل در حوزه امور عمومی منحرف می شوند و چه بسا مصالح خود را زیر پا بگذارند و تحت القائنات شیاطین و دشمنان انسانیت قرار گرفته، تصمیمی ناصواب اتخاذ کنند، حکمت بالغه و لطف الهی اقتضا می کند که توده مردم برای جبران این ضعف و ناتوانی خود تحت ولایت و تدبیر فقیهان عادل قرار گیرند. واضح است که مراد از محجوریت عوام در حوزه امور عمومی، عدم اهلیت در تمامی شئون نیست، بلکه فقیهان تصریح کرده اند که مردم در سپهر زندگی خصوصی خود رشید و صاحب اختیار شرعی هستند و این قیمومت صرفاً در حوزه امور عمومی است. در این باره مناسب است به تصریحات برخی از فقهای عظام اشاره شود.

محقق نراقی در مقام بیان اولیای شرعی، «فقهای عادل» را «اولیاء بر عوام» دانسته است.^۱

آیت الله سید محمد آل بحر العلوم (م ۱۳۲۶ق) در کتاب *بلغة الفقیه* در رساله *ولایات* در توضیح فرق بین حق و ولایت می نویسد: «اثر ولایت، نقص مؤلفی علیه و بازگشت مصلحت [اعمال ولایت] به مؤلفی علیه جهت اتقان نظام است.»^۲

امام خمینی قدس سره در کتاب ولایت فقیه (درسهای خارج فقه در حوزه نجف اشرف در سال ۱۳۴۸ش) فرموده اند: «ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیته جز جعل ندارد. مانند جعل (قراردادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد.»^۳

آیت الله شهید مرتضی مطهری در انتهای کتاب *پیرامون جمهوری اسلامی*، در گزارشی از انواع حق حاکمیت، دومین نوع آن را حق الهی دانسته، از جانب قائلین آن می نویسد: «... قهراً ماهیت حکومت [در این صورت] ولایت بر جامعه است، نه نیابت و وکالت از جامعه. فقه هم این

۱. نراقی، *عوائد الایام*، ص ۵۲۹.

۲. آل بحر العلوم، *بلغة الفقیه*، ج ۳، ص ۲۱۱.

۳. امام خمینی، *ولایت فقیه*، ص ۴۱ (تهران، ۱۳۷۳، ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی).

امام خمینی قدس سره در آثار فقهی استدلالی و فتوایی خود از قبیل کتاب *البیع* و *تحریر الوسیله* درباره جایگاه مردم در نظام مبتنی بر ولایت فقیه بحث نکرده اند، اما در گفتارهای عمومی شان در *صحیفه نور* بویژه مصاحبه های پاریس و سخنرانیهای تهران درباره جایگاه رفیع مردم در جمهوری اسلامی، سخنان ارزشمندی ایراد کرده اند از جمله «میزان رأی مردم است». درباره جایگاه مردم در اندیشه سیاسی امام خمینی قدس سره و سیر تطور اندیشه سیاسی بنیانگذار جمهوری اسلامی رضوان الله علیه در مجال دیگر بحث خواهیم کرد.

مسأله را به عنوان ولایت حاکم مطرح کرده است، از نوع ولایتی که بر قصر و غیب دارد.^۱

آیت الله سیدکاظم حسینی حائری در کتاب *اساس الحكومة الاسلامية* نوشته است: «مقصود از ثبوت ولایت عامه فقهاء، این نیست که ایشان مانند نبی ﷺ و امام ﷺ «اولی بالمؤمنین من انفسهم» هستند. ولایت به این معنی تنها برای پیامبر ﷺ و امام ﷺ با نص صریح ثابت شده است، اما منصرف به ذهن عرفاً (به مناسبت حکم و موضوع یعنی به ملاحظه نوعیت حکم و تناسب عرفی آن با موضوع و محکوم علیه) چه در ولایت پدر بر اولاد و چه در ولایت فقیه بر جامعه یا غیر آن، ولایت در حدود تکمیل نقص مؤلی علیه و علاج قصور اوست.»^۲

معظم له در کتاب *دیگرش الامامة و قيادة المجتمع* آورده است: «فقیهی که دلیل بر ولایت او وارد شده است، از سنخ سایر ادله ولایات رایج از قبیل ولایت پدر بر کودکان و مانند آن تجاوز نمی کند. ولایت پدر بر کودکش او را اولی بر طفل از نفس طفل نمی گرداند، بلکه تنها رعایت مصلحت طفل و جبران نقص طفولیت اوست. همین معنا را عیناً از ولایت فقیه می فهمیم، زیرا [از ولایت فقها بر مردم] این را نمی فهمیم که فقها اولی بر مؤمنین از خود مؤمنین هستند، آنچنان که در ولایت پیامبر ﷺ و امام ﷺ است. تنها چیزی را که می فهمیم، در حد تعبیر علمای اصول (مناسبات حکم و موضوع) این است که مقصود از ولایت فقها بر مردم و

جامعه، جبران نقص و قصور آنهاست و امر فقهاء نافذ است.»^۱
آیت الله شیخ محمد مؤمن قمی در کتاب *کلمات سدیده فی مسائل جدیدی* در رساله مزاحمت اقدامات حکومت اسلامی با حقوق اشخاص نوشته است: «مقام رهبر به نسبت مردم مقام ولی و قیّم به نسبت مؤلی علیه است... لازمه اینکه کسی ولی دیگری باشد چه دیگری فرد یا جامعه باشد، این است که اداره امر مؤلی علیه در دست ولی اوست، این مقتضای ولایت است... هر آنچه به مصالح امت از حیث امت بودن مربوط می شود، او [ولی شرعی، رئیس دولت اسلامی] ولی ایشان است و در این امور [عمومی] مردم اختیاری ندارند، و اعتباری به رضایت و کراهت مردم در این امور [عمومی] نیست... وقتی که خداوند [فقیه] را ولی امت کرده است، تصمیمات او در حق مردم نافذ است و اراده و رضایت ولی بر مردم حاکم است و مردم در این امور [عمومی] اصلاً اختیاری ندارند... مقتضای ولایت، الغای اختیار مؤلی علیه [در حوزه ولایت] است... امت اسلام مؤلی علیه است و معلوم است که مؤلی علیه در حیطه اعمال ولایت ولی اختیار و اراده ای ندارد...»^۲

آیت الله جوادی آملی در کتاب *پیرامون وحی و رهبری* در مقاله «امامت و ولایت» مرقوم داشته است: «مردمی که مبداء قابلی امر حکومت اند نه مبداء فاعلی آن، صاحب اختیار آن امر نخواهند بود تا زمامدار آن باشند و

۱. آیت الله سیدکاظم حسینی حائری، *الامامة و قيادة المجتمع* (قم، ۱۴۱۶ ق) ص ۲۱۳ و ۲۱۴. معظم له در کتاب *ولایة الامر فی عصر الغیبة* (قم، ۱۴۱۴ ق) ص ۲۶۱ قصور جامعه را از زاویه ای دیگر مورد بررسی قرار داده اند.

۲. آیت الله شیخ محمد مؤمن قمی، *کلمات سدیده فی مسائل جدیدی*، کلمه فی مزاحمة اقدام الحكومة الاسلامية لحق الاشخاص (قم، ۱۴۱۵ ق) ص ۱۶، ۱۷ و ۱۸. ترجمه مقاله معظم له تحت عنوان «تزامم کارهای حکومت اسلامی و حقوق اشخاص» در مجله *فقه اهل بیت (ع)* شماره ۵۶، بهار و تابستان ۱۳۷۵ در قم منتشر شده است.

۱. شهید مرتضی مطهری، کتاب *پیرامون جمهوری اسلامی*، ص ۱۵۳، درباره دیدگاه استاد شهید درباره حکومت اسلامی رجوع کنید به کتاب *پیرامون انقلاب اسلامی* ص ۸۰-۸۶.
۲. استاد آیت الله سیدکاظم حسینی حائری، *اساس الحكومة الاسلامية*، (بیروت ۱۳۹۹ ق)، ص ۱۳۵ و ۱۳۶. و نیز رجوع کنید به ص ۱۷۵-۱۷۹. این کتاب به نام *بنیانهای حکومت در اسلام* توسط وزارت ارشاد اسلامی به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

ندارند. به رسمیت شناختن چنین حقی برای عوام به منزله نفی ولایت و خروج مردم از عنوان شرعی مولیٰ علیهم است.^۱

چهارم. معیار تصمیم‌گیری در حوزه عمومی، نظر ولی فقیه است، فقیه، ولی بر مردم است نه وکیل از سوی مردم، لذا موظف نیست، همچون وکیل نظر موکلین خود را در اداره جامعه رعایت کند. این مردم‌اند که می‌باید اعمال خود را با نظر ولی فقیه، سازگار و هماهنگ کنند نه برعکس.^۲

پنجم. هر نوع تصرف مردم در حوزه عمومی تنها وقتی مشروع است که یا با اذن قبلی ولی فقیه یا با تنفیذ و امضای بعدی ولی فقیه همراه باشد.^۳ بر این اساس، اگر ولی فقیه صلاح بداند، بعضی امور جزئی و غیرکلان سیاسی و اجتماعی تحت نظارت ایشان به عهده مردم نهاده می‌شود. اما در همین موارد نیز ولایت و امضای نهایی به عهده ولی امر

۱. رجوع کنید به آیت‌الله شیخ محمد مؤمن قمی، کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة، ص ۲۲، «حکم الولاية و مقتضاها ان لاخيرة لاحد اذا قضی الولی فی دائرة ولايته شيئاً بل يجب اطاعته و اتباعه و ینفذ هذا القضاء علی جمیع من تحت الولاية» و نیز رجوع کنید به صورت مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۲۶۱، ۱۲۶۳، ۱۲۷۰ و ص ۶۴۱.

۲. آیت‌الله جوادی آملی، کتاب پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۵۹، «چون معیار تصمیم‌گیری در ولایت تشخیص ولی است و میزان تصمیم‌گیری در وکالت تشخیص موکل و تحدید حدود از طرف اوست، پس جمع ولایت و وکالت ممکن نیست، چه اینکه ممکن نیست شخص مختاری برای خودش قیّم و ولی نصب نماید...»

۳. آیت‌الله جوادی آملی در اطلاعیه تاریخی‌شان در معرفی نامزد اولی در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ در ضمن تشریح مبانی فقهی این گزینش مرقوم فرموده‌اند: «همراهی (معیت) با ولی - والی مسلمین - که در آیه فوق (سوره نور، آیه ۶۲) به آن اشاره شد به این است که رئیس‌جمهور آینده نه تنها مخالفت رهبری را مانع مشروعیت عمل بدانند، بلکه موافقت او را شرط صحت تلقی نماید و نه تنها اجازه لاحق را لازم بدانند بلکه اذن سابق را احراز کند اعم از تصریح یا تلویح یا فحوی»، روزنامه رسالت، شماره ۳۲۷۹، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۶، ص ۲.

با تبادل نظر همدیگر آن را انشاء کنند و بیافرینند...»^۱

۱۰. احکام ولایت شرعی فقیهان بر مردم آنچه ذکر شد تنها نمونه‌ای از مستندات بحث بود. در اینکه مراد از ولایت در ولایت فقیه، ولایت شرعی و فقهی است نباید تردیدی بخود راه داد.

اول. مردم به عنوان مولیٰ علیهم در نصب و عزل ولی فقیه هیچ دخالتی ندارند. فقیهان عادل از سوی شارع، نصب شده‌اند و با از دست دادن صفات عدالت یا فقاہت، خود به خود معزول می‌شوند. حتی فقیهان عادل، صلاحیت نصب و عزل یکدیگر را ندارند. فقیهان عادل به عنوان کارشناسان شرعی، تنها کاشف از عزل الهی منصب ولایت از بعضی مصادیق به واسطه اسقاط صفات فقاہت یا عدالت هستند، نه بیشتر. دست مردم مثل همه مولیٰ علیهم دیگر از نصب و عزل ولی شرعی، کوتاه است.

دوم.^۲ مردم در حوزه امور عمومی یا ذی حق نیستند و یا در صورت محق بودن به واسطه محجوریت در این حوزه، اهلیت استیفای حقوق خود را ندارند. اولیای شرعی مردم یعنی فقیهان عادل در حوزه عمومی، قبول زحمت کرده از حقوق و مصالح مردم بهتر از خود مردم دفاع می‌نمایند.

سوم. مردم به عنوان مولیٰ علیهم حق دخالت در اعمال ولایت یا نظارت (چه استطلاعی چه استصوابی) بر اعمال ولی در حوزه عمومی را

۱. استاد آیت‌الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، مقاله امامت و ولایت، ص ۱۷۷ و نیز رجوع کنید به ص ۱۵۸ تا ۱۷۸.

۲. رجوع کنید به آیت‌الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۴ و ۱۶۸. معظم‌له در نفی حق انتخاب مردم و اثبات نصب فقیهان به ولایت، سعی بلیغی نموده‌اند. رجوع کنید به ص ۱۶۰ و ۱۸۴-۱۹۰.

امام خمینی در مهمترین اثر فقهی خود کتاب البیع به نظریه نصب، تصریح کرده‌اند: ج ۲، ص ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۵ و ۵۰۲. تحریر الوسیله، ختام‌امر بالمعروف والنهی عن المنکر، مسئله ۱ و ۲، ج ۱، ص ۴۸۲. کتاب ولایت فقیه، ص ۸۰ و ۸۴.

برسانند و مطمئن باشند که ولی فقیه، مصلحت مردم را بهتر از خودشان تشخیص می‌دهد.

هشتم. ولایت شرعی فقیهان عادل بر مردم، قهری است نه اختیاری. فقیهان عادل چه بخواهند چه نخواهند از سوی شارع، به ولایت بر مردم منصوب شده‌اند و در صورتی که شرایط مهیا باشد، موظف‌اند تصدی امور سیاسی و شئون عمومی جامعه را به عهده بگیرند، چراکه اگر ایشان به این مهم اقدام نکنند، جامعه به انحراف کشیده می‌شود.^۱

مردم نیز موظف‌اند، ولایت شرعی فقیه عادل را بپذیرند و با او بیعت نمایند. بیعت با ولی شرعی، تولی، یعنی پذیرش ولایت است. والّا پذیرش و عدم پذیرش مردم هیچ تأثیری بر اصل ثبوت ولایت ندارد.^۲ واضح است که با پذیرش و نصرت مردم، ولی فقیه توفیق اداره امور عمومی براساس شرع انور را می‌یابد و در صورت عدم پذیرش مردم، جامعه از توفیق اداره براساس شرع، محروم می‌شود^۳ و گناه این سلب توفیق به پای مردمی است که از تولی سرباز زده‌اند. وظیفه تولی و پذیرش، غیر از حق انتخاب است. در حق انتخاب، مردم مجازند هر طرف را انتخاب کنند، اما در وظیفه تولی و پذیرش، مردم موظف‌اند ولایت فقیه عادل را بپذیرند و در صورت عدم پذیرش معصیت کارند.^۴

نهم. ولایت فقیه عادل بر مردم، دائمی و مادام‌العمر است، نه موقت. تا زمانی که عناوین فقاها و عدالت باقی است، این ولایت، استمرار دارد. لذا توقیت ولایت شرعی (محدود کردن زمان ولایت به وقت مشخص،

است، و ولی فقیه در هر مرحله می‌تواند صوابدید مردم یا نمایندگان و منتخب مردم را هرگونه که خود صلاح می‌داند، اصلاح نماید.^۱ ششم. پیچیدگی روبه‌تزايد جوامع بشری، اداره آنها را درگرو تشکیل نهادهای متعدد در حوزه عمومی کرده است. مشروعیت تمامی نهادهای عمومی از طریق انتساب آنها به ولی فقیه تأمین می‌شود.^۲ این انتساب از دو راه است: یکی اینکه مسئولین نهادهای عمومی، منصوبین ولی فقیه باشند، و دیگری، در غیر این صورت، نظارت استصوابی نمایندگان ولی فقیه در کلیه نهادهای عمومی (که مسئولین آن نهادها، منصوب ولی فقیه نیستند)، شرط مشروعیت آن نهادهاست.

هفتم. مهمترین وظیفه شرعی مردم در برابر ولی فقیه، اطاعت و تبعیت از اوامر و نواهی اوست. دیگر وظیفه مردم، یاری و نصرت ولی فقیه در اداره امور عمومی است. مردم موظف‌اند هر امری که به نحوی از انحاء به حوزه عمومی مربوط می‌شود، در صورت اطلاع، به گونه‌ای که مورد استفاده دشمنان اسلام قرار نگیرد – یعنی محرمانه – به عرض ولی فقیه

۱. آیت‌الله شیخ محمد مؤمن قمی، کلمات سدیة فی مسائل جدیدة، ص ۲۰، «مشروعیت مجلس تشريع و قانونگذاری مانند سایر دوائر مختلف در نظام ولایت موقوف به رأی ولی مسلمین است، او کسی است که خداوند وی را ولی بر مردم قرار داده است. پس اگر [ولی فقیه] مصلحت امت را در تأسیس مجلس قانونگذاری دید که نمایندگان مردم در آن گرد آیند، رأی و عزمش لازم‌الاتباع است، و موافقت ولی فقیه موجب می‌گردد که آرای نمایندگان مردم دارای ارزش و لازم‌التبعیة گردد والا ملاک و اصل، رأی ولی امر مسلمین است.»

بر مبنای نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیه عبارت امام راحل «میزان رأی مردم است» همواره مقید به صلاحدید ولی فقیه است.

۲. رجوع کنید به آیت‌الله مؤمن قمی، کلمات سدیة فی مسائل جدیدة، ص ۲۰ و نیز ص ۱۱ و ۱۲، «تشکیلات حکومت و نظام، ناشی از اراده و صوابدید و اختیار ولی فقیه است، نه اینکه حدود اختیار او ناشی از تشکیلات و نظامی باشد که او نیز جزء آن است، نظام ناشی از اوست، نه اینکه او ناشی از نظام باشد.»

۱. رجوع کنید به منبع پیشین، ص ۲۳.

۲. آیت‌الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۷۰ تا ۱۷۴.

۳. رجوع کنید به امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۳.

۴. آیت‌الله جوادی آملی، مقاله سیری در مبانی ولایت فقیه، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره اول، پاییز ۱۳۷۵، ص ۶۵.

مردم، تنها اموری تحت ولایت قرار می‌گیرد که به نحوی از انحاء، ارتباطی با حوزه امور عمومی پیدا کند و الاً سپهر زندگی خصوصی مردم از تحت ولایت فقیهان، بیرون است.^۱

چهاردهم. ولایت شرعی فقیه عادل بر مردم، تنها با انتصاب از سوی شارع، سازگار است. ولایت نمی‌تواند انتخابی باشد.^۲

پانزدهم. زن، فاقد ولایت شرعی است. به عبارت دیگر زنان، صلاحیت تصدی منصب ولایت شرعی بر مردم را ندارند^۳ ولو اینکه به درجهٔ اجتهاد نائل شده باشند. به طور کلی شرایط تصدی ولایت شرعی بر مردم، عبارت است از: فقاہت، عدالت، مرد بودن، حرّ بودن، حلال‌زاده بودن، مکلف بودن.

شانزدهم. ولی فقیه در حوزهٔ امور عمومی، شرعاً مقید به رعایت مصلحت مردم است.^۴ مرجع تشخیص مصلحت مردم، خود وی یا منصوبین او هستند.

هفدهم. ولایت فقیه بر مردم، مقامی مقدس است.^۵

۱۱. تفاوت‌های ولایت عامهٔ فقیه و ولایت فقیه در امور حسبیه. فقیهان عادل هم بر عامهٔ مردم ولایت دارند (که از آن به حکومت و زعامت سیاسی فقیه تعبیر می‌شود) و هم بر امور حسبیه (از قبیل ولایت بر غیب و قصر، تصدی اوقاف عمومی و سرپرستی همه امور نیازمند

مثلاً ده سال) جایز نیست. اگر کسی ولایت دارد، همواره دارد و الاً ندارد.^۱ از سوی دیگر تا زمانی که مردم به درجهٔ اجتهاد و فقاہت نائل نشده‌اند، مولیٰ علیهم محسوب می‌شوند. لذا محجوریت عوام در حوزهٔ امور عمومی، دائمی است.

دهم. ولایت شرعی فقیهان عادل، «عامه» است، یعنی همه مردم را شامل می‌شود، از هر جنس، رنگ، نژاد، ملیت، دین و مذهب. این ولایت، محدود به مرزهای جغرافیایی نیست و همه مردم جهان (نه فقط مسلمانان و شیعیان) موظف به اطاعت از ایشان هستند.^۲

یازدهم. فقیهان عادل در اعمال ولایت، استقلال دارند و محتاج به تحصیل اذن از کسی (از جمله مردم) نیستند.^۳

دوازدهم. ولایت فقیهان عادل، عقد نیست تا با شرط ضمن عقد، مقید به شرایطی از قبیل التزام به قانون اساسی شود. این ولایت در سعه و ضیق، تنها تابع جعل جاعل است نه مقید به خواست و رضایت مردم.^۴

سیزدهم. تمامی شئون مولیٰ علیهم یعنی مردم، در حوزهٔ امور عمومی تحت ولایت شرعی فقیهان عادل قرار دارد، از امور خصوصی و شخصی

۱. آیت‌الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۸. «رهبری مجتهد عادل با کفایت مادام‌العمر است و محدود به زمان خاصی نیست.» نگاه کنید به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و نامه جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه قم به آن شورا دربارهٔ لغو محدودیت زمان زمامداری ولی فقیه به ده سال، ج ۳، صفحات ۱۲۰۹ تا ۱۲۶۱ و ۱۲۸۴.

۲. رجوع کنید به آیت‌الله شیخ احمد آذری قمی، پرسش و پاسخ‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی، ص ۲۰۵ (قم، ۱۳۷۲ش).

۳. رجوع کنید به آیت‌الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۴. رجوع کنید به آیت‌الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۸-۱۶۹. و مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۱۹، ۲۲۰، ۶۷۳، ۶۷۶ و ۷۰۰.

۱. رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۲ تا ۴۸۹.

۲. رجوع کنید به آیت‌الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، فصل ۱۳، ص ۶۲ تا ۱۹۰.

۳. رجوع کنید به آیت‌الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۰.

۴. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۹۵.

۵. آیت‌الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۸۹، «تغییر مسیر ولایت امر مسلمین از انتصاب توسط معصومین (ع) به انتخاب توسط جمهور پی‌آمدهایی دارد که ضمن از دست رفتن قداست مقام منبع امامت و تنزل آن به سطح ریاست خلقی و وکالت مردمی به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود...»

مادامی که ارتباطی با حیات عمومی و جامعه ندارد، از ولایت فقیه بیرون است، حال آنکه در ولایت فقیه بر غیب و قصر تمامی شئون آنان، مطلقاً تحت ولایت است.

پنجم. محجوریت در دو مرتبه ولایت فقیه با هم متفاوت است. در ولایت فقیه بر مردم، مؤلفی علیهم تنها در حوزه امور عمومی محجورند.^۱ اسباب این حجر عبارت است از عدم فقاقت و نائل نشدن به ملکه قدسیه اجتهاد. اما در ولایت فقیه در امور حسبیه مؤلفی علیهم مطلقاً و در تمامی شئون خود (اعم از خصوصی و عمومی) محجور است. اسباب حجر در این حوزه، عبارت است از: صغر، سفه، جنون.

ضمناً مراد از محجوریت در حوزه امور عمومی این نیست که هیچ تصرفی از مردم در این حوزه پذیرفته نیست. بلکه مراد این است که هر تصرفی از جانب مردم در حوزه امور عمومی می‌باید یا قبلاً از مقام ولایت کسب اجازه شده باشد، یا این تصرف مراعی باقی می‌ماند تا با تنفیذ و

۱. استاد آیت‌الله جوادی آملی در مقاله سیری در مبانی ولایت فقیه، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱، پاییز ۷۵ مرقوم فرموده‌اند: «... می‌پندارند ولایت فقیه، از نوع ولایت کتاب حجر فقه است، درحالیکه اصلاً مربوط به آن نیست بلکه به معنای والی بودن و سرپرستی است... ولایت فقیه مثل ولایت بر مجنون و سفیه و صغیر نیست، بلکه به معنای ولایت مکتب است که والی آن انسان معصوم یا نایب عادل اوست... در این صورت انسان به ولایت فخر می‌کند چون تحت ولایت دین خداست... خطاب این ولایت به فرزندان و خردمندان است... بر این اساس هیچ کس محجور نخواهد بود، بلکه این ولایت شخصیت حقوقی ولی بر انسانهای آزاد و احرار است.»

ضمن پذیرش فرمایش معظم‌له مبنی بر تفاوت ولایت فقیه بر غیب و قصر با ولایت فقیه بر مردم (به معنی والی و سرپرست) نشانه‌ها و احکام محجوریت مردم در حوزه امور عمومی (و نه محجوریت در همه شئون از جمله امور خصوصی) را به تفصیل از دو مقاله ایشان و دیگر فقهاء نقل کردیم، می‌توان عدم اهلیت مردم در تصدی امور عمومی را طبیعی دانست و پذیرش این عدم صلاحیت را فرزاندگی نام نهاد، و از استعمال «محجوریت مردم در امور عمومی» احتراز کرد. اما آیا تغییر واژه‌ها حلال مشکل است؟

سرپرست) علی‌رغم وحدت معنای ولایت در هر دو مورد و اشتراک در بسیاری احکام، به واسطه تفاوت مؤلفی علیهم در دو مورد یاد شده و نیز تفاوت حوزه ولایت، بین ولایت عامه فقیه و ولایت فقیه در امور حسبیه تفاوتی است. این تفاوتها و امتیازات به قرار ذیل است:

اول. در ولایت فقیه بر مردم، مؤلفی علیهم، مکلف هستند (بالغ، عاقل و رشید در امور خصوصی)، اما در امور حسبیه، مؤلفی علیهم غیرمکلف‌اند (صغیر، سفیه، مجنون، میت، مقتول، شیء).

دوم. در ولایت فقیه بر مردم، در بسیاری موارد، احکام صادره از سوی ولی فقیه، شامل حال خود وی نیز می‌شود و از این حیث در اجرای حکم حکومتی با دیگران فرقی ندارد. مثلاً در صورت الزام پرداخت مالیاتهای زائد بر خمس و زکات یا رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی از سوی ولی فقیه او نیز مانند مردم، ملزم به رعایت است. به عبارت دیگر شخصیت حقیقی والی مانند دیگر مردم مؤلفی علیهم، تحت ولایت شخصیت حقوقی والی است. حال آنکه در ولایت فقیه در امور حسبیه، احکام صادره از سوی ولی فقیه شامل حال خود وی نمی‌شود، چون هرگز او مصداق صغیر، سفیه، مجنون و... نیست.^۱

سوم. ولایت فقیه بر مردم، عامه است یعنی همه مردم را شامل می‌شود و اختصاص به صنف خاصی از مردم ندارد. حال آنکه ولایت فقیه در امور حسبیه تنها شامل اصناف خاصی از قبیل صغار، مجانین، سفهاء، غیب و... می‌شود.

چهارم. ولایت فقیه بر مردم شامل همه شئون مردم نمی‌شود، بلکه تنها حوزه عمومی را شامل می‌شود و سپهر زندگی خصوصی مردم،

۱. استاد آیت‌الله جوادی آملی، مقاله سیری در مبانی ولایت فقیه، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره اول، پاییز ۱۳۷۵، ص ۵۸-۵۵.

۱۳. ولایت در «ولایت فقیه بر مردم»، نوعی حکومت است. بین ولایت و حکومت، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است. هر ولایتی، حکومت محسوب نمی شود، مانند ولایت پدر و جد پدری بر فرزندان صغیر خود، یا ولایت اولیای دم، هر حکومتی نیز لزوماً حکومت ولایی نیست، مانند حکومت وکالی (حکومت مبتنی بر وکالت زمامدار از جانب شهروندان) یا حکومت مبتنی بر قرارداد اجتماعی (معاهده لازم بین مردم و خدمتگزاران خدمات عمومی).

حکومت ولایی یعنی حکومتی که متصدی امور عمومی جامعه، از سوی شارع (نه از سوی مردم) به ولایت شرعی بر مردم (نه به وکالت و نمایندگی از جانب مردم و نه معاهده با مردم) نصب (نه انتخاب) شده باشد. لازمه لاینفک حکومت ولایی، محجوریت مردم در حوزه امور عمومی است.

اجازه بعدی ولی فقیه تأیید شود، در صورت ردّ از جانب ولی فقیه، آن تصرف ساقط است. (دقیقاً مانند تصرف افراد غیر مکلف در اموال خود یا معامله فضولی در فقه).

۱۲. فقیهان عادل بر یکدیگر ولایت ندارند، بلکه معقول نیست که فقیهی بر فقیه دیگر، ولی و دیگری مؤلی علیه باشد.^۱ همه فقیهان عادل از سوی شارع مقدس بدون هیچ تفاوت و امتیازی به ولایت بالفعل بر مردم منصوب شده اند. عزل فقیهان عادل از ولایت، تنها در صلاحیت شارع است و آنان صلاحیت عزل یکدیگر را ندارند.^۲ هر فقیه عادل که اعمال ولایت نمود، دیگر فقیهان عادل همزمان در آن حیطه، مجاز به مزاحمت وی نیستند و می باید اعمال ولایت او را محترم بشمارند و از مزاحمت برای وی بپرهیزند.^۳ تبعیت دیگر فقیهان از فقیه والی در حوزه امور عمومی، در صورت تحقق سه شرط زیر واجب است:

اول. دیگر فقیهان، قائل به نظریه ولایت فقیه بر مردم باشند.

دوم. دیگر فقیهان، والی را مصداق صاحب صلاحیت معتبر شرعی منصب ولایت بدانند.

سوم. در مستند حکم والی یقین به خطا نداشته باشند.^۴

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۹، و بویژه در مسئله مزاحمت فقیهی با فقیه دیگر ص ۵۱۴ تا ۵۲۰. «از ادله ولایت، ولایت فقیهان بر یکدیگر استفاده نمی شود، بلکه معقول نیست فقیهی بر فقیه دیگر ولی و دیگر مؤلی علیه او باشد»، ص ۵۱۷.

۲. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۲، «... فقهاء ولی مطلق به این معنی نیستند که بر همه فقهائ زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند، در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین تر باشد، یکی والی و دیگری والی تر باشد.»

۳. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۱۹.

۴. در این زمینه در آینده مشروح تر بحث خواهیم کرد. در این مجال رجوع کنید به استاد ←

← آیت الله سیدکاظم حسینی حائری، ولایة الامر فی عصر الغیبة، نفوذ حکم الولی علی سایر الفقهاء و حالة العلم بخطاء الولی، ص ۲۵۷ تا ۲۷۱.

عبارت دیگر حکومت دینی، یک صورت بیشتر ندارد و آن حکومت ولایی است.

ثانیاً. جامعه‌ای که تحت ولایت فقیه نباشد، تحت ولایت طاغوت است.^۱ هر حاکمی که بدون نصب و اذن شارع حکومت می‌کند ولو اینکه مورد رضایت دینداران جامعه باشد و در اداره جامعه اهداف دین و احکام شرع را مدنظر داشته باشد، طاغوت است.

بنابراین جهان به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول تحت ولایت فقیه (تنها صورت مشروع حکومت دینی) است. بخش دوم تحت ولایت طاغوت است.

مهمترین قائلان به ولایت فقیهان عادل بر جامعه، فارغ از اختلاف در قلمرو ولایت (ولایت عامه، ولایت مطلقه) و فارغ از نحوه رابطه شارع و حاکم دینی (انتصاب به ولایت، وکالت از سوی امام معصوم علیه السلام)، از باب جعل حکم بر موضوع عبارتند از: محقق کرکی، ملا احمد نراقی، سید مراغی (صاحب عناوین الاصول)، شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر)، ملای دربندی (صاحب خزائن الاحکام)، حاج آقا رضا همدانی (در مصباح الفقیه)، آل بحر العلوم (صاحب بلغة الفقیه)، آقا نجفی (در بحث فی ولایة الحاکم الفقیه)، شیخ عبدالله ممقانی (در رساله هدایة الانام)، میرزای نائینی (در تقریرات مکاسب)، آل کاشف الغطاء (در الفردوس الاعلی)، آیت الله بروجردی، امام خمینی، آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری (در مذهب الاحکام)، آیت الله گلپایگانی.^۲

۱. رجوع کنید به امام خمینی، *المکاسب المحرمة*، ج ۲، ص ۱۰۶، «... فالسلطنة بشؤونها و فروعها لهم من قبله تعالی و لایجوز لاحد التصرف فیها و تقلدها اصلاً و فرعاً لآن تقلدها غصب و التصرف فیها و فی شئونها کائنة ما کانت تصرف فی سلطان الغیر»؛ و نیز *صحیفة نور*، ج ۹، ص ۲۵۳.

۲. رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۴۲؛ *عوائد الايام*، عائدة ولایة الفقهاء ص ۵۲۹؛

فصل هشتم

ولایت و جواز تصرف

۱. یکی از سؤالات اصلی در نظریه‌های دولت مبتنی بر مشروعیت الهی بلاواسطه، سؤال از رابطه حاکم دینی و مردم است. قائلین به حکومت ولایی، پاسخ این سؤال را «ولایت» می‌دانند. حاکم دینی بر مردم ولایت دارد. مراد از این ولایت، ولایت شرعی است. حوزه این ولایت شرعی، امور عمومی است. در حوزه امور عمومی فقیه متصدی تدبیر، اولی به تصرف و سیطره و امارت است. مردم اگرچه در مسائل خصوصی و شخصی خود رشیدند، اما در حوزه امور عمومی فاقد اهلیت تصرف و محجور محسوب می‌شوند. لذا هر اقدام و تصرفی از سوی مردم در حوزه امور عمومی بدون اجازه قبلی یا تنفیذ بعدی ولی فقیه نامشروع است. از لوازم حکومت ولایی از دو مورد باید یاد کرد: یکی انتصاب و دیگری فقاہت. حکومت ولایی از سوی شارع نصب می‌شود (انتصاب، رابطه حاکم دینی با شارع است) در حکومت دینی، فقیه ولایت دارد. (فقاہت، مهمترین شرط حاکم در حکومت ولایی است) و مصلحت مردم را بهتر از خود ایشان تشخیص می‌دهد و رعایت می‌کند.

به نظر قائلان به حکومت ولایی: اولاً. جامعه بدون ولایت اداره نمی‌شود. لذا تنها حکومت متصور حق، «حکومت ولایی» است. به

است، در دیگری تنها مقام مجاز در تصرف در حوزه امور عمومی، در سومی ناظر عالی بر رعایت مقررات و مناسبات دینی در جامعه.

چهارم. در هر سه دیدگاه، «حکومت دینی» تحقق می‌یابد. دینی بودن حکومت در نحوه اول با ولایت فقیه بر مردم تضمین می‌شود. در نحوه دوم با جواز تصرف فقیه در حوزه امور عمومی، و در نحوه سوم با نظارت عالیه فقیه بر تقنین و اجرا بدست می‌آید. در هر سه دیدگاه دغدغه رعایت دقیق احکام شرع و دنبال کردن اهداف متعالی دین جدی است و این دغدغه اختصاصی به قائلان ولایت ندارد.

اگرچه در این بحث، تبیین و توضیح ولایت هدف اصلی است، اما از باب «تعرف الاشياء باضدادها» یکی از بهترین طرق آشنایی با ولایت را اطلاع از طرق بدیل و جانشین آن می‌دانیم. این بحث تطبیقی به آگاهی از بسیاری زوایای پنهان بحث ولایت خواهد انجامید. بنابراین از «جواز تصرف فقیه»، و «نظارت فقیه» تا آنجا بحث خواهیم کرد که به تبیین و شفاف‌تر شدن بحث «ولایت فقیه» منجر شود.

از آنجا که ولی فقیه هم، تنها مقام مجاز به تصرف در حوزه امور عمومی است و هم بر تمامی امور در حوزه عمومی نظارت استصوابی دارد، مراد ما از جواز تصرف فقیه و نظارت فقیه اشاره به بعضی وظائف و مراتب ولایت فقیه نیست، بلکه دیدگاههای جواز تصرف فقیه و نظارت فقیه، دیدگاههای بدیل و جانشین ولایت فقیه هستند و مراد از جواز تصرف و نظارت، جواز تصرف و نظارت بدون تحقق ولایت فقیه است. به عبارت دیگر قائلان به جواز تصرف فقیه یا نظارت فقیه، منکر ولایت فقیه هستند و معتقدند از ادله معتبر دینی، ولایت فقیه بدست نمی‌آید و تنها می‌توان قائل به جواز تصرف یا نظارت فقیه شد، نه بیشتر.

۳. یکی از انحاء رابطه حاکم دینی و مردم، نظریه «جواز تصرف فقیه

۲. آیا ولایت تنها نحوه رابطه حاکم دینی با مردم است؟ بر مبنای

مشروعیت الهی بلاواسطه رابطه حاکم دینی با مردم به دو نحوه دیگر نیز قابل تصور است یکی جواز تصرف و دیگری نظارت. بنابراین علیرغم اینکه ولایت مهمترین دیدگاه فقیهان درباره رابطه حاکم دینی با مردم است، اما نحوه انحصاری این رابطه نیست. ضمناً «قیمومت» نیز ترسیم‌کننده رابطه جدیدی بین حاکم دینی و مردم نیست، و به لحاظ فقهی و حقوقی «قیمومت فقیه» همان «ولایت فقیه» است.

سه نحوه رابطه حاکم دینی و مردم یعنی ولایت، جواز تصرف و نظارت علیرغم تفاوت‌های بنیادی موارد مشترکی نیز دارند. مشترکات این سه نحوه رابطه عبارتند از:

اول. حاکم دینی در هر سه مورد «فقیه» است. در یکی، فقیه بر مردم ولایت دارد، و در دیگری، فقیه شرعاً مجاز به تصرف در حوزه عمومی است و در سومی فقیه بر حسن اجرای امور دینی در جامعه نظارت عالیه دارد.

دوم. حوزه ولایت، جواز تصرف و نظارت، «امور عمومی» است (نه مسائل شخصی و امور خصوصی).

سوم. رابطه حاکم دینی و شارع در هر سه نحوه، «انتصاب از سوی شارع» است (نه انتخاب از طرف مردم). در یکی حاکم دینی ولی بر مردم

← العناوین، ص ۳۵۵، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۵، ج ۲۲، ص ۱۵۵، ج ۴۰، ص ۱۰؛ خزائن الاحکام (بدون شماره صفحه)؛ مصباح الفقیه، الخمس ص ۱۶۱؛ بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۳۱؛ کتاب حکم نافذ آقا نجفی ۲۳۸؛ رساله هداية الانام فی حکم اموال الامام ص ۱۴ (چاپ سنگی)؛ المکاسب والبیع، تقریر اباحت نائینی به قلم آیت الله شیخ محمدتقی آملی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ الفردوس الاعلی، ص ۵۳-۵۴؛ البدر الزاهر فی صلوٰة الجمعة والمسافر ص ۷۱؛ کتاب البیع امام خمینی ج ۲، ص ۴۵۹، مذهب الاحکام، ج ۱، ص ۱۲۱، ج ۱۱، ص ۲۷۶، ج ۱۶، ص ۴۰۱؛ الهدایة الی من له الولاية، ص ۴۶.

به عنوان قدرمیتقن» است. جواز تصرف، مرتبه رقیقه و نازله ولایت و قیمومت می باشد. و بنابر آن اختیارات فقیهان عادل از نظریه نظارت فقیه بیشتر است.

ارکان این نظریه عبارت است از:

اول. از مجموعه ادله فقهی نمی توان ولایت فقیه حتی در امور حسبیه را اثبات کرد. هیچ دلیل شرعی لفظی، نصب فقیهان عادل را از سوی شارع بر مردم اثبات نمی کند.^۱

دوم. اولاً در جامعه اموری است که در هیچ شرایطی شارع مقدس راضی نیست آنها ترک شود، این امور از واجبات کفائیه نیز نیست که هر کسی بتواند آن را انجام دهد، ثانیاً در مورد غیر فقیه نیز هیچ دلیل معتبری بر جواز انجام وارد نشده است. بنابراین فقیهان عادل قدرمیتقن افراد مجاز در تصرف در امور حسبیه محسوب می شوند.^۲ اما این جواز تصرف را نباید با ولایت اشتباه کرد. فقیهان عادل در امور حسبیه و فراتر از آن فاقد ولایت هستند.

سوم. یکی از امور حسبیه، حکومت و سلطه سیاسی بر جامعه است.^۳ به این معنی که بخش مهمی از مصالح اسلامی و احکام شرعی با اقامه حکومت و قدرت دینی حفظ می شود، به نحوی که بدون وجود حکومت

۱. رجوع کنید به آیت الله سید ابوالقاسم خویی، *التنقیح فی شرح العروة الوثقی*، الاجتهاد و التقليد، تقریر ایحاث به قلم آیت الله شهید میرزا علی غروی تبریزی، (قم، ۱۴۱۰ق، چاپ سوم) ص ۴۲۴؛

آیت الله سید احمد خوانساری، *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*، (تهران، ۱۴۰۵ق، چاپ دوم)؛ ج ۳، ص ۱۰۰؛

آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم، *نهج الفقاهة*، ص ۳۰۰.

۲. رجوع کنید به استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، *ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب*، ج ۳، ص ۲۵-۲۶.

۳. میرزای نائینی، *تنبيه الامه و تنزيه الملة*، ص ۷۸.

اسلامی این مصالح و احکام رعایت نخواهد شد.^۱ اگرچه بسیاری از قائلان به جواز تصرف فقیه همانند معتقدان به ولایت فقیه در امور حسبیه، در گذشته امور حسبیه را محدود به موارد جزئی از قبیل سرپرستی افراد بی سرپرست و تصدی اوقاف عمومی و مانند آن می دانسته اند، اما بعضی فقیهان معاصر با توجه به ضوابط امور حسبیه معتقدند که مهمترین مصداق امور حسبیه، اداره جامعه است.

«شارع راضی به تصدی امور مسلمانان توسط ظالم فاسق نیست. بر مسلمانان قطع ایادی ظلمه در صورت تمکن واجب است. ایجاد امنیت برای مؤمنان از اهم مصالح می باشد و حفظ آن واجب است. اگر فقیه صالح یا ماذون از جانب فقیه تصدی امور مسلمانان را به عهده گرفت، دیگران حق تضعیف او را ندارند، و وجوب اطاعت متصدی در امور راجع به انتظام جامعه بعید نیست. محدوده اختیارات وی از حفظ حوزه اسلام و مسلمین تجاوز نمی کند.»^۲

۴. نظریه «جواز تصرف فقیه» در موارد ذیل با نظریه ولایت فقیه متفاوت است:

اول. جواز تصرف فقیه محدود به حد ضرورت و اضطرار است، چرا که فراتر از آن حتی اگر مورد مصلحت نیز باشد، اثبات نشده که از امور حسبیه ای است که شارع در هیچ حالی راضی به ترک آنها نیست.^۳ حال آنکه ضابط ولایت فقیه، مصلحت است حوزه مصلحت جامعه اسلامی به مراتب وسیع تر از حوزه ضرورت و اضطرار است. بسیاری از امور

۱. رجوع کنید به آیت الله سید کاظم حسینی حائری، *ولاية الامر فی عصر الغیبة*، ص ۹۲-۹۳.

۲. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، *ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب*، ج ۳، ص ۳۶-۴۰.

۳. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، *ولاية الامر فی عصر الغیبة*، ص ۹۳.

اجتماعی اگرچه به مصلحت عمومی است اما ضروری و اضطراری نیست.

دوم. در نظریه جواز تصرف فقیه، تشخیص اینکه موردی از موارد حوزه عمومی، تحت امور حسبی قرار می‌گیرد یا نه، به عهده اشخاص است و در صورت اختلاف در تطبیق بین حکومت و اشخاص، بر مردم اطاعت واجب نیست، مگر اینکه مخالفت به مستوای تضعیف نظام برسد که در این صورت تحت عنوان دیگری قرار می‌گیرد^۱. حال آنکه در نظریه ولایت فقیه تمامی موارد حوزه عمومی تحت ولایت فقیه است. و تصرف در این حوزه تنها با اجازه ولی فقیه مجاز است و در صورت اختلاف معتقدان به این نظریه با حکومت در تطبیق موارد، قول حکومت مقدم است، و بر مردم (با شرط یاد شده) اطاعت واجب است.

سوم. بنابر نظریه جواز تصرف، متولی و قیم منصوب از جانب فقیه با موت وی منعزل می‌شوند. در حالیکه بنابر نظریه ولایت، منصوبین وی با موت او منعزل نمی‌شوند، و تنها با عزل از جانب فقیه بعدی کنار می‌روند. هرچند افراد ماذون و وکیل از جانب فقیه در هر دو نظریه با موت منعزل می‌شوند.^۲

ضمناً در هر دو نظریه امور عمومی توسط فقیهان عادل تدبیر می‌شود و احدی حق مزاحمت با فقیه متصدی را ندارد. در نظریه جواز تصرف فقیه موارد ابهام فراوانی به چشم می‌خورد تا آنجا که توانمندی آن در اداره جامعه با سؤالات جدی مواجه است.

۱. ولایة الامر فی عصر الغیبة، ص ۹۳.

۲. رجوع کنید به سیدمحمد کاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، باب الاجتهاد و التقليد، مسئله ۵۱ (تهران، ۱۳۹۹ ق) ج ۱، ص ۱۶-۱۷. و تعلیقات دیگر فقیهان بر آن. این مسئله نشان‌دهنده پذیرش یا عدم پذیرش ولایت از سوی فقیهان به شمار می‌رود.

فصل نهم

نظارت فقیه

۱. سومین نحوه رابطه حاکم دینی با مردم «نظارت فقیه» است. در این نظریه نظارت غالبه فقیه بر تقنین و اجرا جانشین ولایت تدبیری فقیه شده است. مختصات نظریه نظارت فقیه به شرح ذیل است:

اول. اداره جامعه، تدبیر امور عمومی، حکومت و سیاست، امری توقیفی، تعبدی و تأسیسی نیست، بلکه امری عقلایی است و تجربه بشری در ارتقای آن نقش اساسی ایفا می‌کند. لذا برنامه‌ریزی، تدبیر امور مختلف مردم و اداره جامعه به عهده متخصصان و کارشناسان است نه فقها.

دوم. در جامعه‌ای که اکثریت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، اسلامیت حکومت، عدم مغایرت قوانین با شرع انور، و سازگاری سیاستهای کلی حکومت با اهداف متعالی دین، با نظارت عالی فقیهان عادل بر حکومت تأمین می‌شود. اگرچه در این نظریه حکومت بر عهده فقیهان نیست، اما عالمان دین و فقیهان امت بر کلیه امور کلان جامعه نظارت عالی دارند و اجازه نخواهند داد هیچ خلاف شرعی اتفاق بیفتد. فقیهان در همه امور عمومی حق تفحص دارند و می‌توانند هر خلاف شرعی را رد نمایند.

درگیر نمی‌کنند، بعلاوه با اکتفا به این نظارت عالیه و عدم دخالت در امور جزئی و روزمره سیاسی، اقتدار و قداست دین را در جامعه حفظ می‌نمایند. نظارت فقیه، طریق معتدلی در رعایت تعالیم سیاسی اسلام و انطباق مسائل عمومی جامعه با تعالیم دینی از یک‌طرف و عنایت به پیچیدگی روزافزون اداره جامعه در دوران معاصر است.

۲. نظریه نظارت فقیه در موارد ذیل با نظریه ولایت فقیه متفاوت است: اول. در نظریه نظارت فقیه، در موارد غیرکلان تأیید فقیه لازم نیست، بلکه عدم مخالفت وی کافی است، در حالی که در نظریه ولایت فقیه مشروعیت تمامی امور خرد و کلان حوزه عمومی محتاج تأیید، اجازه یا اذن ولی فقیه است. شرط تصویب فقیه در امور کلان از باب رعایت غایت احتیاط در نظریه نظارت است.

دوم. در نظریه نظارت فقیه، فقیه در حکومت نقش ایجابی ندارد، نقش وی سلبی است، سلب موارد خلاف شرع و دین از ساحت حکومت. در نظریه ولایت فقیه، فقیه هم نقش سلبی دارد هم نقش ایجابی.

سوم. در نظریه نظارت فقیه، فقیه نقش اجرایی ندارد، بعلاوه، فقیه هیچ مقامی را نصب نمی‌نماید. اگرچه صلاحیت دینی متصدیان کلان جامعه را بررسی می‌کند و بر حسن اجرای امور نظارت می‌کند. اما در نظریه ولایت فقیه، اولاً فقیه خود بالاترین نقش اجرایی جامعه را شخصاً به عهده دارد، ثانیاً نصب و عزل کلیه مقامات اصلی متصدی امور جامعه به عهده ولی فقیه است.

چهارم. در نظریه نظارت فقیه، اداره جامعه به دست مردم و نمایندگان کارشناس آنهاست و فقها متناسب با دانش‌شان بر رعایت احکام شرع و پیگیری اهداف دین نظارت حقوقی دارند، لذا این نظریه تلازمی با محجوریت مردم در حوزه امور عمومی ندارد. حال آنکه در نظریه ولایت

سوم. در سه حوزه امور عمومی، قضاوت شرعاً به عهده فقیه یا مأذون از جانب فقیه است. اما در حوزه قانونگذاری و اجرا، فقیهان نظارت دارند. نظارت فقیهان در قانونگذاری به این است که کلیه قوانین مصوب نمایندگان مردم از حیث احراز عدم ناسازگاری با احکام شرع می‌باید به تأیید فقها برسد. نظارت فقیهان در امور اجرایی در سه مورد است: یکی تأیید صلاحیت دینی مسئولان اصلی نظام اسلامی، دیگری نظارت استصوابی بر سیاستهای کلان نظام و بالاخره نظارت استطلاعی بر برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های روزمره. بر این اساس نظارت فقیه امری تشریفاتی نیست و بر روند اداره جامعه تأثیر جدی دارد.

چهارم. ضمانت اجرایی نظارت فقیهان وجدان دینی آحاد جامعه است. تا زمانی که اکثریت مردم جامعه دغدغه رعایت حلال و حرام دارند، با اعلام عدم مشروعیت یک قانون، یا یک سیاست از سوی فقها آن قانون و سیاست در جامعه فاقد وجاهت و اعتبار است. نفوذ و اعتبار وجدان دینی که در جامعه نهادینه شده است، به مراتب از اعتبار و نفوذ قوای قهریه بیشتر است. اگر علیرغم اعلام ناسازگاری قانون یا سیاستی، با اهداف دین یا احکام شرع، دولتمردان بر اجرای آن قانون و سیاست اصرار ورزند و مردم نیز حساسیتی از خود نشان ندهند، این جامعه به لحاظ دینی بیمار است و عالمان دین می‌باید با ارشاد، تبلیغ و تقویت معارف دینی در جامعه به تحکیم وجدان دینی مردم بپردازند و مردم را برای رعایت ضوابط دینی و تغییر حکومتی که به تعالیم دینی خاضع نیست، بسیج نمایند.

پنجم. با بکارگیری نظریه نظارت فقیه از یک سو با نظارت عالیه حقوقی، اسلامیت نظام تأمین می‌شود، از سوی دیگر فقیهان بی‌جهت خود را در امور کارشناسی و تخصصی که بیرون از صلاحیت فقیه است،

ناظر در امور مسلمین با امینی قوی تقویت می‌شود.^۱ علاوه بر بحث وصیت، در اداره امور یتیمان و مجانین ناظر در امور مسلمین می‌تواند وکیل برای سرپرستی آنها یا استیفای حق شفعه متعلق به آنها نصب کند.^۲ واضح است که مراد از ناظر در امور مسلمین یا ناظر در مصالح مسلمین در زمان حضور معصومان علیهم‌السلام و در زمان غیبت، فقهای عادل می‌باشند.^۳ نظارت در مورد فوق، مقابل ولایت نیست، بلکه می‌تواند شامل ولایت و جواز تصرف نیز باشد.

اما «ناظر جعلی» مختص به بحث وقف است. واقف علاوه بر نصب متولی می‌تواند بر حسن اداره وقف، ناظر نصب نماید. محدوده نظارت ناظر موقوف به نظر واقف است. اگر در متن وقف نامه نوع نظارت ناظر از سوی واقف تعیین نشده باشد، نظارت ناظر استطلاعی خواهد بود، یعنی متولی تصرفات خود را در وقف به اطلاع ناظر می‌رساند اما تصویب ناظر لازم نیست. اگر در متن وقف نامه به نحوه نظارت استطلاعی تصریح شده باشد، باز تنها اطلاع ناظر از تصرفات متولی کافی است و تصویب وی لازم نخواهد بود. اما اگر در متن وقف نامه به نحوه نظارت استصوابی

فقیه، هرگونه دخالت در حوزه امور عمومی تنها با صلاح‌دید ولی فقیه مجاز است، به عبارت دیگر در این نظریه مردم در حوزه عمومی محجورند.

۳. نظارت در فقه شیعه واژه‌ای دیرپاست. می‌توان ناظران را به دو قسم ناظر شرعی و ناظر جعلی (وضعی) تقسیم کرد. مراد از ناظر شرعی ناظری است که از سوی شارع نصب می‌شود. ناظر جعلی از سوی ذی‌حق، متولی شرعی یا اولیاء ذی حق منصوب می‌شود.^۱ مراد از اصطلاح «الناظر فی امورالمسلمین» یا «الناظر فی مصالح المسلمین» که از زمان شیخ مفید مورد استعمال فقها بوده است، همان ناظر شرعی است که متصدی امور حسبیه در فقدان ولی شرعی معین است.^۲

بیشترین استعمال این دو اصطلاح در بحث وصیت است. در چهار حالت «ناظر در امور مسلمین» در مسئله وصیت دخالت می‌کند: اول. در صورت عدم نصب وصی از سوی میت در جایی که نیاز به وصیت باشد.^۳ دوم. در صورت موت وصی.^۴ سوم. در صورت انحراف وصی از متن وصایت، از سوی ناظر در امور مسلمین عزل می‌شود و خود ناظر امر وصیت را به عهده می‌گیرد.^۵ چهارم. در صورت ضعف وصی، از سوی

← يجوز للوصی صرف شی من مال الوصیة فی غیر وجه المأمور به، فان فعل او اختار ضمن المال و علی الناظر فی امر المسلمین ان یعزله و یقیم امیناً مقامه.»

۱. سیدبن زهرة، غنیة النزوع (الجوامع الفقیه)، ص ۵۹۱، «اذا ضعف الوصی عما اسند الیه فعلى الناظر فی مصالح المسلمین ان یعضده بقوی امین.»

۲. شیخ طوسی، النهایة، ص ۳۱۷، «لناظر فی امورالمسلمین و الحاکم یوکل علی سفهائهم و ایتامهم و نواقص عقولهم من یتطالب بحقوقهم و یحتج عنهم و لهم.»

سیدبن زهرة، غنیة النزوع (الجوامع الفقیه)، ص ۵۹۱، «اذا کان الشریک غیر کامل العقل فلولیه او الناظر فی امور المسلمین المطالبة بالشفعة.»

۳. رجوع کنید به تحقیق «حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه» (از آغاز تا سید مجاهد) حجت الاسلام محمدکاظم رحمان ستایش با همکاری حجت الاسلام نعمت‌الله صفری، معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک.

۱. رجوع کنید به شیخ جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، ص ۳۷۱ (چاپ سنگی).

۲. رجوع کنید به شیخ مفید، المقننه، ص ۶۵۷، «ان مات (الوصی) کان الناظر فی امور المسلمین یتولی انفاذ الوصیة علی حسب ما کان یجب علی الوصی ان ینفذها.»

۳. رجوع کنید به ابن ادریس، السرائر، ج ۲، ص ۱۹۳، «اذا مات الانسان من غیر وصیة کان علی الناظر فی امور مسلمین ان یتولی له ناظراً ینظر فی مصلحة الورثة.»

۴. شیخ طوسی، النهایة، ص ۶۰۷، «اذا مات (الوصی) کان علی الناظر فی امر المسلمین ان یتولی له ناظراً ینظر فی ذلك.» و مثل آن المراسم العلویه سلاز دیلمی، ص ۲۰۷.

۵. صهرشتی، اصباح الشیعة بمصباح الشریعة (سلسلة البنایع الفقیه)، ج ۱۲، ص ۲۰۹ «لا ←

نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیأت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت (عجل الله فرجه) تغییرپذیر نخواهد بود.^۱

این اصل با پافشاری فقیهان مشروعه‌خواه بویژه شیخ شهید فضل‌الله‌نوری به تصویب رسید.^۲ به نظر میرزای نائینی نظریه‌پرداز بزرگ مشروطه، اشتغال نمایندگان مردم بر عده‌ای از مجتهدین عادل برای تصحیح و تنفیذ آراء صادره نیز کفایت می‌کند و اصل فوق از باب مراعات غایت احتیاط است.^۳ نکته قابل توجه در نظارت فقهای عصر مشروطه این است که فقهای ناظر، به معرفی مراجع تقلید شیعه و با انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی برگزیده می‌شوند. به نظر فقهای آن عصر اعم از مشروعه‌خواه و مشروطه‌خواه، این نظارت، اسلامیت حکومت را تأمین می‌کند. (از دیدگاه مشروعه‌خواهان این نظارت به عنوان مرتبه‌ای از ولایت فقیه از باب ما لایدرک کله لایترکه کله است.)

۵. **امام‌خمینی و نظارت فقیه.** بعضی از آراء امام‌خمینی قدس سره در دو مقطع از حیات سیاسی ایشان با نظریه «نظارت فقیه» سازگار است. سیر اندیشه سیاسی امام‌خمینی رضوان‌الله علیه را می‌توان به چهار مرحله تقسیم کرد:

مرحله اول. مرحله نخستین اندیشه سیاسی در قم که تا حدود سال ۱۳۳۲ ه. ش به طول می‌انجامد و حاصل آن کتاب **کشف‌الاسرار** (تألیف شده در سال ۱۳۲۲ ه. ش) است. از این مرحله نظارت فقیه (مانند نظر

تصریح شده باشد، تصرفات متولی در وقف تنها پس از تصویب ناظر جایز است.^۱ نظارت استصوابی و استطلاعی خارج از کتاب وقف در فقه شیعه استعمال نشده است. اخیراً این دو اصطلاح از کتاب وقف وارد حوزه امور عمومی و حقوق اساسی شده است.

۴. **نخستین جلوه نظریه نظارت فقیه در عصر مشروطه** مشاهده می‌شود. اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه بهترین ترجمان نظریه نظارت فقیه است:

«مجلس شورای ملی که با توجه به تأیید حضرت امام عصر عجل‌الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام‌الله برکات وجودهم بوده و هست، لذا مقرر است در هر عصر از اعصار هیأتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند، به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکور باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنماید، پنج نفر از آنها را یا بیشتر به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا مواردی که در مجلسین عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده هریک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح ورد

۱. متمم قانون اساسی مصوب ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ق (۱۵ میزان ۱۲۸۶ ش) اصل دوم. ص ۱۵، مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانونگذاری مجلس شورای ملی.

۲. رجوع کنید به رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و... روزنامه شهید فضل‌الله نوری، گردآورنده محمد ترکمان، (تهران ۱۳۶۲)، ج ۱ و ۲.

۳. میرزای نائینی، تنبیه الامه و تنزیه الملة، ص ۹۸.

۱. رجوع کنید به کشف‌الغطاء عن مبهمات الشریعة الفراء، ص ۳۷۱. امام‌خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۸۴.

میرزای نائینی) بدست می‌آید:

«ما نمی‌گوییم حکومت باید با فقیه باشد، بلکه می‌گوییم حکومت باید با قانون‌خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این «بی‌نظارت روحانی» صورت نمی‌گیرد، چنانچه دولت مشروطه نیز این امر را تصویب و تصدیق کرده است.»^۱

«اینکه می‌گویند حکومت به دست فقیه باشد، نه آن است که دقیقاً باید شاه و وزیر و سرلشکر و سپاهی و سپور باشد، بلکه فقیه باید «نظارت» در قوه تقنینیه و در قوه مجریه مملکت اسلامی داشته باشد.»^۲

مرحله دوم. مرحله تکوین فقه استدلالی و فتوایی ایشان در قم، ترکیه و نجف. الرسائل، تحریرالوسیله و کتاب البیع محصول این مرحله است. «نظریه ولایت انتصابی عامه فقیه» در این مقطع محور آرا سیاسی امام قدس سره است.

مرحله سوم. سخنرانیها و آراء مکتوب در پاریس و قم (از ۵۶ تا اوایل ۱۳۵۸) امام در این مرحله بار دیگر نظریه نظارت فقیه را مطرح می‌نماید. «جمهوری اسلامی» از ابتکارات این مرحله است. در گفتارهای این مرحله ایشان، کمتر از «ولایت فقیه» سخنی به میان آمده است. به عنوان نمونه، مواردی از مصاحبه‌های پاریس ذکر می‌شود.

«من در آینده (پس از پیروزی) همین نقشی که الان دارم خواهم داشت، نقش هدایت و راهنمایی، و در صورتی که مصلحتی در کار باشد اعلام می‌کنم و اگر چنانچه خیانتی در کار باشد با او مبارزه می‌کنم، لکن من در خود دولت هیچ نقشی ندارم.»^۳ در پاسخ خبرنگاری که سؤال

می‌کند که آیا شما وظیفه رهبری جمهوری اسلامی را می‌پذیرید؟ می‌فرماید: «من شخصاً مقامی را نمی‌پذیرم.»^۱ «من برای خودم نقشی جز هدایت ملت و حکومت بر نمی‌گیرم.»^۲ «من و سایر روحانیون پستی را اشغال نمی‌کنیم، وظیفه روحانیون ارشاد دولتهاست.»^۳

مرحله چهارم. دهه آخر حیات پربرکت امام (ره) در تهران. امام خمینی ولایت فقیه بویژه از سال ۱۳۶۶ به بعد نظریه «ولایت انتصابی مطلقه فقیه» را مطرح می‌نماید.

امام خمینی در این مرحله حداقل دوبار به فلسفه تغییر دیدگاه نقش نظارتی و ارشادی فقها به «ولایت تدبیری و اجرایی» اشاره فرموده‌اند:

مورد اول. در تاریخ ۱۳۶۱/۳/۳۰، «من از اول که در این مسائل بودیم و کم‌کم آثار پیروزی پیدا می‌شد، در مصاحبه‌هایی که کردم چه با کسانی که از خارج آمدند، حتی در نجف و پاریس و چه در حرفه‌هایی که خودم زدم، این کلمه را گفته‌ام که روحانیون شغلشان بالاتر از این مسائل اجرایی است و اگر چنانچه اسلام پیروز بشود، روحانیون می‌روند سراغ شغل‌های خودشان، لکن وقتی که ما آمدیم و وارد معرکه شدیم دیدیم که اگر روحانیون را بگوییم همه بروید سراغ مسجدها، این کشور به حلقوم آمریکا یا شوروی می‌رود. ما تجربه کردیم و دیدیم که اشخاصی که در رأس واقع شدند و از روحانیون نبودند، در عین حالی که بعضیشان هم متدین بودند، از باب اینکه آن راهی که می‌خواستیم برویم و آن راهی که مستقل باشیم و با نان و جو خودمان بسازیم وزیر فرمان‌قدرتهای بزرگ نباشیم، آن راه با سلیقه آنها موافق نبود. و لذا چون آنجا دیدیم که ما

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۱۵.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۰۷ و نیز رجوع کنید به ج ۳، ص ۵۶، ۷۵، ۸۸، ۹۶.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۱۲۸.

۱. امام خمینی، کشف‌الاسرار، ص ۲۲۲.

۲. امام خمینی، کشف‌الاسرار، ص ۲۳۲ و نیز رجوع کنید به ص ۱۸۵ و ۲۳۳.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۰۶.

نمی‌توانیم در همه جا یک افرادی پیدا بکنیم که صددرصد برای آن مقصدی که این ملت ما برای آن جوان‌هاشان را دادند، نمی‌توانیم پیدا بکنیم، ما تن دادیم به اینکه رئیس‌جمهورمان از علما باشد... و در جاهای دیگر هم که قبلاً گفته بودیم، بنا نداریم اینطور باشد و الان هم عرض می‌کنم که هر روزی که می‌فهمیدیم که این کشور را یک دسته از این افرادی که روحانی نیستند، به آن‌طوری که خدای تبارک و تعالی فرموده است اداره می‌کنند، آقای خامنه‌ای تشریف می‌برند سراغ شغل روحانی بزرگ خودشان و نظارت بر امور، و سایر آقایان هم همینطور. ما اینطور نیست که هر جا یک کلمه‌ای گفتیم و دیدیم مصالح اسلام، حالا ما آمدیم دیدیم اینجوری نیست، اشتباه کرده بودیم بگوییم سر اشتباه خودمان باقی هستیم. ما هر روزی فهمیدیم که این کلمه‌ای که امروز گفتیم اشتباه بوده و ما اینجوری بکنیم، ما دنبال مصالح هستیم، نه دنبال پیشرفت حرف خودمان... ما از حرفی که در مصاحبه‌ها گفتیم عدول کردیم و موقتاً تا آن وقتی که این کشور را غیرروحانی می‌تواند اداره کند، آقایان روحانیون به ارشاد خودشان و به مقام خودشان برمی‌گردند و محوّل می‌کنند دستگاههای اجرایی را به کسانی که برای اسلام کار می‌کنند...^۱»

مورد دوم. در تاریخ ۱۳۶۲/۹/۲۰ در دیدار با شورای نگهبان بار دیگر به این تغییر بینش تصریح می‌کنند:

«آنچه مهم است این است که ما می‌خواهیم مطابق شرع اسلام مسائل را پیاده کنیم. پس اگر قبلاً اشتباه کرده باشیم باید صریحاً بگوییم اشتباه نموده‌ایم، و عدول در بین فقها، از فتوایی به فتوای دیگر درست همین معنا را دارد. وقتی فقهی از فتوای خود برمی‌گردد یعنی من در این مسأله اشتباه نموده‌ام و به اشتباهم اقرار می‌کنم. فقهای شورای نگهبان و اعضای

شورای عالی قضایی هم باید این‌طور باشند که اگر در مسئله‌ای اشتباه کردند صریحاً بگویند اشتباه کردیم و حرف خود را پس بگیرند، ما که معصوم نیستیم. پیش از انقلاب من خیال می‌کردم وقتی انقلاب پیروز شد افراد صالحی هستند که کارها را طبق اسلام عمل کنند. لذا بارها گفتم روحانیون می‌روند کارهای خودشان را انجام می‌دهند. بعد دیدم خیر، اکثر آنها افراد ناصالحی بودند و دیدم حرفی را که زده‌ام درست نبوده است، آمدم صریحاً اعلام کردم من اشتباه کردم. این برای این است که ما می‌خواهیم اسلام را پیاده کنیم. پس در این رابطه ممکن است من دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری را و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم...»^۱

درباره اندیشه سیاسی امام‌خمينی از حیث تطوّر، تعدّد و وحدت دوقول است:

قول اول. امام(ره) از آغاز به «نظریه ولایت انتصابی فقیه» باور داشته، اما با توجه به مقتضیات زمان و مکان در بعضی مقاطع صلاح نمی‌دیده‌اند تمامی ابعاد نظریه خود را ابراز کنند و تنها به اظهار بخشی از آن اکتفا می‌نموده‌اند. بنابراین متشابهات کلام امام را می‌باید به محکّمات آثار ایشان برگردانید. لذا نمی‌توان «نظریه نظارت فقیه» را در هیچ مقطعی نظریه حقیقی ایشان دانست. در استخراج آرای امام از کتابهایی که ایشان خطاب به غیر متخصصین نوشته‌اند یا پیاده‌شده خطابه‌ها و فرمایشات شفاهی ایشان است می‌باید دقت کرد و همواره مبانی فقهی و محکّمات سیاسی ایشان را مدنظر داشت.

قول دوم. با توجه به تصریح حضرت امام(ره) به عدول، تغییرنظر و

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷۸.

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

تعبیر بزرگوارانه اشتباه، تردیدی در تطور و تعدد رأی سیاسی ایشان باقی نمی ماند. ایشان به واسطه نیافتن افراد صالح در میان غیرفقهها و غیرروحانیون، بطور موقت از نظریه نظارت و ارشاد فقها و علما عدول می فرمایند و قائل به تصدی اجرا و تدبیر امور از سوی فقها و روحانیون می شوند.

به هر حال، اولاً «نظریه نظارت فقیه» در مقطعی، نظریه حضرت امام بوده است. بنابر قول اول به لحاظ اعلامی و به عنوان مرتبه قابل ذکر ولایت، و بنا به قول دوم واقعاً و حقیقتاً. ثانیاً این نظریه هرگز خلاف شرع نبوده است و الاً فقیهی همچون حضرت امام آنرا ابراز نمی داشتند. ثالثاً علت عدول موقت حضرت امام از این نظریه ضعف مبانی آن نبوده است، بلکه آماده نبودن شرایط زمانی و مکانی برای اجرای آن بوده است. (دقت شود)

۶. استاد شهید مرتضی مطهری نیز در شمار قائلان به «نظارت فقیه» بوده است. به نظر وی «ولایت فقیه به این معنی نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی یعنی کشوری که در آن مردم اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم. اساساً فقیه را خود مردم انتخاب می کنند، وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح استراتژی نظارت داشته باشد؛ او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام به انجام برساند مورد نظارت و بررسی قرار می دهد. تصور مردم آن روز - دوره مشروطیت - و نیز مردم ما از ولایت فقیه آن نبوده و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را بدست بگیرند. بلکه در طول قرون و اعصار تصور مردم از ولایت فقیه این بوده که

از آنجا که جامعه یک جامعه اسلامی است و مردم وابسته به مکتب اسلامند، صلاحیت هر حاکمی از این نظر که قابلیت اجرای قوانین ملی اسلامی را دارد یا نه، باید مورد تصویب و تأکید فقه قرار گیرد.^۱ استاد شهید در بحث «روحانیت و انقلاب اسلامی» ابراز داشته است: «اینکه روحانیت شیعه توانسته است در طول تاریخ منشأ حرکتهای بزرگ بشود ولی روحانیتهای دیگر نتوانسته اند، دو دلیل عمده دارد:

دلیل اول. ویژگی خاص فرهنگ روحانیت شیعه است. خرد فرهنگ شیعی یک فرهنگ زنده، حرکت زا و انقلاب آفرین است....

دلیل دوم. اینکه روحانیت شیعه - که بدست ائمه شیعه پایه گذاری شده است - از ابتدا اساسش تضاد با قدرتهای حاکم بوده است... روحانیت شیعه از نظر معنوی متکی به خدا و از نظر اجتماعی متکی به مردم است و هیچگاه جزو دولت نبوده است. اما در مقابل مثلاً روحانیت اهل سنت از همان ابتدا وابسته به دستگاه حاکم بوده است... پس ممر دیگر اینکه روحانیت توانسته است انقلابها را رهبری کند استقلال است و این حقیقت که آنها هیچگاه عضو دستگاههای دولتی و غیردولتی نبوده اند. از آنها ابلاغ نمی گرفته اند، عکس آنها را به خانه شان راه نمی دادند. در آینده هم باید این ارزشها برای روحانیت محفوظ بماند. امام صریحاً فرموده اند که من موافق نیستم حتی در جمهوری اسلامی روحانیون پستهای دولتی بپذیرند. البته بعضی کارها در صلاحیت روحانیت است. از قبیل استادی، معلمی، قضاوت... اما روحانیون نباید کار دولتی بپذیرند، آنها باید در کنار دولت بایستند و آنرا ارشاد کنند. آنها

۱. استاد شهید مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۶ استاد شهید در ادامه این بحث به اثبات سازگاری ولایت فقیه (بر اساس برداشت یادشده) با حق حاکمیت ملی می پردازند.

باید بر فعالیت دولت «نظارت» و «مراقبت» داشته باشند.^۱

با عنایت به توضیحات استاد شهید، تأکید آیت الله منتظری بر «نظارت فقیه» در راستای بیانات مرحله سوم اندیشه سیاسی امام خمینی قرار می‌گیرد:

«هدف عمده از ولایت فقیه اجراء و تنفیذ دستورات و مقررات اسلامی و اداره امور مسلمین براساس موازین اسلامی است، یا به تصدی فرد فقیه و یا به تأیید و نظارت او نسبت به قوه مجریه، در صورتی که قوه مجریه از طرف مردم انتخاب شده باشد (چنانچه روند قانون اساسی ما ایجاب می‌کند). و در حقیقت ولایت فقیه به معنی ولایت فقه، یعنی احکام خدا، بر رفتار انسانهاست، و طبعاً هر فرد مسلمان - برحسب اعتقاد دینی خود - طالب اجرا و پیاده شدن دستورات اسلام است، و بالاخره اسلامیت نظام ایجاب می‌کند که فقیه عادل یعنی متخصص و کارشناس مسائل اسلامی بر روند اداره کشور اشراف داشته باشد، و این امر منافات ندارد با اینکه هر رشته از رشته‌های فنی و تخصصی از امور فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی به متخصص و کارشناس مربوطه واگذار شود، بلکه باید چنین باشد و خلاف آن خیانت است. آنچه مربوط به فقیه و مناسب با تخصص اوست، اسلامیت مقررات و عدم منافات سیاستهای کلی نظام با احکام شرع است، و در قانون اساسی ما یکی از وظایف رهبر بدین گونه ذکر شده: «نظارت بر حسن اجرای سیاستهای کلی نظام» با توجه به اینکه سیاستهای کلی نظام لابد براساس

موازین و مقررات اسلامی تنظیم شده است.^۱

نظریه اخیر آیت الله شهید سید محمد باقر صدر «خلافت مردم با نظارت مرجعیت» نیز مبتنی بر «نظارت فقیه» است.^۲ با توجه به اینکه نظریه سه فقیه فوق‌الذکر مبتنی بر مبنای مشروعیت الهی مردمی (پذیرش رضایت مردمی به عنوان یکی از دو مؤلفه مشروعیت سیاسی) است و بحث حکومت ولایی مبتنی بر مشروعیت الهی بلاواسطه (عدم دخالت نظر مردم در مشروعیت سیاسی) است لذا توضیح سه دیدگاه فوق‌الذکر را به مجالی دیگر وا می‌گذاریم.

۱. شیخنا الاستاد آیت الله منتظری، ولایت فقیه و قانون اساسی، ۷ تیر ۱۳۷۷. (راه نو، شماره ۱۸ و ۱۹).

۲. آیت الله سید محمد باقر صدر، مجموعه الاسلام يقود الحياة، (بیروت، ۱۳۹۹ ق).

۱. استاد شهید مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، بحث روحانیت و انقلاب اسلامی، ص ۱۸۵ و ۱۸۶. و نیز رجوع کنید به آخرین دیدگاههای استاد شهید (در مصاحبه دو هفته قبل از شهادتش) در کتاب پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۲۵-۲۷.

است، عقدی خاص که در عناوین مألوف فقهی نمی‌گنجد، هر چند مورد امضای شارع است. بر این اساس حکومت، معاهده دو طرفه و تعهد متقابل حاکم و مردم است، قراردادی شرعی بین امت و حاکم منتخب.^۱ ما برای جلوگیری از خلط مبحث از معنای دوم با عنوان وکالت و از معنای سوم با عنوان معاهده لازم یاد خواهیم کرد.

۲. هرکاری را که فاعل مباشرتاً انجام می‌دهد یا درباره شخص خودش است، یا درباره دیگری. در فرض اول هیچ اعتبار و جعلی در کار نیست. زیرا فاعل مختار در تصرف در شئون خود بدون دخالت دیگران اقدام می‌کند. اما در فرض دوم که کار دیگری را به عهده می‌گیرد و درباره غیر تصمیم می‌گیرد و به مصالح او اقدام می‌کند، این تصدی به دو گونه میسر است: یا به عنوان نیابت و وکالت از دیگری است، یا براساس ولایت بر او.^۲ بنابراین وجه مشترک ولایت و وکالت انجام کار غیر است. مراد از وکالت، استنباط در تصرف است به این نحو که نایب وجود تنزیلی منوب‌عنه باشد و عمل او عمل منوب‌عنه محسوب شود.^۳ وکیل از جانب موکل اقدام می‌کند و با اقدام وکیل، آثار عمل بر موکل بار می‌شود. در حقیقت وکیل وسیله و آلت انجام فعل است. فرد یا بالمباشرة اقدام به عمل می‌کند یا با نیابت و وکالت. در هر دو صورت (مباشرت یا وکالت) فعل منسوب به اوست.

۳. **ارکان وکالت.** وکالت سه رکن دارد: موکل، وکیل، مورد وکالت. موکل

۱. رجوع کنید به شیخنا الاستاد آیت‌الله منتظری، *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة*، ج ۱، ص ۵۷۵-۵۷۶، نظریه معظم‌له مبتنی بر قسم سوم وکالت (معاهده لازم) است.

۲. رجوع کنید به استاد آیت‌الله جوادی آملی، *پیرامون وحی و رهبری*، مقاله امامت و ولایت، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۳. آیت‌الله منتظری، *دراسات*، ج ۱، ص ۵۷۵.

فصل دهم

وکالت از مردم

«ولایت بر مردم» مهمترین نحوه رابطه حاکم دینی و مردم بر مبنای «مشروعیت الهی بلاواسطه» است. جهت فهم دقیق‌تر معنای ولایت، از باب «تعرف الاشیاء باضدادها» می‌باید آن را با دیگر انحاء رابطه حاکم دینی و مردم بر مبنای «مشروعیت الهی مردمی» مقایسه کرد. در این مقایسه بسیاری از زوایای پنهان و از نظر دورمانده «حکومت ولایی» هویدا می‌شود. رابطه حاکم دینی و مردم در کلیه نظریه‌های مبتنی بر مشروعیت الهی مردمی^۱ «وکالت» است. یعنی زمامدار دینی وکیل مردم و نماینده ایشان در انجام خدمات عمومی است.

۱. معنای لغوی وکالت تفویض است. تفویض کار به غیر (وکالت بالمعنی الاعم) بر سه قسم است: اول. اذن به دیگری فقط، دوم. استنباط مخصوص در تصرف، سوم. احداث سلطه مستقل برای غیر با قبول او. وکالت به معنای اول عقد نیست، بلکه ایقاع است. وکالت به معنای دوم (وکالت بالمعنی الاخص) عقد جایز است. وکالت به معنی سوم عقد لازم

۱. نظریه‌های دولت مبتنی بر مشروعیت الهی مردمی عبارتند از: دولت مشروطه (با اذن و نظارت فقیهان)، خلافت مردم با نظارت مرجعیت، ولایت انتخابی مقبده فقیه، دولت انتخابی اسلامی و وکالت مالکان شخصی مشاع.

یا منوب‌عنه یا مستنوب فردی است که برای انجام امور خود، دیگری را به نیابت و وکالت گرفته است. وکیل یا نایب فردی است که پذیرفته اعمال دیگری را به نیابت و نمایندگی از جانب او و برای او و آنچنانکه او خواسته است انجام دهد. مورد وکالت، امر یا اموری است که از جانب موکل برای وکیل تعیین شده است.

۴. اقسام وکالت. وکالت از حیثهای مختلف قابل تقسیم است:

تقسیم اول. اقسام وکالت از حیث وحدت و تعدد موکل. اگر مورد وکالت ملک شخصی یا حق خصوصی فرد واحدی باشد، وکالت از سوی موکل واحد منعقد می‌شود. اما اگر مورد وکالت به نحو مشاع، ملک یا حق افراد متعددی باشد، وکالت از سوی موکلان متعدد به وکیل تفویض می‌شود.

تقسیم دوم. اقسام وکالت از حیث مورد وکالت. مورد وکالت یا امور خصوصی است یا حوزه عمومی. در قسم اول افراد در انجام امور شخصی و خصوصی خود وکیل می‌گیرند، مثلاً وکیل در خرید خانه. در قسم دوم آحاد جامعه (شهروندان) که حاکم بر سرنوشت و مقدرات خود هستند و مسلط بر اموال و انفس خویشند، برای انجام خدمات عمومی از قبیل نظم، امنیت، دفاع، بهداشت و ... فردی را به نمایندگی از خود برمی‌گزینند و او به وکالت از سوی مردم متصدی امور عمومی می‌شود.

تقسیم سوم. وکالت از حیث مورد وکالت یا خاص است یا عام، یا مطلق است یا مقید و مشروط. متن وکالتنامه تعیین می‌کند که وکالت عمومیت دارد یا اختصاص به موارد خاصی دارد، مقید و مشروط به شرط ویژه‌ای است یا مطلق می‌باشد.

۵. احکام وکالت (به ویژه در مقایسه با احکام ولایت).

اول. وکالت عقد است، نه ایقاع، نه حکم، بلکه عقد جایز.^۱ اما ولایت حکم است، نه عقد، نه ایقاع بلکه حکم وضعی.

دوم. عقد وکالت با رضایت موکل و وکیل، با ایجاب موکل و قبول وکیل منعقد می‌شود. اما در جعل ولایت رضایت مؤلفی علیه مطلقاً شرط نیست، و در ولایتهای قهری رضایت ولی نیز لازم نیست. (ولایت بر مردم از جمله ولایتهای قهری است).

سوم. وکالت در کلیه امور مباحی که مباشرت در انجام آنها شرعاً شرط نشده جایز است.^۲ موارد وکالت از سوی موکل تعیین می‌شود. اما قلمرو ولایت از سوی شارع تعیین شده و نظر ولی یا مؤلفی علیه در تعیین قلمرو ولایت دخالت ندارد.

چهارم. قلمرو وکالت اموری است که موکل بالمباشرة حق ارتکاب آنها را دارد.^۳ اما قلمرو ولایت اموری است که مؤلفی علیه شرعاً صلاحیت انجام آنها را ندارد و در آن حوزه فاقد اهلیت در تصرف است.

پنجم. اصل، جواز وکالت در هر چیزی است،^۴ حال آنکه اصل، عدم ولایت است. به عبارت دیگر عدم جواز وکالت دلیل می‌خواهد، کمااینکه اثبات ولایت نیازمند دلیل است.

ششم. در حوزه وکالت، اصالت رأی و تصمیم‌گیری از آن موکل است و وکیل موظف است براساس نظر موکل و به تشخیص او عمل کند، و در قلمرو وکالت، نظر موکل را بر نظر شخص خود مقدم بدارد. اما در ولایت،

۱. محقق حلی، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، القسم الثانی فی العقود، کتاب الوکالة، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲. شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۷، ص ۳۷۷-۳۸۶.

۳. آیت‌الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۵.

۴. جواهر الکلام، ج ۲۷، ص ۳۷۷-۳۷۸.

یازدهم. وکالت وکیل مقید به مدت معین است و عقد وکالت با جهل مدت وکالت روا نخواهد بود. و با انقضای این مدت، وکالت منقضی می‌شود. اما ولایت ولی شرعی بر مردم مادام‌العمر است^۱ و توقیت (محدود کردن به وقت خاص مثلاً ده سال) جایز نیست.

دوازدهم. چون عقد وکالت از هر دو طرف جایز است، وکیل می‌تواند استعفا دهد و خود را عزل کند.^۲ اما از آنجا که ولایت حکم است نه حق و عقد، ولی شرعی تا حائز شرایط است حق استعفا ندارد و مکلف به انجام وظیفه و تصدی امور محجورین در حوزه عمومی است.

سیزدهم. با مرگ وکیل یا موکل، وکالت ساقط می‌شود،^۳ اما ولایت با مرگ جاعل ولایت یا مرگ ولی شرعی ساقط نمی‌شود. موکل علیهم با مرگ ولی شرعی، تحت ولایت ولی شرعی دیگری قرار می‌گیرند لذا اگر مستند ولایت شرعی فقها بر مردم مقبوله عمر بن حنظله باشد، با رحلت امام صادق علیه السلام فقهاء از ولایت ساقط نمی‌شوند مگر اینکه توسط ائمه بعدی عزل شوند که چنین نشده است، اما وکلای ایشان همگی با رحلت امام علیه السلام از وکالت ساقط می‌شوند.^۴

اصالت رأی و تصمیم‌گیری از آن ولی است و موکل علیهم موظفند براساس صوابدید ولی شرعی عمل کنند، نظر او را بر نظر خود مقدم بدانند.^۱ به عبارت دیگر در چارچوب شرع، در وکالت ملاک رضایت موکل است نه وکیل، اما در ولایت ملاک رضایت ولی است نه موکل علیهم. هفتم. در وکالت، هم موکل و هم وکیل رشیدند.^۲ اما در ولایت، ولی شرعی رشید است، اما موکل علیهم در حوزه ولایت محجور است. بدون محجوریت موکل علیهم در حوزه ولایت، ولایت شرعی محقق نمی‌شود. هشتم. نصب و عزل وکیل به دست موکل است.^۳ اما نصب و عزل ولی شرعی به دست موکل علیهم نیست.

نهم. وکیل در مقابل موکل مسئول است، موکل می‌تواند از او سؤال کند و بر وکالت او نظارت کند، اما ولی شرعی در مقابل موکل علیهم مسئول نیست و شرعاً موظف به پاسخگویی به آنان نیست، ولی شرعی تنها در مقابل شارع مسئول است.

دهم. موکل بین افراد واجد شرایط وکالت «حق انتخاب» دارد. به عبارت دیگر وکیل از سوی موکل انتخاب می‌شود. اما موکل علیهم در حوزه ولایت ذی‌حق نیستند (یا به واسطه محجوریت مجاز به استیفای حقوق خود نیستند) تا حق انتخاب داشته باشند. موکل علیهم تنها مکلف به تولیت (پذیرش ولایت) ولی منصوب هستند. بین «حق انتخاب» و «وظیفه پذیرش» تفاوت جدی است.^۴

۱. رجوع کنید به آیت‌الله جوادی آملی، *پیرامون وحی و رهبری*، ص ۱۵۹.

۲. *جواهر الکلام*، ج ۲۷، ص ۲۸۷ و ۲۹۳.

۳. وکیل را قبل از انقضای مدت وکالت می‌توان عزل کرد مگر با در نظر گرفتن دو مطلب: اول شرط عدم عزل، دوم لزوم مطلق شروط گرچه ابتدایی یا در ضمن عقد جایز باشد.

۴. «مجلس خبرگان برابر قانون اساسی فقیه جامع الشرایطی را که در قانون مزبور ذکر شده ←

← مشخص و به مردم معرفی می‌کند و مردم او را توکلی دارند نه توکیل. در هنگام تدوین قانون اساسی اول برخی پیشنهاد داده بودند «مردم انتخاب می‌کنند». ولی در همانجا، بدین صورت اصلاح شد که «مردم می‌پذیرند»، همان وقت در مجلس خبرگان سؤال کردند که فرق «انتخاب می‌کنند» و «می‌پذیرند» چیست؟ گفتیم: یکی توکیل است و دیگری تولی. مردم ولی فقیه را یعنی ولای فقه و عدل را می‌پذیرند نه اینکه او را وکیل خود کرده و انتخاب نمایند». آیت‌الله جوادی آملی، مقاله سیری در مبانی ولایت فقیه، *فصلنامه حکومت اسلامی*، شماره اول، پاییز ۱۳۷۵، ص ۶۵.

۱. رجوع کنید به آیت‌الله جوادی آملی، *پیرامون وحی و رهبری*، ص ۱۶۸.

۲. *جواهر الکلام*، ج ۲۷، ص ۳۵۶.

۳. *جواهر الکلام*، ج ۲۷، ص ۳۶۰.

۴. آیت‌الله جوادی آملی، *پیرامون وحی و رهبری*، ص ۱۶۱.

از ضروریات فقهی محسوب می‌شود.^۱ اما وکالت در حوزه امور عمومی کمتر مورد بحث فقها واقع شده است و تا نیم قرن اخیر تنها وکالت فقها از سوی امام غایب (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مورد پذیرش حوزه‌های فقهی ما قرار گرفته بود.^۲ اما حدود چهل سال پیش برای نخستین بار وکالت مسئولین خدمات عمومی از سوی مردم توسط مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی در کتاب ابتغاء الفضيلة فی شرح الوسيلة مطرح شد.^۳ به نظر ایشان حکومت مبتنی بر وکالت جایز است. یکی از ارکان نظریه «وکالت مالکان شخصی مشاع» که اخیراً در کتاب «حکمت و حکومت» مطرح شده است، وکالت دولت از سوی شهروندان است.^۴ بنابراین، قول، به وکالت مثل قول به ولایت نه خلاف ضوابط فقهی است نه خروج از مبانی دین.^۵

۱. جواهر الکلام، ج ۲۷، ص ۳۴۷.

۲. احتمال توکیل فقیه از جانب معصوم (ع) از جانب میرفتاح حسینی مراغی (م ۱۲۵۰) در العناوین، ص ۳۵۸ (چاپ سنگی) و فاضل دربندی (م ۱۲۸۵) در خزائن الاحکام (چاپ سنگی، بدون شماره صفحه) احتمال وکالت فقیه از جانب امام زمان (عج) را مطرح کرده است.

۳. «واما الحكومة المعمولة فی عصرنا فان حصلت بتوکیل جميع ذوی الحقوق حتی الصغار والمجانین باذن اولیائهم فداخلة فی باب الوكالة، والظاهر حينئذ عدم الاشکال فی تصرفات المتصدین و اعانتها. لکن ینبغی ان یكون التوکیل فی ضمن عقد لازم لا یقبل العزل الی المدة المعینة علی اشکال فیه. وان لم تحصل بذلک ایضاً فیکون نظیر السلطان العادل علی تقدیر العدالة فی الامور لکنها مقدم علیه لحصول الوكالة الناقصة بخلافه». آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضيلة فی شرح الوسيلة، الجزء الاول فی مکاسب المحرمة (قم مکتبة الطباطبایی)، ص ۲۰۵.

۴. آیت الله دکتر مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، لندن، ۱۹۹۵م، ص ۹۵ و ۹۹-۱۰۸ و ۱۲۰-۱۲۱ و ۱۳۱-۱۳۲.

۵. آیت الله جوادی آملی در مقاله سیری در مبانی ولایت فقیه به نقد دیدگاه وکالت (مطرح شده در کتاب حکمت و حکومت) پرداخته است، آیت الله دکتر حائری یزدی به نقد یاد

چهاردهم. زن می‌تواند وکیل باشد، اما نمی‌تواند ولی باشد، چرا که از شرایط ولایت شرعی، مرد بودن است.^۱

پانزدهم. از شرایط لازم وکالت از سوی مردم در حوزه امور عمومی ایمان و کاردانی است،^۲ مهمترین شرایط لازم ولایت بر مردم در حوزه امور عمومی فقاقت و عدالت است.

شانزدهم. «چون معیار تصمیم‌گیری در ولایت تشخیص ولی است و میزان تصمیم‌گیری در وکالت تشخیص موکل و تحدید حدود از طرف اوست، پس جمع ولایت و وکالت ممکن نیست، چه اینکه ممکن نیست شخص مختاری برای خودش قیم و ولی نصب نماید، زیرا معنای تسلط انسان بر جان و مال خود آن است که هر کار صحیحی که می‌توانست مباشرتاً انجام دهد می‌تواند آن را واگذار به دیگری بکند، نه آنکه بر این تسلط مسلط باشد و بتواند سلطنت خود را به دیگری واگذار کرده و آن را سلطان و ولی و قیم تام‌الاختیار خود کند، و خود مسلوب السلطنة شود.»^۳ بنابراین فقیه یا ولایت بر مردم دارد یا وکالت از مردم، و محال است که مولی علیهم موکل ولی شرعی خود باشند. در حکومت ولایی، فقیه بر مردم در حوزه امور عمومی ولایت دارد، نه آنکه از سوی مردم وکالت داشته باشد. قائل شدن به وکالت فقیه از سوی مردم، انکار ولایت فقیه بر مردم است.

۶. وکالت در حوزه امور خصوصی، از آغاز در فقه شیعه مطرح بوده و

۱. آیت الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۰.

۲. در نظریه‌های دولت انتخابی اسلامی، وکالت مالکان شخصی مشاع، فقاقت از شرایط زمامداری شمرده نشده است. رجوع کنید به نظریه‌های دولت در فقه شیعه، به قلم نگارنده (تهران، نشر نی، ۱۳۷۶)، ص ۱۵۸-۱۸۸.

۳. آیت الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، مقاله امامت و ولایت، ص ۱۶۰-۱۵۹.

چند نکته درباره معنای ولایت.

۱. گاهی گفته می‌شود شاخصه اصلی حکومت ولایی، محبت و مودت والی نسبت به مردم و ارادت و دلدادگی مردم نسبت به والی است، حال آنکه در دیگر حکومتها چنین محبت و مودتی بین حاکم و مردم برقرار نیست. پس حکومت ولایی حکومت محبت و عشق است، و درک عمق حکومت ولایی متوقف بر عشق و دلدادگی است و آنان که از مودت و عشق بهره‌ای نبرده‌اند به درک این حکومت والا نایل نخواهند شد.

برفرض که کوشش طاقت فرسای متکلمان شیعه در اینکه معنای ولایت بسی رفیع‌تر از محبت و مودت است را فراموش کرده باشیم، و حکومت ولایی را با غفلت از قیود و ضوابط دقیق عرفان به ولایت عرفانی و معنوی معنی کنیم، و رابطه مریدی و مرادی را بدون توجه به پیامدهای آن، در حوزه امور عمومی و سیاسی تجویز کنیم، باز جای یک سؤال جدی باقی می‌ماند، و آن اینکه براین اساس به لحاظ حقوقی، رابطه ولی و مردم چگونه تعریف می‌شود؟ و آیا ضوابط ولایت شرعی در برابر این مودت و ارادت رنگ می‌بازد؟ مباحث فقهی، سیاسی و حقوقی با اینگونه بیانات خطابی و ذوقی قابل حل نیست.

۲. تردیدی نیست که معصومان علیهم‌السلام به ویژه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام مجتبی علیه‌السلام هم از ولایت و امامت برخوردار بوده‌اند و هم زعامت سیاسی و زمامداری جامعه در زمان خود را بر عهده داشته‌اند. مراد از ولایت ائمه علیهم‌السلام (در بعد زعامت و سرپرستی و

حکومت) چه بوده است؟ ما در ضمن بحث ولایت کلامی^۱ به معنای ولایت معصومان علیهم‌السلام اشاره کردیم، و در مجالی دیگر به تفصیل به بحث درباره زعامت سیاسی معصومان علیهم‌السلام براساس تعالیم قرآن کریم و سنت و سیره ایشان خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد بدون رعایت روش آن اسوه‌های جاوید رابطه بین حاکم دینی و مردم در اندیشه شیعه بی‌اعتبار است.

۳. از جمله مباحثی که در فهم معنای ولایت مؤثر است، نحوه طرح آن در گفتمان عمومی انقلاب اسلامی ایران، معنای آن در نخستین استعمالات رهبری انقلاب امام خمینی و دیگر شخصیت‌های مؤثر صدر انقلاب، تلقی اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی از ولایت و نحوه انعکاس آن در متن قانون اساسی، تلقی اعضای مجلس بازرنگری قانون اساسی و نحوه انعکاس آن در متن بازرنگری شده قانون اساسی، نحوه و زمان راه یافتن آن به شعارهای عمومی مردم و چگونگی سازگاری آن با مفهوم جمهوری اسلامی است. با عنایت به مباحث یادشده واژه ولایت در صحنه اجتماع، نه در فضایی مجرد و انتزاعی معنی خواهد شد، ان شاء الله.

← شده پاسخ داده است، برای آشنایی با دو دیدگاه ولایت و وکالت رجوع کنید به فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱، ص ۵۰-۸۰، شماره ۲، ص ۲۲۳-۲۵۰، شماره ۳، ص ۱۸۵-۲۰۸.

۱. رجوع کنید به فصل سوم.

متعرض این مهم نشدند؟ ولایت فقیه چگونه به قانون اساسی جمهوری اسلامی راه یافت؟ تلقی خبرگان قانون اساسی از ولایت فقیه چه بود و نسبت آن را با حق حاکمیت ملی و ضوابط جمهوریت، چگونه ارزیابی می‌کردند؟ امام خمینی (ره) ولایت فقیه را چگونه ترسیم فرمودند؟ فارغ از بیانات حضرت امام (ره)، مشی عملی ایشان در یک دهه تحقق عملی ولایت فقیه چگونه بوده است؟ در ارتباط با مسئله ولایت فقیه چه عواملی به بازنگری در قانون اساسی انجامید؟ تلقی خبرگان بازنگری قانون اساسی از ولایت فقیه چه بوده است؟ در دهه دوم استقرار ولایت فقیه در ایران چه تصویری از ولایت و حکومت ولایی به مردم عرضه شده است؟ از چه زمانی ولایت فقیه به عنوان یکی از اصول، بلکه قلب نظام جمهوری اسلامی درآمد؟

این قسمت از بحث، مصروف پاسخگویی به سؤالات فوق است. توجه به جزئیات حکومت ولایی در یک روند عینی و در ارتباط با مقتضیات زمانی و مکانی، به وضوح مفهوم ولایت کمک شایانی خواهد کرد.

۱. حکومت ولایی در ایران جانشین حکومت سلطنتی است. قدمت نظام سلطنتی در ایران به بیست و پنج قرن می‌رسد. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ طومار نظام سلطنتی را درهم پیچید و بر ویرانه‌های آن جمهوری اسلامی استقرار یافت. تاریخ دو هزار و پانصدساله نظام سلطنتی در ایران را می‌توان به چند مرحله تقسیم کرد: مرحله اول، عصر امپراتوری (قبل از اسلام)؛ مرحله دوم، عصر شاهان مسلمان اهل سنت (قرن اول تا دهم هجری)؛ مرحله سوم، عصر شاهان شیعه (از قرن دهم تا چهاردهم)؛ مرحله چهارم، عصر کوتاه سلطنت مشروطه؛ مرحله پنجم، عصر سلطنت شاهان دین ستیز وابسته به اجنبی.

فصل یازدهم

تاریخچه ولایت در عصر جمهوری اسلامی

از جمله مباحثی که در فهم معنای ولایت و درک حدود و ثغور تصویری و ابعاد جغرافیایی مفهومی آن تأثیر جدی دارد، مطالعه نحوه و زمان ورود ولایت به فضای عمومی جامعه است. ولایت و حکومت ولایی از چه زمانی در تاریخ سیاسی معاصر ایران مطرح شده است؟ نظام سلطنتی چه ویژگیهایی داشت و تفاوت‌های اساسی حکومت ولایی با حکومت سلطنتی چه بوده است؟ آیا ولایت فقیه از اهداف و اصول نهضت اسلامی و سپس انقلاب اسلامی ایران بوده است؟ آیا امام خمینی قدس سره در اعلامیه‌ها، بیانات و مصاحبه‌های بین‌المللی متعدد خود در معرفی نهضت و حکومت برخاسته از آن اشاره‌ای به ولایت فقیه داشته‌اند؟ از چه زمانی و به چه دلیل امام خمینی (ره) شعار محوری «حکومت اسلامی» را به «جمهوری اسلامی» تغییر دادند؟ حضرت امام (ره) «جمهوری اسلامی» را چگونه به مردم ایران و جهانیان معرفی کردند؟ آیا قبل از فرماندوم تاریخی جمهوری اسلامی در فروردین ۱۳۵۸، ولایت فقیه به عنوان یکی از اصول جمهوری اسلامی به مردم معرفی شده بود؟ جایگاه ولایت فقیه در پیش‌نویس قانون اساسی چگونه بود؟ چرا امام خمینی (ره) تا زمان مطرح شدن ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی در بیانات خود

حذف می‌شود یکی مرگ و دیگری تغلب و زور. در نظام سلطنتی هرگز قدرت سیاسی، ادواری و به طور مسالمت آمیز تغییر نمی‌یابد.

هشتم. در هر سلسله شاهی، نخستین شاه با تغلب و زور به سلطنت می‌رسد و سپس سلطنت در اعقاب ذکور او تداوم می‌یابد (سلطنت موروثی)، در هر صورت شاه حق نصب شاه بعد از خود را دارد (ولایتعهدی).

نهم. نظام سلطنتی ارادت سالار و تقرب محور است. افراد به میزان نزدیکی، تقرب و ارادتی که به مقام سلطنت دارند از مواهب و مزایای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار می‌شوند. ارادت سالاری و تقرب محوری قطب مقابل لیاقت سالاری و شایسته محوری است.

دهم. نظام سلطنتی، امنیت محور و نظم مدار است. تأمین امنیت و نظم مهمترین وظایف مقام سلطنتی بوده است. تأمین حقوق مردم هرگز در ضمن وظایف سلطنت قرار نمی‌گیرد. تأمین امنیت به هر قیمت و روشی مجاز است. (هدف وسیله را توجیه می‌کند).

علاوه بر ده خصلت ذاتی سلطنت، سه خصلت دیگر را که از عرضیات سلطنت به حساب می‌آید، نیز نباید از نظر دور داشت:

اول. ظلم؛ نظام سلطنتی، نظامی ظالمانه است. تمرکز قدرت، اختیارات مطلقه، نظارت ناپذیری، غیرمسئول و مادام‌العمر بودن و... از اسبابی است که در فرد غیرمعصوم غالباً به ظلم و استبداد و فساد می‌انجامد. لذا نوعی تلازم بین شاه و ظلم در ذهنیت ایرانی متبادر می‌شود. اما ادبیات فارسی^۱ و حتی سیره متشرّعه، شاه را به دو قسم، شاه

علیرغم تغییر دین مردم (تشرف به اسلام در پایان مرحله اول)، تغییر مذهب (استبصار در پایان مرحله دوم)، و تغییر ظاهر حکومت از سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه (در مرحله چهارم)، نظام سلطنت مطلقه در طول این سالیان دراز با مقوّمات و ذاتیات خود در این سرزمین دوام آورد. خصائص نظام سلطنتی^۱ یا به عبارت دیگر ذاتیات و مقوّمات سلطنت مطلقه را این گونه می‌توان برشمرد:

اول. در نظام سلطنتی، قدرت سیاسی، متمرکز در شخص شاه است. (نظام یگانه سالار).

دوم. در نظام سلطنتی، قدرت سیاسی قدرتی غیرمسئول و نظارت‌ناپذیر است. به این معنی که شاه در مقابل مردم مسئول نیست و هیچ نهاد قانونی و مردمی نظارت بر عملکرد او را بر عهده ندارد.

سوم. در نظام سلطنتی، قدرت مقدس است، لذا غیرقابل انتقاد است. سلطنت ودیعه‌ای الهی شمرده می‌شود که در اختیار شاه قرار گرفته است.

چهارم. در نظام سلطنتی، قدرت شاه فوق هر قانونی است. اصولاً اوامر شاهانه، قانون محسوب می‌شود.

پنجم. در نظام سلطنتی، قدرت و اختیارات شاهانه مطلق و نامحدود است و همه عرصه‌های حیات عمومی و خصوصی تمام آحاد جامعه را شامل می‌شود.

ششم. شاه صاحب اختیار و مالک رقاب مردم است، نه نماینده و منتخب مردم. مهمترین وظیفه مردم اطاعت و یاری شاه است.

هفتم. سلطنت مادام‌العمر است. شاه تنها به دو طریق از صحنه سیاسی

۱. برای آشنایی بیشتر با ویژگیهای نظام سلطنتی رجوع کنید به مقاله «ساخت اقتدار سلطانی، آسیب‌پذیرها، بدیلها» نوشته سعید حجاریان در مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۹۱-۹۲، فروردین، اردیبهشت ۱۳۷۴، ص ۴۵-۵۷.

۱. برای مثال رجوع کنید به شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی:

چو بسیند ترا کی کند کار بد
خود از شاه ایران بدی کی سزد
و نیز باب اول گلستان سعدی در سیرت پادشاهان.

سوم. دین ستیزی و اسلام زدایی؛ شاهان همواره حداقل در ظاهر مدافع و مروج دین رسمی بوده‌اند. چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام نهاد دین در جامعه ایران نهادی پر قدرت بوده است. بویژه پس از تشریف ایرانیان به اسلام، شاهان در آغاز به عنوان امیران خلیفه اسلام حکومت می‌کردند. به تدریج از عصر صفویه شاهان با داعیه مذهبی ارتباطی وثیق با فقیهان یافتند و در عصر قاجار به اذن فقیهان حکومت می‌کردند. آنچه در انقراض سلطنت نقش بسیار اساسی داشت کوششهای مذبوحانه پهلوی اول و دوم در حذف یا تضعیف شعائر مذهبی و ارزشهای دینی از متن جامعه بود.^۱

اعتراض گسترده حضرت امام خمینی قدس سره و دیگر مراجع بزرگ تقلید شیعه رضوان الله علیهم در سال ۱۳۴۱ به قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی و کاپیتولاسیون و به دنبال آن قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲^۲ سه هدف اساسی را دنبال می‌کرد و آن مخالفت با ظلم، وابستگی به اجنبی و دین ستیزی و اسلام زدایی شاه بود. امام خمینی قدس سره در طول پانزده سال تبعید همواره بر اصلاح سه اصل یاد شده اصرار می‌کرد.^۳ با آغاز مجدد نهضت اسلامی در سال ۱۳۵۶ علاوه بر تأکید بر سه خصلت منفی شاه (دین ستیزی، وابستگی به اجانب و ظلم) سه امر بتدریج در صدر اهداف نهضت (و سپس انقلاب اسلامی) قرار گرفت: یکی، عزل

ظالم و شاه عادل تقسیم کرده است. به عبارت دیگر ظلم را از عرضیات سلطنت شمرده نه از ذاتیات آن. شاه عادل مصلحت رعیت را در نظر دارد و رعیت در پناه او در آسایش و امنیت بسر می‌برند.^۱ او سایه خداست^۲ و برای بقای سلطنتش و اتصال آن به حکومت امام عصر (عج) باید دعا کرد.^۳ قبول نظریه شاه عادل، معادل پذیرش نظریه «دیکتاتوری صالح» و استبداد منور است. آیا چنین نظریه‌ای اشکال شرعی دارد؟

دوم. وابستگی به اجنبی؛ در قرن اخیر به موازات ازدیاد قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اروپا و سپس امریکا از یک سو، و ضعیف شدن قدرت شاهان و عدم درایت و تدبیر آنان در اداره کشور و خوشگذرانی و تن‌پروری درباریان و نداشتن پشتوانه مردمی از سوی دیگر، به تدریج شاهان برای بقا متوجه اجانب شدند. وابستگی به اجنبی در سلسله پهلوی به اوج خود رسید؛ تا آنجا که هم به قدرت رسیدن پهلوی اول مرهون اجانب است، هم بقای سلطنت و سیاستهای خرد و کلان آنان زیر نظر انگلیس و سپس آمریکا صورت می‌گرفت.^۴ واضح است که وابستگی به اجنبی، هم با غیرت ملی و هم با عزت دینی منافات دارد.

۱. رجوع کنید به علامه محمدباقر مجلسی، *عین الحیوة*، (تهران، ۱۳۴۱ ش) ص ۴۹۲-۴۹۶. سید جعفر کشفی (۱۲۶۷ م. ق)، *تحفة الملوك*، (چاپ سنگی، ۱۲۷۳ ق). شیخ فضل الله نوری، *رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات...* و *روزنامه‌های شیخ شهید فضل الله نوری*، گردآورنده محمدترکمان، (تهران، ۱۳۶۲) ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۱، ص ۳۸۲-۳۸۳.
۲. رجوع کنید به *ارشادنامه میرزای قمی*، با مقدمه و تصحیح حسن قاضی طباطبایی در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ج ۲۰، ش ۳، سال ۱۳۴۸، ۳۶۵-۳۸۳.
۳. رجوع کنید به علامه محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۲۴۳، «خداوند پایه‌های دولت صفوی را استوار کند و آن را به دولت قائم بپیوندد.» و نیز خطبه وی در جلوس شاه سلطان حسین صفوی، نسخه خطی شماره ۲۷۲۱ مجلس شورای اسلامی.
۴. از جمله مهمترین اسناد وابستگی پهلوی دوم، سقوط دولت ملی مرحوم دکتر محمد مصدق با کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.

۱. کوششهای پهلوی اول در کشف حجاب بانوان، سختگیریها علیه روحانیت و حوزه‌های علمیه و کوششهای پهلوی دوم در حاکمیت مفاسد غربی به جای ارزشهای اسلامی، تغییر تاریخ هجری به تاریخ شاهنشاهی از این قبیل است.
۲. رجوع کنید به *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*، نوشته سید حمید روحانی (زیارتی)، ج ۱ ص ۱۴۱-۴۶۷ و *اسناد انقلاب اسلامی*، ج ۱ و ۵، اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها، تلگرافها و نامه‌های آیات عظام و مراجع تقلید، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، (تهران، ۱۳۷۴).
۳. رجوع کنید به *صحیفه نور*، ج ۱.

شده است. اسلام همان حکومت است با تمام شئونش. احکام شرعی نه تنها قوانین اسلام‌اند، بلکه مطلوبات بالعرض و آلت اجرای حکومت و گسترش عدالت هستند.^۱

رکن دوم. اقامه حکومت اسلامی و آماده کردن مقدمات آن، از جمله مخالفت علنی با ظالمین بر فقیهان عادل واجب است. امر به معروف و نهی از منکر در مسائلی که حیثیت اسلام و مسلمین در گرو آنهاست با مطلق ضرر ولو ضرر نفسی یا حرج رفع نمی‌شود. (حال آنکه در دیگر مسائل عدم مفسده شرط وجوب است) بذل مال و جان نسبت به بعضی مراتب امر به معروف و نهی از منکر نه تنها جایز بلکه واجب است. وجود حکومت طاغوت در جامعه اسلامی بزرگترین منکر و همکاری با طاغوت از انکر منکرات است. سکوت علمای دین در صورتی که موجب تقویت باطل باشد، حرام، و اعتراض و اظهار نفرت از ظالم بر ایشان واجب است ولو در رفع ظلمش مؤثر نباشد. اقامه حکومت اسلامی بزرگترین «معروف» است. تبعیت و یاری مردم از فقیهان عادل در امور فوق واجب است.^۲

رکن سوم. حکومت اسلامی یعنی ولایت فقیهان عادل؛ ایشان از جانب شارع مقدس به ولایت بر مردم منصوب شده‌اند و در همه آنچه پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام در ارتباط با حکومت در آن اختیار داشته‌اند، ولایت دارند.^۳ به عبارت دیگر، حکومت اسلامی یعنی «ولایت انتصابی عامه فقیهان». امام اولین فقیه شیعی است که واژه «حکومت اسلامی» را در یک

محمدرضا شاه پهلوی، دوم، انقراض سلطنت پهلوی و سوم با کمی تأخیر، ابطال نظام سلطنتی.^۱

لغو نظام سلطنتی از اهداف انقلاب در سال ۱۳۵۷ است. امام خمینی قدس سره با اعتراض به بعضی ذاتیات سلطنت از قبیل عدم دخالت مردم در گزینش نظام سلطنتی، نصب و عزل شاهان، موروثی بودن و مادام‌العمر بودن آن، نظام سلطنتی را باطل اعلام کرد. ایشان بطلان سلطنت را بدیهی دانست.^۲ اگر انقلاب اسلامی به عزل آخرین شاه و انقراض سلسله پهلوی اکتفا کرده بود، حکومت برخاسته از انقلاب می‌توانست با حفظ ذاتیات نظام سلطنتی و اصلاح عرضیات آن برپا شود، اما وقتی ابطال نظام سلطنتی هدف سلبی انقلاب اسلامی اعلام شد و اقامه حکومت اسلامی (و سپس جمهوری اسلامی) هدف ایجابی انقلاب شد، از نظام جدید جز این انتظار نمی‌رفت که نه تنها اصلاح عرضیات بلکه تغییر ذاتیات نظامهای حکومتی ایران را وجهه همت خود سازد. پس طبیعی است که جمهوری اسلامی از بنیاد (یعنی در ده خصلت ذاتی سلطنت و سه خصلت عرضی آن) با نظام سلطنتی متفاوت باشد. در مقابل سلطنت، جمهوریت و در برابر اسلام‌زدایی و دین ستیزی، اسلامیت پیشنهاد شد.

۲. ارکان نظریه سیاسی امام خمینی قدس سره در مرحله دوم^۳ حیات سیاسی‌شان (۱۳۵۶-۱۳۳۲ ه. ش) را به گونه ذیل می‌توان گزارش کرد:

رکن اول. اسلام برای پیاده کردن بخش مهمی از احکام خود نیازمند تشکیل حکومت است. در اسلام، حکومت و تشکیلات آن پیش‌بینی

۱. برای نمونه رجوع کنید به سخنرانی امام خمینی در ۵۷/۸/۲۲، صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۹ (چاپ ۱۳۷۰) و ج ۲، ص ۳۵۴-۳۵۷.

۲. صحیفه نور، سخنرانی ۲۲ و ۲۴ آبان ۵۷، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۹ و ۳۵۴-۳۵۷، ج ۳، ص ۱۶۰، و بیانات تاریخی بهشت‌زهر، ۱۳ بهمن ۵۷، ج ۳، ص ۲۰۰-۲۰۵.

۳. به مراحل چهارگانه اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) در فصل نهم اشاره کردیم.

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱ و ۴۷۲.

۲. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۷۲-۴۸۳.

۳. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۵ و تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۲.

سال رژیم شاه در کنفرانس بین‌المللی عفو لاهه به دلیل اعمال فشار و اختناق محکوم می‌شود. از سوی دیگر در همین سال جشنهای پنجاهمین سال سلطنت پهلوی با هزینه فراوان برگزار می‌شود و همزمان با آن تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی تغییر می‌یابد. به دنبال درگذشت‌های مشکوک دکتر علی شریعتی در خردادماه و فرزند امام آیت‌الله سید مصطفی خمینی در آبان ماه ۱۳۵۶ جلسات ترحیم این دو شخصیت مذهبی به نخستین اعتراضات گسترده ضد رژیم شاه تبدیل می‌شود. در ۲۲ آبان ۵۶ دانشجویان ایرانی در مقابل کاخ سفید بر ضد شاه که به امریکا سفر کرده است، تظاهرات گسترده‌ای برپا می‌کنند. در ۱۷ دی ۱۳۵۶ از سوی رژیم شاه مقاله اهانت‌آمیزی درباره امام خمینی قدس سره در روزنامه اطلاعات منتشر می‌شود. این مقاله جرقه‌ای است به بشکوه باروت خشم فرو خفته مردم مسلمان. در ۱۹ دی ۵۶ اعتراض مردم قم به توهین حکومت به مقام شامخ مرجعیت و روحانیت و در حمایت از رهبر در تبعیدشان امام خمینی قدس سره به خاک و خون کشیده می‌شود. در چهل‌م شهدای قیام قم مردم تبریز به پا می‌خیزند و سلسله این چهل‌م‌ها در سراسر ایران ادامه می‌یابد. در ۱۶ شهریور ۵۶ در تهران و ۱۲ شهر دیگر حکومت نظامی اعلام می‌شود و در فردای آن روز، کشتار میدان ژاله تهران به وقوع می‌پیوندد. نهضت اسلامی مردم از سوی امام خمینی قدس سره هدایت می‌شود. اطلاعات‌ها و سخنرانیهای حضرت امام (ره) به شکل گسترده‌ای در ایران پخش می‌شود. در دوم مهر ۵۶ بیت امام (ره) در نجف اشرف محاصره می‌شود. به دنبال تضيیقات دولت عراق حضرت امام (ره) از عراق هجرت کرده در تاریخ ۱۳ مهر ۵۶ وارد پاریس می‌شوند. اقامت چهار ماهه حضرت امام قدس سره در پاریس در شناساندن ابعاد مختلف مظلومیت مردم ایران و نهضت اسلامی و حکومت آینده آن نقش بسزایی

کتاب فقهی (کتاب البیع) به کار برد.^۱

ارکان سه گانه فوق را هم در آثار فقهی اصولی امام خمینی قدس سره که در قم (بعد از سال ۱۳۳۲) تدوین شده از قبیل الرسائل، المکاسب المحرمة، و تقریرات تهذیب‌الاصول می‌توان دید، هم در تحریرالوسیله که در بورسای ترکیه به رشته تحریر درآمده است و هم در آثار فقهی امام در نجف اشرف یعنی کتاب‌البیع. هر چند به تدریج این ارکان شفاف‌تر و صریح‌تر و عمیق‌تر می‌شود. بحث ولایت فقیه در کتاب البیع که در بهمن سال ۱۳۴۸ ه. ش در حوزه علمیه نجف اشرف تدریس شده و پس از آن توسط خود ایشان به زبان عربی نگارش یافته است، مهمترین و گسترده‌ترین اثر سیاسی ایشان به شمار می‌رود. کتاب ولایت فقیه فارسی پیاده شده سیزده جلسه بحث فوق‌الذکر است که در پاییز ۱۳۴۹ ه. ش پس از ویرایش و تأیید امام در بیروت منتشر شد. این کتاب در سال ۱۳۵۶ در ایران به عنوان نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء به ضمیمه جهاد اکبر چاپ شده است.^۲

۳. در سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ ه. ش چندین اتفاق مهم در جهان و ایران می‌افتد. در ۱۲ آبان ۵۵ جیمی کارتر به ریاست جمهوری امریکا انتخاب می‌شود. سیاست کارتر مبتنی بر نوعی بازسازی سیاسی، تأکید بر حقوق بشر و آزادیهای سیاسی اجتماعی در کشورهای وابسته به امریکا برای تأمین بیشتر منافع ایالت متحده است. چرا که دیکتاتورهای وابسته را با روشهای پیشین نمی‌توان حفظ کرد. یک هفته بعد یعنی در ۱۹ آبان ۵۵ از سوی شاه در ایران فضای باز سیاسی اعلام می‌شود. در ۱۵ اسفند همین

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۹۰.

۲. ولایت فقیه، امام خمینی، (تهران، ۱۳۷۳، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی) مقدمه ناشر، صفحه پنجم.

داشت. حضرت امام(ره) در مصاحبه‌های متعدد با خبرنگاران جراید و رادیو تلویزیون‌های جهان به تشریح اهداف انقلاب اسلامی ایران پرداخت. در داخل ایران مراجع بزرگ تقلید، علمای بزرگ شهرستانها و مهمتر از همه مردم مسلمان و بویژه جوانان و دانشجویان سهم بزرگی در تداوم و پیروزی انقلاب اسلامی داشتند.

اهداف نهضت اسلامی (که در سال ۵۷ بحق به عنوان «انقلاب اسلامی» معرفی شد) به دو بخش قابل تقسیم است: اهداف سلبی و اهداف ایجابی. مراد از اهداف سلبی عزل محمدرضا شاه پهلوی، انقراض سلطنت دودمان پهلوی، لغو نظام سلطنتی و کوتاه کردن دست اجانب بویژه امریکا از مقدرات مردم ایران بوده است. اگر چه زمزمه «شاه سلطنت کند نه حکومت» در آغاز شنیده می‌شد، اما حرکت توفنده مردم تردیدی در حقانیت اهداف سلبی انقلاب به جا نگذاشت. بحث فعلی ما در اهداف ایجابی انقلاب اسلامی است. جهت مطالعه در ابعاد مختلف ایجابی انقلاب اسلامی از جمله سه منبع اصلی در دست است: نخست مصاحبه‌ها، اعلامیه‌ها و سخنرانیهای رهبری انقلاب امام خمینی قدس سره، دوم اطلاعیه‌های دیگر مراجع تقلید، علمای بلاد و حوزه‌های علمیه در طول انقلاب. سوم شعارهای خودجوش مردم در طول نهضت و قطعنامه راهپیماییهای بزرگ ملت.

هدف ایجابی انقلاب اسلامی تا مهر ۵۷، برپایی حکومت اسلامی است و مراد از آن به طور کلی اجرای احکام اسلامی با الگوی پیامبر ﷺ و امام علی(ع) است. «حکومت اسلامی» لفظی کلی، عام و مجمل است و تاب معانی مختلف و قالبهای متفاوت سیاسی را دارد. امام خمینی قدس سره در بدو ورود به فرانسه نخستین بار در ۲۲ مهر ۱۳۵۷ نوع حکومت

۱. امام خمینی، صحیفه نور، مصاحبه با خبرنگار فیگارو، ۲۲ مهر ۵۷، ج ۲، ص ۳۶.
۲. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳۳، «فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومتهای مشروطه سلطنتی و جمهوری...»
۳. صحیفه نور، ج ۲ و ۳، چاپ جدید با اصلاحات و اضافات.

چهارم. جمهوری اسلامی حکومتی مستقل است، وابسته به شرق و غرب نیست، سیاستهای آن را اجانب تعیین نمی‌کنند.^۱

پنجم. جمهوری اسلامی حکومتی مبتنی بر عدالت اجتماعی است، حکومتی عادلانه است.^۲

ششم. جمهوری اسلامی حکومتی مبتنی بر آزادی است. اقلیتهای مذهبی در جمهوری اسلامی محترم‌اند. اظهار عقیده آزاد است.^۳ احزاب آزادند که با ما یا با هر چیزی مخالفت کنند به شرط اینکه مضر به حال مملکت نباشد.^۴ دموکراسی اسلام کامل‌تر از دموکراسی غرب است.^۵ در جمهوری اسلامی استبداد و دیکتاتوری وجود ندارد.^۶ هر فردی حق دارد

← ۲۲ آبان ۵۷، «حضرتعالی می‌فرمایید که بایستی در ایران جمهوری اسلامی استقرار پیدا کند، و این برای ما فرانسویها چندان مفهوم نیست، زیرا که جمهوری می‌تواند بدون پایه مذهبی باشد، نظر شما چیست؟ آیا جمهوری شما بر پایه سوسیالیسم است؟ مشروطیت است؟ بر انتخاباتی استوار است؟ دموکراتیک است؟ چگونه است؟»

پاسخ امام: «اما جمهوری به همان معنایی که همه جا جمهوری است، اینکه ما جمهوری اسلامی می‌گوییم برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری شده، اینها بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است. طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا هست.»

در مصاحبه با بی‌بی‌سی در ۱۵ دی ۵۷، ج ۳، ص ۴۱، «حکومت جمهوری اسلامی هم یک جمهوری است مثل سایر جمهوریه‌ها، لکن قانونش قانون اسلامی است.»

در مصاحبه با تلویزیون فرانسه در تاریخ ۱۸ دی ۵۷، ج ۳، ص ۷۲، «جمهوری اسلامی مثل سایر جمهوریه‌هاست، لکن محتوایش قانون اسلام است.»

در مصاحبه با تلویزیون ایتالیا، در تاریخ ۲۳ دی ۵۷، ج ۲، ص ۱۰۷، «حکومت جمهوری است مثل سایر جمهوریه‌ها و احکام اسلام هم احکام مترقی و مبتنی بر دموکراسی و پیشرفته و با همه مظاهر تمدن موافق.»

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۶۸، ۲۵۹.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۱۶، ۲۵۹، ۳۹۲.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۴، ۴۷۵.

۴. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۴۰، ۵۷/۱۰/۲۶.

۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۱۶.

۶. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۳.

جمهوری اسلامی از دیدگاه حضرت امام خمینی قدس سره در هفت ضابطه ذیل خلاصه می‌شود:

اول. جمهوری اسلامی حکومتی است متکی بر ضوابط اسلام؛ قانون اساسی آن اسلام است. مجری احکام اسلام است. متصدیان آن حائز شرایط معین شده در اسلام هستند. خطوط کلی این حکومت اصول مسلم اسلامی است که در قرآن و سنت بیان شده و الگوی رفتاری آن شیوه پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام در حکومت است.^۱

دوم. جمهوری اسلامی حکومتی متکی بر آرای عمومی است. مراد از جمهوریت تکیه بر آرای اکثریت مردم است. مملکت توسط نمایندگان واقعی مردم اداره می‌شود. نمایندگان مردم هیئت دولت و دیگر مقامات مملکتی را تعیین می‌کنند. مردم از طریق نمایندگان خود بر تمامی امور جامعه نظارت دارند. هیچ تصمیمی بدون مشورت مردم گرفته نمی‌شود. از آنجا که حق تعیین سرنوشت به دست خود ملت است، حتی نوع حکومت پیشنهادی ما (جمهوری اسلامی) نیز به رأی عمومی (رفراندوم) گذاشته می‌شود.^۲

سوم. شکل حکومت، جمهوری است. جمهوری به همان معنا که در همه جاجمهوری است. جمهوری اسلامی، جمهوری است مثل سایر جمهوریه‌ها.^۳

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۱۴، ۱۳۱، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۹۰، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۵۱، ۴۰۴، ۵۰۳، ۵۴۵، ۵۵۷؛ ج ۳، ص ۴۱.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۶۲، ۲۴۴، ۳۱۹، ۳۴۹، ۳۵۱، ۴۸۲، ۵۱۷، «اما شکل حکومت ما جمهوری اسلامی است، جمهوری به معنای اینکه متکی بر آرای اکثریت است و اسلامی برای اینکه متکی به قانون اسلام است.» نیز ج ۲، ص ۵۴۵، ۵۶۸، ۵۸۴، ج ۳ ص ۲۰-۳۶، «حکومت اسلامی حکومتی است که اولاً صد در صد متکی به آراء ملت باشد به شیوه‌ای که هر فرد ایرانی احساس کند که با رأی خود سرنوشت خود و کشور خود را می‌سازد و چون اکثریت قاطع این ملت مسلمانند بدیهی است که باید موازین و قواعد اسلامی در همه زمینه‌ها رعایت شود.» نیز ج ۳، ص ۷۰-۷۱، ۱۰۲، ۱۱۵.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۵۱، مصاحبه خبرنگار روزنامه فرانسوی لوموند در

اسلامی را به رأی مردم می‌گذارم.^۱ نامزد رئیس جمهوری را به مردم معرفی خواهم کرد.^۲

امام خمینی قدس سرّه به کرات مواضع فوق را در ترسیم جمهوری اسلامی به مردم ایران و جهانیان اعلام فرمودند. با توجه به سؤالات ظریفی که از حضرت امام (ره) می‌شد، به اصطلاح اصولیان، امام در «مقام بیان» بودند، با این همه حضرت امام خمینی قدس سرّه در این بیانات در ترسیم جمهوری اسلامی حتی یک بار هم از «ولایت فقیه» سخنی به میان نیاوردند و به «نظارت فقیه» اکتفا فرمودند. حتی به مضمون ولایت فقیه نیز اشاره نکرده‌اند. می‌توان در بیان ضابطه اول (متصدیان جمهوری اسلامی حائز شرایط معین شده در اسلام هستند) اشعاری بر این اصل رؤیت کرد، اما علاوه بر اینکه بنابر اهمیت بسیار، مسئله محتاج به تصریح است، امام در دو ضابطه صریحاً نکاتی را بیان فرموده‌اند که به ظاهر با ولایت فقیه سازگار نیست. یکی در ضابطه سوم: «جمهوری به همان معنا که در همه جا جمهوری است. جمهوری اسلامی، جمهوری است مثل سایر جمهوریه‌ها» و واضح است که «ولایت شرعی» الگویی غیر از الگوی رایج جمهوریت در همه جاست. دیگری در ضابطه هفتم که وظیفه روحانیون و خود را نظارت و ارشاد معرفی می‌فرمایند و واضح است که نظارت و ارشاد غیر از ولایت است. چرا حضرت امام خمینی قدس سرّه در طول نهضت اسلامی (۵۶-۵۷) حتی یک بار هم از ولایت فقیه سخنی به بیان

که مستقیماً در برابر سایرین زمامدار مسلمین را استیضاح و به او انتقاد کند. او باید جواب قانع‌کننده دهد، در غیر این صورت اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.^۱

هفتم. وظیفه علمای اسلام نظارت بر قوانین است.^۲ شورایی از علما و دانشمندان اسلامی بر جمهوری اسلامی نظارت می‌کنند.^۳ روحانیت نقش ارشاد و هدایت دولت را بر عهده خواهد داشت.^۴ در مجالس آینده ایران روحانیون به عنوان عضو کامل یا ناظر، حضور خواهند داشت^۵ اما مجالس در انحصار روحانیون نخواهد بود. من در آینده همین نقشی را دارم که الان دارم، یعنی هدایت، نظارت بر اوضاع و ارشاد و راهنمایی. بنای دخالت مستقیم در امور را ندارم.^۶ اختیارات شاه را نخواهم داشت.^۷ مقامی را نخواهم پذیرفت به این معنا که زمام امور کشور را به دست بگیرم.^۸ آنچه صلاح است با مردم در میان خواهم گذاشت و جمهوری

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۸۶، ۵۷/۱۰/۱۹.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۰، ۵۷/۸/۱۶، ج ۳ ص ۱۴۰، ۵۷/۱۰/۲۶.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۱۰-۱۱۱، ۵۷/۱۰/۲۳.

۴. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۵-۷۸، ۵۷/۱۰/۱۸، ج ۳، ص ۱۳۵، ۵۷/۱۰/۲۵، «من و سایر روحانیون در حکومت پستی را اشغال نمی‌کنیم، وظیفه روحانیون ارشاد دولتها است، من در حکومت آینده نقش هدایت را دارم.» ج ۳، ص ۱۴۰، ۵۷/۱۰/۲۶، «من چنین چیزی نگفتم که روحانیون متکفل حکومت خواهند شد. روحانیون شغلشان چیز دیگری است، نظارت بر قوانین البته هم به عهده روحانیون هم به ملت است.»

۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۸۱-۸۲، مصاحبه با لوموند، ۵۷/۱۰/۱۹.

۶. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۷، ۵۷/۸/۱۶؛ ج ۲، ص ۲۹۵، ۵۷/۸/۱۸؛ ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۴، ۵۷/۸/۱۹؛ ج ۲، ص ۳۱۵، ۵۷/۸/۲۰؛ ج ۲، ص ۴۷۵، ۵۷/۹/۶؛ ج ۲، ص ۴۷۷، ۵۷/۹/۷؛ ج ۳، ص ۴۱، ۵۷/۱۰/۱۵؛ ج ۳، ص ۷۱، ۵۷/۱۰/۱۸؛ ج ۳، ص ۹۳، ۵۷/۱۰/۲۰؛ ج ۳، ص ۱۰۲، ۵۷/۱۰/۲۲.

۷. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۱۵، ۵۷/۱۰/۲۴.

۸. «ما به خواست خدای تعالی در اولین زمان ممکن و لازم برنامه‌های خود را اعلام خواهیم

← نمود، ولی این بدان معنی نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه، اصلی بسازم و علیرغم خواست ملت به آنها تحمیل کنم، به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند ولی من همیشه به وظیفه ارشاد و هدایت عمل می‌کنم.» صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۵-۷۸، ۵۷/۱۰/۱۸.

۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۵، ۵۷/۸/۱۰؛ ج ۲، ص ۲۸۲، ۵۷/۸/۱۷.

۲. مصاحبه با لوموند، صحیفه نور، ج ۳، ص ۸۱-۸۲، ۵۷/۱۰/۱۹.

نمی‌آورند؟ (با توجه به اینکه در سال ۱۳۴۸ حکومت اسلامی را مبتنی بر ولایت فقیه دانسته بودند) در پاسخ به این سؤال مهم دو پاسخ احتمالی می‌توان داد:

پاسخ اول. حضرت امام (ره) در آن شرایط مردم را مهیای پذیرش ولایت فقیه نمی‌دیدند. طرح بی‌موقع این اصل چه بسا باعث گریز مردم از حکومت اسلامی و نهضت اسلامی می‌شد. پیشنهاد «جمهوری اسلامی» مبتنی بر همین دیدگاه بود. در حکومت اسلامی فقیه «ولایت» دارد، حال آنکه در جمهوری اسلامی فقیه «نظارت» دارد. نظارت فقیه در قانون اساسی مشروطه نیز سابقه داشت. مرحوم نائینی (ره) با اینکه خود از قائلین به ولایت عامه فقیه بود،^۱ اما حکومت مشروطه با اذن و نظارت فقها را تجویز کرد چرا که در آن زمان جامعه را مهیای پذیرش ولایت فقیه نمی‌دید. همچنین حضرت امام (ره) در *کشف الاسرار*^۲ بر همین اساس حکومت مشروطه را تجویز می‌کنند. امام خمینی قدس سره نیز با اینکه به لحاظ تئوریک قائل به ولایت انتصابی عامه فقیه بود، در آن شرایط جمهوری اسلامی با نظارت فقیه را تجویز کرد چرا که با اعلام زودرس ولایت فقیه چه بسا صف متحد مردم درهم می‌شکست و انقلاب از طی مسیر طلایی خود باز می‌ماند. بنابراین در آن مقطع، «نظر واقعی» امام خمینی قدس سره جمهوری اسلامی با نظارت فقیه بوده است و در آن مرحله ولایت فقیه را عملی نمی‌دانسته‌اند. لذا کلیه تعبیر ایشان از جمهوری اسلامی نظر واقعی و به دور از تقیه، مجامله، مجاز و توریه است. تلقی عمومی مردم از بیانات و مصاحبه‌های

حضرت امام (ره) همین بود.

پاسخ دوم. حضرت امام (ره) در طول حیات سیاسی خود از آغاز قائل به ولایت فقیه بوده‌اند، چه در قم و کتاب *کشف الاسرار* چه در نجف و کتاب *البیع* و چه در پاریس و مصاحبه‌های *صحیفه نور*. منتهی در شرایط مختلف زمانی - مکانی بخشهایی از نظریه خود را به مردم اعلام می‌کرده‌اند و اعلام آنچه را که آمادگی پذیرشش را در مردم نمی‌دیدند به وقت مناسب موکول می‌کردند. بر این اساس «نظر واقعی» امام در پاریس نیز ولایت فقیه بود، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد. امام قصد داشتند وقتی به ایران آمدند به ولایت فقیه رسمیت ببخشند. مواردی که در بیانات حضرت امام (ره) به ظاهر خلاف ولایت فقیه به نظر می‌رسد، می‌باید حمل بر «تقیه» و یا «توریه» نمود، که شرعاً جایز و در شرایطی واجب است. تقیه حضرت امام (ره) را می‌توان به «تقیه خفی» یا «تقیه مداراتی» تعبیر کرد. خوف از ادبار مردم از اعانت دین خدا و مدارا با مردم تا در آغوش اسلام تربیت شوند و آماده پذیرش احکام نورانی اسلام بویژه اصل مترقی ولایت فقیه شوند. در این میان احتمال تقیه مداراتی بیشتر است. ضمناً آرای اصلی فقها را می‌باید از آثار فقهی و فتواهایشان استنباط کرد نه از سخنرانیها و گفتارهای عمومی و شفاهی؛ چرا که این متشابها را باید به آن محکومات برگردانید.

هر یک از دو پاسخ فوق را پاسخ صحیح بدانیم، مردم بصیر و هوشمند ایران جمهوری اسلامی را با معرفی امام خمینی قدس سره با جان و دل پذیرفتند. در اقبال عمومی به جمهوری اسلامی نقش ارشادی و هدایتی امام خمینی قدس سره بسیار برجسته است.

ولایت فقیه نه تنها در بیانات امام در طول نهضت دیده نمی‌شود، بلکه

۱. میرزای نائینی، *المکاسب و البیع*، تقریرات به قلم آیت‌الله شیخ محمدتقی آملی، ج ۲، ص ۳۳۴، *تنبيه الامة و تنزيه الملة*، ص ۱۵، ۴۱، ۷۰، ۹۸.

۲. امام خمینی، *کشف الاسرار*، ص ۱۸۵ و ۲۲۲.

دولت تعیین می‌کنم، من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم.^۱ حضرت امام خمینی قدس سرّه در پانزدهم بهمن ۵۷، چهره سرشناس مذهبی، مرحوم مهندس بازرگان را مأمور تشکیل دولت موقت نمود: «ما به واسطه اتکاء به این آراء عمومی‌ای که شما الان می‌بینید و دیدید تا کنون که آرای عمومی با ماست و ما را به عنوان وکالت بفرمایید یا به عنوان رهبری، همه قبول دارند، از این جهت ما یک دولتی معرفی می‌کنیم... من که ایشان را حاکم کرده‌ام یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم، ایشان را که من قرار دادم واجب‌الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند، یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است، باید از او اتباع کنند، مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است... قیام بر ضد حکومت خدایی قیام بر ضد خداست، قیام بر ضد خدا کفر است.»^۲ در حکم کتبی اولین نخست وزیر انقلاب اسلامی آمده است:

«جناب آقای مهندس مهدی بازرگان بنابه پیشنهاد شورای انقلاب، برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم...»^۳ حضرت امام در سخنرانیهای ۱۷ و ۱۸ دی‌ماه نکات

در اعلامیه‌های مراجع تقلید^۱ و علمای بزرگ بلاد^۲ - که در هدایت و پیروزی اسلامی نقش بسزایی داشته‌اند - نیز به چشم نمی‌خورد. در قطعنامه‌های راهپیماییهای مردم^۳ نیز اگر چه از حضرت امام (ره) به عنوان مرجع، زعیم، قائد، رهبر نهضت و نایب‌الامام یاد شده است، اما حتی یک بار هم از ولایت فقیه ذکر به میان نیامده است. در میان شعارهای خودجوش مردم^۴ که ترجمان طبع هنرمند و نکته‌سنج ایرانیان مسلمان است علی‌رغم تصریح به ابعاد اسلامی انقلاب، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و رهبری امام خمینی، حتی یک بار هم ولایت فقیه مطرح نشده است.

۴. امام خمینی قدس سرّه در ۲۲ دی ۵۷ اعلام می‌کند: «به موجب حق شرعی و براساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به اینجانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد.»^۵

حضرت امام در بدو ورود به ایران در بهشت زهرا در نطق تاریخی خود ضمن تأکید بر حق ملتها در تعیین سرنوشت خود اعلام داشت: «من

۱. رجوع کنید به اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱ و ۵، (اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها، تلگرافها، نامه‌های آیات عظام و مراجع تقلید مرکز اسناد اسلامی)، (تهران، ۱۳۷۴).

۲. رجوع کنید به اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲ (اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها، تلگرافها و نامه‌های علمای اعلام شهرهای مختلف ایران) و ج ۳ (اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها، تلگرافها و نامه‌های کثیرالامضای مربوط به جوامع روحانی) (تهران، ۱۳۷۴).

۳. رجوع کنید به اسناد انقلاب اسلامی، ج ۴ (اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها، تلگرافها و نامه‌های مجامع مذهبی دینی)، (تهران، ۱۳۷۴). به عنوان مثال نگاه کنید به قطعنامه راهپیمایی تاریخی عاشورا و اربعین سال ۱۳۵۷ در همین کتاب.

۴. رجوع کنید به مجموعه‌های مختلفی که شعارهای انقلاب اسلامی را گردآوری کرده‌اند.

۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۰۵، ۱۰/۲۲.

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۰۳-۲۰۵، ۵۷/۱۱/۱۲.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۴.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۸، ۵۷/۱۱/۱۵.

دیگری درباره جایگاه خود ابراز می‌فرمایند:

«ملت ایران ... نظر خودشان را راجع به دولت آقای مهندس بازرگان که الان یک دولت شرعی اسلامی است اعلام کنند»^۱ «ما نخست‌وزیر تعیین کردیم، به ولایت شرعی و ولایت عام»^۲ «ما دولت را تعیین کردیم به حسب آنچه هم به حسب قانونی ما حق داریم، هم به حسب شرع حق داریم، ما به حسب ولایت شرعی که داریم و به حسب آرای ملت که ما را قبول کرده است، آقای مهندس بازرگان را مأمور کردیم که دولت تشکیل بدهد... این دولتی که تعیین شده است و به ولایت شرعی تعیین شده است و یک حکومت شرعی است، نه فقط حکومت قانونی باشد، یعنی حکومت شرعی لازم الاتباع، همه کس واجب است بر او که از این حکومت اتباع کند، نظیر مالک اشتر را که حضرت امیرسلام‌الله علیه می‌فرستاد به یک جایی و منصوبش می‌کرد، حاکم واجب‌الاتباع بود، یعنی حاکم الهی بود، حاکم شرعی بود، ما هم ایشان را حکومت شرعیه دادیم....»^۳

موارد فوق نخستین اعمال ولایتهای امام خمینی قدس سره در تاریخ انقلاب اسلامی است که همواره در کنار اتکاء به آرای عمومی به کار گرفته شده است. امام خمینی قدس سره به عنوان نماینده حاکمیت ملی مانند دیگر رهبران انقلاب حق نصب مسئولان موقت اداره کشور را داشت، به لحاظ شرعی تصدی امور عمومی در صدر انقلاب در زمره امور حسبیه به زمین مانده‌ای است که انجام آن وظیفه فقیه عادل است. لذا اقدام انجام آن بر اساس ولایت عامه فقیه هم که پر واضح است. لذا اقدام

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۸-۲۲۹.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۳۶، ۵۷/۱۱/۱۷.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۵۱-۲۵۲، ۵۷/۱۱/۱۸.

حضرت امام (ره) از هر دو حیث شرعی و قانونی نزد مردم و روشنفکران موجه بود. اما دو تلقی قبلی که در زمان اعلام جمهوری اسلامی محتمل بود هنوز وجود داشت. تلقی اول معتقد بود که با رسمیت جمهوری اسلامی و تصویب قانون اساسی آن و شکل‌گیری نهادهای قانونی حاکمیت ملی، اداره کشور توسط منتخبین مردم تحت نظارت فقیه (حضرت امام خمینی قدس سره) خواهد بود. تلقی دوم معتقد بود که اصولاً حکومت اسلامی همان اعمال ولایت فقیه است و مملکت بدون ولایت فقیه شرعاً اداره نمی‌شود. امام خمینی قدس سره، در این مقطع تا مطرح شدن اصل ولایت فقیه در مجلس و تصویب آن توسط خبرگان، در این زمینه سکوت فرمودند^۱، اما نظریه‌پردازانی از قبیل آیت‌الله شهید مطهری در مصاحبه رادیو تلویزیونی در آستانه فرماندوم جمهوری اسلامی از تلقی اول دفاع کردند.^۲

به هر حال جمهوری اسلامی بر اساس معرفی حضرت امام (با توجه به ضوابط هفت‌گانه پیش گفته) با اکثریت قاطع ۹۸/۲٪ به تصویب ملت رشید ایران رسید و جمهوری اسلامی رسمیت یافت.

پس از رسمیت نظام جمهوری اسلامی، از سوی امام تدوین قانون اساسی مهمترین وظیفه آن دوره شمرده شد.^۳ تهیه پیش‌نویس قانون اساسی که از زمان حضور حضرت امام (ره) در پاریس در دفتر ایشان آغاز

۱. حضرت امام (ره) در این مقطع تنها یک بار خطاب به مسلمانان اهل سنت اشاره‌ای به مسئله ولایت فقیه دارند: «به حسب فتوای علمای بزرگ اهل سنت واجب است اطاعت کنید از اولی‌الامر، اولی‌الامر امروز دولت ما و ما هستیم.» صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۶۶، (چاپ اول) ۱۳۵۸/۶/۲.

۲. رجوع کنید به مصاحبه استاد شهید مرتضی مطهری در سیمای جمهوری اسلامی پیرامون جمهوری اسلامی در کتاب پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۷۹-۸۶.

۳. صحیفه نور، ج ۴، ص ۴۶۳، ۵۸/۲/۳۰.

فقیه در قانون اساسی پیش‌بینی نشده است؟ وی پاسخ می‌دهد: «واقعیت این است که هنوز جامعه برای درک مفهوم متعالی ولایت فقیه آمادگی ندارد و نسبت به این مسئله جریانه‌های متضادی وجود دارد و ما سعی کردیم ولایت فقیه را در شورای نگهبان حل کنیم. آن طرحی که ما اول در مورد شورای نگهبان داشتیم خیلی کامل‌تر بود، به دلیل اینکه در این طرح شورای نگهبان مستقل بود، ولی حالا طفیلی مجلس شورای ملی شده است، چه دلیلی دارد که مراجع مستقیماً نماینده‌های خود را انتخاب نکنند و مجلس شورا لطف کرده نمایندگان را انتخاب کنند. و اما بعضیها اصرار دارند بگویند این قانون غیراسلامی است در صورتی که همین پیش‌نویس قانون اساسی با کسب فتاوی‌ای امام نوشته شده و در شورای انقلاب به تصویب رسیده، چگونه ممکن است یک قانون غیراسلامی در شورای انقلاب تصویب شود؟»^۱

تأمل در اظهارنظر فوق و مانند آن ثابت می‌کند که در نیمه اول سال ۱۳۵۸ اولاً ولایت فقیه از اصول جمهوری اسلامی به حساب نمی‌آمده است؛ ثانیاً شورای انقلاب منصوب امام، جمهوری اسلامی بر مبنای ولایت فقیه را نظر امام خمینی قدس سره نمی‌شمرد. ثالثاً حضرت امام(ره) علی‌رغم اطلاع از عدم ذکر ولایت فقیه در متن پیش‌نویس، آن را خلاف شرع ندانسته و جهت بررسی خبرگان مجاز دیده‌اند. بخصوص در

۱. مصاحبه کیهان با تهیه‌کننده نخستین پیش‌نویس قانون اساسی آقای دکتر حسن حبیبی در تاریخ ۶، ۱۰ و ۱۱ شهریور ۱۳۵۸. در آغاز این مصاحبه آمده است: «دکتر حسن حبیبی یکی از حقوقدانان و جامعه‌شناسان می‌باشد که امام در مدت اقامت در پاریس تهیه پیش‌نویس قانون اساسی را به ایشان محول نمود و طرح تنظیمی ایشان یکی از منابع متن پیشنهادی به مجلس خبرگان است.» دکتر حبیبی در بخش اول مصاحبه تصریح می‌کند: «امام خمینی به عنوان مرجع و مجتهد علی‌الاطلاق و به عنوان رهبر انقلاب دارای ولایت شرعی هستند.» مطلب مورد اشاره از بخش سوم مصاحبه (۱۱ شهریور ۵۸) نقل شده است.

شده بود، در تهران از سوی جمعی از حقوقدانان مورد بررسی مجدد قرار گرفت و پس از ملاحظه مراجع و حضرت امام قدس سره، در اختیار شورای طرحهای انقلاب قرار گرفت^۱ و بالاخره از سوی شورای انقلاب در ۱۲ فصل و ۱۵۱ اصل بررسی و تصویب شد و در ۲۴ خرداد ۵۸ جهت اظهارنظر مردم منتشر شد.^۲ به موجب اصل سوم و پانزدهم این پیش‌نویس آرای عمومی مبنای حکومت است و حاکمیت ملی از آن همه مردم می‌باشد. اسلامیت نظام از طریق شورای نگهبان قانون اساسی از پنج مجتهد به پیشنهاد مراجع معروف تقلید و با انتخاب مجلس شورای اسلامی و شش نفر از حقوقدانان با انتخاب مجلس شورای اسلامی از میان صاحب‌نظران و اساتید حقوق تأمین می‌شود. (اصول ۱۴۲ تا ۱۴۷). در پیش‌نویس قانون اساسی به نظارت حقوقی شورای نگهبان اکتفا شده و اثری از ولایت فقیه به چشم نمی‌خورد. از نویسندگان نخستین پیش‌نویس قانونی اساسی پرسیده می‌شود: اکثراً اشکال می‌کنند ولایت

۱. مصاحبه آیت‌الله شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی عضو شورای انقلاب با کیهان ۲۶ خرداد ۱۳۵۸، مصاحبه آیت‌الله موسوی اردبیلی، جمهوری اسلامی ۲۸ خرداد ۵۸، و نیز رجوع کنید به مصاحبه دکتر یدالله سبحانی وزیر مشاور در طرحهای انقلاب در همان روزنامه، بویژه رجوع کنید به مصاحبه دکتر حسن حبیبی نویسنده نخستین پیش‌نویس قانون اساسی با کیهان ۶، ۱۰ و ۱۱ شهریور ۱۳۵۸.

اما دکتر حسن آیت معتقد است: «امام این پیش‌نویس را دیده‌اند ولی تأیید نکرده‌اند و در این فاصله یکماهه درباره آن نظر خواهند داد.» (جمهوری اسلامی ۱۶ تیر ۵۸) درباره دیدگاه حزب جمهوری اسلامی درباره پیش‌نویس قانون اساسی رجوع کنید به روزنامه جمهوری اسلامی ۵۸/۴/۶.

۲. متن پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۴ خرداد ۵۸ در روزنامه کیهان منتشر شد. (روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۶ متن و در تاریخ ۳۰ خرداد ۵۸ مقدمه پیش‌نویس قانون اساسی را منتشر کرد) این متن درج چهارم صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، (تهران، ۱۳۶۸) ص ۲۲-۲۳ منتشر شده است.

روشن نشود، حکومت بر اساس طاغوت و ظالمانه خواهد بود.^۱ مرحوم آیت الله مرعشی نجفی (ره) اصولی را برای اضافه شدن به قانون اساسی به شرح ذیل پیشنهاد کرد:^۲

۱. ولایت فقیه جامع الشرایط در هر عصری معتبر است.
۲. مراجع عظام تقلید در لوایح مصوبه مجلس شورای ملی در صورتی که برخلاف موازین شرعی و مصالح کشور تشخیص دهند حق وتو دارند.
۳. نظرات مراجع تقلید در تعیین رئیس جمهور و نخست وزیر و عزل و نصب آنها معتبر است.
۴. تشکیل اتاق نظارت از طرف روحانیت در جمیع ادارات و مؤسسات اقتصادی، آموزشی سیاسی، قضایی و محاکم دادگستری لازم است.

و از همه مهمتر نظر مشروح آیت الله منتظری در این زمینه قابل ذکر است. خلاصه اطلاعات فقیه عالیقدر در باره پیشنهاد نویسنده قانون اساسی به این شرح است:

«آرای عمومی بر اساس قوانین حیات بخش اسلام مبنای حکومت است... در زمان غیبت کبرای آن حضرت، [ولایت] به کسانی که دارای شرایط ذیل باشند تفویض شده است: ۱. متخصص و کارشناس مسائل اسلامی باشند و مجتهد، ۲. عادل و باتقوا باشند، ۳. آشنا به حوادث و مسائل روز باشند، این است عقیده شیعه امامیه... یک سنخ قوانین و دستورات کلی داریم که از طرف خدا به وسیله وحی تعیین شده و کارشناس استنباط و تشخیص آن در زمان غیبت، فقیه عادل است (احکام فقهی) و یک سنخ قوانین و دستورات جزئی است که حاکم بر حق هر

همین زمان حضرت امام می فرماید: «میزان رأی ملت است.»^۱

حضرت امام (ره) در آستانه انتشار متن پیش نویس قانون اساسی از همه اقشار، روحانیون، روشنفکران و متفکران اسلامی درخواست فرمود آن را بررسی کرده نظر بدهند: «یک ماه فرصت دارید که هر چه به نظرتان رسید برای اسلام مفید است و موافق جمهوری اسلامی است و در این قانون به آن توجه نشده است، تذکر دهید و در روزنامه هایی که هست منتشر کنید.»^۲

روزنامه های تابستان ۵۸ مملو از این اظهار نظرهاست. اغلب صاحب نظران متشرع به ازدیاد نظارت فقیه در مقایسه با قانون اساسی مشروطه تأکید می کنند.^۳ اما بتدریج هم در بین اظهار نظر برخی از افراد غیر روحانی^۴ و هم در بین آرای جمعی از مراجع و فقها، مسئله ولایت فقیه به شکل رو به تزایدی مطرح می شود و پیشنهاد می شود که مسئله ولایت فقیه در قانون اساسی گنجانیده شود. در اطلاعات مرحوم آیت الله گلپایگانی آمده است: «اگر قانون اساسی به طور کامل طبق قوانین شرع تدوین نشود و مسئله اتکای حکومت به نظام امامت و ولایت فقیه در آن

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳۵۸/۳/۲۵، ج ۴، ص ۴۳۳.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳۵۸/۳/۳۰، ج ۴، ص ۴۶۳ و فرمان به مهندس بازرگان ۵۸/۳/۴، ج ۳، ص ۲۸۲.

۳. به عنوان نمونه به سه مورد از آراء علما در زمینه لزوم تشدید نظارت فقها اشاره می کنیم: اطلاعات آیت الله منتظری، کیهان ۲ تیر ۵۸. مصاحبه آیت الله شهید صدوقی، کیهان ۱۰ تیر ۵۸. اطلاعات مرحوم آیت الله سید عبدالله شیرازی، کیهان ۲۴ تیر ۵۸.

۴. در این میان باید از مرحوم دکتر حسن آیت و همفکران وی و نیز آقای فؤاد کریمی یاد کرد. در تیر ۵۸ کنگره مسلمانان منتقد قانون اساسی در تهران برگزار می شود، در قطعنامه این کنگره آمده است: «اختیارات رئیس جمهور اختیارات ولی فقیه است. بنابراین رئیس جمهور باید فقیه باشد، در غیر این صورت قوانین مربوط به اختیارات امام و ولایت فقیه باید جداگانه ذکر شود.» روزنامه جمهوری اسلامی ۲۵ تیر ۵۸.

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۳/۳۰.

۲. کیهان، اول مرداد ۵۸.

زمان بر حسب مقتضیات و شرایط و احتیاجات در منطقه حکومت خود قرار می‌دهد (احکام ولایی).

حکومت، قضاوت و تشخیص قوانین کلی و جعل قوانین و دستورات جزئی در زمان غیبت ولی عصر (عج) به فقیه عادل آشنا به حوادث و مسائل روز تفویض شده است... حکومت و قانون باید به فقهای که عادل و آشنا به حوادث روز باشند منتهی شود و قوه مجریه هم باید زیر نظر و فرمان آنان باشند و در حقیقت قوه مجریه نماینده آنان می‌باشند و از خود استقلالی ندارند و قضاوت هم حق فقیه و یا منصوب از ناحیه اوست، پس سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه به یکدیگر مربوطند و از یکدیگر جدا نمی‌باشند و هر سه به فقیه عادل آشنا به مسائل روز منتهی می‌شوند... در نتیجه:

۱. قوای سه گانه از یکدیگر جدا نیستند و رابط همه آنها فقیه عادل آشنا به مسائل روز می‌باشد، و اگر بنا باشد رابط آنها رئیس جمهور باشد پس باید رئیس جمهور فقیه عادل و یا منصوب از ناحیه او باشد.
۲. نمایندگان مجلس که قوه مقننه هستند و یا قانونی را که تصویب می‌کنند، باید به نظر فقیه عادل برسد و او تصویب کند....
۳. رئیس جمهور یا باید فقیه عادل آشنا به مسائل روز باشد یا از طرف او منصوب شود و زیر نظر او انجام وظیفه کند.
۴. حق حکم به انحلال مجلس شورا، توشیح قوانین، فرماندهی نیروهای نظامی، اعلان جنگ، متارکه جنگ، عفو عمومی و یا تخفیف مجازات مربوط به فقیه عادل آشنا به حوادث و مسائل روز است و اگر بنا است مربوط به رئیس جمهور باشد پس باید رئیس جمهور فقیه عادل یا اقلاً منصوب از ناحیه او باشد.

۵. قضات باید یا فقیه عادل باشند یا اقلاً منصوب از ناحیه او و آشنا به

مسائل و احکام اسلام باشند.

... چه بهتر که فقیه عادل آشنا به مسائل روز اداره امور کشور را به شورایی مرکب از ۳ یا ۵ نفر محول کند که زیر نظر او انجام وظیفه کنند، زیرا در این صورت کشور از استبداد و دیکتاتوری محفوظتر است و بالاخره تفویض سیاست کشور به یک رئیس جمهور بدون در نظر گرفتن ولایت و حکومت فقیه عادل سبک حکومت غربی است و با اسلام بخصوص مذهب شیعه اثنی عشریه سازگار نیست... حکومت اسلامی در زمان غیبت از شئون فقیه عادل آشنا به مسائل روز است. اگر خود او عنوان ریاست جمهوری را بپذیرد چه بهتر و گرنه رئیس جمهوری زیر نظر او انجام وظیفه می‌کند.... قانون اساسی پیشنهادی طوری تنظیم شده که مراجع تقلید و فقهای عادل که محور حکومت اسلامی می‌باشند نقشی در قوانین و اداره کشور ندارند...»^۱

حضرت امام در برابر گلایه بعضی از روحانیون راجع به پیش‌نویس قانون اساسی می‌فرماید: «اینها از مسائلی است که من الآن نباید دخالت بکنم در آن به یک جهاتی»^۲ و در آستانه انتخابات خبرگان بررسی پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ضمن تشویق مردم به شرکت در انتخابات متذکر می‌شود: «خبرگانی که برای رسیدگی به قانون اساسی جمهوری اسلامی انتخاب می‌شوند باید آشنا به مسائل اسلام و خبره در آن باشند... اینجانب راجع به قانون اساسی و خبرگان مطالبی دارم که ان شاء الله بعداً بیان می‌کنم»^۳

امام در جلسه افتتاحیه مجلس خبرگان در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ در

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۴ تیر ۱۳۵۸.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۸، ص ۷۵، ۵۸/۴/۱۷، (چاپ اول).

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۲۰.

لازم به ذکر است اگرچه رهبر انقلاب در حکم انتصاب نخست‌وزیر، از جمله وظایف وی را تشکیل مجلس مؤسسان قانون اساسی ذکر کرده بود،^۱ اما بعداً قرار شد مجلسی محدودتر به نام مجلس خبرگان این مهم را به عهده گیرد.^۲ تفاوت مجلس مؤسسان و مجلس خبرگان^۳ در دو ناحیه بود:

اول. تعداد نمایندگان. در مجلس مؤسسان به ازای هر یکصد هزار نفر یک نفر نماینده در نظر گرفته شد (حدود ۳۶۰ نماینده) حال آنکه در مجلس خبرگان به ازای هر پانصد هزار نفر یک نفر نماینده لازم بود (۷۳ نماینده). با توجه به جو آن زمان این گونه صلاح دیده شد که در انتخاب هفتاد و اندی نماینده احتمال ورود افراد ناصالح بسیار کمتر است.

دوم. زمان مجلس مؤسسان منوط به کفایت مذاکرات مستوفی و اقناع نمایندگان است، (حدود یک سال) حال آنکه در مجلس خبرگان بنا را بر کفایت یک ماه مذاکره نهادند. صلاح، آن تشخیص داده شد که در کوتاه مدت مملکت صاحب قانون اساسی جدید شود. ضمناً شرط ورود به مجلس خبرگان مانند مجلس مؤسسان نه اجتهاد بود، نه مرد بودن.

به هر حال «ولایت فقیه» تا زمان تصویب در مجلس خبرگان قانون اساسی، نه از اهداف انقلاب اسلامی شمرده می‌شد و نه از اصول جمهوری اسلامی به حساب می‌آمد و نه حضرت امام خمینی قدس سره به صراحت تلازم آن را با جمهوری اسلامی بیان فرموده بودند.

پیام مهمی متذکر می‌شوند: «تشخیص مخالفت و موافقت با احکام اسلام منحصرأ در صلاحیت فقهای عظام است که الحمدلله گروهی از آنان در مجلس وجود دارند و چون این امر تخصصی است دخالت وکلای محترم دیگر در این اجتهاد و تشخیص احکام شرعی از کتاب و سنت، دخالت در تخصص دیگران بدون داشتن صلاحیت و تخصص لازم است.»^۱

از مجموع بیانات حضرت امام (ره) قبل و بعد از تصویب ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی چه بسا گفته شود که نظر ایشان مبتنی بر تصویب اصل ولایت فقیه بوده است، اما بنا به مصالحی تا زمانی که در جامعه تبدیل به جریان عمومی نشده است در این زمینه اظهار نظر صریح فرموده‌اند و تنها زمانی به صراحت به دفاع آشکار از ولایت فقیه پرداختند که این اصل توسط نمایندگان مردم به تصویب رسید.

در مجامع عمومی و نمازهای جمعه ولایت فقیه برای نخستین بار در نماز جمعه تهران ۲۳ شهریور ۵۸ مطرح شد.^۲ برای اولین بار در طرفداری از آن در نماز جمعه ۶ مهر ۵۸ شعار داده شد.^۳ و برای نخستین بار در قطعنامه راهپیمایی همبستگی امت و امام در ۴ آبان ۵۸ به عنوان یکی از اصول گنج‌نیده^۴ شد.

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۵۶، ۵۸/۵/۲۸، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۵-۶.

۲. جمعه ۲۳ شهریور ۱۲۵۸، نخستین نماز جمعه به امامت دومین امام جمعه تهران، حضرت آیت‌الله منتظری (کیهان ۵۸/۶/۲۴).

۳. «ضامن انقلاب ما ولایت فقیه است.» کیهان ۷ مهر ۱۳۵۸.

۴. بند دوم قطعنامه راهپیمایی همبستگی با امام: «ما بار دیگر پیوند ناگسستنی و بیعت و ارتباط قلبی و عینی خود را با امام امت تأکید کرده و بیعت با رهبری بر اساس اصل ولایت فقیه را تا آخرین قطره خون و با تمامی امکانات توانمان اعلام می‌داریم.» (کیهان، ۵ آبان ۱۳۵۸).

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۸.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۸۲، ۵۸/۳/۴.

۳. برای آشنایی با ادله تشکیل مجلس خبرگان و عدم لزوم تشکیل مجلس مؤسسان قانون اساسی رجوع کنید به مصاحبه معاون سیاسی وزارت کشور دکتر صادق طباطبایی، کیهان و جمهوری اسلامی ۱۳۵۸/۳/۲۳.

آیت الله دکتر بهشتی در پاسخ این اشکال: «ما اگر اصل مبنای حکومت را که آراء عمومی است به حکومت فقیه تبدیل کنیم، می باید تمام اصول بر اساس این اختلاف اصولی تغییر کند و لازم است از مردم نظرخواهی شود^۱» تصریح کرد: «اگر قرار است نظام آینده ما جمهوری اسلامی باشد، باید این نظام، رهبری و مرکز ثقل اداره اش بر دوش کسی یا کسانی باشد که چه از نظر آگاهی به اسلام و چه از نظر التزام و مقید بودن به وظائف یک مسلمان، الگو و نمونه باشد. جامعه و نظامهای اجتماعی دوگونه هستند: یکی مبتنی بر اصل آراء مردم بودن بدون هیچ قید و شرطی (دمکراتیک) دیگری جوامع مکتبی و ایدئولوژیک، مردم آن جامعه قبل از هر چیز مکتبی را انتخاب می کنند، و با این انتخاب اعلام می کنند که از این به بعد باید همه چیز ما در چارچوب این مکتب باشد جمهوری اسلامی یک نظام مکتبی است. این اصل به خاطر رأی مردم و انتخاب جمهوری اسلامی توسط ایشان است. قانون این جامعه باید مبتنی بر اسلام باشد و رهبر آن هم باید اسلام شناس، مدیر و مدبر [باشد].»^۲ بعضی از نمایندگان مجلس خبرگان ابراز داشتند: «این اصل، یک اصل بسیار اصولی و اساسی است و انقلابی در جامعه ایران ایجاد خواهد کرد؛ بنابراین نگذارید این اصل سرسری بگذرد... روی این اصل بقدر کافی در این مجلس خبرگان توضیح داده نشده، شما اگر بخواهید با یک قیام و قعود مسأله را تمام بکنید، این در نظر ملت ایران مسأله ای است که ایجاد مسائل و مشکلات خواهد کرد.»^۳ اما اکثریت خبرگان معتقد به

اصل ولایت فقیه در پیش نویس قانون اساسی پیش بینی نشده بود،^۱ اما براساس پیشنهادهای واصله به دبیرخانه مجلس بررسی نهایی قانون اساسی^۲ و نظر مساعد اکثریت خبرگان منتخب مردم،^۳ اصل ولایت فقیه در گروه اول مجلس (متکفل مباحث مقدمه و فصل اول قانون اساسی) مطرح شد سپس در جلسه مشترک کمیسیونها و گروههای مجلس با حضور اکثریت نمایندگان به مدت سه روز در حدود یازده ساعت مورد بحث قرار گرفت^۴ و بالاخره در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۵۸ در پانزدهمین جلسه مجلس پس از اظهار نظر تنها یک مخالف و یک موافق، با اکثریت پنجاه و سه نفر موافق (چهار نفر ممتنع و هشت نفر مخالف) به صورت زیر به تصویب رسید:

«اصل پنجم: در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند، و در صورتیکه یک فرد چنین اکثریتی نداشته باشد، شورایی مرکب از فقهای واجد شرائط بالا عهده دار آن می گردند. طرز تشکیل شورا و تعیین افراد آن را قانون معین می کند.»^۵

۱. رجوع کنید به ج چهارم مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (تهران، ۱۳۶۸)، ص ۳ تا ۲۳، پیش نویس قانون اساسی، و شناسنامه اصول قانون اساسی، اصل پنجم در ص ۶۰.
۲. مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۳۷۹، سخنان آیت الله دکتر بهشتی.
۳. رجوع کنید به نطقهای قبل از دستور نماینده مجلس خبرگان، جلسه اول تا هشتم، ج ۱، مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی.
۴. سخنان نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی (آیت الله دکتر بهشتی) در جلسه پانزدهم، ج ۱، مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ص ۳۸۲.
۵. همان، ص ۳۸۴.

۱. همان، ص ۳۸۶.

۲. همان، ص ۳۷۶ تا ۳۸۱ (باتلخیص).

۳. نظر مهندس عزت الله سحابی نماینده مردم تهران در مجلس خبرگان قانون اساسی و عضو شورای انقلاب اسلامی، ص ۳۸۳ ج ۱، مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی

تسریع در تصویب این اصل بودند.^۱

در مباحث اصل پنجاه و ششم قانون اساسی (حق حاکمیت ملی) نسبت حق حاکمیت ملی و ولایت فقیه مورد عنایت خبرگان واقع شد.^۲ خبرگان اتفاق نظر داشتند که حاکمیت مطلق از آن خداوند است. دسته اول از خبرگان معتقد بودند که خداوند این حق را به تمام مردم تفویض کرده است که در چارچوب دین آن را اعمال کنند. اما دسته دوم از خبرگان بر این باور بودند که حق حاکمیت در عصر غیبت تنها به بندگان صالح (فقه‌ای عادل) تفویض شده است. لذا اصل حاکمیت ملی با ولایت فقیه مخالفت دارد، زیرا در اصل پنجم ما حق تعیین سرنوشت را به فقیه دادیم، حالا چگونه می‌توان حق حاکمیت را ناشی از ملت دانست؟ لذا این متن [اصل ۵۶] خلاف شرع است، سرنوشت ملت بطور مطلق به او واگذار نشده است.^۳ دسته اول پذیرفتند که واژه «ملی» را از کنار حاکمیت بردارند و بر مبنای استدلال زیر مدعی سازگاری دو اصل بنیادی قانون اساسی شدند: «این اصل [حاکمیت ملی] با اصل پنج [ولایت فقیه] منافات ندارد، زیرا در ولایت فقیه ما آنرا به انتخاب اکثریت مردم ذکر کردیم.»^۴ اما دسته دوم پاسخ دادند: «مسئله رهبر انتخابی نیست، خدا یک قدرتی به او داده

است، مسئله پذیرش غیر از انتخاب است.»^۱ به هر حال اصل ۵۶ قانون اساسی به صورت زیر با اکثریت ۵۱ موافق (۶ مخالف و ۹ ممتنع) به تصویب رسید:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خدا داد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.»^۲ مباحث ذیل اصل ۱۱۰ قانون اساسی (وظائف و اختیارات رهبری) به وضوح نشان داد که اولاً در مجلس خبرگان در مورد ولایت فقیه دو نظر متفاوت فقهی اسلامی وجود دارد،^۳ انتصاب ولی فقیه از سوی شارع و انتخاب فقیه از جانب مردم. ثانیاً ابهام در حدود و وظائف ولایت فقیه و به عبارت دیگر نقش اجرایی و میزان دخالت او در تدبیر جامعه بسیار جدی است. یکی از فقه‌ای عضو مجلس خبرگان مدعی شد که «تنظیم‌کنندگان این اصل در چهار دیوار جو کنونی قرار گرفته‌اند و خیال می‌کنند همیشه مرد بزرگی مانند امام خمینی بر سر کار است، قانون اساسی یک مسئله کلی است برای هر زمان و مکانی. این اصل که نوشته شده با همین شکل و صورت در دنیای امروز اصلاً قابل اجرا نیست و بزرگترین دلیل عدم صحت یک قانون، قابل اجرا نبودن آن است. درست فکر کنید دشمن در داخل و خارج ما را متهم به استبداد می‌کند و ما را مخالف حاکمیت ملت معرفی می‌کند. به همین دلیل امام برای خلع سلاح دشمن دائماً می‌کوشد

← قانون اساسی. و نیز رجوع کنید به نظر عضو دیگر مجلس خبرگان، حجت‌الاسلام والمسلمین محمد جواد حجتی کرمانی در ص ۳۸۲ و ۳۸۳.

۱. مذاکرات اصل پنجم قانون اساسی (ولایت فقیه) مجموعاً از ص ۳۷۳ تا ۳۸۴ یعنی فقط یازده صفحه از ج اول را به خود اختصاص داده است.

۲. رجوع کنید به جلد اول مشروح مذاکرات قانون اساسی، جلسه بیستم و بیست و یکم، از ص ۵۱۰ تا ۵۴۴.

۳. رجوع کنید به سخنان حضرات آقایان سید ابوالفضل موسوی تبریزی، کرمی و لطف‌الله صافی در همان جلسه.

۴. نظر آیت‌الله دکتر بهشتی، ص ۵۲۲ تا ۵۲۴.

۱. نظر آیت‌الله سید ابوالفضل موسوی تبریزی ص ۵۳۹.

۲. همان ص ۵۴۴ و ج ۴، ص ۱۲۵.

۳. نظر آیت‌الله دکتر بهشتی، نایب رئیس مجلس خبرگان، ص ۱۱۳۰، مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی.

۶. یک هفته پس از تصویب اصل ولایت فقیه در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی قدس سره برای نخستین بار در یک گفتار عمومی پشتیبانی خود را از ولایت فقیه به صورت زیر ابراز داشتند:

«من به همه ملت، به همه قوای انتظامی اطمینان می‌دهم که امر دولت اسلامی اگر با نظارت فقیه و ولایت فقیه باشد، آسیبی به این مملکت وارد نخواهد شد. گویندگان و نویسندگان، نه از حکومت اسلامی بترسند و نه از ولایت فقیه. ولایت فقیه را آنطور که اسلام مقرر فرموده است و ائمه مآلین^۱ نصب فرموده‌اند، به کسی صدمه وارد نمی‌کند، دیکتاتوری به وجود نمی‌آورد، کاری که برخلاف مصالح مملکت است انجام نمی‌دهد، کارهایی که بخواهد دولت یا رئیس جمهور یا کس دیگر بر خلاف مسیر ملت و برخلاف مصالح کشور انجام دهد، فقیه کنترل می‌کند، جلوگیری می‌کند، شما از اسلام نترسید، از فقیه نترسید، از ولایت فقیه نترسید... نگوئید ما ولایت فقیه را قبول داریم، لکن با ولایت فقیه اسلام تباه می‌شود، این معنایش تکذیب ائمه علیهم‌السلام است، تکذیب اسلام است و شما من حیث لایشعر این حرف را می‌زنید.»^۱

حضرت امام خمینی (ره) تا صد روز بعد از تصویب اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان در فرصتهای متعدد ابعاد مختلف ولایت فقیه را برای

کار مردم را بوسیله خود مردم انجام دهد، اما این ماده از قانون می‌گوید همه سرنخها به دست ماست. این بهترین دستاویز برای دشمن است، آنها با همین سند خواهند گفت عده‌ای از علمای دین در مجلس خبرگان نشستند و یک قانون اساسی که پایه‌های حکومت خودشان را تثبیت می‌کرد نوشتند و رفتند. شما را به خدا قسم این کار را نکنید، امروز ممکن است مردم چیزی نگویند، اما فردا این قانون را کنار خواهند گذارد. بخدا این به صلاح اسلام نیست، به صلاح انقلاب نیست. ما حاکمیت ملت را در اصول گذشته تصویب کرده‌ایم، کاری نکنیم که حاکمیت مردم یک شیر بی‌دم و سر و اشکم شود. ولایت فقیه را اگر درست پیاده کنیم با حاکمیت مردم و اصل شورا کاملاً سازگار است، اما اگر بد پیاده کنیم به این اصل شورا پایان می‌دهیم و این امر قابل دوام نیست و به تعبیر فقهی خودمان «مصلحت امت و غلبه مردم مسلمان» ایجاب می‌کند اختیارات مختلف را که دلیل شرعی بر آن نداریم در خودمان متمرکز نکنیم که سخت موجب ابهام است.»^۱

مجلس بررسی نهایی قانون اساسی با دوبار تمدید^۲، پس از برگزاری شصت و هفت جلسه در تاریخ ۲۴ آبان ۵۸ به کار خود پایان داد و قانون اساسی تهیه شده توسط ایشان در تاریخ ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸ به تصویب مردم رسید. در این رأی‌گیری پانزده میلیون و هفتصد و پنجاه و هشت هزار و نهصد و پنجاه و شش نفر شرکت کردند و از این تعداد ۹۹/۵٪ (یعنی ۳۳۹,۶۸۰,۱۵ نفر) به آن رأی مثبت دادند.^۳

۱. نظر آیت‌الله شیخ ناصر مکارم شیرازی نماینده مردم فارس در مجلس خبرگان قانون اساسی، ص ۱۱۱۵-۱۱۱۶.

۲. تمدید اول از ۳۱ روز به ۴۶ روز در تاریخ ۲۷ شهریور ۵۸، ص ۵۳۱، مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی.

۳. ج ۴، مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ص ۳۰۷، گزارش کلی از

← عملکرد مجلس بررسی نهایی قانون اساسی و نتیجه همه‌پرسی قانون اساسی. لازم به ذکر است در فرایند جمهوری اسلامی در فروردین ۱۳۵۸، ۲۰,۴۳۹,۹۰۸ نفر شرکت کردند و ۲۰,۲۸۶,۳۵۳ نفر به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. (رجوع کنید به انتخابات در جمهوری اسلامی ایران، نتایج همه‌پرسی‌ها، وزارت کشور، معاونت سیاسی و اجتماعی، دفتر انتخابات، ۱۳۷۳).

۱. امام خمینی، صحیفه نور، بیانات در جمع پرسنل پایگاه شکاری اصفهان، ۱۳۵۸/۶/۲۸، ج ۵، صفحه ۵۲۲ (تهران ۱۳۷۱)، با تجدید نظر و اضافات.

طاغوت است؛ خدا یا طاغوت، اگر به امر خدا نباشد، [اگر] رئیس جمهور به نصب فقیه نباشد غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد طاغوت است؛ اطاعت از او اطاعت از طاغوت است؛ وارد شدن در حوزه او وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود، که به امر خدای تبارک و تعالی، یک کسی نصب شود.^۱

چهارم. نگویند ما ولایت فقیه را قبول داریم، لکن با ولایت فقیه اسلام تباه می‌شود، این معنایش تکذیب ائمه و تکذیب اسلام است، و شما من حیث لایشعر این حرف را می‌زنید.^۲ آقایان بعضی هاشان می‌گویند مسئله ولایت فقیه یک مسئله تشریفاتی باشد مضایقه نداریم، اما اگر ولی بخواهد دخالت کند در امور، نه ما آن را قبول نداریم، حتماً باید یک کسی از غرب بیاید، ما قبول نداریم که یک کسی که اسلام تعیین کرده، او دخالت کند اگر متوجه به لازم این معنا باشند، مرتد می‌شوند، لکن متوجه نیستند.^۳ قیام بر ضد حکومت اسلامی در حکم کفر است، بالاتر از همه معاصی.^۴

پنجم. ولایت فقیه یک مسئله تشریفاتی نیست. [می‌گویند] اگر چنانچه ولایت فقیه شود، دیگر همه قدرتها دست فقیه می‌آید، پس بنابراین باید عزا بگیرید، اینها اگر قدرتها دست رئیس جمهور مثلاً کذایی بیاید، هیچ حرفی ندارند، اگر همه قدرتها دست یک نخست وزیر مثلاً منحرفی بیاید آن هم حرفی ندارند، اما اگر قدرت، نه آن قدرتی که قدرت شیطانی است، اینکه نظارت بر امور مملکت است، که مبادا معوج بشود...، باز هم

مردم توضیح دادند و به پاره‌ای از اشکالات مطرح شده در آن زمان پاسخ دادند. مجموعه توضیحات امام خمینی (ره) درباره ولایت فقیه در قالب ده نکته ذیل قابل تنظیم است:

اول. ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد، ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله ﷺ است... مجلس خبرگان می‌خواهند تصویب کنند آن چیزی را که خداوند تبارک و تعالی فرموده است.^۱ شما اطلاع ندارید می‌گوئید ولایت فقیه نداریم، ولایت فقیه از روز اول تا حالا بوده، زمان رسول الله ﷺ بود هم.^۲ ولایت فقیه برای مسلمین یک هدیه‌ای است که خداوند تبارک و تعالی داده است.^۳ ولایت فقیه فاجعه نیست، ولایت فقیه تبع اسلام است،^۴ اسلام ولایت فقیه را واجب کرده است.^۵

دوم. ملت، اسلام را می‌خواهد، ملت ولایت فقیه را می‌خواهد که خدا فرموده. مردم مطلع‌اند که چه می‌خواهند، اگر چنانچه ولایت فقیه را که معنایش این است که آن که خدای تبارک و تعالی برای نظارت در امور و تعیین مراکز قدرت مشخص کرده، آن عبارت از فقیه جامع‌الشرائط است، اگر شما همین را به فراندم ملت بگذارید، همان رأیی را که او آورد این رأی را هم خواهد آورد، مردم همین را می‌خواهند، مردم آن چیزی را که خدا می‌خواهد، آن چیزی که پیامبر خدا ﷺ فرموده، می‌خواهند.^۶

سوم. اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد،

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۷/۳۰، ج ۶، ص ۹۵-۹۸.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۸/۳، ج ۶، ص ۱۱۸.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۸/۹، ج ۶، ص ۱۶۱.

۴. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۷/۱۲، ج ۶، ص ۳۴.

۵. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۸/۳، ج ۶، ص ۱۱۸.

۶. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۸/۱، ج ۶، ص ۱۱۸.

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۷/۱۲، ج ۶، ص ۳۴.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۶/۲۸، ج ۵، ص ۵۲۲.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۷/۱۲، ج ۶، ص ۳۴-۳۶.

۴. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۵ (چاپ اول).

با رأی ملت درست می‌شود، با اکثریت.^۱

ششم. اطمینان می‌دهم که امر دولت اسلامی اگر با نظارت فقیه و ولایت فقیه باشد آسیبی به این مملکت وارد نخواهد شد. کارهایی که دولت یا رئیس‌جمهور یا کسی دیگر بخواهد برخلاف مصالح کشور انجام دهد فقیه کنترل می‌کند.^۲ ولایت فقیه ولایت بر اموری است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود. نظارت کند بر مجلس، بر رئیس‌جمهور که مبدا یک پای خطایی بردارد، نظارت کند بر نخست‌وزیر که مبدا یک خطایی بکند، نظارت کند بر همه دستگاهها، بر ارتش که مبدا یک کار خلافی بکند.^۳ خود ملت این [فقیه] را تعیین می‌کنند، این نظارت می‌کند بر اینکه مبدا خیانت شود... بر رئیس‌جمهور نظارت می‌کند... هکذا آن موارد حساس را نظارت می‌کند فقیه، و تصرف می‌کند فقیه...^۴ اینهایی که می‌گویند روحانیت باید دخالت نداشته باشد نمی‌فهمند یا می‌فهمند و مردم را اغفال می‌کنند، این اشتباه است، روحانیت نظارت بر اوضاع دارد، کارها دست کارشناسهای غیر روحانی است، روحانیون نظارتی بر امور دارند که غلط کاری نشود، یک وقتی کودتا نشود، یک وقت ظلم به مردم نشود، روحانیت می‌خواهد جلوی غارتگری ستم و دزدی را بگیرد.^۵

هفتم. از شئون فقیه است که اگر چنانچه یک مردی با زن خودش رفتارش بد باشد، او را اولاً نصیحت می‌کنند، و ثانیاً تأذیب می‌کنند و اگر

دید نمی‌شود، اجراء طلاق می‌کند.^۱ یکی از چیزهایی که مترتب بر ولایت فقیه است و مع‌الاسف روشنفکرهای ما نمی‌فهمند که ولایت فقیه یعنی چه، یکی‌اش هم تحدید این امور است. مالکیت را در عین حال که شارع مقدس محترم شمرده است، لکن ولی امر می‌تواند همین مالکیت محدودی که می‌بیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره شود.^۲

اینکه در این قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است، روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایان برای اینکه -خوب دیگر- خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند یک مقداری کوتاه آمدند. اینکه در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه است نه همه شئون ولایت فقیه.^۳

هشتم. اگر فقهی یک مورد دیکتاتوری بکند، از ولایت می‌افتد پیش اسلام، اسلام هر فقهی را ولی نمی‌کند، آن که علم دارد، عمل دارد، مشی‌اش مشی اسلام است، سیاستش سیاست اسلام است، آدمی که تمام عمرش را در اسلام گذرانیده و آدم معوجی نیست.^۴ اینها خیال می‌کنند اگر چنانچه ولایت فقیه پیش بیاید، قلدری پیش می‌آید، دیکتاتوری پیش می‌آید، در حالیکه در اسلام از این حرفها نیست. اگر ولایت فقیه نباشد دیکتاتوری می‌شود. جلوی دیکتاتوری را ما می‌خواهیم بگیریم، نمی‌خواهیم دیکتاتوری باشد، می‌خواهیم ضد

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۷/۳۰، ج ۶، ص ۹۶.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۶/۲۸، ج ۵، ص ۵۲۲.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۷/۳۰، ج ۶، ص ۹۷.

۴. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۸/۱۶، ج ۶، ص ۲۳۴.

۵. امام خمینی، صحیفه نور، مصاحبه اریک رولو از لوموند، ۵۸/۹/۹، ج ۶، ص ۳۴۳.

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۸/۹، ج ۶، ص ۱۶۱.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۸/۱۴، ج ۶، ص ۲۱۷.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، مصاحبه با حامد الگار، ۵۸/۱۰/۷، ج ۶، ص ۵۱۹.

۴. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۶/۳۰، ج ۶، ص ۵۳۳.

دیکتاتوری می‌کنید، شما دارید در مقابل ملت می‌ایستید، ملت اسلام را می‌خواهد، شما می‌گوئید لازم نیست، ملت ولایت فقیه را می‌خواهد - که خدا فرموده - شما می‌گوئید، خیر لازم نیست.^۱

دهم. آنقدر به ولایت فقیه اثر متریقی بار است که در سایر مواردی که شما ملاحظه می‌کنید معلوم نیست مثل آنجا باشد،^۲ بهترین اصل در اصول قانون اساسی، این اصل ولایت فقیه است.^۳

امام خمینی پس از تثبیت قانونی ولایت فقیه، از اوایل زمستان ۱۳۵۸ تا اواخر پائیز ۱۳۶۶ به مدت هفت سال، یعنی تا زمان طرح ولایت مطلقه دیگر بندرت از ولایت فقیه سخن گفت^۴ و بیشتر به اعمال ولایت پرداخت. مهمترین اظهار نظر حضرت امام در این دوران پیامی است خطاب به وکلای مجلس:

«با تشکر از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی، چون گفتار آقایان پخش می‌شود، ممکن است سوء تفاهمی بین مردم حاصل شود، لازم است عرض کنم، آیات و روایاتی وارد شده است که مخصوص به معصومین علیهم‌السلام است و فقها و علمای بزرگ اسلام هم در آنها شرکت ندارند، تا چه رسد به مثل اینجانب، هر چند فقهای جامع‌الشرایط از طرف معصومین علیهم‌السلام نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبری موکول به آنان است، لکن این امر غیر از ولایت کبری است که مخصوص به معصومین علیهم‌السلام است. تقاضای اینجانب آن است که در صحبت‌هایی که می‌شود و پخش می‌گردد، ابهامی

دیکتاتوری باشد، ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است، نه دیکتاتوری.^۱ این حرف‌هایی که می‌زنند که اگر چنانچه ولایت فقیه درست بشود دیکتاتوری می‌شود، از باب این است که اینها ولایت فقیه را نمی‌فهمند... ولایت فقیه می‌خواهد جلوی دیکتاتوری را بگیرد، نه اینکه می‌خواهد دیکتاتوری بکند.^۲ در عین حالی که از ولایت فقیه سر در نمی‌آورند می‌گویند اگر بنا باشد که ولایت فقیه بشود، دیکتاتوری می‌شود، مگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام که ولی امور مردم بود دیکتاتور بود؟ مگر خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که ولایت داشته دیکتاتور بود؟... دیکتاتور کدام است؟ در اسلام همچو چیزی مطرح نیست، اسلام دیکتاتوری را محکوم می‌کند. اسلام یک نفر فقیه بخواهد اگر دیکتاتوری کند از ولایت ساقطش می‌کند.^۳

نهم. [خطاب به خبرگان منتخب مردم] مردم شما را وکیل کردند که جمهوری اسلامی درست کنید، کسی که مخالفت کند با احکام اسلام، مخالفت با جمهوری اسلامی است، مخالفت با رأی موکلین است، آنها شما را وکیل نکردند برای این امر، همه‌تان هم اگر چنانچه یک چیزی بگوئید که برخلاف مصالح اسلام باشد، وکیل نیستید، از شما مقبول نیست، ما به دیوار می‌زنیم حرفی را که برخلاف مصالح اسلام باشد. آنقدری که شما اختیار دارید در این مجلس این است که جمهوری اسلامی را بر طبق موازین اسلامی پیاده کنید. البته راجع به امور اداریش و [مانند] اینها نظر دادن هیچ مانعی ندارد... ملت اگر وکلایشان خواستند برخلاف اسلام عمل کنند مردم مختارند که وکلایشان را عزلشان کنند، بریزند دور، آنها خیال می‌کنند که نه، این خلاف آزادی است. شما دارید

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۷/۳۰، ج ۶، ص ۹۷.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۸/۳، ج ۶، ص ۱۱۸.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۷/۳۰، ج ۶، ص ۹۷.

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۷/۱۲، ج ۶، ص ۳۴-۳۶.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ۵۸/۸/۱۶، ج ۶، ص ۲۳۴.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، مصاحبه با حامد الگار، ۵۸/۱۰/۷، ج ۶، ص ۵۱۹.

۴. در این فاصله تنها به وظیفه مردم در دفاع - ولو اینکه ولی فقیه هم نگوید - اشاره دارند،

صحیفه نور، ۱۳۶۲/۷/۴، ج ۱۸، ص ۱۲۷ (چاپ اول).

نباشد و مرزها از هم جدا باشد.»^۱

۷. حضرت امام خمینی قدس سره در جامعه تحت ولایت خود مردم را در انتخاب وکلای مجلس و رئیس جمهور آزاد می‌گذاشت، در مقابل این مشی حضرت امام (ره) برخی از روحانیون معتقد بودند که اصولاً دخالت در حوزه امور عمومی به هر نحوی اختصاص به فقها دارد و مردم بدون نظر مصداقی و موردی فقهای عظام حق دخالت در امور یاد شده را ندارند. به عبارت دیگر این گروه از روحانیون قائل به محجوریت مطلق مردم در حوزه امور عمومی بودند، و معتقد بودند که مردم حتی صلاحیت ندارند براساس رهنمودهای کلی مجتهدان آن معیارهای عام را بر مصادیق تطبیق نمایند. به بیان دیگر تطبیق احکام بر موضوعات و شناخت موضوعات در حوزه امور عمومی - از قبیل تشخیص اصلح در انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری - از زمره اموری است که تنها در صلاحیت مجتهدان است. حضرت امام خمینی این روش و منش را مردود دانست و در مقابل، اینگونه صلاح دید که مردم با رعایت ضوابط دینی در حوزه مادون رهبری تحت نظارت عالیه ولی فقیه مجاز به انتخاب هستند. برای نمونه به سه مورد از دیدگاههای حضرت امام قدس سره در این زمینه اشاره می‌کنیم:

«انتخابات در انحصار هیچ کس نیست، نه در انحصار روحانیت است، نه در انحصار احزاب است، نه در انحصار گروهها، انتخابات مال همه مردم است، مردم سرنوشت خودشان دست خودشان است و انتخابات برای تحصیل سرنوشت شما ملت است. از قراری که من شنیده‌ام در دانشگاه بعضی اشخاص رفته‌اند گفته‌اند که دخالت در انتخابات، دخالت در سیاست است و این حق مجتهدین است... این یک توطئه‌ای

است. همانطوری که یک مجتهد در سرنوشت خودش باید دخالت کند، یک دانشجوی جوان هم باید در سرنوشت خودش دخالت کند.»^۱
«ما باید به مردم ارزش بدهیم، استقلال بدهیم و خودمان کنار بایستیم و روی خیر و شر کارها نظارت کنیم.»^۲

«مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد یا گروه یا دسته‌ای حق تحمیل فرد یا افرادی را به مردم ندارند، جامعه اسلامی ایران که با درایت و رشد سیاسی خود جمهوری اسلامی و ارزشهای والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته و به این بیعت و این پیمان بزرگ وفادار مانده‌اند، مسلم قدرت تشخیص و انتخاب کاندیدای اصلح را دارند.»^۳
مباحثی که حضرت امام (ره) در دو سال اخیر زمامداری خود مطرح فرموده‌اند مرتبط با سه محور دیگر اندیشه سیاسی ایشان است یعنی قلمرو اختیارات (اطلاق ولایت)، دیدگاه جدید درباره شرط فقاقت (عنایت به عنصر زمان و مکان) و تذکری درباره ولی منتخب که حول محور انتصاب مطرح می‌شود، اما درباره محور اول یعنی ولایت غیر از آنچه به آن پرداخته شد، نکته‌ای از ایشان مشاهده نمی‌شود. مباحث خبرگان بازنگری قانون اساسی نیز اکثراً حول بحث اطلاق و انتصاب و لوازم آنها دور می‌زند و کمتر بالاصاله به بحث ولایت پرداخته شده است. بررسی و تحلیل علل نحوه طرح عمومی رو به تزاید حکومت ولایی و ولایت فقیه پس از رحلت حضرت امام قدس سره مجال دیگری می‌طلبد.

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳۶۲/۱۲/۹، ج ۱۸، ص ۲۴۵-۲۴۶ (چاپ اول).

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳۶۴/۵/۲۷، ج ۱۹، ص ۲۰۶ (چاپ اول).

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳۶۴/۱/۱۱، ج ۲۰، ص ۱۹۴ (چاپ اول).

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳۶۴/۸/۱، ج ۱۱، ص ۲۳۷ (چاپ اول).

جمهوری - در عرف عصر ما - حکومتی است با مختصات ذیل:
اول. مردم در حوزه امور عمومی اولاً مساویند، ثانیاً دارای حق تعیین سرنوشت خود هستند، ثالثاً صلاحیت استیفای این حق را نیز دارا هستند، به عبارت دیگر مردم در حوزه امور عمومی رشیدند.

دوم. رئیس جمهوری از سوی مردم انتخاب می شود. رئیس جمهوری وکیل مردم در حوزه امور عمومی است.

سوم. دوره زمامداری رئیس جمهوری محدود است (چهار تا هفت سال) تجدید انتخاب وی بیش از یک بار میسر نیست. بنابراین ریاست جمهوری ادواری است، مسالمت آمیز و با انتخاب مردم بر سرکار می آید و در وقت مشخص (نه صرفاً با مرگ، کودتا و عزل) جای خود را به دیگری می سپارد.

چهارم. رئیس جمهور در مقابل مردم مسئول است و تحت نظارت عمومی انجام وظیفه می کند.

پنجم. رئیس جمهور نسبت به دیگر شهروندان هیچ امتیاز شخصی ندارد و همانند تمامی مردم، تابع قانون و مسئول تمام اعمال خود است. ششم. اختیارات رئیس جمهوری مقید به قانون مورد قبول شهروندان است.

هفتم. حاکمیت ملی بطور مساوی میان دو دستگاه اجرائی و تقنینی تقسیم شده است. رئیس مملکت و رئیس دستگاه اجرائی رئیس جمهوری است. وزرا در برابر رئیس جمهور مسئولند نه در برابر پارلمان. قوه مقننه نمی تواند دولت را سرنگون کند، قوه مجریه نیز حق انحلال پارلمان را

فصل دوازدهم

ولایت و جمهوریت

درک ابعاد نظری نسبت ولایت و جمهوریت در گرو پاسخگویی به سؤالات ذیل است: ضوابط و ذاتیات حکومت جمهوری چیست؟ حکومت ولایی با حکومت جمهوری چه نسبتی دارد؟ آیا ولایت فقیه با جمهوری اسلامی سازگار است؟ چگونه و از چه طرفی می توان حکومت ولایی را با جمهوری اسلامی جمع کرد؟ راه‌های مختلف جمع ولایت فقیه و جمهوری اسلامی با هم چه نسبتی دارند؟

۱. مختصات حکومت جمهوری

حضرت امام خمینی قدس سره در معرفی جمهوری اسلامی چندین بار به این مهم تصریح کردند که «جمهوری به همان معنا که در همه جا جمهوری است، جمهوری اسلامی جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها.»^۱ اکنون این سؤال مطرح است که در همه جا جمهوری به چه معناست؟ سایر جمهوری‌ها چه ویژگی‌هایی دارند؟
نظام جمهوری نوعی زمامداری و اداره جامعه است.^۲ حکومت

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۵۱، ج ۳، ص ۴۱ و ۷۲ و ۱۰۷ (چاپ دوم).

۲. برای آشنایی بیشتر با تاریخچه و سیر تطور مفهوم جمهوریت رجوع کنید به:

← A Companion to contemporary political philosophy, Edited by R.E. Goodin and P. Pettet, chapter 32: Republicanism by K. Hakonsen, BlackWell, U.S.A., 1993.

ندارد. براساس این ضابطه، مجریه ریاستی مقابل مجریه پارلمانی است.^۱ در جهان معاصر غیر از جمهوری دمکراتیک (با ضوابط یاد شده) دو نوع جمهوری دیگر نیز به چشم می‌خورد یکی جمهوریهای سوسیالیستی براساس دیکتاتوری پرولتاریا و ایدئولوژی مارکسیسم و دیگری جمهوریهای جهان سوم که تنها در عنوان حکومت با حکومت‌های سلطنتی متضادند و الا در محتوا هیچ فرقی با نظام سلطنتی ندارند.

حضرت امام (ره) به صراحت جمهوریهای نوع سوم را مردود شمردند،^۲ واضح است که مرادشان از جمهوری، جمهوری سوسیالیستی نیز نبوده است، با توجه به سازگاری بسیاری از ضوابطی که برای جمهوری اسلامی در پاریس اعلام فرمودند تردیدی باقی نمی‌ماند که مراد از جمهوری در همه جای دنیا با عنایت به سرزمینی که این نظریه در آن ابراز می‌شد (فرانسه) نوع اول از جمهوری است با هفت ضابطه یاد شده. بی‌شک تلقی عمومی از فرمایش حضرت امام (ره) نیز همین معنی از جمهوری بود.

۲. مقایسه حکومت ولایی با حکومت جمهوری

حکومت ولایی و حکومت جمهوری دو نوع حکومتند که با هم موارد اشتراک و موارد افتراقی دارند.

موارد اشتراک حکومت ولایی و حکومت جمهوری عبارتند از:

اول. هر دو حکومت هستند، و در هر دو وجود حکومت برای اداره جامعه ضروری است.

دوم. در هر دو حکومت، مصلحت مردم رعایت می‌شود. موارد افتراق حکومت ولایی و حکومت جمهوری عبارتند از:

اول. در حکومت جمهوری مردم در حوزه امور عمومی مساوی هستند (شهروندان برابر)، در حکومت ولایی، مردم در حوزه امور عمومی با اولیاء خود هم‌تراز نیستند.

دوم. در حکومت جمهوری، شهروندان در حوزه امور عمومی ذی‌حق و رشیدند. در حکومت ولایی، مردم در حوزه امور عمومی محجورند و بدون اذن اولیاء شرعی خود مجاز به تصرف و دخالت در این حوزه نیستند.

سوم. در حکومت جمهوری، زمامدار وکیل مردم است. در حکومت ولایی، زمامدار ولی بر مردم است.

چهارم. در حکومت جمهوری زمامدار از سوی مردم انتخاب می‌شود. در حکومت ولایی زمامدار از سوی شارع نصب می‌شود و مردم موظف به تولی و پذیرش ولی شرعی هستند.

پنجم. در حکومت جمهوری، دوران زمامداری موقت است و زمامداری ادواری می‌باشد، در حکومت ولایی زمامداری مادام‌العمر است و رهبر به شکل عادی جای خود را به دیگر نمی‌سپارد، بلکه کناره‌گیری یا با از دست دادن شرایط است یا مرگ.

ششم. در حکومت جمهوری زمامدار در مقابل مردم مسئول است و تحت نظارت ایشان است. در حکومت ولایی زمامدار در برابر مردم (مولی علیهم) مسئول نیست و تحت نظارت آنان نیز نمی‌باشد.

هفتم. در حکومت جمهوری اختیارات زمامدار مقید به قانون است. در حکومت ولایی، ولی امر مافوق قانون است و مشروعیت قانون به تنفیذ آن از سوی ولی امر وابسته است.

۱. رجوع کنید به دکتر ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، مبانی و کلیات، (تهران، ۱۳۶۸) ص ۵۵۲ و ۵۵۳.

دکتر سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، اصول و مبانی کلی نظام، (تهران، ۱۳۷۴) ص ۵۳ و ۵۴.

۲. رجوع کنید به صحیفه نور، ۵۷/۸/۳، ج ۲، ص ۱۰۳، ۵۷/۸/۱۰، ص ۱۶۲-۱۶۵.

واقعاً معتقد به ولایت شرعی فقیه منصوب از جانب خداوند به ولایت مطلقه بر مردم بود، یا باید واقعاً قائل به انتخاب زمامدار به عنوان وکیل مردم بود، و این دو در صورت رعایت تمام خصلتهای ذاتی هر یک با دیگری قابل جمع نیستند.

۳. طرق جمع ولایت فقیه و جمهوری اسلامی

اگر بخواهیم هم به ضوابط جمهوریت وفادار بمانیم، هم اهداف، ارزشها و احکام دین را رعایت کنیم و هم به ولایت فقیه تن دهیم، با توجه به تزامم ولایت فقیه و جمهوری اسلامی چاره‌ای جز تصرف در پاره‌ای از مبانی و ضوابط ولایت فقیه یا جمهوریت نداریم. زیرا که اهداف، ارزشها و احکام دین می‌باید رعایت شود و مجاز نیستیم که بعضی از امور دین را بپذیریم و بعضی را زیر پا بگذاریم (و یقولون تؤمن ببعض و نکفر ببعض)^۱. افزون از دو دهه بعد از مطرح شدن جمهوری اسلامی (از مهر ۱۳۵۷) و بیش از بیست سال پس از مطرح شدن ولایت فقیه در فضای عمومی ایران (از تابستان ۱۳۵۸) مجموعاً سه راه‌حل برای سازگاری ولایت فقیه و جمهوری اسلامی از سوی فقیهان و صاحب نظران ایرانی عرضه شده است. براساس هر یک از این سه طریق حکومتی متفاوت با دیگر طرق رقم زده می‌شود.

طریق اول. تصرف در «ولایت انتصابی مطلقه فقیه»

این راه‌حل مبتنی بر تصرفات ذیل در مبانی ولایت فقیه است:

اول. مراد از ولایت، ولایت شرعی نیست که اعم من وجه از حکومت باشد و به معنای نوعی حکومت مبتنی بر محجوریت مردم باشد، بلکه

هشتم. در حکومت ولایی مهمترین شرط زمامدار فقاهاست است. در حکومت جمهوری لزوماً فقاهاست شرط مدیریت جامعه نیست. نهم. حکومت جمهوری معاهده و عقدی است بین زمامدار و شهروندان، در حالیکه حکومت ولایی و ولایت عقد نیست، بلکه حکمی وضعی از جانب شارع است که ولی امر و مولی علیهم (مردم) هر دو مکلف به پذیرش آن هستند.

دهم. در حکومت جمهوری، عقل جمعی موکلین مبنای اداره جامعه است و زمامدار موظف است که خود را با نظر موکلین (مردم) تطبیق دهد. در حکومت ولایی رأی و صلاحدید شخص ولی امر مبنای اداره جامعه است و مردم (مولی علیهم) موظفند خود را با او تطبیق دهند. در حکومت ولایی، ولی امر مصلحت مردم را بهتر از خودمردم تشخیص می‌دهد و رعایت می‌کند.

واضح است که حکومت جمهوری نسبت به دین و ایدئولوژی مردم لااقتضاء است، در جامعه‌ای که اکثریت آن متدین به یک دین یا معتقد به یک ایدئولوژی هستند، حکومت جمهوری مقید به رعایت آن دین و ایدئولوژی است به شرطی که ذاتیات و مقومات حکومت جمهوری رعایت شود. جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. جمهوری اسلامی حکومتی است که در آن نه تنها ضوابط و خصائص جمهوریت رعایت می‌شود، بلکه اهداف و ارزشهای متعالی دین در آن دنبال شده، احکام شریعت اسلامی در آن اجرا می‌گردد.

با عنایت به دو صفت مشترک و ده ممیزه حکومت ولایی و حکومت جمهوری، این دو حکومت – اگر قرار باشد ضوابط هر دو واقعاً (نه فقط لفظاً) پیاده شود – سازگار نیستند، بلکه متعارضند^۱ به عبارت دیگر یا باید

← معمای لاینحل جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، ص ۲۱۵-۲۲۰.

۱. سورة نساء، آیه ۱۵۰.

۱. رجوع کنید به آیت الله دکتر مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت (لندن، ۱۹۹۴ م).

مسئولین اصلی جمهوری اسلامی را فراهم آورد و نظارت کند که ذره‌ای از آرمانها و اهداف متعالی دین عدول نشود. پس از تصویب قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهوری و وکلای مجلس مقننه، مهمترین وظیفه فقیه نظارت بر حسن اجرای دین در جامعه است.

مشی امام خمینی قدس سره، بر همین منوال بوده و اگر پاره‌ایی موارد خلاف این مشاهده می‌شود، ضرورت‌های زمان جنگ هشت ساله بوده است. این راه‌حل، اندیشه غالب در صدر جمهوری اسلامی بوده و طلایه‌های آن در آثار استاد شهید مرتضی مطهری دیده می‌شود،^۱ مذاکرات خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ باعث شکل‌گیری و نضج این اندیشه شد،^۲ و برخی فقیهان را به تبیین مبانی فقهی نظام جمهوری اسلامی تشویق کرد.^۳ تبیین فنی مبانی این طریق که منجر به تولد یک نظریه در فقه سیاسی شیعه شد، براساس فقه استدلالی مروهون کوششهای فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله منتظری طی شش سال تدریس مبانی فقهی دولت اسلامی در حوزه علمیه قم^۴ و سپس تکمیل و تنقیح

ولایت یعنی حکومت (نسبت بین ولایت به این معنا و حکومت تساوی است)، نوع حکومت را قیود بعدی مشخص می‌کند. ولایت در نهج‌البلاغه و برخی روایات به همین معنا استعمال شده و به معنای ولایت شرعی – با آن حدود مضیقش – نمی‌باشد.

دوم. در زمان غیبت ائمه علیهم‌السلام، حکومت، انتصابی نیست، کسی از جانب خداوند به حکومت بر مردم منصوب نشده است. بلکه حکومت انتخابی است و زمامدار از سوی مردم از میان افراد واجد شرائط انتخاب می‌شود. براین اساس ولایت یا حکومت انتخابی است.

سوم. ولایت (به معنای مساوی حکومت) حکم نیست تا نتوان آن را مقید به شرط ضمن عقد کرد، بلکه عقد لازم و معاهده ویژه‌ای بین مردم و حاکم است که می‌تواند مقید به قانون اساسی به عنوان شرط ضمن عقد باشد. هم مردم و هم زمامدار، موظف به رعایت حدود و ضوابط پیش‌بینی شده در قانون اساسی هستند. براین مبنا رهبر، فوق قانون نیست، او نیز تحت قانون و موظف به رعایت دقیق قانون اساسی است. لذا ولایت انتخابی مقید به قانون اساسی است. واضح است که در یک جامعه دینی قانون اساسی آن مقید به رعایت تمامی اهداف، ارزشها و احکام دینی است.

چهارم. ازسوی شارع مقدس تنها شرائط زمامدار ابرازشده است. مهمترین شرائط زمامدار تدین، تدبیر، عدالت و فقاهاست. وظائف اجرایی زمامدار به میزانی که مردم خود اعمال حاکمیت ملی را به عهده می‌گیرند تقلیل می‌یابد، به این معنا که در زمان غفلت مردم از اقامه حکومت عادلانه، فقیه وظیفه بیداری، ارشاد و رهبری نهضت را به عهده دارد؛ در زمان تأسیس نظام جمهوری اسلامی او می‌باید ارکان حکومت انقلاب را منصوب نماید و مقدمات تنظیم قانون اساسی و انتخاب

۱. آیت‌الله شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، مجموعه آثار، ص ۵۵۳-۵۵۵، سیری در نهج‌البلاغه، ص ۱۲۴ و ۱۲۷. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۰ و ۸۶، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۴۹-۱۵۶. بویژه مصاحبه استاد شهید از سیمای جمهوری اسلامی در آستانه رفتارندم جمهوری اسلامی در کتاب پیرامون انقلاب اسلامی.
۲. رجوع کنید به صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ذیل اصول ۵، ۵۶، ۱۰۷ تا ۱۱۲.
۳. از جمله آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی، معالم الحکومة الاسلامیة (مفاهیم القرآن، ج ۲، اصفهان ۱۴۰۱ ق. م، ص ۲۲۳-۲۶۷) و کتاب حکومت اسلامی در چشم‌انداز ما (قم، ۱۳۵۸) و آیت‌الله شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، ولایت فقیه حکومت صالحان (تهران، ۱۳۶۳) ص ۵۰.
۴. دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة (۴ جلد، قم ۱۴۰۸-۴۱۱ ه. ق.)، دو جلد از ۴ جلد این کتاب در پنج جلد به فارسی ترجمه شده است: مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه و تقریر حجج اسلام صلواتی و شکوری، (تهران، قم ۱۳۷۳-۱۳۷۶).

شده است و کلاً معنای جدیدی از جمهوری ارائه شده است که می‌باید در ترمینولوژیهای حقوق عمومی و دائرةالمعارفهای علوم سیاسی مورد توجه اساتید فن قرار گیرد. جمهوری ناب با جمهوری به معنای رایج (جمهوری همانگونه که همه جا جمهوری است) مشترک لفظی است. آنچه اصیل است ولایت فقیه است، و می‌باید براساس مبانی دین جمهوری را تعریف کرد نه براساس ضوابط فرهنگ غربی. از این دیدگاه: «معنای جمهوری اسلامی هم غیر از این نیست که اصل مکتب اسلام توسط وحی الهی تثبیت شده است و چیزی بر او افزوده یا از آن کاسته نمی‌شود و هیچ تأثیری برای بیعت جمهور و میثاق توده مردم نیست مگر انشاء تعهد و گردن نهادن، و به همین معنا رسالت رسول اکرم ﷺ نیز جمهوری است. زیرا توده انسانهای متفکر بعد از ارزیابی، آنرا می‌شناسند و بعد از معرفت وی، اعتراف به حقانیت آن می‌نمایند و به همین معنا ولایت، خلافت و امامت امام معصوم ﷺ جمهوری است. سمتهای الهی قابل جعل درباره غیر معصومین مانند فقیهان جامع الشرایط از قبیل منصب افتاء و پست قضاء و مقام ولایت همه آنها جمهوریند، یعنی ثبوت آنها فقط بانص و نصب الهی است و توسط معصومین حاصل می‌شود، و اثبات و تنفیذ و اعتراف و... با آراء جمهور محقق می‌گردد.»^۱

این معنای جمهوری در زمان فرماندم جمهوری اسلامی و در صدر استقرار نظام هنوز ابتکار نشده و به مردم ابلاغ نگردیده بود؛ هر چند جوانه‌های آن در مذاکرات مجلس خبرگان به چشم می‌خورد. اما تقیح و ارائه مبانی نظری آن، مرهون کوششهای استاد محترم تفسیر و فلسفه آیت‌الله جوادی آملی در سال ۱۳۶۷ در نقد طریق اول (نظریه ولایت

آن- پا به پای مشکلات و مسائل مستحدثه جمهوری اسلامی- بوده است.^۱ براساس طریق اول، جمهوری اسلامی حکومتی است که زمامدار آن بطور موقت از بین فقهای مدبر از سوی مردم انتخاب می‌شود و مقید به قانون اساسی مدون بر مبانی اسلامی است. لذا تمامی ضوابط جمهوریت از یک سو و تمامی اهداف و ارزشهای متعالی دین و احکام شرع انور از سوی دیگر توأمان رعایت می‌شود. فارغ از پاره‌ای نقدهای وارد بر این طریق، بر این اساس حکومت واقعاً «جمهوری اسلامی» است، هر چند قطعاً نمی‌توان آنرا «حکومت ولایی» دانست.

طریق دوم. تصرف در مبانی جمهوریت

تصرف در مبانی جمهوریت دو گونه صورت گرفته است:

اول. قلب معنای جمهوریت. جمهوریت را می‌باید براساس اسلامیت تعریف کرد، و «جمهوری ناب» برخاسته از «اسلام ناب محمدی» است. در جمهوری ناب، مردم مکلفند که آنچه خداوند برای ایشان صلاح دیده است بپذیرند. آنان که صلاح‌دید خداوند را می‌پذیرند، فرزانه‌اند. آنگاه که مردم به این تکلیف الهی خود عمل کردند، یعنی ولی منصوب از جانب خداوند را پذیرفتند، جمهوری ناب شکل می‌گیرد. بر این اساس اسلام هم جمهوری است، قرآن هم جمهوری است. زیرا جمهور مردم موظفند اسلام و قرآن را بپذیرند و جمهور مردم مسلمان اسلام و قرآن را پذیرفته‌اند. (حتی می‌توان گفت براین اساس الوهیت خداوند و پذیرش آن در عالم ذر از سوی آدمیان نیز جمهوری بوده است) رأی مردم تولی و پذیرش ولایت است نه توکیل و تفویض. مردم مبدأ قابلی حکومت‌اند نه مبدأ فاعلی آن. در این طریق در هر ده ضابطه حکومت جمهوری تصرف

۱. استاد آیت‌الله شیخ عبدالله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، مقاله امامت و ولایت، ص ۱۷۱-۱۷۹.

۱. از جمله آراء فقهی و اظهارنظرهای معظم‌له در اردیبهشت ۱۳۷۲، آبان ۱۳۷۶ و تیر ۱۳۷۷.

انتخابی مقبده فقیه^۱ و تکمیل آن در سال ۱۳۷۵ (در نقد نظریه وکالت مالکان شخصی مشاع) است.^۲ براین اساس «حکومت ولایی» و ولایت فقیه به معنای واقعی کلمه شکل می‌گیرد. اما جمهوریت مطلوب در آن (وظیفه پذیرش از سوی جمهور مردم و تولی و پذیرش بالفعل حکومت از سوی جمهور مردم) با جمهوریت در طریق اول (حق انتخاب زمامدار از سوی مردم و دخیل بودن نظر مردم در منطقه الفراغ و حوزه مباحات) تفاوت بنیادی دارد، تا آنجا که این دو جمهوری تنها در لفظ جمهوریت با هم مشترکند. جمهوری در طریق دوم را می‌توان «جمهوری ولایی» نیز نامید. در واقع تکیه جمهوریت در این طریق بر «جمهور» مردم به عنوان توده منتشر است نه نهاد متشکل و مشخص «جمهوری». و بین جمهور (توده منتشر) و نهاد جمهوری تفاوت بسیار است.

دوم: تقلیل معنای جمهوریت. «اصطلاح جمهوری در فلسفه سیاسی مفهومی متعین، ثابت، و غیرقابل تغییر ندارد... نباید گمان کرد که جمهوری دقیقاً شکل خاصی از حکومت است، تا نظام فعلی ما - که جمهوری است - همان شکل را تقلید کند، هنگامی که مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی مبارزه با رژیم سلطنتی را شروع کردند و سرانجام آنرا برانداختند و نظام جمهوری را به جای رژیم سلطنتی جایگزین نمودند، بواقع حکومتی را نفی کردند که معیار مشروعیت خویش را موروثی بودن حاکمیت می‌دانست. مردم نظامی را جایگزین رژیم سابق کرده‌اند که شکل و خصوصیات آن همخوان با موازین اسلام و دیدگاه‌های دینی درباره حکومت است و براساس مصالحی که باید در

اوضاع متغیر زمان مورد توجه قرار گیرد، تعیین می‌شود.^۱ بر این مبنا اولاً: «جمهوریت» شکل خاصی از حکومت نیست، و لذا بین جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی چندان فرقی نیست. ثانیاً: تنها می‌توان گفت نظام جمهوری با سلطنت موروثی تفاوت دارد. لذا حتی بر نظام سلطنتی مطلقه غیرموروثی، نظام دیکتاتوری، استبدادی و یک‌سالار، نظام اتوکراتیک و ربانی سالار نیز می‌توان جمهوری اطلاق کرد. فاصله این معنی با معنای متعارف جمهوری بی‌نیاز از بیان است.

طریق سوم. جمع طولی زمانی ولایت فقیه و جمهوری اسلامی

«جمهوری اسلامی» حکومت گذار به تحقق «حکومت اسلامی» است.^۲ از آنجا که از آغاز مردم مہیای پذیرش «حکومت اسلامی» (ولایت فقیه) با تمامی لوازم آن نبودند، ابتدا «جمهوری اسلامی» که حکومتی در طریق تحقق اهداف، ارزشها و احکام اسلامی است به مردم معرفی شد تا پس از تمهید مقدمات و فراهم شدن زمینه‌های پذیرش عمومی، حکومت صدرصد اسلامی یعنی «ولایت انتصابی مطلقه فقیه» در جامعه استقرار یابد. بر این اساس «جمهوری اسلامی» به عنوان حکومت گذار به ولایت

۱. آیت‌الله شیخ محمدتقی مصباح یزدی، پرسشها و پاسخها، ج ۱: ولایت فقیه و خبرگان، ص ۳۰، قم، ۱۳۷۸.

۲. مضمون این جمله را دو شاهد عادل (بینه شرعی) از حضرت امام ره در پاریس نقل کرده‌اند. فارغ از این انتساب - که در آثار منتشر شده امام خمینی (ره) ذکر نشده است - همین مضمون در هفته‌نامه شما (نشریه جمعیت مؤتلفه اسلامی، شماره ۷، ۲۱ فروردین ۱۳۷۶) نیز به نحوی مطرح شده است:

«پیشنهاد می‌شود مجمع محترم [تشخیص مصلحت نظام] با کسب اجازه از مقام معظم رهبری، چنانچه اجازه فرمودند درباره موضوعات زیر به بحث و بررسی نشسته و نظرات مشورتی را تقدیم ولی امر مسلمین نمایند... نحوه وصول نظام جمهوری اسلامی به نظام حکومت عدل اسلامی».

۱. پیشین.

۲. استاد آیت‌الله جوادی آملی، مقاله مبانی نظری ولایت فقیه، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره اول، پائیز ۱۳۷۵، قم.

فقیه (حکومت اسلامی) سه گونه توجیه شده است:

اول: جمهوری اسلامی تاکتیکی برای فریب دشمن بود.^۱ به این معنا که با جانبداری ظاهری رهبر انقلاب از دموکراسی، جمهوریت و حکومت مردمی دشمنان انقلاب فریب خورده، با تصور استقرار یک نظام جمهوری و دموکراتیک دست از عداوت خود با نظام نوپای اسلامی برخواهند داشت. با این تاکتیک حساب شده حکومت اسلامی در قالب ظاهری جمهوریت و مردمسالاری ریشه می‌دواند و در موقع مقتضی با کنار زدن نقاب، حکومت اصیل اسلامی (ولایت فقیه) را برقرار می‌کند. با انجام این تاکتیک دشمن غافلگیر شد و نتوانست از استقرار حکومت ولایی در ایران جلوگیری کند. بر این اساس دموکراسی، جمهوریت و حکومت مردمی در نظام ولایی محلی از اعراب ندارد و صرفاً به مثابه یک تاکتیک پیروز در جنگ اسلام و کفر جهانی پیش گرفته شد.

دوم: جمهوری اسلامی به عنوان راه‌حل اضطراری^۲ در شرایط اضطراری عمل به احکام اولیه ساقط می‌شود، و حتی اکل میته نیز - که در احوال عادی امری حرام است - مجاز می‌شود. با اینکه مردمسالاری و جمهوریت با حکومت اسلامی (یعنی ولایت فقیه یا فقیه‌سالاری) متضاد

۱. «امام ره همین آمریکا را فریب داد، با مصاحبه‌هایی که در پاریس کرد. حالا می‌بینیم یک روحانی‌نما در ایران پیدا شده و می‌گوید که نه، ولایت فقیه همان است که امام آنجا گفته است. آنرا امام برای فریب آمریکا گفت... امام متناسب با افکار آنها حکومت مردمی و دموکراسی را بیان کرد. بله ما خیلی چیزها را قبل از اینکه عملی کنیم نباید به دشمن بگوییم. الان اینها می‌گویند که معنای جمهوریت و اصل ولایت فقیه همان چیزی است که امام در پاریس بیان کرد.» جلال‌الدین فارسی، مصاحبه با روزنامه ابرار، ۲۲ تیر ۱۳۷۹، ص ۶.

۲. «حضرت امام در اوایل انقلاب، جمهوریت نظام را اضطراری پذیرفتند. والا دیدگاه حضرت امام خمینی تنها حکومت اسلامی بود، نه جمهوری اسلامی و بین این دو تفاوت بسیاری وجود دارد.» حجت‌الاسلام شیخ محسن غروی، از شاگردان آیت‌الله مصباح یزدی، روزنامه نوروز، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۰، ص ۱.

است، اما در شرایط اضطراری - یعنی شرائطی که جامعه آمادگی پذیرش حکومت ولایی را ندارد - از باب اکل میته می‌توان جمهوریت را اضطراراً پذیرفت، واضح است که به مجرد اینکه شرائط عادی شد حکم اضطراری نیز از حیث انتفاع ساقط می‌شود. لذا جمهوریت نظام حکمی اضطراری (جمهوری اسلامی حکم ثانوی) و حکومت ولایی حکم اولیه است.

سوم: جمهوری اسلامی به عنوان مصلحت موقت^۱. توجه به مقتضیات زمان و مکان و بکارگیری عنصر مصلحت از مزایای حکومت ولایی است. وقتی احراز شود که در شرائط خاصی حکم شرعی امکان اجرا ندارد و عملی کردن آن محتاج تمهید مقدماتی است، برای وصول به مطلوب مصلحت‌سنجی می‌شود و هر وسیله‌ای که تقرب به هدف را باعث شود بکار گرفته می‌شود، حتی اگر آن وسیله در شرائط عادی مردود و ناسازگار با شرع تلقی شده باشد. اگر چنین تشخیص داده شد که مردمسالاری و جمهوریت - که منافای فقیه‌سالاری و حکومت ولایی است - فعلاً مصلحت دارد و مردم را به سمت اسلام سوق می‌دهد، موقتاً امضاء می‌شود. واضح است که جمهوری اسلامی به عنوان حکم مصلحتی تا زمانی که شرائط عمومی مہیای پذیرش حکومت ولایی شود ادامه

۱. «آیا قرآن گفته حکومت جمهوری باشد؟... یک همچون تعبیر که ما نداریم. یعنی چرا امام فرمود جمهوری؟ بخاطر مصلحتی بود که تشخیص داده بود، یا این شکل پارلمان را که امام تأیید فرموده؟ خوب این معنایش این نیست که بهتر از این شکل وجود ندارد. شاید یک شرایطی پیش بیاید که ما باید اصلاً نظام پارلمانی را عوض کنیم... بعد از این رهبر کشور می‌تواند هر وقت صلاح دید برای تغییر قانون اساسی عمل کند.» آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی، روزنامه قدس، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۰. برای آشنایی بیشتر با ابعاد حکومت اسلامی پیشنهادی ایشان (بجای جمهوری اسلامی) رجوع کنید به: حقوق و سیاست در قرآن (معارف قرآن- ۹) درسهای استاد محمدتقی مصباح یزدی، نگارش شهید محمد شهبازی، قم، ۱۳۷۷، ص ۲۶۶-۲۴۶ (طرحی نو در تعیین حاکم و مسئولان دیگر).

تحقق زمینه پذیرش عمومی روند تدریجی تغییر جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی آغاز و در حال انجام شدن است. واضح است که مآل و عاقبت طریق دوم و سوم، یکی است، در حدی که این دو طریق را می‌توان دو تقریر از یک راه حل به حساب آورد.

در اینجا بخش اول بحث حکومت ولایی یعنی «مبادی تصویری ولایت» به پایان می‌رسد. امیدوارم مباحث ارائه شده در آشنایی با ابعاد مختلف ولایت، وضوح مفهومی و تبیین معنوی حکومت ولایی مفید بوده و در طریق شفافیت، پالایش و تنقیح مبانی نظری جمهوری اسلامی به کار آید.

خواهد یافت و آنگاه که سیطره ایادی ولایت فقیه بر تمامی مجاری قدرت تحقق یافت، حکم اولی شرعی یعنی ولایت فقیه به مرحله اجرا گذاشته خواهد شد. بر این اساس حتی این عبارت امام که «میزان رأی مردم است» «برخوردی جدلی است، یعنی اثبات یک مطلب براساس مبانی که طرف [مقابل] قبول دارد، ولو خود گوینده قبول نداشته باشد»^۱

جمهوری اسلامی چه به عنوان تاکتیک فریب دشمن، چه به عنوان حکم اضطراری و چه به عنوان مصلحت موقت، در صدر انقلاب از سوی امام به مردم عرضه شد و مورد قبول عمومی قرار گرفت. ارائه چنین تفسیرهایی از جمهوری اسلامی، صداقت رهبران انقلاب اسلامی را با مشکل جدی مواجه می‌کند. صداقتی که بزرگترین سرمایه رجال دین است. آیا این مفسران به لازمه سخن خود توجه دارند؟

به هر حال همچنانکه انقلاب اسلامی خیلی زودتر از آنچه انتظار می‌رفت پیروز شد، هکذا زمینه تحقق ولایت فقیه در جامعه خیلی زودتر از آنچه پیش‌بینی می‌شد فراهم شد، ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی گنجانیده شد؛ لذا می‌باید بتدریج نهادهای سازگار با جمهوریت را که در اضطرار و شرایط ویژه پذیرفته شده تقلیل داده، گام به گام به حکومت اسلامی (مبتنی بر ولایت فقیه) نزدیک شد. در «حکومت اسلامی» (ولایت انتصابی مطلقه فقیه) تمامی مسئولین اصلی نظام اسلامی مستقیماً از سوی ولی فقیه منصوب می‌شوند و قانون صددرد و اسلامی توسط ولی فقیه تصویب و در اختیار مردم قرار می‌گیرد، مردم با تولی و پذیرش خود، ولی امر را در اجرای احکام شرعی یاری می‌کنند. بر مبنای این طریق جمهوری اسلامی در مقطع اول انقلاب، معنای واقعی داشت، اما پس از تصویب زود هنگام ولایت فقیه در مجلس خبرگان و

۱. آیت الله مصباح یزدی، روزنامه ایران، ۸ آذر ۱۳۷۹، ص ۷.

بخش دوّم

مبانى تصدیقى ولایت

مقدمه

پس از آشنایی با مبادی تصویری، معنی، مفهوم و مراد از ولایت و حکومت ولایی اکنون نوبت به بررسی مبانی تصدیقی ولایت و حکومت ولایی می‌رسد. مقصود از مبانی تصدیقی، ادله، براهین و مستندات است. سؤال اصلی این بحث چنین است: ادله ولایت فقیه چیست؟ چه براهینی بر ولایت فقیه اقامه شده است؟ ولایت فقیه بر چه مستنداتی استوار است؟ در این بخش تمامی ادله اقامه شده بر ولایت فقیه در چهار دسته تنظیم شده است: دسته اول از ادله را «ادله روایی» تشکیل می‌دهد. در اثبات ولایت فقیه بیش از همه ادله به روایات و احادیث معصومین علیهم‌السلام استناد شده است. سپس به «ادله قرآنی» – که کمتر مورد استناد قائلان به ولایت فقیه واقع شده است – خواهیم پرداخت. سومین دلیل مورد استناد، «اجماع» است. و در انتها به مستندات عقلی ولایت فقیه می‌پردازیم.

روش بحث، «تحلیل انتقادی» (Critical Analysis) است. مبنای بحث را «مطالعه پسینی» قرار داده‌ایم. به این معنی که نخست آنچه قائلان به ولایت فقیه بویژه حضرت امام خمینی قدس سره در اثبات مدعای خود اقامه کرده‌اند عرضه و بررسی می‌شود. سپس آنچه دیگر عالمان دین و فقیهان مذهب در نقد ادله ابراز داشته‌اند گزارش می‌شود و بالاخره در پایان هر دلیل بر اساس مبانی اجتهادی به قضاوت در اعتبار دلیل از

منطقی تقسیم کرده‌ایم تا دلالت یا عدم دلالت هر دلیل به وضوح تبیین شود. منبع بحث آثار معتبر علمای امامیه بویژه فقهای عظام است. غایت این بخش، بررسی میزان اتقان مبانی استدلالی ولایت فقیه است. تحلیل انتقادی ادله و براهین حکومت ولایی گامی در طریق شفافیت، اصلاح، پالایش و تنقیح مبانی متقن جمهوری اسلامی و حکومت دینی به حساب می‌آید. مناسب می‌دانم طلوعه بخش دوم بحث را با تذکر عالمانه معمار بزرگ جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی قدس سره الشریف متبرک کنم:

«کتابهای فقهای بزرگ اسلام پر است از اختلاف نظرها، سلیقه‌ها و برداشتها در زمینه‌های مختلف نظامی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و عبادی. از آنجا که در گذشته این اختلافات در محیط درس و بحث و مدرسه محصور بود و فقط در کتابهای علمی آن هم عربی ضبط می‌گردید، قهراً توده‌های مردم از آن بی‌خبر بودند، و اگر باخبر هم می‌شدند، تعقیب این مسائل برایشان جاذبه‌ای نداشت... اما امروز با کمال خوشحالی به مناسبت انقلاب اسلامی حرفهای فقها و صاحب نظران به رادیو تلویزیون و روزنامه کشیده شده است، چرا که نیاز علمی به این بحث و مسائل است؛ مثلاً... حدود آزادی فردی و اجتماعی... و از همه اینها مهمتر ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه، که همه اینها گوشه‌ای از هزاران مسئله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کرده‌اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است و اگر بعضی مسائل در زمانهای گذشته مطرح نبوده است یا موضوع نداشته است، فقها امروز باید برای آنها فکری بنمایند. لذا در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی-فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف

جوانب مختلف پرداخته می‌شود. روشن است که بحث از ادله ولایت فقیه بحثی فنی است و مطلعان از فقه، حقوق و علوم سیاسی مخاطبان اصلی بحث هستند، اما کوشش می‌شود در انتهای هر دلیل، پس از ارائه مباحث فنی، به زبانی ساده‌تر، خلاصه بحث عرضه می‌شود، تا دیگر علاقه‌مندان را نیز به کار آید. با این همه مباحث بخش دوم نسبت به مباحث بخش اول دشوارتر و محتاج دقت و عنایت بیشتر خوانندگان محترم است.

پیشینه بحث «مبانی تصدیقی ولایت» به مراتب غنی‌تر از بحث مبادی تصویری آن است، چرا که فقیهان به تفصیل در این زمینه بحث کرده و آرای خود را مکتوب کرده‌اند. علی‌رغم این امتیاز، در ادله اقامه شده بر ولایت فقیه، ادله چهار رکن نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیه؛ یعنی ولایت، انتصاب، اطلاق و فقاقت در آرای فقهای عظام از هم تفکیک نشده است. واضح است که هر یک از ادله اقامه شده لزوماً هر چهار رکن را اثبات نمی‌کند. ما اگر چه به فضل الهی تمامی ادله اقامه شده بر ولایت فقیه را مطرح خواهیم کرد اما وجهه اصلی بحث را بر «رکن ولایت» متمرکز کرده، از پرداختن به محورهای انتصاب، اطلاق و فقاقت - جز به اشاره و اجمال - پرهیز کرده و بحث از این سه رکن را به مجال دیگر موکول می‌کنیم.^۱ به عبارت دیگر سؤال اصلی این بحث، ادله ولایت و حکومت ولایی است. جهت سهولت استنتاج، تمامی ادله را به مقدمات متمایز

۱. در این مجال درباره مباحث انتصاب رجوع کنید به: مقالات حکومت انتصابی به قلم نگارنده در ماهنامه آفتاب، تهران. ۱۳۷۹-۸۰.

درباره مباحث اطلاق ولایت نیز رجوع کنید به: مقاله «قلمرو حکومت دینی از دیدگاه امام خمینی ره» به همین قلم در کتاب دغدغه‌های حکومت دینی، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۹) ص ۱۱۱-۱۳۴.

بحث تفصیلی درباره سه محور انتصاب، اطلاق و فقاقت در مجلدات بعدی این مجموعه منتشر خواهد شد، ان شاء الله.

با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد.^۱

قبل از پرداختن به ادله، براهین و مستندات ولایت فقیه لازم است به چند سؤال مقدماتی پاسخ دهیم: اصولاً آیا ولایت فقیه نیازمند دلیل است؟ یا اینکه از زمره مسائل بدیهی می‌باشد؟ آیا ولایت فقیه یکی از ضروریات دین یا مذهب یا فقه شیعه است؟ آیا ولایت فقیه از ارکان مذهب امامیه است؟ آیا ولایت فقیه از اصول اعتقادی تشیع یا حداقل از مسائل اعتقادی شیعه است یا اینکه از فروع فقهی شمرده می‌شود؟ توجه به این سؤالات مقدماتی مشخص می‌کند که اولاً رجوع به ادله تنها در صورتی است که قائل به بداهت ولایت فقیه نباشیم؛ ثانیاً اگر ولایت فقیه را نظری (غیر بدیهی) دانستیم، اینکه از مسائل اعتقادی و کلامی باشد یا از فروع فقهی، انتظاری که از ادله در این دو مقام (کلام و فقه) می‌رود تفاوت خواهد کرد؛ ثالثاً اگر ولایت فقیه از اصول اعتقادی یا ارکان مذهب تلقی شود با اینکه از فروع اعتقادی شمرده شود از زاویه انتظار از ادله متفاوت است؛ رابعاً اگر ولایت فقیه به عنوان فرع فقهی از ضروریات شمرده شود یا نه، باز از حیث انتظار از دلیل و حتی به نحوه نیازمندی به دلیل متفاوت است. بنابراین برای آنکه انتظار خود را از ادله مشخص کنیم و بدانیم اصولاً نیازمند ادله هستیم یا براهین تنها برای تنبیه و تأیید اقامه شده‌اند، همچنین آیا از ادله انتظار افاده یقین داریم یا ظن معتبر هم کفایت می‌کند، چاره‌ای جز پاسخگویی به سؤالات مقدماتی یاد شده نداریم.

فصل سیزدهم

بررسی بداهت و ضرورت عقلی ولایت فقیه

معلومات یقینی از دو حال خارج نیست، یا بدیهی و ضروری است یعنی نیازمند کسب و نظر و فکر نمی‌باشد مانند کل بزرگتر از جزء است، اجتماع نقیضین محال است، یک، نصف دو است، خورشید نورانی است و...، یا اینکه نظری است یعنی تصدیق نیازمند کسب، نظر، فکر، استدلال و دلیل است مانند خدا یکی است، بشر نیازمند پیامبر است، هدایت انسان بعد از پیامبر متوقف بر پیروی از امام معصوم است، روز جزا در پیش است، خداوند عادل است، و کلیه قضایای مورد بحث علوم مختلف عقلی و نقلی. مهمترین بدیهیات و ضروریات عقلی «اولیات» هستند. بدیهیات اولی قضایایی هستند که عقل بدون نیاز به امری بیرون از خود بالذات آنها را تصدیق می‌کند، یعنی تصور موضوع و محمول (یا مقدم و تالی) با توجه ذهن به نسبت بین دو طرف قضیه، در حکم و جزم به صدق قضیه کافی است. تا عقل، اطراف قضیه (موضوع و محمول) را تصور کند بی‌درنگ آن قضیه را تصدیق خواهد کرد. بدیهیات ثانوی اگر چه تصدیق آنها نیازمند به فکر و استدلال نیست اما محتاج واسطه غیرفکری (قیاس خفی) از قبیل حس، تجربه، نقل متواتر، حدس یا حد وسط حاضر در ذهن است؛ پنج قسم بدیهیات ثانوی عبارت است از: مشاهدات،

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳۶۷/۸/۱۰، ج ۲۱، ص ۴۶.

تجربیات، متواترات، حدسیات و فطریات (قضایا قیاساتهامعها).^۱

اکنون سؤال این است که آیا ولایت فقیه، بدیهی و بی نیاز از اقامه دلیل است یا نظری و محتاج دلیل و استدلال می باشد؟ و اگر بدیهی است، از بدیهیات اولیه است یا از بدیهیات ثانویه (از قبیل فطریات و متواترات و مشاهدات) به حساب می آید؟

حضرت امام خمینی قدس سره الشریف در کتاب البیع بعد از اقامه دلیل عقلی بر حکومت اسلامی در همه اعصار مرقوم فرموده اند: «آنچه ذکر کردیم از واضحات عقل است، لزوم حکومت برای گسترش عدالت، تعلیم و تربیت، حفظ نظم، رفع ظلم، سد ثغور و منع از تجاوز اجانب از واضحترین احکام عقول است، بدون تفاوت بین زمانی با زمان دیگر یا سرزمینی با سرزمین دیگر. با این همه دلیل شرعی نیز به این مطلب دلالت دارد...»^۲

در ادامه بحث در کتاب البیع تصریح فرموده اند: «پس ولایت فقیه - بعد از تصور اطراف قضیه - امری نظری که محتاج برهان باشد نیست، با این همه روایاتی به این معنای وسیع دلالت دارند.»^۳

در آغاز کتاب ولایت فقیه فرموده اند: «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد، به این معنی که هر کسی عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی درنگ تصدیق خواهد

کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.»^۱

براساس ظاهر عبارت دوم: اولاً، ولایت فقیه امری بدیهی است نه نظری و کسبی. ثانیاً، ولایت فقیه از بدیهیات اولیه است که صرف تصور اطراف قضیه باعث تصدیق آن خواهد شد. ثالثاً، روایات دال بر ولایت فقیه ارشاد به حکم عقل و بیانگر حکمی ارتکازی هستند و تنبیه محسوب می شوند نه دلیل.

برای درک مراد عبارات فوق توجه به نکات ذیل مفید است:

اول. قضایای عقلی، عمومی هستند نه شخصی (از قبیل کشف و شهود عرفانی) و قابل انتقال و تعلیم اند؛

دوم. عقلاً از حیث عاقل بودنشان قضیه یاد شده را بدیهی نمی شمارند؛ سوم. بسیاری از علمای اسلام و فقهای تشیع نیز این قضیه را اصولاً تصدیق نمی نمایند چه برسد که آن را بدیهی اولی بشمارند؛

چهارم. قضایای مهمتر از قضیه ولایت فقیه از قبیل توحید، نبوت، معاد، عدالت خداوند و... به اتفاق علمای جمیع فرق اسلام بدیهی نیستند، بلکه نظری و نیازمند دلیل هستند.

با توجه به نکات چهارگانه فوق مشخص می شود که مراد حضرت امام (ره) در عبارت فوق بداهت اولی عقلی ولایت فقیه نمی باشد.

در عبارت اول حضرت امام (ره) با عنایت به اینکه تصریح به «واضحات العقل» بعد از اقامه دلیل عقلی بر ضرورت حکومت اسلامی ذکر شده است، تردیدی باقی نمی گذارد که مراد از عقل واضح، عقل بدیهی نیست، بلکه امر نظری غیرخفی و واضح است.

خوشبختانه در عبارت اخیر حضرت امام (ره) قرینه ای است که مشخص می کند مراد حضرت امام (ره) بداهت عقلی ولایت فقیه

۱. رجوع کنید به خواجه نصیرالدین طوسی، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید؛ تألیف علامه حلی، الفصل الخامس فی البرهان و الحد، ص ۱۹۲ و ۱۹۹-۲۰۲. (تصحیح محسن بیدارفر، قم، ۱۳۶۳).

۲. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۲.

۳. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۶.

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳.

نمی‌باشد، بلکه حداکثر لزوم و ضرورت شرعی آن است به این معنی که «هرکس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور درآورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.» پس این تصدیق متوقف بر دو امر است: یکی دریافتن عقاید و احکام اسلام و دیگری تصور اطراف قضیه. و از آنجا که امر اول بدیهی نیست، بلکه بخشی از آن حتی عقلی نیز نمی‌باشد، و نتیجه تابع اخس مقدمتین است، نتیجه می‌گیریم که بنابر عبارت فوق ولایت فقیه بدیهی عقلی نیست، چه برسد به اینکه بدیهی اولی باشد. درباره ضرورت شرعی ولایت فقیه مستقلاً بحث خواهیم کرد. حاصل بحث اینکه ولایت فقیه عقلاً بدیهی و ضروری نیست و اثبات آن محتاج اقامه دلیل است. در نظری بودن (بدیهی نبودن ولایت فقیه) همه علمای امامیه اتفاق نظر دارند.

فصل چهاردهم

بررسی ضرورت شرعی ولایت فقیه

مسائل دینی اعم از اعتقادی، اخلاقی و فقهی به دو قسم ضروری و غیرضروری تقسیم می‌شوند. مسائل ضروری^۱ در تحقق اسلام موضوعیت دارند، به این معنا که بالضرورة جزء دین حساب می‌شوند، و پذیرش دین معادل با پذیرش آنهاست به نحوی که بین توحید و نبوت و این گونه مسائل ملازمه برقرار است و ممکن نیست از توحید و نبوت منفک شوند.

به عبارت دیگر، مراد از ضروری دین حکمی است که بعد از ثبوت دین، ثبوت آن حکم و از دین‌بودنش محتاج به دلیل نباشد. پس چنین حکمی یا به منزله جزو مقوم دین است یا به منزله لازمه آن.^۲

اولاً انکار مسائل ضروری یا جهل به آنها مقتضی کافر شمرده شدن جاهل یا منکر آنهاست، به شرطی که فرد التفات به ضروری بودن آنها داشته باشد، به حیثی که انکار این مسائل به انکار رسالت منجر شود.^۳

۱. برای آشنایی با ابعاد مختلف ضروری دین از جمله رجوع کنید به شیخ جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء عن مهمات الشریعة الغراء، ص ۱۷۳، (چاپ سنگی).

۲. عبدالرزاق فیاض لاهیجی، گوهر مراد، مقاله ۳، باب ۲، فصل ۱۴. در معنی ضروری دین ۳۹۹-۴۰۰. (تهران، ۱۳۷۲).

۳. رجوع کنید به آیت الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، فصل فی

یاد می‌شود که در مرتبه پایین‌تر از ضروری دین یا مذهب است و انکار آنها به خروج از دین یا به خروج از مذهب نمی‌انجامد. بلکه نشانه بی‌اطلاعی منکر از دیدگاه معتقد است.

سادساً با اینکه اصل وجود مسائل ضروری فی‌الجمله اتفاقی است، اما در مصادیق ضروری لزوماً اتفاق نظر نیست^۱، (اینکه در دین و مذهب بعضی مسائل ضروری است اتفاقی است، اما در اینکه چه امری ضروری است لزوماً اتفاق نظر نمی‌باشد) لذا ممکن است در طول زمان به موارد ضروری امری افزوده شود یا امری که در گذشته ضروری محسوب می‌شد، در زمان متأخر لزوماً ضروری محسوب نشود. همین‌طور ممکن است عالمی امری را ضروری دین یا مذهب بداند و عالم دیگر با او هم‌نظر نباشد. با این همه، اختلاف نظر در موارد ضروری زیاد نیست. لازم به ذکر است که مراد از ضروری دین، مذهب یا فقه، ضروری عقلی (بدیهی) نیست، بعلاوه اصطلاح ضروری در هیچ آیه و روایتی ذکر نشده، بلکه از اصطلاحات متشرعه می‌باشد.^۲

پس از آشنایی اجمالی با مفهوم ضروری دین و ضروری مذهب و ضروری فقه، این سؤال مطرح می‌شود که آیا ولایت فقیه ضروری دین یا مذهب یا فقه است؟

آن چنان که گذشت ولایت فقیه ضرورت عقلی ندارد (بدیهی نیست،

بنابراین توحید و نبوت در تحقق دین موضوعیت استقلالی دارند و مسائل ضروری موضوعیت استلزامی دارند. این استقلال و استلزام در تحقق کفر و ارتداد نیز عیناً جریان دارد.^۱

ثانیاً احکام شرعی ضروری تقلیدبردار نیستند. به عبارت دیگر حوزه تقلید حوزه احکام شرعی غیرضروری است.^۲ مکلفین در احکام شرعی ضروری به علم خود عمل می‌کنند.

ثالثاً مسائل ضروری، فی‌الجمله از مسائل اتفاقی دینی هستند، دینداران در آنها همداستانند و در آنها غالباً اختلاف، راه ندارد.

رابعاً فارغ از توحید و نبوت که در تحقق دین موضوعیت استقلالی دارند و ملاک ضروری بودن مسائل دینی استلزام با نبوت است، دیگر اصول دین یعنی معاد ضروری دین، و اصول مذهب (یعنی امامت و عدل) ضروری مذهب شمرده می‌شوند. در احکام شرعی وجوب نماز و روزه و حج و زکات مثال ضروریات دین و جواز نکاح منقطع و بطلان قیاس از ضروریات مذهب است.^۳

خامساً در بیانات فقها گاهی از برخی از مسائل به عنوان ضروری فقه

← النجاسات، ج ۱، ص ۶۷ (تهران، ۱۳۵۸) الثامن: الکافر باقسامه حتی المرتد بقسمیه ... و المراء بالکافر من کان منکراً للالوهیه او التوحید او الرسالة او ضروریاً من ضروریات الدین مع الالتفات الی کونه ضروریاً بحیث یرجع انکاره الی انکار الرسالة، و الاحوط الاجتناب عن منکر الضروری مطلقاً و ان لم یکن ملتفتاً الی کونه ضروریاً.

۱. رجوع کنید به آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی، **التنقیح فی شرح العروة الوثقی**، کتاب الطهاره، المجلد الاول، تقرير ابحاث به قلم شهید آیت‌الله میرزا علی غروی تبریزی، ص ۵۸-۶۴.

۲. سید یزدی، **العروة الوثقی**، فصل فی التقليد، مسئله ۶: فی الضروریات لاحاجة الی التقليد کوجوب الصلوة و الصوم و نحوهما.

۳. برای آشنایی با ضروری مذهب از جمله رجوع کنید به شیخ محمد حسن نجفی **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، ج ۴۱، ص ۶۰۲.

۱. «حصر ضروریات دین به نظر نرسیده که کسی کرده باشد... حصر ضروریات دین خالی از صعوبتی نیست» عبدالرزاق فیاض لاهیجی، **گوهر مراد**، ص ۳۹۹ و ۴۰۰.

۲. تعبیر به ضروری دین در شمار موجبات کفر و ارتداد را نخستین بار محقق حلی در **شرایع الاسلام** استعمال کرده است، ج ۱، ص ۵۳.

رجوع کنید به بحث انکار ضروری دین در کتاب **احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر** تحقیق حجت الاسلام سیف‌الله صرامی، (معاونت اندیشه اسلامی، مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران، ۱۳۷۶) ص ۲۸۶ تا ۳۰۹.

طریق اولی چنین مسئله‌ای ضروری دین یا مذهب نمی‌تواند باشد، حداقل منتقدان و منکران آن را منکر ضروری دین و مذهب نمی‌توان قلمداد کرد. چرا که بر این انتقاد و انکار خود حجت شرعی دارند. در مقابل آن اکثریت قریب به اتفاق فقهای امامیه ولایت فقیه را نه ضروری دین می‌دانند، نه ضروری مذهب نه ضروری فقه. لازمه ضروری دانستن ولایت فقیه این است که جمع کثیری از فقهای عظام – که از استوانه‌های مذهب‌اند – را منکر ضروری و یا نعوذبالله خارج از دین یا مذهب معرفی می‌نماییم. لازمه‌ای که کمتر فقیهی حاضر به پذیرش آن است. چه بسا راز عدم تصریح به این امر، توجه به همین تالی فاسد بوده باشد. بی‌شک فقیهان منکر ولایت فقیه نیز عقاید و احکام اسلام را درک کرده، ولایت فقیه را نیز تصور کرده، اما تلازمی بین این دو نیافته‌اند، لذا ولایت فقیه را تصدیق نکرده‌اند. به هر حال امر از دو حال خارج نیست یا باید فقهای منکر ولایت فقیه را متهم به عدم درک اسلام و نشناختن ضروری دین و مذهب کرد، یا اینکه در صحت این قول که ولایت فقیه ضروری دین یا مذهب است تردید کرد. واضح است که تردید در این قول به مراتب ساده‌تر از نسبت اول است.

اینکه عالمی مسئله‌ای را از فرط وضوح، بدیهی، ضروری یا اجماعی بدانند، حال آنکه دیگر عالمان بر ابطال همان مسئله دلیل اقامه کرده باشند در مجموعه علوم ما بی‌سابقه نیست؛ به همین دلیل در بسیاری از ادعاهای بداهت و ضرورت می‌باید تأمل کرد. اینکه مجتهد منکر ولایت فقیه را به نچشیدن طعم فقه متهم کنیم شمشیر دو دمی است، چرا که فقیه منکر نیز چه بسا همین نظر را درباره قول مقابل داشته باشد. مقایسه دیدگاه پیش گفته صاحب جواهر با نظر فقیه معاصر وی شیخ اعظم انصاری (ره) که در تضعیف ادله ولایت فقیه عبارت «دونه خرط القتاد»^۱

بلکه محتاج دلیل است) اما از مفاد عبارت پیش گفته «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد، به این معنی که هر کسی عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت»^۱ چه بسا بتوان اینگونه استفاده کرد که ولایت فقیه ضروری دین است، چرا که تصدیق ولایت فقیه لازمه درک اجمالی عقاید و احکام اسلام شمرده شده است. همچنین عبارت «در نظر ما التزام به ولایت فقیه همان التزام به اسلام و ولایت ائمه معصومین است و قابل فصل و جدایی نیست»^۲ بیانگر تطبیق مهمترین ملاک ضروری مذهب بر ولایت فقیه است. از یکی از عبارات شیخ محمد حسن نجفی در جواهر نیز می‌توان اینگونه استظهار کرد که به نظر این فقیه ماهر ولایت فقیه ضروری فقه است: «و سوسه بعضی از مردم در عموم ولایت فقیه غریب است، بلکه انگار [و سوسه گر] طعم فقه را اصلاً نچشیده است».^۳

اگرچه در هیچ یک از عبارات فوق به اینکه ولایت فقیه، ضروری دین یا ضروری مذهب است تصریح نشده، اما ملاک ارائه شده در آنها قابل انطباق بر ضروری به معنای یاد شده است. بر فرض صحت این استظهار، ضروری دین (یا مذهب یا فقه) بودن ولایت فقیه یک قول در مسئله است. ما این قول را در ضمن بررسی ادله عقلی ولایت فقیه مفصلاً مورد بحث، تحلیل و نقد قرار خواهیم داد. واضح است اگر ادله عقلی و نقلی مسئله‌ای تمام نباشد به

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳.

۲. استفتائات از مقام محترم رهبری، توضیح المسائل مراجع، ج ۱، (دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، تابستان ۱۳۷۶)، سؤال ۶۵، ص ۳۸.

۳. شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، ج ۲۱، ص ۳۹۷.

۱. شیخ مرتضی انصاری، کتاب المکاسب، «و بالجملة فاقامة الدلیل علی وجوب طاعة

وی ضرب‌المثل حوزه‌های علمیه است، به ما می‌آموزد که به آرای متفاوت و گاه متعارض همه فقیهان احترام بگذاریم، و از عباراتی از این قبیل که «هر کس وجدان سالم و عقل سلیم دارد سخن ما را می‌پذیرد» که متأسفانه در بعضی کتب فقهی و اصولی فراوان به چشم می‌خورد، اجتناب کنیم و باور کنیم که ممکن است آنان که همچون ما از ادله برداشت نمی‌کنند نیز به اندازه ما طعم فقه را چشیده باشند.

تعدد دیدگاه‌های اجتهادی یکی از افتخارات فقه شیعه است. اشراف به دیدگاه‌های متفاوت فقه‌های عظام در مسئله ولایت فقیه و توجه به سیر تطور تاریخی این مسئله، ما را به عمق این عبارت واقع‌بینانه امام خمینی قدس سره — که بیش از نیم قرن پیش به رشته تحریر درآورده است — واقف می‌سازد: «ولایت مجتهد که مورد سؤال است از روز اول میان خود مجتهدین مورد بحث بود، هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن، و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او، و این یکی از فروع فقیه است، که طرفین دلیلهایی می‌آورند که عمده آنها احادیثی است که از پیامبر ﷺ و امام علیؑ وارد شده است.»^۱

با توجه به رأی فوق و با عنایت به نظریات مختلف فقها در باب حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ولایت فقیه نه ضروری دین است، نه ضروری مذهب است و نه ضروری فقه، بلکه اثبات آن محتاج اقامه دلیل و برهان است.

← الفقیه کالامام (ع) الا ماخرج بالدلیل دونه خرط القتاد» (چاپ سنگی ص ۱۵۴) در المنجد در توضیح قتاد آمده است: شجر صلب له شوک کالابر یقال: من دون هذا الامر خرط القتاد ای انه لاینال الأیام عظیمه و ان خرط القتاد اسهل منه، و خرط القتاد هو انتزاع قشره او شوکه بالید. لازم به ذکر است که در کنگره دویستمین سال تولد شیخ انصاری (قم، ۱۳۷۳) بعضی معاصرین کوشیدند از مکاسب شیخ انصاری سازگار با کتاب القضاء ایشان قرائتی موافق با ولایت عامه فقیه ارائه دهند. رجوع کنید به مقالات ولایت فقیه در کنگره یاد شده.

۱. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۱۸۵.

فصل پانزدهم

ولایت فقیه، اعتقادات، و اصول مذهب

آیا ولایت فقیه از ارکان مذهب امامیه است؟ آیا ولایت فقیه از اصول اعتقادی تشیع یا حداقل از مسائل اعتقادی شیعه است یا از فروع فقهی شمرده می‌شود.

تا ده سال پیش ولایت فقیه از فروع فقهی شمرده می‌شد، اما در دهه اخیر دو قول متفاوت با رأی اتفاقی گذشته ابراز شده است.

قول اول، ولایت فقیه را از مسائل کلامی معرفی می‌کند؛ به این معنا که چون بر خداوند از باب حکمت و لطف واجب است که برای اداره جامعه اسلامی فقیهان عادل را به ولایت بر مردم منصوب فرماید لذا مسئله از عوارض فعل الله است و متکفل بحث از عوارض فعل خداوند، علم کلام می‌باشد که البته لازمه آن فعل مکلف است یعنی وجوب اعمال ولایت فقها بر مردم و وجوب تولی و پذیرش مردم. اما هر مسئله کلامی در زمره اصول دین شمرده نمی‌شود. مثلاً «جزئیات مبدأ و معاد نه جزء اصول دین است که علم برهانی و اعتقاد [تفصیلی] به آن لازم باشد نه جزء فروع دین.»^۱

۱. رجوع کنید به استاد آیت‌الله شیخ عبدالله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، مقاله ولایت و امامت، ص ۱۳۹-۱۴۴.

ولایت فقیه نه از اصول دین است نه از اصول مذهب، بلکه یکی از مسائل علم کلام است.

قول دوم، «ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی و اداره مسائل اجتماعی در هر عصر و زمان، از ارکان مذهب حقّه اثنی عشری است که ریشه‌هایی در اصل امامت دارد.»^۱ «ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت و از اصول مذهب است و احکام راجع به ولایت، مثل سایر احکام فقهی از ادله شرعی استنباط می‌شود.»^۲

در بررسی قول اول در مباحث گذشته^۳ اشاره کردیم که از این زاویه تمامی احکام فقهی می‌توانند دارای بُعد کلامی باشند، به این معنی که بی‌شک بدون جعل احکام شرعی انسان به ضلالت افتاده، از سعادت

← و همچنین مقاله سیری در مبانی ولایت فقیه به قلم معظم‌له در فصلنامه حکومت اسلامی، شماره اول، پاییز ۱۳۷۵، ص ۶۰ و ۶۱.

(لازم به ذکر است که تعبیر مکتوب اول از مقاله اخیر دقیق‌تر است، ما مسئله را بر طبق مکتوب اول تقریر کردیم.)

۱. «سؤال ۶۴: وظیفه مادر برخورد با اشخاصی که اعتقاد به ولایت فقیه، جز در امور حسبیه ندارند، با آنکه می‌دانیم نمایندگان آنان از این فکر ترویج می‌کنند چیست؟ جواب: ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی و اداره مسائل اجتماعی در هر عصر و زمان، از ارکان مذهب حقّه اثنا عشری است که ریشه‌های در اصل امامت دارد. کسانی که بر اساس استدلال و اقامه برهان به آن اعتقاد ندارند معذورند و لکن ترویج اختلاف و تفرقه بین مسلمانان برای آنها جایز نیست.» استفتائات از مقام محترم رهبری، توضیح المسائل مراجع، ج ۱، (دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، تابستان ۱۳۷۶)، ص ۳۷ و ۳۸.

۲. «سؤال ۷۰: آیا ولایت فقیه یک مسئله تقلیدی است یا اعتقادی، و حکم کسی که به آن اعتقاد ندارد، چیست؟ جواب: ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت و از اصول مذهب است و احکام راجع به ولایت، مثل سایر احکام فقهی از ادله شرعی استنباط می‌شود و کسی که نهایتاً بر اساس دلیل به عدم قبول ولایت رسیده است معذور است.» استفتائات از مقام محترم رهبری، توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۳۹.

۳. بند ششم از فصل هفتم، ولایت شرعی فقیه.

بازمی‌ماند، و عقل انسان نیز از کشف احکام شرعی عاجز است، پس بر خداوند سبّحان از باب حکمت و لطف واجب است که این احکام را جعل فرماید. وجوب جعل احکام از عوارض فعل الله است که البته لوازم فقهی از قبیل وجوب عمل مکلف به این احکام را در پی دارد. آیا با چنین تحلیلی نمی‌توان تمامی مسائل فقهی را مسئله کلامی قلمداد کرد؟ واضح است با چنین دلیلی نمی‌توان ولایت فقیه را کلامی کرد، بعلاوه آنچه مورد بحث فقها بوده و هست همان احکام فقهی وجوب اعمال ولایت بر فقها و وجوب تولی بر مردم است و واضح است که مدار بحث گذشته و حال، فقهی است نه کلامی. ثالثاً کلامی کردن مسئله پیامدهایی دارد که ضمن بررسی قول دوم به آن اشاره می‌شود.

اما اگر مسئله‌ای از ارکان و اصول مذهب قلمداد شود لوازم ذیل بر آن مترتب می‌شود:

اول. اصول دین یا مذهب از احکام عقلی است نه از احکام شرعی تبعیدی.

دوم. چنین مسئله‌ای یقینی است نه ظنی (و لو ظن معتبر). مراد از یقین اعتقاد جازم مطابق با واقع است.

سوم. چنین مسئله‌ای غیر قابل تقلید است، بلکه هر مکلفی موظف است در آن تحقیق کند و به آن یقین پیدا کند.

چهارم. التزام عملی به آن کافی نیست، اعتقاد نظری به آن لازم است.

پنجم. برای اثبات چنین مسئله‌ای برهان (با تمامی قیود دقیق منطقی)^۱ لازم است و ادله غیر یقینی کافی نیست.

۱. «البرهان قیاس مؤلف من یقینات ینتج یقیناً بالذات اضطراراً» رجوع کنید به توضیحات شیخ الرئيس ابن سینا در برهان الشفاء؛ المقالة الثانية (قاهره، تحقیق ابوالعلاء عفیفی، ۱۳۷۵ ق).

به حساب آوریم و بپذیریم که ریشه در اصل امامت دارد، باز نمی‌توان نتیجه گرفت که «ولایت فقیه از اصول مذهب است.»

ثالثاً چگونه می‌توان امری را که بسیاری از فقهای امامیه آن را باور ندارند،^۱ از اصول مذهب دانست؟ چگونه مجتهدانی که حتی از شناخت اصول مذهب خود عاجز و در عین حال معذور تلقی می‌شوند در فروع فقهی جایزالتقلیدند؟ آیا به رسمیت شناختن اختلاف نظر در اصول مذهب مخاطره‌آمیز نیست؟ با توجه به اینکه اصول مذهب از ذاتیات و مقومات مذهب و محقق هویت آن مذهب است، صدور اذن ورود به یک مسئله اختلافی^۲ به سرای قدسی اصول اعتقادی مذهب بشدت قابل تأمل است. بالاخره منکر چنین اصلی اگر خارج از مذهب نیست، پس چگونه آن را «اصل» می‌نامند؟ اگر معنای دیگری از اصول مذهب و ارکان آن اراده شده است مناسب است برای رفع ابهامات فوق تبیین شود.

حاصل بحث: ولایت فقیه نه بدیهی و ضروری عقلی است، نه ضروری دین است، نه ضروری مذهب، نه ضروری فقه امامیه، نه از اصول مذهب تشیع است و نه از مسایل اعتقادی است؛ ولایت فقیه مطابق نظر اکثریت قریب به اتفاق فقها از فروع فقهی است و اثبات آن در گرو اقامه ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) است. فقهی بودن ولایت فقیه هرگز از رفعت مقام و علو جایگاه آن نمی‌کاهد. فقه علم شریفی است.

۱. رجوع کنید به آیت‌الله سید ابوالقاسم موسوی خویی در اول کتاب مسائل و ردود، «معظم فقهاء الامامیه لایقولون بالولایه المطلقه للفقیه.» و نیز «صراط النجاة فی اجوبة الاستفتاءات»

۲. در ضمن بررسی اجماع مستندات این ادعا ارائه خواهد شد. رجوع کنید به امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۱۸۵.

ششم. انکار و یا جهل به آن باعث خروج از مذهب می‌شود.

با توجه به نکات ششگانه فوق:

اولاً اگر ولایت فقیه از اصول مذهب است نمی‌تواند در عین حال حکم شرعی تعبدی^۱ باشد. چرا که اصول اعتقادات از امور یقینی است و در امور عقلی و یقینی تعبد راه ندارد.

ثانیاً واضح است که اگر ولایت فقیه از اصول مذهب باشد از فروع اصل امامت است و اصل مستقلی نیست (اصل ششم). اما فرع اصل نیست، عدم جواز سهوالنبی از فروع عصمت است و ریشه در اصل نبوت دارد، با این همه از اصول دین نیست.^۲ جزئیات پرسشهای نکیر و منکر در شب اول قبر^۳ از فروع اعتقاد به روز جزاست و ریشه در اصل معاد دارد، اما نمی‌توان گفت از اصول دین است. نحوه محاسبه اعمال حسنه و سیئه در سرای دیگر از فروع مسئله عدل است و ریشه‌هایی در این اصل مذهب دارد، با این همه از اصول مذهب شمرده نمی‌شود، کرامات عترت طاهره علیهم‌السلام از فروع اعتقاد به ولایت ائمه علیهم‌السلام است و ریشه در اصل امامت دارد، با این همه از اصول مذهب محسوب نمی‌شود. حتی اگر ولایت فقیه را در عصر غیبت از شئون ولایت و امامت

۱. «سؤال ۵۹: آیا اعتقاد به اصل ولایت فقیه از ناحیه مفهوم و مصداق امر عقلی است یا شرعی؟ جواب: ولایت فقیه - که عبارت است از حکومت فقیه عادل و دانا به احکام دین - حکم شرعی تعبدی است، که مورد تأیید عقل نیز می‌باشد و در تعیین مصداق، آن روش، عقلایی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی بیان شده است.» استفتائات از مقام محترم رهبری، توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۳۷.

۲. رجوع کنید به نظر ویژه شیخ صدوق(ره) درباره سهوالنبی در من لایحضره الفقیه، کتاب الصلوة، احکام السهو و الشک، ذیل حدیث ۱۰۳۱. ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۰، (تصحیح علی اکبر غفاری، تهران ۱۳۹۲ ق).

۳. رجوع کنید به شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، فصل فی مسئله القبر، مصنفات الشیخ المفید، المجلد الخامس، (قم، ۱۴۱۳) ص ۹۸-۹۹.

محجوریت است که دلیل معتبر می‌خواهد نه اینکه رشید بودن محتاج اثبات باشد. بر هفت گونه ولایت در امور خصوصی دلیل معتبر فقهی اقامه شده است؛^۱ لذا به اتفاق فقها، از تحت این اصل خارج شده است. ولایت فقیه فراتر از امور حسبیه یعنی ولایت فقیه در حوزه امور عمومی - که از آن به ولایت عامه فقیه و از حیثی به ولایت مطلقه فقیه و گاهی به ولایت سیاسی فقیه تعبیر می‌شود - مورد بحث ماست. از ادله اقامه شده بر ولایت فقیه انتظار می‌رود، ولایت فقیه بر مردم در حوزه امور عمومی را اثبات کند. در این صورت ولایت عامه فقیه (یا ولایت مطلقه فقیه) نیز از تحت اصل عدم ولایت خارج می‌شود، اما اگر ادله اقامه شده، چه از حیث صدور و سند، یا از حیث جهت صدور، یا مهمتر از همه از حیث دلالت نتوانستند این مهم را اثبات کنند، در این صورت در حوزه امور عمومی به «اصل عدم ولایت» تمسک می‌شود و هر گونه تصرفی در حوزه امور عمومی علاوه بر رعایت ضوابط شرعی، متوقف بر تحصیل اذن و رضایت عمومی خواهد بود. لذا بحث مبادی تصدیقی ولایت در اندیشه سیاسی از اهمیت حیاتی برخوردار است. اثبات ولایت شرعی فقیه بر مردم در حوزه عمومی یک نوع اندیشه سیاسی و حقوق عمومی را رقم می‌زند و عدم اثبات آن نوعی کاملاً متباین از اندیشه سیاسی و حقوق عمومی را ترسیم خواهد کرد. اهمیت بحث مبادی تصدیقی ولایت، به حدی است که محقق دین‌باور علوم سیاسی، حقوق عمومی و فقه بدون تعیین موضع در این امر خطیر، اذن ورود به دیگر مباحث این سه علم نخواهد یافت.

۱. اولیاء میت؛ ولایت ولد ذکور اکبر در قضاء فوائت والد؛ ولایت پدر و جد پدری بر اولاد صغیر، سفیه و مجنون خود، ولی دم، وصایت و قیمومت، تولیت وقف، ولایت حاکم شرع در امور حسبیه. ما این هفت مورد را به تفصیل در بند یازدهم فصل چهارم «ولایت فقهی» مورد بحث قرار دادیم.

فصل شانزدهم

اصل عدم ولایت

یکی از مباحث مقدماتی - قبل از پرداختن به ادله ولایت فقیه - بحث اصل عدم ولایت است. در مباحث فقهی، قبل از ارائه ادله، مفاد اصل و قاعده در مسئله مورد بررسی قرار می‌گیرد. فایده تأسیس اصل این است که در مواردی که در تحقق ولایت شک داشته باشیم، به اصل تمسک می‌شود. موارد مخالف اصل، دلیل می‌خواهد. دیگر موارد، تحت اصل باقی می‌مانند. به لحاظ فقهی اصل، عدم ولایت است، یعنی قاعده بر این است که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و دیگران حق دخالت در سرنوشت و شئون او را ندارند. هر فردی در چارچوب عقل و شرع متصدی امور مرتبط به خود است و البته نسبت به عملکرد خود در برابر خداوند مسئول و در قیامت پاسخگو خواهد بود. اینکه در هر حوزه‌ای اعم از خصوصی و عمومی، فرد دیگری بتواند متصدی امور انسان شود و بدون کسب رضایت او در شئونش تصرف کند و بر او ولایت پیدا کند، محتاج دلیل معتبر شرعی است. تنها در جایی خلاف اصل عدم ولایت عمل می‌شود که شارع مقدس، فرد یا جامعه را در آن مورد، ممنوع از تصدی و تصرف تشخیص داده باشد. بنابراین اصل، عدم محجوریت انسانهاست؛ یعنی همه آدمیان، حاکم بر سرنوشت خویش هستند و این

نبوی حکمشان نافذ است... اشکال در امر قضاوت و حکومت در زمان غیبت است، بعد از جریان اصل متقدم [عدم ولایت] و بعد از دلالت ادله بر اینکه قضاوت و حکومت از مناصب خاص خلیفه و نبی و وصی است... بنابراین برای خروج از مقتضای اصل [عدم ولایت] و مفاد ادله [ثبوت خلافت] چاره‌ای جز دلیل قاطع و معتبر نداریم....»^۱

فقیهان برای خروج از اصل عدم ولایت و اثبات ولایت شرعی فقیه بر مردم در حوزه عمومی به برخی روایات، دلیل عقل، اجماع و برخی آیات قرآن کریم متوسل شده‌اند. این ادله، چهار مطلب را می‌باید اثبات نمایند: اول ولایت، دوم انتصاب، سوم اطلاق ولایت، چهارم شرط فقاها.

آن چنان که پیشتر نیز اشاره کردیم،^۱ نخستین فقیه‌ای که اصل عدم ولایت را مطرح کرده است، مرحوم آیت‌الله شیخ جعفر کاشف الغطاء قدس سره، فقیه بزرگ عصر قاجاری است.^۲ پس از وی و بویژه از زمان شیخ اعظم مرتضی انصاری قدس سره این اصل همواره مورد تمسک فقیهان بوده است.^۳ امام خمینی قدس سره الشریف نیز قبل از پرداختن به ادله منصب ولایت و قضاوت فقها به شرح ذیل اصل عدم ولایت را مورد عنایت قرار داده است: «اصل اولی در مقام [حکومت و قضاوت] عدم نفوذ حکم احدی در حق دیگری است، چه قضاوت و چه غیر آن، در این مسئله [اصل عدم ولایت] اصحاب وحی و اوصیاء ایشان و غیر آنها تفاوتی ندارد. مجرد نبوت، رسالت، وصایت و علم - به هر درجه‌ای باشد - و سایر فضایل موجب نمی‌شود که حکم صاحب آن نافذ و قضاوت وی فاصل [خصوصت] باشد، آنچه عقل به آن حکم می‌کند، نفوذ حکم خداوند تعالی در خلق است، چرا که او مالک و خالق ایشان است، و تصرف در خلایق به هر نحوی تصرف در ملک و سلطنت خداوند است. خداوند تعالی به استحقاق ذاتی سلطان جمیع خلایق است، و سلطنت دیگران و نفوذ حکم و قضاوت ماسوی الله محتاج به جعل الهی است. پیامبر ﷺ از جانب خداوند به خلافت و حکومت مطلقاً - چه قضاوت و چه غیر آن - نصب شده است. بنابراین رسول اکرم ﷺ به جعل الهی از جانب خداوند سلطان بر عباد است... بعد از رسول اکرم ﷺ ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری سلطان و حاکم بر عباد است و به نصب الهی و نصب

۱. بند ۱۴ فصل چهارم «ولایت فقهی».

۲. شیخ جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، ص ۳۷ (چاپ سنگی).

۳. رجوع کنید به شیخ مرتضی انصاری، المکاسب، ج ۲، ص ۴۵ (چاپ بیروت، ۳ جلدی) و کلیه شروح، حواشی و تقریرات فقه‌های پس از وی بر مکاسب شیخ.

۱. امام خمینی، الرسائل، رساله فی الاجتهاد و التقليد، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ (قم، ۱۳۸۵، ه.ق).

آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی، تهذیب الاصول، تقریر اباحت امام خمینی، رساله فی الاجتهاد و التقليد، ج ۳، ص ۱۴۳-۱۴۵ (قم، ۱۳۸۲، ق).

و بالاخره توقیع وارده از ناحیه مقدسه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهیم پرداخت. اگر در روایتی معصومی از معصوم دیگری نقل می‌کند، معصوم اقدم، ملاک ترتیب مطرح کردن روایت است. در میان مستندات روایی حکومت ولایی، در مجموع چهار دسته روایت منقول از پیامبر ﷺ به چشم می‌خورد. این روایات عبارتند از: السلطان ولی من لاولی له؛ اللهم ارحم خلفائی، الفقهاء امناء الرسل والعلماء ورثة الانبياء.

فصل هفدهم

ادله ولایت فقیه در روایات منقول از پیامبر ﷺ

فقیهان مهمترین مستند ولایت فقیه را روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام یافته‌اند. نخستین فقیهی که ادله روایی ولایت فقیه را گردآوری کرد، ملااحمد نراقی (ره) (م ۱۲۴۵ ه. ق) است،^۱ هر چند این فقیه محترم به بحث از دلالت و سند این روایات پرداخت. پس از وی دیگر فقیهان بویژه شاگرد نامدارش، شیخ اعظم انصاری (ره) به ژرف‌اندیشی و تأمل در ابعاد مختلف این روایات پرداختند.^۲ در طول این یک قرن و نیم که ادله روایی ولایت فقیه مورد بحث فقیهان واقع شده، بتدریج از میان این روایات، ده دسته روایت به عنوان مستند روایی ولایت فقیه مطرح شده است. هر دسته روایت گاهی شامل یک روایت و گاهی شامل چندین روایت با مضمون واحد می‌شود. ما این روایات دهگانه را به ترتیب نسبت به معصومین مورد بحث قرار خواهیم داد. یعنی ابتدا به روایات منقول از رسول اکرم ﷺ می‌پردازیم و سپس به روایات نقل شده از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سیدالشهداء علی علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام

روایت اول. السلطان ولی من لاولی له.

روی عن النبی ﷺ: «السلطان ولی من لاولی له».^۱ از پیامبر ﷺ روایت شده است که سلطان ولی کسی است که ولی ندارد.

در مضمون این روایت دو نکته به چشم می‌خورد که آن را از دیگر روایات مستند ولایت فقیه، ممتاز می‌سازد:

اول. استفاده از واژه «ولی» و به طور کلی از مشتقات ماده ولایت. در دیگر مستندات روایی ولایت فقیه از این واژه استفاده نشده است. لذا از این حیث این روایت صریحترین مستند ولایت فقیه است.

دوم. استفاده از واژه «سلطان» که بدون نیاز به هیچ تأویلی دلالت بر قدرت سیاسی دارد. حال آنکه استناد به دیگر ادله در بحث قدرت سیاسی محتاج ضمیمه کردن مقدماتی است. همراهی سلطان با ولی در این روایت ارتباط آن را با حکومت ولایی نزدیکتر می‌سازد.

جمعی از فقهای شیعه در ابواب مختلف فقهی بویژه در بحث اولیاء نکاح و اولیاء عقد بیع، به این روایت استناد کرده‌اند.^۲ ملااحمد نراقی

۱. ملااحمد نراقی، عوائد الایام، عانده ۵۴ فی بیان ولایة الحاکم و مافیة الولاية، ص ۵۳۱-۵۳۶.

۲. شیخ مرتضی انصاری، المکاسب، ج ۲، ص ۴۷-۵۱.

۱. نراقی، عوائد الایام، ص ۵۳۴.

۲. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۵۹۲ (چاپ سنگی)؛ شهید ثانی، مسالک الافهام،

مقدمه ششم. مراد از «من لاولی له» همه افرادی است که شأنت نیاز به ولی را دارا هستند (بر حسب شخص، صنف، نوع یا جنس) یعنی افرادی که در عین نیاز به سرپرستی ولی شرعی، فاقد ولی خاص شرعی هستند.^۱ «من لاولی له» اختصاص به حوزه امور خصوصی و امور حسبه ندارد، بلکه امور عامه و حوزه امور عمومی را نیز شامل می شود. لذا همه مردم به استثنای فقهای عادل - مولی علیه سلطان یعنی فقیه عادل هستند، چرا که اصولاً جامعه انسانی بدون ولایت فقهای عادل سعادت مند نمی شود بلکه با سیطره طاغوت منحرف می شود، با ولایت سلطان عادل شرعی - ولایت فقیه - مصلحت مردم بهتر از صلاحدید خود ایشان متناسب با احکام شرعی تأمین می شود.

مقدمه هفتم. مضمون روایت جمله خبری در مقام انشاء است. مفاد این انشاء تنها نصب فقیهان عادل به ولایت می تواند باشد. به عبارت دیگر حکومت ولایی، حکومتی انتصابی است نه انتخابی.

مقدمه هشتم. ولایت سلطان در این روایت به مورد خاصی مقید نشده است، بلکه تمامی شئون مولی علیه را شامل می شود. به عبارت دیگر سلطان، مأذون و مجاز به هر فعلی است که برای «من لاولی له» مصلحت دارد و البته مرجع تشخیص مصلحت مولی علیهم، خود سلطان است. بر این اساس ولایت سلطان نه فقط عامه بلکه مطلقه است.

این هشت مقدمه محورهای ذیل را اثبات می نمایند: سند روایت (مقدمه اول)، شرط فقاها (مقدمه دوم و سوم)، محور ولایت (مقدمه چهارم و پنجم و ششم)، محور انتصاب (مقدمه هفتم) و محور اطلاق و قلمرو اختیارات سلطان (مقدمه هشتم).

جمعی از فقها این روایت را چه از نظر سند و چه از نظر دلالت، مورد

قدس سره نخستین فقیهی است که آن را از مستندات ولایت عامه فقیه شمرده است.^۱ به هر حال در میان مستندات روایی ولایت فقیه پس از مقبوله و توقیع، این روایت یکی از روایات اصلی شمرده شده است.^۲ تمسک به این روایت برای اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیه مبتنی بر پذیرش تمامی مقدمات ذیل است:

مقدمه اول. شهرت این روایت بین فریقین و کثرت موارد استعمال آن در ابواب مختلف فقهی، ما را از پرداختن به سند آن بی نیاز می کند.

مقدمه دوم. مراد از سلطان، صاحب قدرت معتبر شرعی است؛ نه هر صاحب قدرتی. به عبارت دیگر مراد، سلطان عادل و حق است، نه سلطان ظالم و فاسق.

مقدمه سوم. در عصر حضور معصوم علیه السلام سلطان عادل منحصر در امام معصوم علیه السلام است، اما در عصر غیبت، جانشینان ائمه علیهم السلام یعنی فقیهان عادل نیز سلطان عادل و مشروع محسوب می شوند. به عبارت دیگر فقاها شرط سلطنت مشروع در عصر غیبت است.

مقدمه چهارم. نوع حکومت سلطان عادل «ولایت» است. بین سلطان، و «من لاولی له» رابطه ولایت برقرار است.

مقدمه پنجم. «من لاولی له» اختصاصی به اموات ندارد، بلکه احیاء و زندگان را نیز شامل می شود.

← ج ۱، ص ۴۵۳ (چاپ سنگی)؛ شیخ یوسف بحرانی، *الحدائق الناضرة*، ج ۲۳، ص ۲۳۹؛ سید علی طباطبایی، *ریاض المسائل*، ج ۲، ص ۸۱ (چاپ سنگی)؛ شیخ محمد حسن نجفی، *جواهر الکلام*، ج ۲۲، ص ۱۸۸.

۱. روایت ۱۷، *عوائد الایام*، ص ۵۳۴.
۲. «و اما الاخبار المذكورة لاثبات الولاية العامة للفقیه ... و العمدة المقبولة و التوقیع و ما اشتهر من ان السلطان وکی من لاوکی له» آیت الله سید احمد خوانساری، *جامع المدارک*، کتاب التجارة، ج ۳، ص ۱۰۰.

۱. شیخ مرتضی انصاری، *المکاسب*، ج ۲، ص ۵۱.

— بر فرض تسلیم — جابر ضعف سند نمی‌باشد^۱ و در نتیجه به واسطه موهون بودن سند، این عبارت به عنوان روایت قابل استناد فقهی نیست. شیخ اعظم انصاری(ره) و آیت‌الله سید احمد خوانساری(ره) از جمله فقهای هستند که به بی‌اعتباری سند این روایت تصریح کرده‌اند.^۲ هر چند بی‌اعتباری سندی این عبارت ما را از نقد دیگر مقدمات آن بی‌نیاز می‌کند، اما تأمل در دیگر مقدمات این دلیل نشان می‌دهد که فارغ از ضعف مفرط سندی، دلالت این حدیث نیز به مطلوب تمام نیست.

مقدمه دوم قابل پذیرش است. دین، سلطنت ظالم و فاسق را به رسمیت نمی‌شناسد تا ولایت تمام جامعه یا بخشی از آن را به او بسپارد. بنابراین سلطان به قرینه عقلی مقید به سلطان حق و عادل است.

اما مقدمه سوم (شمول سلطان عادل نسبت به فقهای عادل در عصر غیبت)، آیت‌الله سید احمد خوانساری(ره) در این مقدمه خدشه کرده است؛ به نظر این فقیه دقیق سلطان در این روایت، از معصوم و منصوب خاص معصوم تجاوز نمی‌کند.^۳ محقق ایروانی(ره) در حواشی خود بر مکاسب در اینکه سلطان در این روایت، شامل غیرمعصوم هم می‌شود یا نه از کلمات شیخ اعظم، دو وجه مثبت و منفی استظهار کرده است.^۴ بعضی از فقهای معاصر بدون اشکال شمول سلطان را نسبت به فقیه عادل در عصر غیبت پذیرفته‌اند. اگر چه سلطان حق انحصاری در معصوم

مناقشه قرار داده‌اند،^۱ و جمعی دیگر از مثبتین و منکرین ولایت فقیه از فرط ضعف اصولاً آن را شایسته بحث و اشاره نیافته‌اند.^۲ ما این دلیل را بر اساس هشت مقدمه یاد شده مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهیم:

اما مقدمه اول (سند روایت)؛ این روایت در هیچ یک از جوامع روایی شیعه نقل نشده است، یعنی نه در کتب اربعه (کافی، من‌لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) و نه در جوامع روایی متأخرتر (وسایل الشیعه، وافى و بحار الانوار) از آن اثری نیست. این حدیث را اهل سنت در سنن خود نقل کرده‌اند.^۳ از قرن هفتم به بعد در مباحث فقه تطبیقی و مقارن، بتدریج وارد کتب فقهی شیعه شده و در بعضی ابواب فقهی مورد استفاده قرار گرفته است. به نظر استاد اساتید ما فقیه مستتبع مرحوم آیت‌الله بروجردی ره اصولاً روایت بودن این جمله ثابت نشده است، بلکه ظاهراً از عبارات فقهاء و از قواعد مستفاد از برخی ادله از قبیل قاعده «کل عقد یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» می‌باشد.^۴ مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی حائری(ره) نیز به همین نظر متمایل است.^۵ به هر حال مطابق ضوابط مسلم فنی، این نقل از یک حدیث مرسل یا ضعیف تجاوز نمی‌کند^۶؛ کثرت استعمال

۱. از جمله شیخ مرتضی انصاری، محقق ایروانی، میرزای نائینی، آیت‌الله سید محسن حکیم،

آیت‌الله سید احمد خوانساری، آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی.

۲. از جمله امام خمینی، آیت‌الله خویی، آیت‌الله منتظری و

۳. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۶۶، حدیث ۲۰۸۳؛ سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۸۰، حدیث ۱۱۰۸؛ سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۶۰۵، حدیث ۱۸۷۹ و ۱۸۸۰؛ سنن البیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵.

۴. «فانه لم یثبت كونه رواية كما فی جواب السيد الفقيه المتتبع البروجردی الطباطبائی قدس سره فیما كتبه فی مقام اثبات ولاية الفقيه بل استظهره قدس سره كونه من عبارات الفقهاء و القواعد استفادة من الادلة نظیر قولهم كل عقد یضمن بصحیحه یضمن بفاسده.» آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیلة، ج ۲، ص ۲۳۱ (نسخه خطی عكسی شماره ۱۵۵، كتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی در قم).

۵. ابتغاء الفضیلة، ج ۲، ص ۲۳۰ و ج ۲، ص ۲۳۱ (متن و حاشیه).

۶. آیت‌الله مكارم شیرازی، انوارالفقهاء، كتاب البیع، ج ۱، ص ۵۱۰.

۱. درباره عدم حجیت شهرت عملی از جمله رجوع کنید به: آیت‌الله خویی، مصباح‌الاصول، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲. شیخ مرتضی انصاری، المكاسب، ج ۲، ص ۵۰؛ آیت‌الله سید احمد خوانساری، جامع المدارك، ج ۳، ص ۱۰۰.

۳. جامع المدارك، ج ۳، ص ۱۰۰: «و اماما اشتهر من ان السلطان ولی من لاوولى له لفعلم المراد من السلطان، المنصوب بالخصوص من قبل المعصوم صلوات الله عليه.»

۴. شیخ علی ایروانی، حاشية المكاسب، ص ۱۵۷ (چاپ سنگی).

نظریه، سلطان عادل ولی همه مردم است، نه اینکه تنها ولی من لاولی له و افراد فاقد ولی باشد. به عبارت دیگر روایت تنها ولایت در امور خاصه (مشهور به امور حسبیه) را اثبات می نماید، اما تمسک به آن در امور عامه جداً مشکل است.^۱

به بیان دیگر پذیرش مقدمه ششم مبتنی بر قبول یک پیش فرض است: «مردم در حوزه امور عمومی محجورند و نیازمند ولی شرعی هستند.» این پیش فرض، خود، اول کلام است، به چه دلیل معتبر فقهی یا کلامی این مطلب اثبات شده است؟ اگر کسی محجوریت مردم در حوزه امور عمومی را بدیهی عقلی یا ضروری دین می داند و آن را بی نیاز از اقامه دلیل می پندارد که هیچ؛ و الا تمسک به این روایت و مانند آن برای اثبات ولایت شرعی فقیه بر مردم در حوزه عمومی، مصادره و ممنوع است.

اما مقدمه هفتم، اگرچه این عبارت جمله خبریه در مقام انشاء است، اما انشاء اعم از نصب به ولایت است، دیگر طرق انشاء از قبیل وکالت از جانب معصوم علیه السلام، یا وجوب تعیین و اعلام شرایط از جانب شارع و انتخاب سلطان عادل از سوی مردم نیز متصور است، و اذاجاء الاحتمال بطل الاستدلال، دلیل اعم از مدعاست و بین انشاء و نصب نیز تلازمی در کار نیست. لذا این روایت از اثبات انتصاب فقیهان به ولایت بر مردم عاجز است. اما مقدمه هشتم (قلمرو اختیارات سلطان)، با عنایت به نقد مقدمه ششم، مشخص شد که اطلاق این روایت تنها امور حسبیه و امور غیب و قُصْر را در بر می گیرد و اصولاً دلالتی به حوزه امور عمومی ندارد تا از اطلاق یا عمومیت اختیارات سلطان در این حوزه بحث کنیم.

حاصل بحث: روایت «السلطان ولی من لاولی له» فارغ از ضعف جدی و غیرقابل اغماض سندی، اولاً، هیچ دلالتی به شرط فقاها در سلطنت

ندارد، اما از این روایت به تنهایی نمی توان نتیجه گرفت که فقاها شرط سلطنت در عصر غیبت است. این شرط خود مورد بحث است و می باید بر آن دلیل اقامه کرد. به عبارت دیگر تمسک به چنین روایتی برای اثبات سلطنت فقیه مصادره است.

پذیرش مقدمه چهارم در گرو قبول مقدمه ششم است. مرحوم میرزای نائینی مقدمه پنجم را نپذیرفته، احتمال داده است که این روایت تنها ولایت سلطان بر امور اموات فاقد ولی را در بر می گیرد و شامل زندگان بی سرپرست نمی شود.^۱ ایشان بر این استظهار خود دلیلی اقامه نفرموده اند، لذا می باید مقدمه پنجم را تمام دانست.

اما مقدمه ششم (ولایت سلطان بر تمام مردم)، شیخ اعظم انصاری (ره) ضمن پذیرش دلالت این روایت بر امور حسبیه از جمله یتیم صغیر، مجنون بعد از بلوغ، غایب، ممتنع، مریض، مُغْمی علیه، میت فاقد ولی، و قاطبه مسلمین اگر صاحب اراضی مفتوح عنوة باشند و موقوف علیهم در اوقاف عامه و مانند آن، تمسک به آن را در امور عامه محتاج ادله عموم نیابت دانسته است، ادله عموم نیابت نیز به نظر شیخ اعظم مخدوش است.^۲ محقق نائینی (ره) و آیت الله حکیم (ره) نیز با تأیید دیدگاه شیخ اعظم (ره)، منکر دلالت این روایت در امور عامه شده اند.^۳ این روایت تنها ولایت سلطان بر غیب و قُصْر و مانند آن را اثبات می کند، چرا که ناظر به اشخاص نیازمند به ولی شرعی است و به هیچ وجه ناظر به ولایت فقیه بر جامعه اسلامی و حکومت ولایی نیست چرا که بنابراین

۱. شیخ موسی نجفی خوانساری، منیه الطالب، تقریر اباحت میرزای نائینی، ج ۱، ص ۳۲۷ (چاپ سنگی). رجوع کنید به آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۱۰.

۲. شیخ مرتضی انصاری، المکاسب، ج ۲، ص ۵۰-۵۱.

۳. منیه الطالب، ج ۱، ص ۳۲۷. آیت الله سید محسن حکیم، نهج الفقاهة، ص ۳۰۳.

۱. رجوع کنید به انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۱۰-۵۱۱.

ندارد، ثانیاً، هیچ دلالتی به حوزه امور عمومی ندارد و اصولاً منحصر به امور حسبیه است و اشاره‌ای به ولایت بر مردم ندارد. ثالثاً، هیچ تلازمی با انتصاب به ولایت ندارد و رابعاً، هیچ دلالتی به اطلاق یا عموم ولایت در حوزه امور عمومی نیز ندارد.

روایت دوم. اللهم ارحم خلفائی

شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه «قال: قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): اللهم ارحم خلفائی، قبل یارسول الله: و من خلفاؤک؟ قال: الذین یأتون من بعدی یروون عَنی حدیثی و سُنَّتِی»^۱.

شیخ صدوق به نحو مرسل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می‌کند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند خلفای مرا رحمت کند. عرض شد: ای رسول خدا، خلفای شما چه کسانی هستند؟ فرمود: آنها که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند.»

شیخ صدوق این حدیث مرسل را در عیون اخبار الرضا (ع)^۲ به سه طریق مسند با سندهای متفاوت و مستقل، و در معانی الاخبار^۳ با سند چهارمی، و در امالی با سندی شبیه به سند چهارم نقل کرده است.^۴ این روایت در صحیفه الرضا (ع)^۵ عوالی اللئالی^۶، لب اللباب قطب

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، باب النوادر، حدیث ۵۹۱۹، ج ۴، ص ۴۲۰ (تصحیح علی اکبر غفاری، تهران).

۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، باب ۳۱، حدیث ۹۴، ج ۲، ص ۳۷.

۳. شیخ صدوق، معانی الاخبار، باب ۴۲۳ (باب معنی قول النبی اللهم ارحم خلفائی ثلاثاً)، ج ۲، ص ۳۷۴.

۴. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۴، حدیث ۴، ص ۲۴۷، (تصحیح مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ ق).

۵. صحیفه الامام الرضا (ع)، حدیث ۷۳، ص ۵۶ (تصحیح محمد مهدی نجف، مشهد، ۱۴۰۶ ق).

۶. ابن ابی جمهور الاحسانی، عوالی اللئالی، تصحیح شیخ مجتبی عراقی.

راوندی^۱، منیه المرید شهید ثانی^۲. و نیز در منابع اهل سنت نقل شده است.^۳ از جمله امتیازات این دسته از روایات، توصیف خلفا و جانشینان پیامبر (صلی الله علیه و آله) از زبان مبارک ایشان است. این دسته از روایات توسط محقق نراقی، صاحب عناوین، صاحب جواهر و جمعی دیگر از فقها در بحث ولایت فقیه مورد استناد قرار گرفته است.^۴ حضرت امام خمینی قدس سره نیز در کتاب البیع ابعاد مختلف این دسته از روایات را به عنوان نخستین دلیل روایی ولایت فقیه مورد تحلیل قرار داده، دلالت آنها را به ولایت فقیه بر مردم، پذیرفته‌اند.^۵

تمسک به این دسته از احادیث در اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیه بر مردم، مبتنی بر پذیرش تمامی مقدمات ذیل است:

مقدمه اول. سند این روایت «به واسطه کثرت طریش قابل اعتماد (و موجب اطمینان نفس) است. بلکه حتی اگر مرسله باشد، از مرسله‌های شیخ صدوق است و از مرسله‌های امثال ابن ابی عمیر (که مراسیل او تلقی به قبول شده است) کمتر نیست. مراسلات شیخ صدوق بر دو قسم است: قسم اول، آنچه به نحو ارسال اما جزم به معصوم، نسبت می‌دهد مثل این

۱. مستدرک الوسائل، ابواب صفات القاضی، باب ۸، حدیث ۵۲.

۲. شهید ثانی، منیه المرید، ص ۱۰۱ و ۳۷۰ (تصحیح شیخ رضا مختاری).

۳. الترغیب و الترهیب ج ۱، ص ۱۱۰؛ المحدث الفاضل ص ۱۶۳؛ شرف اصحاب الحدیث ص ۳۱؛ جامع بیان العلم و فضله ج ۱، ص ۵۵؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۲۹ حدیث ۲۹۲۰۸ و ۲۹۲۰۹ ج ۱۰، ص ۲۲۱ حدیث ۲۹۱۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۲۶.

۴. نراقی، عوائد الایام، ص ۵۳۱؛ میر عبدالفتاح حسینی مراغی، العناوین، ص ۳۵۵ (چاپ سنگی)؛ شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۵؛ شیخ عبدالله ممقانی (م ۱۳۵۱ ق) هدایة الانام فی حکم اموال الامام (ع)، ص ۱۴۲ (چاپ سنگی)؛ آیت الله سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، الهدایة الی من له الولاية، تقریر اباحت توسط میرزا احمد صابری، ص ۳۴.

۵. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷-۴۷۰. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۸-۵۴، (تهران، ۱۳۷۳، چاپ دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی).

روایت که می‌گوید: قال امیرالمؤمنین (علیه السلام)، قسم دوم، آنچه که می‌گوید: روی عنه (علیه السلام). قسم اول از مراسیل معتمده و مقبوله به حساب می‌آیند.^۱ بنابراین سند روایت فی الجمله بلا اشکال است.

مقدمه دوم. خلفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) منحصر در ائمه هدی (علیهم السلام) نمی‌باشد، به عبارت دیگر «خلفائی» هم خلفای بلا واسطه پیامبر یعنی ائمه (علیهم السلام) و هم خلفای مع الواسطه یعنی عالمان دین را شامل می‌شود. «توهم اینکه مراد از خلفاء، خصوص ائمه (علیهم السلام) باشند، در غایت وهن است. چرا که تعبیر از ائمه (علیهم السلام) به راویان احادیث غیر معهود است، بلکه ایشان خزّان علم خداوندند، ایشان صفات جمیله فراوانی دارند که اشاره به این مقام رفیع با تعبیر «راویان احادیث» مناسبتی ندارد، بلکه اگر مقصود از خلفاء، اشخاص ائمه (علیهم السلام) بود، هر آینه به «علی و اولاد معصومش (علیهم السلام)» تعبیر می‌شد، نه عنوان عامی که شامل همه علماء باشد.»^۲

مقدمه سوم. مراد از عبارت «الذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی» فقیهان هستند. چرا که واضح است صرف نقل حدیث و سنت، کسی را خلیفه و جانشین پیامبر نمی‌کند. «احتمال اختصاص به راوی و محدث به جای فقیه سست‌تر از احتمال سابق [اختصاص به ائمه (صلی الله علیه و آله و سلم)] است. اما نسبت به روایاتی که در ذیل آنها از طرق متعدد عبارت ذیل نقل شده است «فیعلمونها الناس من بعدی» امر واضح است، زیرا شغل محدث و راوی، تعلیم سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست مگر اینکه فقیه باشد از قبیل کلینی و صدوق و ابن بابویه و مانند آنها، راوی محض (غیر فقیه) برایش میسر نیست که دریابد آنچه روایت شده سنت رسول الله است یا

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۸.

۲. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۹.

نه، زیرا بسیاری از روایات وارده از طرق معصومین (علیهم السلام) متصدی بیان حکم واقعی نیستند، [بلکه از باب تقیّه صادر شده] به واسطه کثرت ابتلاّی ایشان به والیان جائز. و ما به سنت و روایات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جز از طریق ائمه (علیهم السلام) راهی نداریم، و روایت از غیر طریق ایشان بسیار اندک است. و اما به نسبت به مرسله که این ذیل [به مردم بعد از من تعلیم می‌دهند] در آن نیست، امکان دارد که گفته شود این جمله یا از قلم مصنف [شیخ صدوق] یا از قلم ناسخین ساقط شده است، چرا که در دوران امر بین اینکه قائل به زیادی جمله‌ای یا سقوط آن [از روایت] شویم، احتمال سقوط اولی است، چرا که احتمال اضافه کردن بسیار بعید است، و در حین استنساخ فراوان اتفاق می‌افتد که جمله‌ای از قلم ناسخ بیفتد، اگرچه این نیز فی حدنفسه خلاف اصل است [اصل عدم سقوط است]. و تردیدی نیست که مطلوب از بسط سنت، گسترش و اشاعه سنت و روایت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، نه آنچه به ایشان نسبت داده می‌شود و لکن کذب و خلاف سنت است. کسی که احراز سنت و علاج روایات متعارض با موازین معتبری که از جانب ائمه (علیهم السلام) وارد شده و غیر آن، و تشخیص روایات مخالف کتاب و سنت از موافق آنها برایش میسر است، مجتهد متبحر و محدث فقیه است، نه ناقل حدیث، هر که می‌خواهد باشد. به علاوه مناسبت حکم و موضوع ما را به سمت فقیه هدایت می‌کند، چرا که منصب خلافت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت از جانب او برای فرد عامی راوی حدیث که احکام الهی را تمییز نمی‌دهد معقول نیست، چنین کسی مانند کاتب احادیث است [نه بیشتر].^۱

مقدمه چهارم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غیر از شأن وحی، عصمت و علم غیب، سه

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۹-۴۷۰ و ولایت فقیه ص ۴۹-۵۴.

روایت - بعد از پذیرش اینکه خلافت، ظاهر در ولایت و حکومت است - ولایت مطلقه فقها است: «ظاهر روایت این است که فقها همه اختیارات رسول ﷺ را دارا هستند، مگر آنچه که دلیل بر انحصار آن به پیامبر ﷺ اقامه شده باشد.»^۱

این هفت مقدمه به ترتیب در این پنج محور بحث می‌کند: سند (مقدمه اول)، شرط فقاہت (مقدمه دوم و سوم)، محور ولایت (مقدمه چهارم و پنجم)، محور انتصاب (مقدمه ششم) و محور اطلاق و قلمرو ولایت (مقدمه هفتم). ما این هفت مقدمه را به ترتیب مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم:

اما مقدمه اول (سند روایت)، این روایت دو گونه روایت شده است: مسند و مرسل. نقلهای مسند آن در معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا (ع) صدوق همگی ضعیف‌اند.^۲ نقلهای مرسل نیز علی‌رغم تعدد، با ضوابط علم رجال اعتبار سند و اطمینان نفس به دست نمی‌دهد. ضمناً نقل جازمانه صدوق در من لا یحضره الفقیه (مثل مراسیل امثال ابن ابی عمیر) حداکثر حجیت و اعتبار روایت را نزد وی می‌رساند و برای دیگران ایجاد اعتبار نمی‌کند.^۳ به هر حال سند این دسته از روایات خالی از مناقشه نیست.

اما مقدمه دوم، «علما اگر چه دارای نیابت و ولایت هستند، اما این ولایت از جانب امام‌الانجیل است، یعنی ایشان خلفای ائمه‌اند نه خلفای

شان قابل انتقال دارد: اول تعلیم و ترویج و تبلیغ تعالیم دین و آیات الهی و احکام شرع، دوم قضاوت و رفع منازعات مردم، سوم ولایت تدبیری، زعامت سیاسی و حکومت.»^۱

مقدمه پنجم. «خلفائی» اطلاق دارد و شامل خلافت در همه شئون قابل انتقال پیامبر ﷺ می‌شود. «معنای خلافت از رسول‌الله ﷺ از صدر اسلام امری معهود بوده است و در آن ابهامی نیست، خلافت اگر ظاهر در ولایت و حکومت نباشد، حداقل قدر متیقن آن است. عبارت حضرت ﷺ «الذین یأتون من بعدی» معرف خلفا است نه محدّد معنای آن، و این واضح است، بعلاوه خلافت در نقل روایت و سنت بی‌معناست، زیرا پیامبر ﷺ راوی روایات خود نبوده‌اند تا خلیفه، قائم مقام ایشان در چنین امری شود.»^۲ ضمناً عبارت «فیعلمونها الناس من بعدی» که در بعضی نقلهای این روایت آمده است، باعث نمی‌شود نقلهای بدون این عبارت را تقیید بزنند. زیرا عبارت «فیعلمونها الناس من بعدی» همانند عبارت «یروون عنی حدیثی و سنتی» عنوان مشیر به مصداق است و در مقام تعیین وظیفه برای خلیفه نیست تا صدر روایت را تقیید بزنند.

مقدمه ششم. اضافه خلفاء به نفس مقدس پیامبر ﷺ (خلفایی) قضیه خبریه حاکی از خارج نیست، بلکه در مقام انشاء خلافت برای فقهاست. به عبارت دیگر بین «خلفایی» و انتصاب به ولایت بر مردم تلازم است. سه بار طلب رحمت از سوی رحمة للعالمین ﷺ برای خلفای فقیه خود نیز دلیل دیگری بر منصوب بودن ایشان است.

مقدمه هفتم. خلفایی از حیث دیگری نیز اطلاق دارد و آن اطلاق در تمام وظائف حکومتی پیامبر ﷺ است. به عبارت دیگر مستفاد از

۱. استاد آیت‌الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، ص ۴۶۳.

۲. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۸.

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲. «هذه الرواية و ان كانت علی نقل العیون و معانی الاخبار مسندة الا انه فی سندھا ضعف لان سند العیون هو اسناد اسباغ الوضوء و سند معانی الاخبار فی عیسی بن عبد الله العلوی عن ابيه مع انه لم یعلم ان الیعقوبی هو داود بن علی الهاشمی و المنقولات فی المستند مرسلات» استاد آیت‌الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۲۷.

۳. رجوع کنید به معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۹۳-۹۴ و ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۲۷.

دو امر باشد، آن چنان که به شبهه دور اشاره شد. نتیجه اینکه این دسته از احادیث تنها در مقام معرفی ائمه علیهم السلام هستند و دلالتی به غیر ایشان ندارند. اگرچه بعضی فقیهان معاصر در مقدمه سوم خدشه کرده‌اند و پذیرش ظاهر حدیث را باعث تخصیص اکثر دانسته‌اند،^۱ اما تردیدی نیست که روایت بدون درایت و نقل بدون اجتهاد و فقاقت هیچ تناسبی با هیچ یک از شئون خلافت نبوی ندارد، و به قرینه عقلی و متناسب با دیگر روایات می‌توان از این روایت شرط فقاقت و درایت در منقولات را استظهار کرد. هر چند اگر نقد بر مقدمه دوم را وارد بدانیم، در این صورت در مقدمه سوم نیز بیش از نقل و تعلیم معصومانه تعلیم نبوی - که از شئون ائمه معصوم علیهم السلام است - را نمی‌توان پذیرفت.

مقدمه چهارم تمام است و بر آن خدشه‌ای وارد نیست.

اما مفاد مقدمه پنجم مورد مناقشه جمع کثیری از فقها واقع شده است.^۲ ذیل حدیث «و یعلمونها الناس» و مانند آن قرینه قطعی بر استخلاف در شأن اول پیامبر یعنی تعلیم و هدایت مردم به سوی خداوند، تبلیغ احکام و معارف دین است. با وجود چنین قرینه صارفه‌ای نه نوبت به

رسول الله صلی الله علیه و آله، چرا که جانشینان رسول ائمه هستند، و علما اگرچه صاحب خلافت هستند، اما این خلافت از ناحیه امام است نه از ناحیه رسول صلی الله علیه و آله مباشرتاً. والا لازم می‌آید که فقها هم عرض امام علیه السلام باشند (والعیاذ بالله)، بنابراین مراد از حدیث، ائمه علیهم السلام است که جانشین پیامبر در حفظ شریعت و ناموس رسالتند، آری خلافت [علما از رسول الله صلی الله علیه و آله] بر مسلک عامه تمام است، چرا که ایشان با بیعت مردم، یا قدرت و سطوت فرد متصدی امور را خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌نامند، و بطلان چنین امری ضروری مذهب و عقل سلیم است. اگر گفته شود که بر جانشین امام نیز خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله صدق می‌کند، چرا که خلیفه خلیفه، خلیفه است. در پاسخ می‌گوییم بدون دلیل دیگری بر استخلاف امام علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌توان این نکته را پذیرفت. معقول نیست که خود این دلیل متکفل جعل خلافت مع الواسطه برای فقیه باشد، چرا که باعث دور می‌شود. اگر دلیل دیگری بر استخلاف فقها از جانب امام علیه السلام در دست باشد، همان دلیل متبع است و نیاز به ارتکاب تأویل و خلاف ظاهر در این روایت نیست.^۱ واضح است که مهم‌تر از جانشینی با واسطه فقها، خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام بوده است و خلافت عترت طاهره در عصر رسول صلی الله علیه و آله و دو قرن و نیم پس از ایشان مهمترین مسئله جهان اسلام بوده است، چه در عصر صدور روایت و چه بعد از آن متفاهم عرفی از روایت، ائمه معصومین علیهم السلام بوده است، نه فقهای عادل.

بسیار مستبعد است که بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله مبتلابه عصر خود و سه قرن بعد از آن را مهمل گذاشته، در حدیث واحدی در مقام بیان نیاز جامعه بعد از آن باشد. بویژه اینکه حدیث واحد نمی‌تواند متکفل بیان هر

۱. آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، *ابتغاء الفضیلة*، ج ۲، ص ۲۱۹.
 ۲. آیت الله سید محمد آل بحر العلوم، *بلغة الفقیه*، ج ۳، ص ۲۲۸. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، *حاشیه المکاسب*، ص ۹۴. میرزا محمد حسن غروی نائینی، *المکاسب و البیع*، تقریر ابیحات به قلم آیت الله محمد تقی آملی، ص ۳۳۵. آقا ضیاء الدین عراقی، *شرح التبصرة*، ج ۵، ص ۴۱. آیت الله میلانی، *محاضرات فی فقه الامامیه*، کتاب الخمس، ص ۲۷۰. آیت الله سید ابوالقاسم موسوی خویی، *مصباح الفقاهة*، تقریر ابیحات به قلم آیت الله محمد علی توحیدی، ج ۵، ص ۴۴. شیخنا الاستاد آیت الله حسینعلی منتظری، *دراسات فی ولایت الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه*، ج ۱، ص ۴۶۶. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، *ارشاد الطالب*، ج ۳، ص ۲۷. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، *اساس الحکومة الاسلامیه*، ص ۱۴۳. آیت الله شیخ ناصر مکارم شیرازی، *انوار الفقاهة*، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۰۸-۵۰۹.

۱. آیت الله سید محمد هادی میلانی (م ۱۳۹۵ ق)، *محاضرات فی فقه الامامیه*، کتاب الخمس، ص ۲۷۰.

مناقشه در سند نیست، ثانیاً، در مقام معرفی خلفای بلا فصل رسول ﷺ یعنی ائمه علیهم السلام است و نسبت به خلفای ائمه علیهم السلام یعنی علما ساکت است. ثالثاً، تنها در مقام بیان خلافت در شأن تعلیم و تبلیغ احکام نبوی است و بر عدم اراده دیگر شئون پیامبر ﷺ - از جمله ولایت - در روایت قرینه قطعی صارفه لفظیه موجود است. رابعاً، خلافت با انتصاب تلازمی ندارد. خامساً، روایت در مقام بیان نیست تا به اطلاق آن تمسک شود و ولایت مطلقه از آن نتیجه گرفته شود.

روایت سوم. «الفقهاء امناء الرسل»

محمد بن یعقوب الكلینی بسنده «عن ابی عبد الله علیه السلام، قال رسول الله ﷺ: الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا فی الدنيا. قيل یا رسول الله ﷺ و ما دخولهم فی الدنيا؟ قال: اتباع السلاطین، فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم.»^۱

ثقة الاسلام کلینی در کافی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «فقیهان امین پیامبرانند، مادامی که در دنیا داخل نشده باشند، عرض شد: یا رسول الله دخول ایشان در دنیا چیست؟ فرمود: تبعیت از سلاطین، اگر چنین کردند نسبت به دین خود از ایشان حذر کنید.»

این حدیث فارغ از نکات فنی که بزودی به آن خواهیم پرداخت حاوی نکات ارزشمندی است:

۱. کلینی، الکافی، کتاب فضل العلم، باب المستأکل بعلمه، حدیث ۵، ج ۱، ص ۴۶: عن علی بن ابراهیم، عن ابیه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبد الله (ع). مستدرک وسایل الشیعه این روایت را از دعائم الاسلام و نوادر راوندی نیز نقل کرده است: ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۵، و ابواب مایکتسب به، باب ۳۵، حدیث ۸ و نیز کنز العمال حدیث ۲۸۹۵۳، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

معهودیت خلافت در ولایت و حکومت می رسد و نه به اخذ قدر متیقن. هیچ دلیلی نداریم که عبارت «فیعلمونها الناس من بعدی» یا عبارت قبل از آن (بروون عنی حدیثی و سنتی) عنوان مشیر به مصداق خلفا باشند. بلکه احتمال اینکه روایت در مقام تشریح وظیفه خطیر خلفای پیامبر در ترویج دین و تعلیم احکام باشد بسیار جدی است. حداقل با ورود چنین احتمالی، استدلال باطل می شود. ضمناً روایت از این جهت در مقام بیان نیست تا به اطلاق خلافت تمسک شود. زیرا فرق است بین اینکه بگوییم «هؤلاء خلفایی» یا اینکه گفته شود «اللهم ارحم خلفائی»، عبارت اول را می توان از جهت انحاء خلافت در مقام بیان دانست، اما عبارت دوم در مقام دعا برای خلفا بعد از فراغ از خلافتشان است، لذا در مقام بیان نیست تا به اطلاق آن تمسک شود.^۱

اما مقدمه ششم، اگرچه عبارت «خلفائی» احتمال قضیه خبریه حاکی از خارج را دارد،^۲ اما حمل آن بر انشاء اقوی است، اما با این همه «خلفائی» اعم از نصب است، چرا که امین، وارث، وکیل، وصی، مأذون و منصوب به ولایت همگی می توانند خلیفه پیامبر باشند. به عبارت دیگر خلافت نسبت به نحوه انتقال ولایت از پیامبر به راویان حدیث مجمل است و نمی توان از خلیفه به نصب به ولایت رسید. بعلاوه طلب رحمت پیامبر ﷺ برای راویان حدیث، جلالت شأن آنان را می رساند، اما هیچ دلالتی به نصب به ولایت ندارد، هر مرحومی منصوب نیست.

با عنایت به نقد وارد بر مقدمه پنجم، مقدمه هفتم نیز مخدوش است و روایت از این حیث نیز در مقام بیان نیست تا به اطلاق آن تمسک شود.

حاصل بحث: مجموعه روایات «اللهم ارحم خلفائی» اولاً، خالی از

۱. رجوع کنید به انوار الفقاهه، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۰۹.

۲. انوار الفقاهه، ج ۱، ص ۵۰۸.

مقدمه دوم. پیامبران فارغ از وحی، علم غیب، عصمت و ولایت تکوینی سه شأن قابل انتقال داشته‌اند: اول تبلیغ، ترویج و تعلیم احکام الهی، دوم قضاوت در منازعات و مرافعات، سوم، ولایت تدبیری، زعامت سیاسی و حکومت.

مقدمه سوم. «امناء الرسل» مطلق است و همه شئون پیامبران علیهم‌السلام را شامل می‌شود، از جمله شأن ولایت تدبیری بر مردم را. در متن حدیث، عبارتی که صلاحیت تقیید این اطلاق را داشته باشد، یافت نمی‌شود. «عبارت امناء الرسل مانند خلفایی دلالت بر آن دارد که آنها امین پیامبران در تمامی شئون متعلق به رسالت هستند، و واضح‌ترین این شئون زعامت امت و گسترش عدالت اجتماعی و آماده کردن مقدمات، اسباب و لوازم آن است، امین رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امین، در تمامی شئون اوست و شأن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تنها ذکر احکام نبوده است تا فقیه تنها امین در تبلیغ باشد، بلکه مهم، اجرای احکام است، امانتداری در چنین امری اجرای احکام آن، چنانکه باید باشد است. روایت **علل الشرائع** (ولا یقوم الابان یجعل علیهم فیه امیناً یمنعهم من التعدی والدخول فیما حظر علیهم ... فجعل علیهم قیماً یمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود) نیز این برداشت را تأکید می‌کند، با ضمیمه کردن روایت علل به روایت الفقهاء امناء الرسل دانسته می‌شود که امین رسولان بودن از باب اجرا حدود و منع از تعدی و ممانعت از اندراس اسلام و تغییر سنت و احکام است. فقیهان از این جهت امین رسولان و حصون اسلامند و این عبارت اخری ولایت مطلقه است.»^۱

مقدمه چهارم. عبارت «الفقهاء امناء الرسل» جمله‌ای خبری با مضمون انشایی است و جعل و نصب فقیهان به منصب ولایت را می‌رساند، به

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۳.

اول. این حدیث یکی از دو حدیثی است که بین مستندات روایی ولایت فقیه، در آن از واژه فقهاء استفاده شده،^۱ و برای استفاده شرط فقاهاست نیازمند تأویل و توجیه نیست.

دوم. فقیهان از سوی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امین پیامبران معرفی شده‌اند و این کم افتخاری نیست.

سوم. شرط امانتداری فقیهان، و امین رسولان بودن این است که فقیهان دنیا زده نشوند، یعنی از سلاطین تبعیت نکنند، به عبارت دیگر دین تابع قدرت سیاسی نباشد، والا اگر دین تابع سلطنت باشد می‌باید از چنین فقهی حذر کرد و تفسیر دین از او نطلبید.^۲

این حدیث را محقق نراقی قدس سره از جمله مستندات ولایت فقیه در عوائد ذکر کرده است،^۳ و جمعی از فقیهان از جمله حضرت امام خمینی قدس سره با استناد به آن بر ولایت انتصابی فقیهان بر مردم استدلال کرده‌اند.^۴

تمسک به این حدیث برای اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیه مبتنی بر پذیرش تمامی مقدمات ذیل است:

مقدمه اول. سند روایت موثق و معتبره است و همان سند رایج در بسیاری روایات مورد استفاده فقها در ابواب مختلف فقهی است.

۱. حدیث دیگر «الفقهاء حصون الاسلام» است.

۲. سلاطین در این حدیث شریف مطلق است و تقیید دلیل می‌خواهد. هر چند غالباً سلاطین منصرف به سلاطین جور در نظر گرفته می‌شود، یعنی اگر فقهاء تابع قدرت جائز سیاسی شوند باید از ایشان حذر کرد، فتأمل.

۳. نراقی، عوائد الایام، ص ۵۳۱.

۴. میر عبدالفتاح حسینی مراغی، العناوین، ص ۳۵۵. آقا نجفی، رساله فی ولایة الحاکم الفقیه، ص ۲۴۴. شیخ عبدالله ممقانی، هدایة الانام فی اموال الامام ص ۱۴۲. آیت الله گلپایگانی، الهدایة الی من له الولاية ص ۳۵. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۲. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۸-۶۰.

اما مقدمه دوم اینکه برخی پیامبران از قبیل رسول اکرم ﷺ، حضرت داود، حضرت سلیمان، حضرت یوسف (علیهم صلوات الله) شئون متعدد از جمله ولایت تدبیری و زعامت سیاسی داشته‌اند^۱ بدون تردید صحیح است، اما اینکه همه رسولان تمامی این شئون را داشته‌اند، اثبات نشده است. به عبارت دیگر زعامت سیاسی، ولایت تدبیری و حکومت لازمه رسالت نیست،^۲ ممکن است پیامبری فاقد زعامت و ولایت سیاسی باشد، همچنان که قرآن کریم به صراحت انفکاک حکومت و رسالت را در عصر طالوت می‌پذیرد، و از جانب خداوند دو نفر یکی به نبوت و رسالت و دیگری - یعنی طالوت - به زعامت و فرماندهی منصوب می‌شوند.^۳ انبیاء بنی اسرائیل قطعاً تنها مأمور به تبلیغ و ترویج احکام بوده‌اند و مسئولیت سیاسی و ولایت تدبیری نداشته‌اند. وقتی بحث از فقیهان جمیع ادیان و مذاهب الهی مطرح است، واضح است که می‌باید به قدر مشترک شئون جمیع انبیاء و رسل اکتفا کرد، قدر مشترک شئون رسل، تنها تبلیغ و

عبارت دیگر امین رسولان بودن با نصب به ولایت تلازم دارد.

مقدمه پنجم. عبارت «الفقهاء امناء الرسل» از حیث دیگری نیز مطلق است، یعنی تمام اختیارات رسولان در ولایت تدبیری و زعامت سیاسی و حکومت بر مردم به امنای آنان یعنی فقها تفویض می‌شود، الا آنچه دلیل بر اختصاص آن اقامه شده است. لذا ولایت فقها مطلقه است.

از مقدمات فوق، بحث سندی (مقدمه اول)، محور ولایت (مقدمه دوم و سوم)، محور انتصاب (مقدمه چهارم)، محور اطلاق و قلمرو اختیارات (مقدمه پنجم) است و شرط فقاقت به علت وضوح آن در این روایت مورد بحث نیست. مقدمات پنجگانه به ترتیب ذیل مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد:

مقدمه اول (بحث سندی)، در سند حدیث نوفلی و سکونی هستند، درباره مذهب و اعتبار این دو راوی بحثی معروف در کتب رجال مطرح است.^۱ لذا برخی فقها در اعتبار سند این روایت خدشه کرده‌اند،^۲ اما از آنجا که وثاقت سکونی مورد اطمینان است، و نوفلی نیز ظاهراً ثقة است، و این سند نیز در بسیاری از ابواب فقهی - فارغ از مضمون روایات - بدون تردید مورد عمل فقها واقع شده، لذا می‌توان از اشکال سندی صرف‌نظر کرد.^۳

← المختلطة من الفقه» استاد آیت الله منتظری، دراسات فی ولایت الفقیه و فقه الدولة الإسلامية، ج ۱، ص ۴۷۵.

۱. رجوع کنید به بند ۹ و ۱۰ فصل پنجم «ولایت در قرآن».
۲. شیخ طوسی، رسالة فی الفرق بین النبی و الامام، الرسائل العشر، ص ۱۱۲: «فلا يجب فی کل نبی ان یتولوا یتدبیر الخلق و محاربة الاعداء و الدفاع عن امر الله بالدفاع عنه من المؤمنین لانه لا یمتنع ان تقتضی المصلحة بعثة نبی و تکلیفه ابلاغ الخلق ما فیہ مصلحتهم و لطفهم فی الواجبات العقلية و ان لم یکلف تأدیب احد و لامحاربة احد و لاتولية غیره و من اوجب هذا فی النبی من حیث کان نبیاً فقد ابعده و قال ملاحجة له علیه «شیخ الطائفة آنگاه به ذکر نمونه‌های قرآنی از طالوت (ع)، هارون (ع)، انبیاء بنی اسرائیل (ع) و ابراهیم (ع) قبل از امامت می‌پردازد. امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۱۲۴ البقره نیز تلازم بین رسالت و زمامداری سیاسی را نفی کرده است. و نیز رجوع کنید به محقق نائینی، المكاسب و البیع، (تقریر ابیاحث به قلم آیت الله شیخ محمد تقی آملی) ج ۲، ص ۳۳۵ و استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۲۹.
۳. البقره / ۲۴۷.

۱. درباره حسین بن یزید النوفلی رجوع کنید به معجم رجال الحديث ج ۶، ص ۱۱۳-۱۱۵. درباره اسماعیل بن ابی زیاد سکونی نیز رجوع کنید به معجم الرجال الحديث ج ۳، ص ۱۰۵-۱۰۸. مشکل نوفلی عدم توثیق و رمی به غلو، و مشکل سکونی عامی بودن و تضعیف توسط ابن الغضائری عنوان شده است.
۲. آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۰۵: «و فی سند الحديث النوفلی و السکونی و فیهما کلام معروف، فالرکون الیه لا یخلو عن اشکال، و ان قبله جماعة».

۳. نوفلی علی الاظهر ثقة است زیرا در طریق جعفر بن محمد قولویه در کامل الزیارات واقع شده است (معجم رجال الحديث ۱۰۷/۳) و سکونی نیز قطعاً ثقة است و اصحاب به روایاتش عمل کرده‌اند و تضعیف ابن الغضائری به دلایل متعدد باعث توقف در روایات سکونی نمی‌شود. «و سند الکلبینی موثق به قد اعتمد فقهاؤنا علی هذا السند فی الابواب»

واقع است. ثانیاً امین رسول بودن با نصب به ولایت تلازمی ندارد، ضمناً مسئله بدیهی هم نیست تا قائلین به نصب از اقامه دلیل بی نیاز باشند. با توجه به مناقشات وارد بر مقدمه سوم، اطلاق ادعایی در مقدمه پنجم از اساس مخدوش است و این روایت هیچ دلالتی به ولایت مطلقه ندارد.

حاصل بحث. در حدیث شریف «الفقهاء امناء الرسل»، اولاً رسالت تلازمی با ولایت تدبیری بر جامعه ندارد، ثانیاً به واسطه قرینه قطعی ذیل روایت، فقیهان امین رسولان در تبلیغ و ترویج احکامند نه امر دیگری، ثالثاً امین رسولان بودن با انتصاب تلازمی ندارد، رابعاً این روایت هیچ دلالتی به ولایت مطلقه ندارد و تنها جایگاه رفیع فقهایی عظام در تعلیم و تبلیغ احکام شرع را خاطرنشان می سازد.

روایت چهارم. احادیث «العلماء ورثة الانبياء»

حدیث اول. فی الکافی بسنده عن القداح عن ابی عبدالله علیه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً الى الجنة، وان الملائكة لتضع اجنحتها لطلب العلم رضاً به، وانه يستغفر لطالب العلم من في السماء ومن في الارض حتى الحوت في البحر، وفضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر، وان العلماء ورثة الانبياء، ان الانبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورثوا العلم، فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر.»^۱

ثقة الاسلام کلینی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که راهی را می پیماید تا کسب دانش کند،

۱. ثقة الاسلام کلینی، الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۱، ج ۱، ص ۳۴.

ترویج و تعلیم احکام است و قطعاً همه انبیاء به ولایت تدبیری و قضاوت منصوب نشده اند. لذا مقدمه دوم مخدوش است.

اما مقدمه سوم نیز تمام نیست، زیرا اولاً. عبارت «فاحذروهم علی دینکم» در انتهای روایت قرینه قطعی بر امانتداری در بیان احکام و تبلیغ دین است. با وجود چنین قرینه صارفه ای نمی توان به اطلاق تمسک کرد. لذا روایت ناظر به شأن تبلیغ و تعلیم احکام شریعت است که مهمترین وظیفه انبیاء و رسولان می باشد.^۱ حداقل احتمال انحصار در تبلیغ و تعلیم مبطل استدلال است.

ثانیاً. فقهایی دیگر ادیان علیرغم اینکه قاعدتاً امین رسولان نشان بوده اند، تنها موظف به تبلیغ و تعلیم بوده اند، از قبیل حواریون مسیح، اثبات وظیفه دیگر برای جمیع فقهایی تمامی ادیان محتاج دلیل است. ثالثاً. حفظ جامعه از تجاوز نابکاران و ناهالان و گسترش عدالت اجتماعی وظیفه همه مسلمانان است نه قشر خاصی.^۲

اما مقدمه چهارم (محور انتصاب)، ظهور عبارت «الفقهاء امناء الرسل» در انشاء بسیار ضعیف است^۳ و متفاهم عرفی جمله خبری و حکایت از

۱. سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۷. میرزا محمد حسین غروی نائینی، المكاسب و البیع، تقریر ایحاث به قلم آیت الله محمد تقی آملی، ج ۲، ص ۳۳۵. آیت الله میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الخمس، ص ۲۷۴. آیت الله سید عبدالله شیرازی، کتاب القضاء، ص ۳۲. آیت الله شیخ مرتضی حائری، ابتغاء الفضيلة، ج ۲، ص ۲۲۸. استاد آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه، ج ۱، ص ۴۷۷. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۲۹. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، اساس الحکومة الاسلامیه، ص ۱۴۵. آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۰۵.

۲. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۳۰.

۳. شیخنا الاستاد آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه، ج ۱، ص ۴۷۷.

ثقة الاسلام کلینی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «دانشمندان وارث پیامبرانند، پیامبران درهم و دینار به ارث نمی‌گذارند، بلکه تنها احادیثی از احادیث خود را به ارث می‌نهند، کسی که از این احادیث برگیرد، بهره فراوانی برگرفته است. بنگرید این دانشتان را از چه کسی برگرفته‌اید، در میان ما اهل بیت در هر پستی عدولی هستند که از این [علم] تحریف غلو کنندگان و نسبت‌های ناروای باطل‌کنندگان و تأویل جاهلان را می‌زدایند.»

این حدیث را ابوجعفر صفار(ره) در *بصائر الدرجات* نیز با دو سند دیگر و شیخ مفید در *الاختصاص* نقل کرده است.^۱

حدیث سوم. فی نهج البلاغه، قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جاؤوا به.»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «سزاوارترین مردم به پیامبران آگاه‌ترین ایشان به دستاورد آنان است.»

این حدیث را آمدی در *غررالحکم و درر الکلم*،^۳ امین‌الاسلام طبرسی در *مجمع البیان*،^۴ ورام بن ابی فراس در *تنبيه الخواطر*

خداوند به این سبب او را به راه بهشت رهنمون می‌سازد. فرشتگان با رضایت بالهای خود را برای جوینده دانش می‌گسترانند. ساکنان آسمان و زمین، حتی ماهی دریا برای جوینده دانش استغفار می‌کنند، فضل عالم بر عابد مانند فضل ماه شب چهارده بر دیگر ستارگان است. دانشمندان وارث پیامبرانند، پیامبران درهم و دینار به ارث نمی‌گذارند، بلکه دانش به وراثت می‌نهند، آنکه از آن [علم] برگیرد، بهره فراوانی برگرفته است.»

شیخ صدوق(ره) نیز با دو سند متفاوت در *امالی*^۱ و *ثواب الاعمال*^۲ و ابوجعفر صفار(ره) در *بصائر الدرجات*^۳ با سند دیگری همین روایت را از قداح از امام صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند. از اهل سنت ابن ماجه و ابی داود نیز این حدیث را در *سنن* خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند.^۴

حدیث دوم. فی الکافی بسنده عن ابی البختری عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «ان العلماء ورثة الانبياء. و ذاك ان الانبياء لم يورثوا درهماً ولا ديناراً و انما اورثوا احاديث من احاديثهم. فمن اخذ بشئ منها فقد اخذ حظاً و افراً. فانظروا علمكم هذا عمن تأخذونه، فان فينا اهل البيت في كل خلف عدولاً ينفون عنه تحريف الغالين، و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين.»^۵

۱. شیخ صدوق، *الامالی*، المجلس الرابع عشر، حدیث ۹، ص ۱۱۶: حسین بن ابراهیم عن علی بن ابراهیم عن ابيه ابراهیم بن هاشم عن عبدالله بن میمون، عن الصادق (ع).
۲. شیخ صدوق، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، ص ۱۳۱. علی بن الحسین بن موسی بن بابویه عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن عبدالله بن میمون القداح عن الصادق (ع).
۳. ابوجعفر محمد بن الحسن بن الفروع الصفار، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام*، الجزء الأول، الباب الثاني، حدیث ۲، ص ۲۳، احمد بن محمد عن الحسين بن السعيد عن حماد بن عيسى عن عبدالله بن میمون القداح عن ابی عبدالله (ع).
۴. سنن ابن ماجه، المقدمة، باب ۱۷، حدیث ۲۲۳، ج ۱، ص ۸۱؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۱۷ (با اختلاف کمی که به معنی ضرری نمی‌زند) از ابی‌الدرداء از رسول خدا (ص).
۵. ثقة الاسلام کلینی، *الاصول من الکافی*، کتاب فضل العلم، باب صفة العلم و فضله و فضله

← العلماء، حدیث ۲، ج ۱، ص ۳۲.

۱. ابوجعفر الصفار، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام*، الجزء الأول، الباب السادس، نادر من الباب و هو منه ان العلماء هم آل محمد (ص)، حدیث ۳، ص ۳۰ و ۳۱. سند حدیث اول: حدثني احمد بن محمد بن خالد عن ابی البختری و سندی بن محمد عن ابی البختری عن ابی عبدالله (ع). سند حدیث سوم: حدثنا احمد بن محمد عن الحسن بن علی بن فضال يرفعه الى ابی عبدالله (ع). شیخ مفید، *الاختصاص*، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۴: و عنه عن محمد بن الحسن بن احمد عن محمد بن الحسن الصفار عن السندی بن محمد عن ابی البختری عن ابی عبدالله (ع).
۲. *نهج البلاغه*، حکمت ۹۶، ص ۴۸۴ (تصحیح صبحی صالح).
۳. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، *غررالحکم و درر الکلم*، شماره ۳۰۵۶ و ۳۴۵۶، شرح جمال‌الدین محمد خوانساری، ج ۲، ص ۴۰۹ و ۵۰۵.
۴. امین‌الاسلام طبرسی، *مجمع البیان*، ذیل آیه ۶۸ آل عمران: ان اولی الناس بابراهم للذین

این دسته از احادیث فارغ از مباحث فنی - که به آن اشاره خواهد شد - از جمله قوی‌ترین احادیث در بیان اهمیت و منزلت رفیع عالمان دین است. وارث پیامبران بودن افتخاری بزرگ است که نصیب دانشمندان علوم دینی شده است.

استناد به این دسته از احادیث برای اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیه مبتنی بر تمامیت مقدمات ذیل است:

مقدمه اول. این روایات مستفیض‌اند و روایت اول و دوم در این دسته صحیح هستند. (صحیح قَدْاح و صحیح ابی‌البختری^۱).

مقدمه دوم. مراد از علماء یا اعم، ائمه علیهم‌السلام است که در نتیجه شامل علماء دین در عصر غیبت هم می‌شود، یا به قرینه ذیل حدیث (از قبیل «من سلك طريقاً يطلب فيه علماً» و یا «فمن اخذ بشئ منها فقد اخذ ظاً وافراً») صرفاً غیر ائمه علیهم‌السلام است. به عبارت دیگر مراد از وراثت، اعم از وراثت بلاواسطه یا صرفاً وراثت مع‌الواسطه است. «ظاهر این است که مراد، علماء امت باشد، و خود حدیث حکایت می‌کند که مقصود ائمه علیهم‌السلام نیست، زیرا وضع مناقبی که درباره ائمه علیهم‌السلام وارد شده غیر از این است... اینکه بگوییم مراد این است که ائمه و رثه انبیاء هستند و مردم باید علم را از ائمه کسب کنند، خلاف ظاهر است. هر کس روایاتی را که درباره ائمه علیهم‌السلام وارد شده ملاحظه کند و موقعیت آن حضرات را نزد رسول الله ﷺ بداند، متوجه می‌شود که مراد از این

نزهة النواظر^۱ و زمخشری در ربيع الابرار^۲ نیز نقل کرده‌اند.

حدیث چهارم. فی عوالی اللثالی قال النبی ﷺ: «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل»^۳

پیامبر ﷺ فرمود: «دانشمندان امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند.»

حدیث پنجم. فی فقه الرضا علیهم‌السلام: و روی انه [العالم] قال: «منزلة الفقیه فی هذا الوقت کمنزلة الانبیاء فی بنی اسرائیل»^۴

در فقه الرضا روایت شده است که جایگاه فقیه در این زمان مانند جایگاه پیامبران در بنی اسرائیل است.

حدیث ششم. فی جامع الاخبار عن النبی ﷺ، انه قال: «افتخروم بالقیامة بعلماء امتی فاقول: علماء امتی کسائر الانبیاء قبلی»^۵

پیامبر ﷺ فرمود: «روز قیامت به دانشمندان امت خود افتخار می‌کنم و می‌گویم: دانشمندان امت من مانند سایر انبیاء قبل از من هستند.»

جمعی از فقیهان از جمله محقق نراقی (ره) و امام خمینی (ره) با استناد به این دسته از روایات به ولایت فقیه بر مردم استدلال کرده‌اند.^۶

← اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین، ج ۱ - ۲، ص ۴۵۸.

۱. ابوالحسین ورام بن ابی فراس مالکی اشتری (م ۶۰۵)، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، ص ۱۷.

۲. جارالله زمخشری، ربيع الابرار، باب التفاضل و التفاوت.

۳. ابن ابی جمهور الاحسائی، عوالی اللثالی، و بحار الانوار، کتاب العلم، باب ۸، حدیث ۶۷، ج ۲، ص ۲۲.

۴. فقه الرضا، ذیل الدیات، باب حق النفوس، ص ۳۳۸.

۵. تاج الدین محمد بن محمد الشعیری، جامع الاخبار، الفصل العشرون فی العلم، ص ۳۸.

۶. ملا احمد نراقی، عوائد الايام، عائدة ۵۴، حدیث ۱، ۶، ۷، ص ۵۳۱-۵۳۲. میرعبدالفتاح حسینی مراغی، العناوین، ص ۳۵۴ (چاپ سنگی). شیخ عبدالله ممقانی، رسالة هداية الانام فی اموال الامام (ع)، ص ۱۴۲، (چاپ سنگی). شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء،

← الفردوس الاعلی، ص ۵۴. آیت الله سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، الهدایة الی من له الولاية، تقریر اباحت به قلم میرزا احمد صابری، ص ۳۲. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۲-۴۸۴؛ امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۸۴-۹۴.

۱. محقق نراقی، عوائد الايام: ص ۵۳۱ «ماورد فی ذلک الاحادیث المستفیضة، منها صحیحة ابی البختری عن ابی عبدالله (ع) انه قال: العلماء ورثة الانبیاء».

مقدمه ششم. ولایت که از امور جعلیه اعتباریه است، همانند سلطنت عرفیه و سایر مناصب عقلائیه قابل انتقال و به ارث گذاشتن است، بنابراین تردیدی نیست که ولایت قابل انتقال است، همچنان که سلطنت نزد اهل جور از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسد. عبارت «اری تراثی نهبا» در نهج البلاغه شاهد بر این امر است.^۱

مقدمه هفتم. وراثت انبیاء اطلاق دارد و شامل شأن ولایت ایشان نیز می‌شود. در این روایات عبارتی که صلاحیت تقیید این اطلاق را داشته باشد، یافت نمی‌شود تا انحصار ارث پیامبران در علم و روایت اثبات شود، اینکه پیامبران طلا و نقره به ارث نمی‌گذارند بلکه علم و حدیث به ارث می‌نهند، حصر اضافی است نه حصر حقیقی، چرا که رسول اکرم ﷺ جهات متعددی داشته‌اند که ائمه علیهم‌السلام به ارث برده‌اند.^۲

مقدمه هشتم. مضمون عبارت «ان العلماء ورثة الانبیاء» انشائی است و با نصب فقهاء به ولایت ملازمه دارد. فقهاء از جانب پیامبر ﷺ به خلافت جزئی منصوب شده‌اند، آن چنان که ائمه علیهم‌السلام به خلافت کلیه منصوب شده‌اند. از این جهت بین ائمه علیهم‌السلام و فقهاء، فرق بین سلطان و امراء منصوب از جانب سلطان است.^۳

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۲ - ۴۸۳. ولایت فقیه، ص ۸۹-۹۰: «ولایت و امارت از امور اعتباریه و عقلایی است و در این امور باید به عقلاً مراجعه کنیم و ببینیم که آنان انتقال ولایت و حکومت را از شخصی به شخص دیگر به عنوان «ارث» اعتبار می‌کنند یا نه؟ مثلاً اگر از عقلای دنیا سؤال شود که وارث فلان سلطنت کیست؟ آیا در جواب اظهار می‌دارند که منصب، قابل از برای میراث نیست؟ یا می‌گویند فلانی وارث تاج و تخت است؟ اصولاً این جمله «وارث تاج و تخت» از جملات معروف است. شکی نیست که امر ولایت از نظر عقلاً مانند ارث در اموال از شخصی به دیگری منتقل می‌شود، قابل انتقال است.»

۲. رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۵؛ ولایت فقیه، ص ۹۰-۹۱.

۳. رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۵-۴۸۶؛ ولایت فقیه، ص ۹۳.

روایت ائمه علیهم‌السلام نیستند، بلکه علمای امت‌اند.^۱

مقدمه سوم. قدر متیقن از علمایی که وارث انبیاء هستند، فقهاء هستند، لذا قراء، مفسران، محدثان، متکلمان، حکیمان، عالمان اخلاق و... وارث پیامبران نیستند. «لفظ علماء بدون قرینه، ظاهر در فقهاء غیرائمه علیهم‌السلام است... شبهه‌ای نیست در اینکه مراد از علماء فقهاء ما رضوان الله علیهم و اعلی الله کلماتهم است.»^۲

مقدمه چهارم. با اینکه بین نبی و رسول تفاوت است (نبی فرشته وحی را در خواب می‌بیند و صدایش را می‌شنود، ولی رسول علاوه بر آن فرشته را آشکارا می‌بیند).^۳ با این همه از آنجا که میزان در فهم روایات و ظواهر الفاظ عرف عام و فهم متعارف است نه تجزیه و تحلیل‌های علمی لذا در فهم عرفی بین نبی و رسول تفاوتی نیست.^۴ به علاوه در آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»^۵ مراد از نبی همین معنای متعارف است.

مقدمه پنجم. با اینکه حیثیت نبوت با حیثیت ولایت تفاوت دارد، اما عبارت «العلماء ورثة الانبیاء» وصف عنوانی انبیاء نیست تا اقتضای ولایت نداشته باشد، بلکه متفاهم عرفی، «عنوان مشیر» به اشخاص انبیاء علیهم‌السلام از قبیل موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم است. و واضح است که یکی از شئون انبیای مورد اشاره، ولایت عامه تدبیری بر مردم است.^۶

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۸۶-۸۷ و نیز رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۳ و ۴۸۴.

۲. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۳ و ۴۸۴.

۳. از جمله رجوع کنید به الاصول من الکافی، کتاب الحجّة، باب الفرق بین الرسول والنبی والمحدث، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۶.

۴. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۴ و ولایت فقیه، ص ۸۷-۸۸.

۵. سورة احزاب، آیه ۶.

۶. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۴، ولایت فقیه، ص ۸۸-۸۹.

صدور نمی‌شود. لذا روایت دوم با همه سندهایش ضعیف است.^۱ چهار روایت آخر (در نهج البلاغه، عوالی، فقه الرضا و جامع الاخبار) اصولاً فاقد سند هستند و با ضوابط فقهی فاقد اعتبارند. بنابراین تنها روایت معتبر در این دسته از روایات صحیحه قداح است و از دیگر روایات تنها به عنوان مؤید می‌توان استفاده کرد نه بیشتر.

اما مقدمه دوم، اولاً احتمال اراده شدن ائمه علیهم‌السلام بسیار قوی است، چرا که در بسیاری روایات به ائمه علیهم‌السلام اطلاق علماء شده است، به عنوان نمونه: «نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سائر الناس غناء»^۲. ثانیاً اگر از علماء اراده اعم شده باشد، در استعمال ورثه مجاز لازم می‌آید، زیرا علماء ورثه اوصیاء (ائمه علیهم‌السلام) هستند و اوصیاء ورثه انبیاء و اطلاق ورثه انبیاء بر وراثت بالواسطه مجاز است. و واضح است که تخصیص علماء به ائمه علیهم‌السلام – در صورت عدم پذیرش پاسخ قبلی – بر قبول مجاز در ورثه اولی است، اگر دوران امر بین مجاز و تخصیص باشد.^۳ عنایت به دو نکته

مقدمه نهم. وراثت انبیاء از حیث دیگری نیز اطلاق دارد زیرا به هیچ مورد خاصی تقیید نشده است، پس همچنان که رسول اکرم ﷺ ولایت مطلقه دارد، وارثین ایشان یعنی فقهای عظام نیز همین ولایت مطلقه را به ارث می‌برند، بر این اساس ولایت مطلقه با این حدیث اثبات می‌شود. این دسته از روایات از حیث دلالت بر ولایت انتصابی مطلقه فقیه مورد بحث، نقد و مناقشه جمع کثیری از فقیهان واقع شده است.^۱ نقدهای وارد بر هر یک از مقدمات عبارتند از:

اما مقدمه اول (سند روایات)؛ علی‌رغم مستفیض بودن مضمون این روایات، تنها سند کلینی در روایت اول صحیح است، یعنی به لحاظ سندی روایت عبدالله بن میمون القداح از امام صادق علیه‌السلام با سند کافی صحیحه است،^۲ دیگر نقلهای روایت اول فاقد سند معتبر هستند. سند روایت دوم (ابوالبختری) از کلینی تا ابوالبختری مشکلی ندارد، اما مشکل اصلی در تمامی سندهای این حدیث خود ابوالبختری است که تضعیف شده است،^۳ نقل احمد بن محمد بن عیسی و کلینی نیز موجب وثوق به

«من اکذب البریه». و قال الشیخ فی التهذیب (ذیل الحدیث ۸۳ من باب آداب الاحداث الموجبة للطهارات) «عامی متروک العمل بما یختص بروایت». رجوع کنید به معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۱۱-۲۱۴.

۱. «و قد وقع سهو فی قلم النراقی (قده) فی العوائد، حیث وصف روایة ابی البختری بالصحة مع انها ضعيفة، و لا یبعدان یكون مراده صحیحة القداح و عند الكتب وقع سهو من قلمه الشریف». امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲. ثقة الاسلام کلینی، الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب اصناف الناس، حدیث ۴، ج ۱، ص ۳۴.

۳. سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، رساله فی الولایات، ج ۳، ص ۲۲۶. فاضل دربندی، خزائن الاحکام، (بدون شماره صفحه). شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی)، حاشیه المکاسب، ج ۱، ص ۲۱۳؛ آیت الله محمد هادی میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الخمس، ص ۲۷۰. آیت الله سید عبدالله شیرازی، کتاب القضاء، ص ۳۲-۳۳. آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیلة، ج ۲، ص ۲۲۶، (نسخه خطی).

۱. از جمله: فاضل دربندی، سید محمد آل بحر العلوم، شیخ محمد تقی نجفی، محقق ایروانی، آخوند خراسانی، محقق نائینی، محقق اصفهانی (کمپانی)، آقا ضیاءالدین عراقی، آیت الله سید محسن حکیم، آیت الله سید احمد خوانساری، آیت الله محمد هادی میلانی، آیت الله سید عبدالله شیرازی، آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، آیت الله سید ابوالقاسم موسوی خویی رضوان الله علیهم اجمعین، و آیت الله حسینعلی منتظری، آیت الله شیخ جواد تبریزی، آیت الله سید کاظم حسینی حائری و آیت الله شیخ ناصر مکارم شیرازی.

۲. سند ثقة الاسلام کلینی: علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عیسی عن عبدالله بن میمون بن الاسود القداح.

۳. وهب بن وهب بن کثیر بن عبدالله مشهور به ابوالبختری (م ۲۰۰ هـ. ق) در احادیث خود متهم است. قال النجاشی: «روی عن ابی عبدالله (ع) وکان کذاباً»، قال الشیخ فی الفهرست: «عامی المذهب، ضعیف»، قال ابن الغضائری: «کذاب عامی الا ان له عن جعفر بن محمد (ع) احادیث کل یوثق بها»، قال الکشی: «قال ابو محمد الفضل بن شاذان: کان ابوالبختری

حیث نبی بودن هستند و شأن انبیاء از این حیث جز تبلیغ و ترویج دین نیست.^۱ ثانیاً ولایت هیچ تلازمی با نبوت ندارد. شیخ الطائفة طوسی و امین الاسلام طبرسی به عدم تلازم ولایت با منصب نبوت تصریح کرده بر آن دلیل اقامه کرده‌اند.^۲ علاوه بر آن هیچ دلیلی بر ثبوت ولایت برای جمیع انبیاء در دست نداریم.^۳ بویژه انبیاء همزمان در مکان واحد از قبیل انبیاء بنی اسرائیل. روایاتی که علماء امت را افضل از انبیاء بنی اسرائیل معرفی می‌کند می‌تواند مؤید همین معنی باشد. ثالثاً از پیامبران مورد اشاره، هیچ دلیلی بر ولایت حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام در دست نداریم. قدر مشترک انبیاء (بماهم انبیاء) منصب تبلیغ و ترویج معصومانه تعالیم وحی است و اگر چنین منصبی به ارث برسد بیش از همین منصب علمی نخواهد بود. انتقال ویژگیهای رسول خاتم صلی الله علیه و آله محتاج دلیل دیگری است، این دلیل از اثبات چنین نکته‌ای عاجز است.

اما مقدمه ششم، اگرچه در اینکه ولایت اعتباری قابل انتقال و توریث است (همچنان که سلطنت اهل جور عرفاً چنین است) تردیدی نیست، اما از روایت کیفیت ارث و اینکه آیا به هر یک از علماء بر سبیل استغراق و تساوی منتقل می‌شود یا اینکه مختص به اعلم علماء است (مانند اختصاص ارث حبه به ولد اکبر) استفاده نمی‌شود، به تعبیر دیگر ظاهر روایت این است که علماء از پیامبران ارث می‌برند، اما مقدار و کیفیت ارث را مشخص

یاد شده قرائن ادعا شده بر اراده غیر ائمه علیهم السلام از علماء را تضعیف می‌کند. اما مقدمه سوم نیز تمام نیست، زیرا اگرچه فقهاء در زمره علمای امتند، اما انحصار وراثت انبیاء در فقهاء فاقد دلیل است. فقهاء نه قدر متیقن علماء امت هستند، نه علماء امت منحصر به فقهاء امت است و نه علماء امت ظاهر در فقهاء می‌باشد. اینکه فقیهان علماء را منحصر در فقهاء معنی کنند دور از انتظار نیست، آن چنان که عرفا عرفان را فقه اکبر و اشرف علوم می‌دانند و حکما نیز «راسخون فی العلم» را به حکیمان تفسیر می‌کنند و هکذا «کل حزب بمالدهم فرحون»^۱ علمای دین، دین شناسان خدا ترس هستند^۲ و دین منحصر در فقه نیست، عالم دین نیز منحصر در فقهاء نیست.

مقدمه چهارم قابل قبول است. اما مقدمه پنجم بشدت قابل مناقشه است. اولاً عدم دخالت «وصف عنوانی» در موضوع و «عنوان مشیر» به افراد خارجی بودن انبیاء جداً خلاف ظاهر است. علماء وارث انبیاء از

۱. امام محمد غزالی در **احیاء علوم الدین** به اقوال مختلف در «علم فریضه» اشاره کرده است: «ان کل فریق نزل الوجود علی العلم الذی هو بصدده، فقال المتکلمون هو علم الکلام... و قال الفقهاء هو علم الفقه... و قال المفسرون و المحدثون هو علم الکتاب و السنة... و قال المتصوفة المراد به هذا العلم...» (**احیاء علوم الدین**، کتاب العلم، الباب الثانی، ص ۲۰) و نیز رجوع کنید به فیض کاشانی، **المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء**، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴. و نیز رجوع کنید به دیدگاه عرفا در فصل دوم ولایت عرفانی. برای آشنایی با دیدگاه فلاسفه از جمله رجوع کنید به افلاطون، **جمهوری**، «برای تشکیل مدینه فاضله یا باید شاهان فلسفه بیاموزند یا فیلسوفان شاه شوند» (**دوره آثار افلاطون**، ترجمه محمدحسن لطفی، ص ۱۰۷۴)، و نیز تفسیر ابن رشد اندلسی از آیه «الراسخون فی العلم» به فلاسفه و حکما. رجوع کنید به کتاب **فصل المقال** و **تقریر مابین الشریعة و الحکمة من الاتصال**، ص ۴۹ (تصحیح البیرنصری نادر)، و **سیر فلسفه در جهان اسلام**، ماجد فخری، ترجمه فارسی ص ۲۹۸ (تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲).

۲. رجوع کنید به **الاصول من الکافی**، کتاب «فضل العلم»، باب «صفة العلماء»، حدیث ۱ و ۳، ج ۱ ص ۳۶.

۱. استاد آیت الله منتظری، **دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة**، ج ۱، ص ۴۷۰.
۲. شیخ طوسی، **رسالة فی الفرق بین النبی و الامام، الرسائل العشر**، ص ۱۱۲، امین الاسلام طبرسی، **مجمع البیان**، ذیل البقرة / ۱۲۴.
۳. رجوع کنید به محقق نائینی، **المکاسب و البیع**، **تقریر ابحاث به قلم شیخ محمد تقی آملی**، ج ۲، ص ۳۳۵. **منیة الطالب**، **تقریر ابحاث به قلم شیخ موسی نجفی**، ج ۲، ص ۳۲۵، آخوند خراسانی، **حاشیة المکاسب**، ص ۹۴. استاد آیت الله منتظری، **دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة**، ج ۱، ص ۴۷۰.

تکوینی یعنی انتقال علم به علماست و این روایات تنها در مقام بیان فضیلت عالمان دین است و هیچ دلالتی بر نصب ایشان ندارد^۱ و ادعای ملازمت وراثت با نصب سخنی بدون دلیل است. ثانیاً حتی اگر اصل وراثت ولایت را نیز بپذیریم، انتقال ولایت با ارث، با انتقال ولایت از طریق نصب تفاوت جدی دارد. نصب و وراثت قسیم هم هستند و اثبات یکی قطعاً نفی دیگری است.

و اما مقدمه نهم قطعاً ممنوع است. وقتی تقیید روایت به وراثت علمی محرز بود، نوبت به تمسک به اطلاق ولایت نمی‌رسد، بعلاوه با توجه به احتمال بسیار جدی دخالت عصمت در اولویت نبوی بر مؤمنین، تمسک به آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»^۲ در اثبات ولایت مطلقه فقهها، جای تأمل جدی دارد.

حاصل بحث درباره صحیح «العلماء ورثة الانبیاء» و روایات هم مضمون آن اولاً احتمال اراده ائمه علیهم السلام از علماء بسیار جدی است، بعلاوه علماء ظهور در فقهاء ندارد. ثانیاً مراد از انبیاء وصف عنوانی است و نه عنوان مشیر، لذا تلازمی با ولایت ندارد، بعلاوه روایت از حیث نحوه و مقدار ارث علما نیز مجمل است. ثالثاً با وجود قرینه متصله قطعیه، این روایت تنها وراثت در علوم و معارف و تبلیغ را می‌رساند و به وراثت در ولایت تدبیری به فقهاء قطعاً دلالت ندارد. رابعاً مضمون روایت خبری است و به نصب و انشاء دلالت ندارد و مفاد آن جلالت مقام و علو شأن علماست نه چیز دیگر. خامساً از این روایات نمی‌توان ولایت مطلقه فقهها را نتیجه گرفت.

نتیجه بحث. ولایت انتصابی مطلقه فقیه در روایات منقول از رسول اکرم حضرت محمد ﷺ فاقد مستند معتبر است.

نکرده و مجمل گذاشته است. بنابراین احتمال اختصاص ولایت به اعلم علما باقی است، آن چنان که مفاد روایت سوم (ان اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاؤوا به) همین است، و از آنجا که ائمه اطهار علیهم السلام اعلم مردم در هر زمانی هستند، ولایت منتقل به ایشان می‌شود.^۱

اما مقدمه هفتم، در روایت قرینه متصله قطعیه بر وراثت علوم و معارف و تبلیغ موجود است (ولکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر) و با وجود چنین قرینه متصلی تمسک به اطلاق و ادعای انتقال تمامی شئون انبیاء به علما قطعاً مردود است. حتی اگر حصر موجود در روایت را حصر اضافی بدانیم و «انما» را نیز تنها از ادات تأکید و نه حصر معنی کنیم، باز اثبات انتقال شئون غیر تبلیغی انبیاء (بویژه ولایت) از این روایت میسر نیست و محتاج ادله دیگر است. جمع کثیری از فقهاء بر انحصار مضمون این روایت به وراثت در تبلیغ و علوم تصریح کرده‌اند.^۲

اما مقدمه هشتم، عبارت «العلماء ورثة الانبیاء» هیچ ظهوری در جمله انشائی متضمن جعل و تشریع ندارد، بلکه جمله خبریه حاکی از امری

۱. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، ج ۳، ص ۳۵.
۲. به عنوان نمونه مراجعه کنید به شیخ محمد تقی نجفی، بحث فی ولایة الحاكم الفقیه، (در کتاب کلمه نافذ آقا نجفی، گردآوری موسی نجفی)، ص ۲۳۳ - ۲۴۴. آقا نجفی مفصل‌ترین مباحث را در تحلیل مفاد این حدیث شریف به رشته تحریر درآورده است. میرزای نائینی، المکاسب و البیع، تقریر ابیحات به قلم شیخ محمد تقی آملی، ج ۲، ص ۳۳۶. آقا ضیاء الدین عراقی، شرح تبصرة المتعلمین، ج ۵، ص ۴۱. شیخ علی ایروانی، حاشیه المکاسب، ص ۱۵۶. آیت الله سید محسن حکیم، نهج الفقاهة، ص ۲۹۹. آیت الله سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۳، ص ۹۸. آیت الله سید ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الفقاهة، تقریر ابیحات به قلم شیخ محمد علی توحیدی، ج ۵، ص ۴۲-۴۳. استاد آیت الله حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، ص ۴۷۰. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۴۳. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، اساس الحکومة الاسلامیة، ص ۱۴۴. آیت الله شیخ ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۰۷.

۱. استاد آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، ص ۴۷۰.
 ۲. سورة احزاب، آیه ۶.

«دانشمندان حاکم بر مردم هستند.»

فی کنز الکرّاجکی عن الصادق علیه السلام قال: «الملوک حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوک»^۱

کراجکی در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «شاهان حاکم بر مردم، و دانشمندان حاکم بر شاهان هستند.»

آیت الله گلپایگانی تمسک به این دو روایت را برای اثبات ولایت انتصابی عامه فقیهان تمام دانسته‌اند.^۲ محقق نراقی، نیز روایت دوم را از جمله مستندات ولایت فقیه بر مردم ذکر کرده است.^۳ امام خمینی قدس سره نیز روایت اول را از جمله مؤیدات مطلوب با دلالت واضح دانسته‌اند.^۴

تمسک به این روایات برای اثبات ولایت انتصابی فقیهان بر مردم مبتنی بر تمامیت مقدمات ذیل است:

مقدمه اول. علو مضمون حدیث شریف، جابر ضعف سند آن است.

مقدمه دوم. مراد از علماء، علماء دین و منظور از علمای دین فقهاء عظام می‌باشند.

مقدمه سوم. مراد از حاکمیت علما بر مردم و ملوک، ولایت تدبیری و زعامت سیاسی ایشان است و حاکمیت علماء منحصر در افتاء و قضاوت نمی‌شود. حکام عرفی و زعمای ظاهری در حکم قوه مجریه فقهاء هستند.^۵

۱. کراجکی، کنزالفوائد، ج ۲، ص ۳۳، بحار الانوار، کتاب العلم، باب ۱، حدیث ۹۲، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. آیت الله سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، الهدایة الی من له الولاية، تقریر اباحت به قلم میرزا احمد صابری، ص ۳۶.

۳. ملا احمد نراقی، عوائد الایام، روایت ۱۱، ص ۵۳۲.

۴. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۹۴ و ۹۵. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۶.

۵. آیت الله گلپایگانی، الهدایة الی من له الولاية، ص ۳۶.

فصل هجدهم

ادله ولایت فقیه در روایات منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام

از مجموعه روایات منقول از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مجموعاً به سه روایت در بحث ولایت فقیه بر مردم استناد شده است: یکی «العلماء حکام علی الناس»، دیگری «مجارى الامور و الاحکام علی ایدی العلماء». که ما آنرا در ضمن روایات منقول از امام حسین علیه السلام تحلیل خواهیم کرد. روایات «اللهم ارحم خلفائی» را امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول اکرم ﷺ روایت کرده‌اند که در ضمن روایات منقول از پیامبر ﷺ مورد بحث قرار گرفت.

روایت پنجم. العلماء حکام علی الناس

روی الامدی فی الغرر و الدرر عن امیرالمؤمنین علیه السلام: «العلماء حکام علی الناس».^۱

در غررالحکم و دررالکلم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

۱. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، حدیث ۵۰۶، شرح جمال الدین محمد خوانساری، ج ۱، ص ۱۳۷. و مستدرک الوسائل، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۱۷، ج ۱۷، ص ۳۱۶.

فنون و شعب مختلفش بر جامعه حاکمیت دارد. نظیر فرمایش امیرالمؤمنین(علیه السلام): «العلم حاکم و المال محکوم علیه». بنابراین احتمال اصولاً نوبت به حاکمیت سیاسی و ولایت تدبیری نمی‌رسد.^۱

ثانیاً اگر افزون از حاکمیت معنوی بر دلهای مردم اراده شده باشد، حاکمیت فقها بر افتاء و قضاوت پذیرفته شده، اما حاکمیت ولایی و زعامت سیاسی فقها اول الکلام است.^۲ به ویژه که حکومت و مشتقات آن در کتاب و سنت غالباً در خصوص قضاوت استعمال شده‌اند.^۳

اما مناقشه اصلی در مقدمه چهارم است، اولاً آن چنان که گذشت جمله خبری است نه انشایی و بیش از حاکمیت معنوی بر دلهای مردم اراده نشده است،^۴ ثانیاً حتی اگر روایت را دال بر انشاء بدانیم، در مقابل نصب فقیهان به ولایت، وجوب تعیین و انتخاب فقیهان برای حکومت نیز مطرح است، یعنی دلیل اعم از مدعی است و تلازمی نیز با نصب ندارد.^۵ ثالثاً روایت دوم قطعاً خبری است والا باید حاکمیت شاهان بر مردم را نیز به انشاء و نصب شرع بدانیم و فساد این مبنی واضح است.^۶ لذا وحدت سیاق این دو جمله در روایت دوم اقتضا می‌کند که از اخبار عدول نکنیم. لذا دلالت این دو روایت به انتصاب مردود است.

مقدمه چهارم. عبارت «العلماء حکام علی الناس» و هکذا «حکام علی الملوک» اگرچه خبری است، اما در مقام انشاء است. مراد از انشاء وجوب تعیین و انتخاب فقهاء برای حکومت نیست، بلکه مراد از انشاء، نصب فقیهان به ولایت بر مردم است.

مقدمه پنجم. حاکمیت علماء در این دو حدیث نه به امری تقیید شد، نه تخصیص یافته است، لذا ولایت فقهاء عامه بلکه مطلقه است.

این دو روایت از جانب اکثریت قریب به اتفاق فقهاء به عنوان مستند ولایت فقیه بر مردم پذیرفته نشده است. ما به ترتیب مقدمات یاد شده به نقد و تحلیل آنها می‌پردازیم:

اما مقدمه اول، هر دو حدیث، مرسله (فاقد سند) است و به لحاظ فقهی فاقد اعتبار است.^۱ هر چند این ضعف مفرط ما را از نقد دیگر مقدمات بی‌نیاز می‌کند، اما با اغماض از این ضعف، دیگر مقدمات نیز تمام نیست.

اما مقدمه دوم، بر فرض پذیرش تقیید علماء به علمای دین، دلیلی برای تقیید دوباره علمای دین به فقها در دست نداریم. فقها نه قدر متیقن علمای دین هستند. نه علمای دین منصرف به فقها است نه ظهور در فقهاء دارد.

اما مقدمه سوم، اولاً مراد از این حدیث بیان فضیلت علم و علماست و علما غالباً بر قلوب مردم حکومت می‌کنند و مردم بالطبع تابع ایشان هستند، این حاکمیت بر دلهای بین مذاهب و ادیان مختلف جاری است، حتی این حاکمیت معنوی منحصر در علوم دین هم نیست، بلکه علم با

۱. با اینکه امام خمینی(ره) اکثر روایات گذشته را برای اثبات ولایت فقیه تمام دانسته‌اند، علیرغم پذیرش وضوح دلالت این دو روایت، در سند آنها خدشه کرده‌اند. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۶، ولایت فقیه، ص ۹۵.

۱. استاد آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، ص ۴۸۳، احتمال اول.

۲. به عنوان نمونه رجوع کنید به مراغی، العناوین، ص ۳۵۵ (چاپ سنگی)، آل بحرالعلوم، بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۳۰، شیخ محمدتقی نجفی، رساله فی ولایة الحاکم الفقیه، ص ۲۴۵، آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیلة، ج ۲، ص ۲۳۰ (نسخه خطی).

۳. رجوع کنید به استاد آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۴.

۴. آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۰۵. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، اساس الحکومة الاسلامیة، ص ۱۴۵.

۵. استاد آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، ص ۴۸۴.

۶. استاد آیت الله منتظری، پیشین.

اما مقدمه پنجم، روایت در مقام بیان نیست تا به اطلاق آن تمسک شود. با توجه به ناتمام بودن مقدمات پیشین، عدم دلالت آن به ولایت عامه نیز واضح است. این روایت فراتر از فضیلت علم و عالم و حاکمیت معنوی عالمان بر قلوب مردم دلالت ندارد.

نتیجه بحث. این دو روایت به علت ضعف مفرط سندی و اشکالات متعدد در دلالت، نمی تواند مستند ولایت انتصابی مطلقه فقیه واقع شود.

ادله ولایت فقیه در روایات منقول از امام حسین (ع)

روایت ششم. مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء

فی تحف العقول: روی عن الامام الحسین بن علی علیه السلام فی خطبة طويلة فی الامر بالمعروف والنهي عن المنکر و یروی عن امیرالمؤمنین علیه السلام: «... و انتم اعظم الناس مصیبة کما غلبتم علیه من منازل العلماء لو کنتم تشعرون. ذالک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حاله و حرامه. فانتم المسلوبون تلك المنزلة، و ماسلبتم ذلک الا بتفرقکم عن الحق و اختلافکم فی السنة بعد البینة الواضحة ولو صبرتم علی الاذی و تحملتم المؤونة فی ذات الله کانت امور الله علیکم تردو عنکم تصدر والیکم ترجع و لکنکم مکنتم الظلمة من منزلتکم...»^۱

ابن شعبه حرّانی در کتاب **تحف العقول** در ضمن نقل فرمایشات سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام خطبه ای طولانی خطاب به علمای عصر در امر به معروف و نهی از منکر نقل می کند و متذکر می شود که این خطبه از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: «... مصیبت شما از

مصایب همه مردم سهمگین تر است، زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما بازگرفته اند، اگر می دانستید، چون در حقیقت جریان امور و احکام می باید به دست دانشمندان الهی، که در حلال و حرام امین هستند، باشد، اما اینک موقعیتتان را از شما بازگرفته اند، و اینکه چنین موقعیتی را از دست داده اید، هیچ سببی ندارد جز اینکه از دور محور حق پراکنده اید، و درباره سنت پس از اینکه دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد، اختلاف پیدا کرده اید، و شما اگر بر آزار شکیا بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می شدید، امور الهی به نزد شما آورده می شد و از شما صادر می شد و شما مرجع امور بودید، اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این موقعیت را از شما بستانند...»

اگرچه این روایت هم از امیرالمؤمنین علیه السلام و هم از سیدالشهداء علیه السلام جداگانه نقل شده است، از آنجا که استناد آن به امام حسین علیه السلام مشهورتر است ما آنرا در ضمن روایات منقول از ایشان آوردیم.

تمسک به این حدیث شریف برای اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیه مبتنی بر تمامیت مقدمات ذیل است:

مقدمه اول. با توجه به عالیة المضامین بودن این روایت، مرسله بودن آن مشکلی ایجاد نمی کند، این گونه عبارات جز از معصوم امکان صدور ندارد. و «متن آن موافق اعتبار و عقل است.»^۱

مقدمه دوم. «العلماء بالله الامناء علی حاله و حرامه» منحصر در ائمه معصومین علیهم السلام نیست و علمای دین را نیز در برمی گیرد «تدبر در صدر و ذیل این خطبه نشان می دهد که مضمون آن به زمان و مکان خاصی اختصاص ندارد، بلکه دستورالعملی کلی به قاطبه علما در هر زمان و

۱. «و هی و ان کانت مرسله، لکن اعتمد علی الکتاب صاحب الوسائل (قده) و متنها موافق للاعتبار و العقل» امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۶ و ۴۸۷.

۱. ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرّانی، **تحف العقول عن آل الرسول (ص)**، ج ۱، ص ۲۳۸.

تخصیص نیافته است. لذا می‌توان این روایت را مستند ولایت عامه بلکه ولایت مطلقه فقه دانست.

جمعی از فقیهان از جمله محقق نراقی (ره) و امام خمینی قدس سره دلالت این روایت را به ولایت انتصابی فقیهان تمام دانسته‌اند.^۱

اما از سوی برخی دیگر از فقیهان مناقشاتی به استناد به این حدیث وارد شده است، ما به ترتیب مقدمات فوق به تحلیل انتقادی مفاد آنها خواهیم پرداخت.

در مقدمه اول، مناقشه جدی وارد است، علیرغم علو مضامین این خطبه شریفه صناعت فقهی اقتضای اعتبار آن را نمی‌کند، چرا که متأسفانه مرسله است.^۲

اگرچه جمع قابل‌توجهی از فقیهان در مقدمه دوم مناقشه کرده، مفاد روایت را منحصر در ائمه علیهم‌السلام دانسته‌اند،^۳ اما دقت در عبارات قبل و بعد از «مجاری الامور» نشان می‌دهد که مخاطب خطبه شریفه اعم است و علمای همه زمانها و مکانها را شامل می‌شود.

مکان برای تشویق به قیام به امر به معروف و نهی از منکر در مقابل ستمکاران است. عدول از لفظ ائمه به «العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه» چه بسا برای تعمیم حکم نسبت به جمیع علمای عدول باشد، بلکه انطباق چنین عنوانی بر غیر ائمه علیهم‌السلام اظهر است، زیرا توصیف ائمه علیهم‌السلام به چنین عنوانی محتاج قرینه است. ادعای ظهور روایت در غیر ائمه علیهم‌السلام بعید نیست.^۱

مقدمه سوم. مراد از «العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه» فقیهان است، نه مفسران و محدثان و متکلمان و دیگر علمای دین. «و توهّم اینکه عالم بالله مقامی فوق مقام فقهاء دارد فاسد است، زیرا مراد از عالم بالله معنای فلسفی یا عرفانی نیست، استشهاد صدر روایت به آیه شریفه «لولا ینهاهم الربانیون والاحبار»^۲ مؤید همین معنی است، زیرا ربانی عبارة‌ای غیر عالم بالله است.»^۳

مقدمه چهارم. «مجاری الامور و الاحکام» شامل سه شأن افتاء، قضاوت و ولایت تدبیری می‌شود. در سرتاسر خطبه عبارتی که صلاحیت تقیید این اطلاق را داشته باشد یافت نمی‌شود.

مقدمه پنجم. عبارت «مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء» اگر چه خبری است اما در مقام انشاء و بیان تکلیف واقع شده است به این معنا که امام علیهم‌السلام مرجعیت امور مسلمین را به عهده فقیهان نهاده است، یعنی واجب است جریان امور جامعه به دست ایشان باشد. این امر عبارت اخیری منصوبیت فقیهان به ولایت بر مردم است.

مقدمه ششم. در سراسر خطبه، ولایت تدبیری علما به امری تقیید یا

۱. ملا احمد نراقی، عوائد الایام، حدیث ۱۸، ص ۵۳۴. سید محمد آل بحرالعلوم، بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۳۳. شیخ عبدالله ممقانی، رسالة هداية الانام فی اموال الامام (ع)، ص ۱۲۲. شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، الفردوس الاعلی، ص ۵۴. شیخ محمد تقی نجفی، رسالة فی ولایة الحاکم الفقیه، ص ۲۴۵. آیت الله میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الخمس، ص ۲۷۳. آیت الله گلپایگانی، الهدایة الی من له الولاية، ص ۳۳. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۶ - ۴۸۸ و ولایت فقیه، ص ۹۵ - ۱۱۲.

۲. به عنوان نمونه رجوع کنید به آیت الله سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۳، ص ۹۹ - ۱۰۰. آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۰۳.

۳. از جمله رجوع کنید به آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب، ص ۹۴، میرزای نائینی، منیة الطالب، ج ۲، ص ۳۲۶؛ شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی)، حاشیه المکاسب، ج ۱، ص ۲۱۴. آیت الله سید عبدالله شیرازی، کتاب القضاء، ص ۳۲ - ۳۳؛ آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیلة، ج ۲، ص ۲۲۰ (نسخه خطی).

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۷ - ۴۸۸. ولایت فقیه، ص ۱۱۰.

۲. سورة مائده، آیه ۶۳.

۳. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۸.

در مقدمه ششم - قلمرو ولایت - این اشکال وارد است که روایت از این حیث در مقام بیان نیست، تا به اطلاق آن تمسک شود، هر چند عدم تخصیص آن به امور حسبیه قابل اعتناست، لذا روایت بر فرض تمامیت دیگر مقدمات آن، به «ولایت عامه» دلالت دارد هر چند از آن نمی‌توان «ولایت مطلقه» استنباط کرد.

حاصل بحث. روایت «مجاری الامور و الاحکام بایده العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه» اگر از حیث سند با مشکل ارسال مواجه نبود، با استناد به آن زعامت سیاسی فقیهان در امور عامه قابل اثبات بود، اگرچه دلالتی به ولایت شرعی و نصب ندارد، اما مشکل سند آن، روایت را از اعتبار فقهی ساقط می‌کند.

مقدمه سوم نیز قابل پذیرش است، زیرا اگرچه «العلماء بالله» عام است و حتی در غیر فقهاء (از قبیل عرفا و حکما) اظهر است، اما عبارت «الامناء علی حلاله و حرامه» در فقهاء ظهور دارد، به هر حال مجموعه این دو صفت در فقیهان اظهر است.

مقدمه چهارم را نیز می‌توان بدون اشکال دانست. اگرچه بعضی فقهاء آن را تنها ناظر به مرجعیت در احکام یعنی افتاء دانسته‌اند،^۱ اما ظهور «مجاری الامور و الاحکام» و مضمون کلی خطبه که امر به معروف و نهی از منکر است این انحصار را رد می‌کند و شمول آنها را نسبت به حکومت، زمامداری، تدبیر جامعه و مدیریت سیاسی خاطرنشان می‌سازد. هر چند استفاده «ولایت شرعی» به معنای اصطلاحی از این حدیث بسیار دشوار است.

اما مقدمه پنجم - محور انتصاب - اگرچه در مقام انشاء بودن عبارت «مجاری الامور و الاحکام بایده العلماء» امری صحیح است و از آن وظیفه فقیهان به عهده‌داری اداره جامعه نیز به دست می‌آید، اما این مقدار برای اثبات نصب فقیهان به ولایت کافی نیست و اعم از مدعاست و تلازمی با نصب ندارد. از این عبارت حداکثر استحقاق فقیهان برای احراز مقام تدبیر جامعه به دست می‌آید، اما اینکه این تصدی به نصب است، یا وکالت از سوی معصوم، یا اذن از ایشان، یا وراثت و وصایت از امام علیه السلام، یا حتی با انتخاب از سوی مردم، روایت از این حیث مجمل است، به عبارت دیگر از روایت استفاده می‌شود که جریان امور می‌باید به دست عالمان الهی باشد، و بر آنها لازم است با اتحاد و تعاون با مسلمین دولت عادلانه اقامه کنند، اما اینکه تعیین علما با نصب است یا با انتخاب، روایت در این مورد ساکت است.

۱. شیخ علی ایروانی، حاشیه المکاسب، ص ۱۵۷.

روایت هفتم. مقبولة عمر بن حنظله

روی الكلینی بسنده عن عمر بن حنظلة، قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث، فتحاكما الى السلطان او الى القضاة، ايحل ذلك؟ فقال عليه السلام: من تحاكم اليهم في حق او باطل فائما تحاكم الى الطاغوت، و ما يحكم له فائما يأخذ سحتاً و ان كان حقاً ثابتاً له، لانه اخذه بحكم الطاغوت و قد امر الله ان يكفر به، قال الله تعالى: «يرويدون ان يتحاكموا الى الطاغوت و قد امروا ان يكفروا به» قلت: فكيف يصنعان؟ قال عليه السلام: ينظران (الى) من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حالنا و حرامنا و عرف احكامنا، فليرضوا به حكماً، فاني قد جعلته عليكم حاكماً، فاذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فانما استخف بحكم الله، و عيلنا ردّ، و الراد علينا الراد على الله، و هو على حدّ الشرك بالله.^۱

ثقة الاسلام كلینی از عمر بن حنظله نقل می‌کند، وی می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره دو نفر از اصحاب [یعنی از شیعیان] سؤال کردم که در مورد قرض یا میراث نزاعی بینشان بود و برای رسیدگی به سلطان یا قضات مراجعه کرده بودند، آیا این جایز است؟ فرمود: «هر که در حق یا باطل دادخواهی نزد ایشان برد، در حقیقت به طاغوت دادخواهی کرده است، و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، به حرام گرفته است، اگر چه حق ثابت او باشد، چرا که آن را به حکم طاغوت - کسی که خدا دستور داده به آن کفر بورزند - گرفته است. خدای تعالی فرموده است: «می‌خواهند دادخواهی نزد طاغوت برند، حال آن که امر شده‌اند که به او کفر بورزند.» پرسیدم: پس چه کنند؟ فرمود: «نظر کنند به سوی کسی که از شما حدیث

فصل نوزدهم

ادله ولایت فقیه در روایات منقول از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام

روایات منقول از باقر العلوم علیه السلام و صادق آل محمد علیه السلام یعنی صادقین علیهما السلام، به لحاظ کثرت، بیشترین حجم روایات فقهی ما را تشکیل می‌دهد. مستند اکثر قریب به اتفاق احکام شرعی فقه شیعه، روایات دو امام همام علیهما السلام است. نقش امام جعفر صادق علیه السلام در کیان مذهب و بویژه فقه شیعه به حدی است که مذهب ما را شیعه جعفری و فقه ما را فقه جعفری می‌نامند. امام صادق علیه السلام از فرصت طلایی فترت بین سلطه امویان و عباسیان در ترویج تعالیم دین حنیف سود جست و میراثی غنی و بی‌بدیل از معارف الهی را از خود به یادگار گذاشت. مهمترین مستند مسئله ولایت فقیه - مقبولة عمر بن حنظله - نیز یکی از روایات منقول از امام صادق علیه السلام است. غیر از مقبولة عمر بن حنظله، روایت دیگری قریب به مضمون مقبولة، بنام مشهوره ابی خدیجه نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است. با بررسی این دو روایت مهم، بحث را دنبال می‌کنیم. لازم به ذکر است که دو حدیث «الفقهاء امناء الرسل» و «العلماء ورثة الانبياء» را نیز امام صادق علیه السلام از رسول اکرم ﷺ روایت کرده است ما این دو حدیث را در ضمن روایات منقول از پیامبر ﷺ مورد بحث قرار دادیم.

۱. ثقة الاسلام كلینی، الاصول من الكافي، كتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، الحديث ۱۰، ج ۱، ص ۶۷. «محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله».

ما را روایت کرده، در حلال و حرام ما نظر کرده و احکام ما را می‌شناسد، پس باید او را به عنوان قاضی و حکم بپذیرند، زیرا من او را بر شما حاکم قرار داده‌ام، پس آنگاه که به حکم ما حکم کرد و از او پذیرفته نشد، حکم خدا کوچک شمرده شده است، و ما را رد کرده است، آنکه ما را رد کرده، خدا را رد کرده است، و این در حدّ شرک به خداوند است.»

این حدیث را ثقة الاسلام کلینی در اصول و فروع کافی^۱ و شیخ الطائفة طوسی در دو موضع از تهذیب الاحکام^۲ نقل کرده‌اند. حدیث عمر بن حنظله که بخشی از متن آن را ذکر کردیم، در سه بحث فقهی و اصولی مورد استناد قرار گرفته است:

اول. در اختلاف احادیث، تعادل و تراجیح که از مباحث علم اصول فقه است و در علم فقه تأثیر فراوان دارد. در صدر این حدیث به بعضی ضوابط در این باره اشاره شده است. نخستین موضعی که این حدیث در جوامع روایی نقل شده، همین بحث اختلاف احادیث است.

دوم. قضاوت، ممنوعیت مراجعه به قضات جور و تعیین فقهای عادل به عنوان قضات جامع الشرایط منصوب از جانب امام صادق (ع). این روایت در دو کتاب فروع کافی و تهذیب، سه بار در کتاب قضاء ذکر شده است. و از آغاز در مباحث فقه استدلالی در باب قضا دیده می‌شود.

سوم. ولایت فقیه بر مردم در امور عمومی و زعامت و مدیریت سیاسی جامعه. آنچنان که قبلاً به تفصیل اشاره کردیم، ولایت فقیه بر مردم تا قرن دهم مورد بحث فقها نبوده است، تا همین زمان روایت عمر

۱. الفروع من الکافی، کتاب القضاء، باب کراهية الارتفاع الى قضاة الجور، الحديث ۵، ج ۷، ص ۴۱۲.

۲. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، کتاب القضاء، الحديث ۵۱۴، ج ۶، ص ۲۱۸، محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن بن شمون، عن محمد بن عیسی؛ ج ۶، ص ۳۰۱، الحديث ۸۴۵: محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن عیسی.

بن حنظله نیز هرگز به عنوان مستند ولایت فقیه قرار نگرفته است. محقق کرکی (م ۹۴۰) نخستین فقیهی است که در بحث ولایت عامه فقیه به روایت عمر بن حنظله استناد کرده است.^۱ محقق نراقی نیز این روایت را در زمره مستندات روایی ولایت فقیه ذکر کرده است.^۲ در دو قرن اخیر روایت عمر بن حنظله مهمترین مستند روایی ولایت فقیه بر مردم شمرده شده است.^۳ شیخ محمد حسن نجفی در جواهر، شیخ انصاری در کتاب القضاء، میرزای نائینی و امام خمینی رضوان الله علیهم^۴ از جمله فقهایی هستند که با استناد به این روایت به اثبات ولایت فقیه اقدام کرده‌اند. استناد به روایت عمر بن حنظله در اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیه مبتنی بر تمامیت همه مقدمات ذیل است:

مقدمه اول. سند روایت تاراوی مباشر – عمر بن حنظله – بلا اشکال است.

۱. رسائل المحقق الکرکی، المجموعة الاولى، (تحقیق الشیخ محمد الحسون، قم، ۱۴۰۶ ق)، رسالة فی صلوٰة الجمعة، ص ۱۴۲-۱۴۳.

۲. ملا احمد نراقی، عوائد الایام، عاوده ۵۴ فی ولایة الحاکم، ص ۵۳۳.

۳. «فروایة ابن حنظلة احسن ما يتمسک به لاثبات الولاية العامة للفقیه، و اماما عداه فلايدل علی هذا المدعى بشئ». میرزای نائینی، المكاسب و البیع، تقریرات به قلم آیت الله شیخ محمد تقی آملی، ج ۲، ص ۳۳۶.

۴. شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۹۵، ج ۴۰، ص ۱۷-۱۹، سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، رسالات فی الولایات، ج ۳، ص ۲۳۳. شیخ عبدالله ممقانی، رسالة هداية الانام فی حکم اموال الامام (ع)، ص ۱۴۵. میرزای نائینی، منية الطالب، تقریر اباحت به قلم آیت الله شیخ موسی نجفی خوانساری، ج ۲ ص ۳۲۷. شیخ مرتضی انصاری، کتاب القضاء و الشهادات، (طبع کنگره) ص ۴۸-۴۹. آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۱۱، ص ۲۷۹. آیت الله سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، الهدایة الى من له الولاية، تقریر اباحت به قلم آیت الله میرزا احمد صابری، ص ۳۷. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۶. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۷۱-۸۱ و نیز رجوع کنید به آیت الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۱ و ۱۶۴.

رجالی توثیق نشده است،^۱ اما به سه دلیل روایت او را بدون اشکال می‌توان پذیرفت و به آن عمل کرد:

اول. در مدح وی دو روایت از امام صادق علیه السلام در کافی و تهذیب نقل شده است،^۲ و کافی به فخر^۳ به علاوه فقیه بزرگی همچون شهید ثانی (ره) در درایه وی را توثیق کرده است.^۴ بنابراین عدم توثیق وی صحت نداشته، روایت عمر بن حنظله موثق است.

دوم. عمر بن حنظله کثیرالروایه^۵ و از مشاهیر و معاریف می‌باشد. کثرت روایت اماره وثاقت راوی است.^۶

سوم. این روایت از سوی اصحاب تلقی به قبول شده و از دیر باز به عنوان مقبوله مشهور شده است.^۷ همین عمل به این روایت از سوی

۱. «عده الشیخ تارة من اصحاب الباقر (ع) و اخرى من اصحاب الصادق (ع) و شرح الحال انه لم ينص علی الرجل فی کتب الرجال بشيء...» ممقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲. الکلبینی عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن یزید بن خلیفة قال، «قلت لابی عبدالله (ع) ان عمر بن حنظلة اتانا عنک بوقت، فقال ابو عبدالله (ع): اذن لا یکذب. الفروع من الکافی، کتاب الصلوة، باب وقت الظهر والعصر، الحدیث ۱، ج ۳، ص ۲۷۵. الطوسی بسنده عن الحسین بن سعید عن فضالة، عن ابان، عن اسماعیل الجعفی عن عمر بن حنظلة، قال: قلت لابی عبدالله (ع): القنوت يوم الجمعة؟ فقال (ع): انت رسولی الیهم فی هذا اذا صلیتم فی جماعة...» تهذیب الاحکام، کتاب الصلوة، باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها، الحدیث ۵۷، ج ۳، ص ۱۶.

۳. «ویفهم من هذین الحدیثین توثیقه.» تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۴۲.

۴. «... انی حققت توثیقه من محل آخر...» الشهید الثانی، الدراية فی علم مصطلح الحدیث، ص ۴۴ (طبع نجف).

۵. «وقع بهذا العنوان فی اسناد کثیر من الروایات تبلغ سبعین مورداً» معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۲۹.

۶. عن علی بن حنظلة، قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: «اعرفوا منازل الناس علی قدر روایاتهم عنّا» الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب النوادر، الحدیث ۱۳.

۷. «ثامن عشرها: المقبول، و هو ما تلقوه بالقبول و العمل بالمضمون من غیر التفات الی صحته و عدمها، کحدیث عمر بن حنظلة فی حال المتخاصمین. و ائما و سموه بالقبول لان

اول. محمد بن عیسی بن عبید یقطینی توسط نجاشی و کشی توثیق شده است.^۱ اگر چه شیخ طوسی در فهرست و رجال او را تضعیف کرده، نسبت به غلو داده و او را از مستثنیات نوادرالحکمه توسط ابن بابویه دانسته است،^۲ اما در تعارض بین تضعیف شیخ و توثیق نجاشی، توثیق نجاشی مقدم است، به علاوه با توجه به شیوع اتهام غلو در قرون اولیه بویژه به واسطه اعتقاد بعضی بزرگان به مقامات عالییه برای ائمه علیهم السلام و نیز احتمال اینکه استثناء وی از رجال نوادر الحکمه به واسطه تضعیف وی نباشد، بلکه به دلیل روایت وی از یونس باشد، تضعیف شیخ قابل خدشه می‌شود.^۳

دوم. داود بن حصین اسدی از سوی نجاشی توثیق شده است.^۴ نسبت وی به مذهب واقفیه از سوی شیخ طوسی^۵ منافی با وثاقت وی نیست، چرا که وثاقت با فساد مذهب قابل جمع^۶ است و ملاک لازم در اعتبار روایت، وثاقت است.

مقدمه دوم. اگر چه عمر بن حنظله - راوی مباشر حدیث - در کتب

۱. «جلیل فی اصحابنا، ثقة، عین، کثیر الروایه»، رجال النجاشی، (تحقیق آیت الله سید موسی شبیری زنجانی) شماره ۸۹۶، ص ۳۳۳. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تصحیح و تعلیق میرداماد، تحقیق سید مهدی رجایی، شماره ۱۰۲۳، ص ۸۱۷.

۲. «ضعیف، استثناء ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه عن رجال نوادرالحکمه و قال: لا اروی ما یختص بروایاته، و قبل انه یدهب مذهب الغلاة» شیخ طوسی، الفهرست، (تصحیح سید محمد صادق آل بحر العلوم) شماره ۶۰۱، ص ۱۴۰ و ۱۴۱. شیخ طوسی، رجال الطوسی، اصحاب الهادی (ع)، و فی من لم یرو عن الائمة (ع)، ص ۵۱۱: «ضعیف»، (طبع نجف).

۳. استاد آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، ص ۴۲۸.

۴. «کوفی ثقة»، رجال النجاشی، شماره ۴۲۱، ص ۱۵۹.

۵. رجال الطوسی، اصحاب کاظم (ع)، ص ۳۴۹.

۶. بنگرید به عده الاصول شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۳۴ (قم، ۱۴۱۷ هـ.ق)، و استاد آیت الله منتظری، دراسات، ج ۱، ص ۴۲۹.

فقیهان از سوی امام صادق علیه السلام است. براین اساس مراد از عبارت «فلیرضوا به حکماً» صرفاً تعیین حاکم مشروع است، نه امر دیگری، به عبارت دیگر امام علیه السلام رجوع به قضات و سلاطین جور را ممنوع کرده است، در مقابل به شیعیان تکلیف می‌کند که به حکم و امر فقهاء راضی باشند، بنابراین عبارت اخیر به اختیار و انتخاب مردم در تعیین قاضی تحکیم دلالت ندارد، بلکه عبارت اول ظاهر در قاضی و حاکم منصوب است، و در قاضی منصوب رضایت طرفین دخیل نیست.^۱ همچنین که در والی منصوب رضایت مردم لازم نیست، متنازعین در قضاوت و مردم در ولایت مکلف و موظفند که راضی باشند. معنای گردن نهادن به حکم خدا جز این نیست.

مقدمه پنجم. نصب فقیهان از جانب امام صادق علیه السلام اولاً در زمان ایشان و بعد از آن مفید فایده بوده است نه اینکه لغو باشد. ثانیاً با رحلت ایشان نقض نمی‌شود، بلکه محتاج نقض از جانب ائمه علیهم السلام بعدی است. ثالثاً از جانب ائمه بعدی علیهم السلام نیز نقض نشده است، لذا نصب فقیهان در عصر غیبت معتبر محسوب می‌شود.^۲

مقدمه ششم. متعلق نصب فقیهان، «ولایت تدبیری» است، که قضاوت از شئون آن است. در این روایت قرائن متعددی بر اینکه امام صادق علیه السلام در صدد نصب والی است، دیده می‌شود که به آن اشاره می‌شود:^۳

۱. لفظ حکم، ظاهر در حکومت به معنی ولایت است نه قضاوت، مراد از حاکم والی است. قضاوت نیز از شئون ولایت است.

۱. رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۹ و ۴۷۸.

۲. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۰-۴۸۱.

۳. این قرائن برگرفته از توضیحات مبسوط حضرت امام خمینی قدس سره در کتاب البیع است. ج ۲، ص ۴۷۶-۴۸۱ و نیز رجوع کنید به آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۴۹۵-۴۹۶.

اصحاب در ابواب مختلف از قبیل قضاء و تعادل و تراجیح (و اخیراً ولایت فقیه) بزرگترین دلیل اعتبار سند آن بوده، و جابر ضعف سند است.^۱

مقدمه سوم. مراد از عبارت «من کان منکم ممن قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا» فقیهان امامیه به سه دلیل است:

اول. صرف روایت حدیث بدون درایت کافی نیست، لذا صاحب نظر بودن در حلال و حرام و معرفت احکام در ذیل عبارت قرینه قطعی بر عدم کفایت محدث بودن است.

دوم. اطلاع از احکام کافی نیست، به عبارت دیگر علم تقلیدی کفایت نمی‌کند، اجتهاد و استنباط احکام شرط لازم است. صاحب نظر بودن در حلال و حرام و معرفت احکام دال بر شرط اجتهاد و عدم کفایت علم مقلد است.

سوم. «منکم» در صدر عبارت و سه بار دیگر اضافه حدیث، حلال و حرام و بالاخره احکام به «ما» ظهور جدی در شرط امامی بودن دارد. یعنی اجتهاد بر مبنای ضوابط اهل بیت علیهم السلام.

مقدمه چهارم. عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» نص در انتصاب

← فی طریقہ محمد بن عدی [الظاهر انه محمد بن عیسی] و داود بن الحصین، و هما ضعیفان، و عمر بن حنظله لم ینص الاصحاح فیه بجرح و لاتعدیل، لکن امره عندی سهل لانی حققت توثیقه من محل آخر و ان کانوا قد اهلوه، و مع ماتری فی هذا الاسناد قد قبل الاصحاح متنه و عملوا بمضمونه بل جعلوه عمدة التفقه و استنبطوا منه شرائطه كلها و سموه مقبولاً، و مثله فی تضاعیف احادیث الفقه کثیر. شهید ثانی، الدرایة فی علم مصطلح الحدیث، ص ۴۴. ای کاش این فقیه خبیر حداقل به یک حدیث دیگر که مفتخر به نام «مقبوله» شده باشد، اشاره می‌فرمود.

۱. به عنوان نمونه رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۶: «والروایة من المقبولات التي دار عليها رحى القضاء، و عمل الاصحاح بها حتى اتصفت بالمقبولة، فضعفها سنداً بعمر بن حنظلة مجبور مع ان الشواهد الكثيرة المذكورة في محله لولم تدل على و ثاقه فلا اقل من دلالتها على حسنه، فلا اشكال من جهة السند».

مقبوله برای ولایت بر مردم متعین است.

مقدمه هفتم. ولایت تدبیری فقیهان در مقبوله نه به امری تقیید خورده، نه به قلمرویی تخصیص زده شده است، بنابراین اختیارات ولی فقیه عام، بلکه مطلق است به سه دلیل:

اول. به قرینه مقابله فقیه با طاغوت (قاضی و سلطان جائز)، ولی فقیه همه اختیارات سلاطین عرفی را دارد.

دوم. عبارات «جعلته علیکم حاکماً» و «فاذا حکم بحکمنا» نیز مطلق است و همه شئون سلطانی ائمه علیهم السلام را شامل می شود، چرا که «حکم بحکمنا» به هیچ شأن خاصی تقیید زده نشده است.

سوم. رد ولی فقیه در ذیل مقبوله ملازم رد ائمه علیهم السلام و در نهایت ملازم رد خداوند دانسته شده، احکام خداوند تعالی و ائمه علیهم السلام اختصاصی به قضاوت و فتوا ندارد، بلکه شامل احکام سلطانی و ولایی نیز می شود، بویژه سلطنت و ولایت خداوند و معصومین علیهم السلام مطلقه است، بنابراین سلطنت و ولایت فقیه نیز مطلقه است.

جمع کثیری از فقیهان در دو قرن اخیر مقدمات فوق الذکر را ناتمام دانسته، در استناد به مقبوله عمر بن حنظله برای اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیه مناقشه کرده اند.^۱ دیدگاههای دیگر درباره هفت

۲. منازعات بر دو قسم است: قسم اول منازعاتی که تنها با بیان حکم از سوی قاضی فیصله می یابند، قسم دوم، منازعاتی که حق معلوم است، اما یکی از دو طرف زیر بار حق نمی رود و احقاق حق محتاج قوه قاهره است. مرجع منازعات قسم اول قضا است و مرجع منازعات قسم دوم سلاطین و والیان هستند. ذکر نزاع در دین و میراث (قسم اول)، تنها به عنوان مثال است. فقهاء در تمامی منازعات، مرجع شناخته شده اند و لازمه قسم دوم از منازعات این است که فقهاء، ولایت تدبیری داشته باشند.

۳. مراد از طاغوت، سلاطین جور است، نه فقط قضاوت جور. به قرینه مقابله، فقهاء فقط قاضی عادل نیستند، بلکه والی عادل نیز هستند. وقتی شیعیان از مراجعه به طاغوت نهی شده اند، می باید در مقابل دستگاه طاغوت، دستگاه دینی عادلانه ای باشد تا شیعیان به آن مراجعه کنند؛ این یعنی پذیرش ولایت تدبیری فقیه بر مردم.

۴. آیه مورد استشهاد (سوره نساء، آیه ۶۰) از اظهر موارد در اراده والی از طاغوت است.

۵. عدول امام علی(ع) از «جعلته قاضیاً» به «جعلته حاکماً» دلیل بر اراده اعم از قاضی یعنی اراده والی است.

۶. تعبیر به «علی» در قول امام علی(ع) «جعلته علیکم حاکماً» مناسب با والی است که مقامی صاحب استعلاء است، در حالی که مناسب قاضی این بود که گفته شود: «جعلته قاضیاً بینکم».

۷. تعبیر در صدر روایت به «سلطان» ظاهر در والی است. به قرینه مقابله، فقیه عادل هم سلطان است هم قاضی.

۸. بعد از این که ضرورت حکومت در تمام زمانها و عدم جواز تعطیل آن اثبات شد، و مقبوله نیز از رجوع به طاغوت و سلطان جائز نهی کرده است، از این دو نکته قهراً ظاهر می شود که فرد واجد صفات مذکور در

۱. به عنوان نمونه مراجعه کنید به میر عبدالفتاح حسینی مراغی، **العناوین**، ص ۳۵۶ (چاپ سنگی). مولی آقا دربندی، **خزائن الاحکام**، چاپ سنگی (فاقد شماره صفحه). شیخ محمد حسن ممقانی، **غایة الامال**، ص ۴۱۸. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، **حاشیة المکاسب**، ص ۹۴. شیخ محمدتقی نجفی، **بحث فی ولایة الحاکم الفقیه**، ص ۲۴۵ (در کتاب حکم نافذ آقا نجفی). آیت الله سید محسن حکیم، **نهج الفقاهة**، ص ۳۰۰. آیت الله سید ابوالقاسم موسوی خویی، **مصباح الفقاهة**، تقریرایحاث به قلم آیت الله شیخ محمدعلی توحیدی، ج ۵، ص ۴۵. آیت الله خویی، **التنقیح**، کتاب الاجتهاد و التقليد، تقریر ایحاث به قلم آیت الله شهید میرزا علی غروی تبریزی، ص ۴۲۰ و ۴۲۸. آیت الله سید محمد هادی ←

مقدمه استناد به مقبوله به شرح زیر است:

مقدمه اول - یعنی بلااشکال بودن سند روایت تا راوی مباشر- شهید ثانی در درایه محمد بن عیسی و داود بن حصین را ضعیف دانسته،^۱ هر چند مقبولیت را جابر ضعف سند اعلام کرده است، اما اکثر قریب به اتفاق فقیهان از ناحیه دو راوی نامبرده اشکال در سند را وارد نمی دانند. مقدمه اول را می توان پذیرفت.

اما مقدمه دوم - بدون اشکال دانستن راوی مباشر، عمر بن حنظله -، در هر سه دلیل جواز عمل به روایت عمر بن حنظله اشکال شده است. دلیل اول توثیق عمر بن حنظله مردود است، زیرا تمسک به دو روایت یاد شده در توثیق عمر بن حنظله مجاز نیست، چرا که راوی روایت منقول در فروع کافی یزید بن خلیفه است، وی واقعی می باشد و وثاقتش نیز اثبات نشده است.^۲ اما روایت دوم، راویش خود عمر بن حنظله است و استناد به چنین حدیثی در اثبات وثاقت عمر بن حنظله دور باطل است.^۳

← میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الخمس، ص ۲۷۵. آیت الله سید عبدالله شیرازی، کتاب القضاء، ص ۳۴-۳۷. آیت الله سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۳، ص ۹۹-۱۰۰. آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء لفضيلة، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۹ (نسخه خطی). شیخنا الاستاد آیت الله شیخ حسینعلی منتظری نجف آبادی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، ص ۴۲۷-۴۴۴. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، ج ۳، ص ۳۱. آیت الله شیخ ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۴۹۳-۵۰۰. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، اساس الحکومة الاسلامیة، ص ۱۴۵-۱۴۷.

۱. «فی طریقہ محمد بن عدی و داود بن الحصین و هما ضعیفان» شهید ثانی، الدراية فی علم مصطلح الحديث، ص ۴۴. ظاهراً مراد شهید ثانی محمد بن عیسی و داود بن الحصین است، زیرا در بین روات فردی به نام محمد بن عدی ثبت نشده است. رجوع کنید به معجم رجال الحديث.

۲. رجال الطوسی، ص ۳۶۴ (فی اصحاب الکاظم (ع)).

۳. رجوع کنید به استاد آیت الله منتظری، دراسات، ج ۱، ص ۴۲۹، و انوار الفقاهة، ج ۱، ص ۴۹۵.

اما ادعای توثیق شهید ثانی در قرن دهم توثیقی مدرکی است و ظاهراً مدرکی جز همان مقبولیت و عمل اصحاب نمی تواند داشته باشد. به اشکالات این مدرک در نقد ادله بعدی اشاره خواهد شد. به هر حال اکثریت قریب به اتفاق فقها این روایت را موثق ندانسته اند.

اما دلیل دوم، عمر بن حنظله با نقل حدود هفتاد روایت، کثیرالروایة است، اما صرف کثرت روایت اماره وثاقت راوی نیست. این کبری فاقد دلیل معتبر است. آری اگر راوی از قبیل ابراهیم بن هاشم از معاریف و مشاهیر باشد که از فرط شیوع و شهرت نیازمند توثیق نبوده است، این نکته اماره وثاقت راوی می شود. در اینکه عمر بن حنظله از معاریف و مشاهیر عصر خود بوده، سندی در دست نیست.

در پذیرش روایت عمر بن حنظله عمده دلیل سوم است یعنی تلقی به قبول شدن از سوی اصحاب. ظاهراً نخستین فقیهی که روایت عمر بن حنظله را «مقبوله» نامیده است، شهید ثانی (ره) می باشد. وی در آثار مختلف خود به ضعف سند این روایت بارها تصریح کرده اما اضافه می کند: «علیرغم این ضعف در سند، اصحاب متن این حدیث را قبول کرده و به مضمون آن عمل کرده اند، بلکه آن را [مبنای] عمده در تفقه قرار داده، کلیه شرائط فقاہت را از آن استنباط کرده، آن را مقبوله نامیده اند. مانند این حدیث لابلاي احادیث فقهی فراوان است.»^۱ در مسالک در بحث قضا ضمن اقرار به ضعف سندی روایت عمر بن حنظله و ابو خدیجه می نویسد: «لکن این دو خبر بین اصحاب مشهورند، عمل به مضمونشان اتفاقی است و این جابر ضعف سند است.»^۲ در نقد این دلیل می توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱. الدراية فی علم مصطلح الحديث، ص ۴۴.

۲. شهید ثانی، مسالک الافهام، کتاب القضاء، ج ۲، ص ۲۸۴، (چاپ سنگی).

اول. به نظر فقیه بزرگ معاصر آیت الله خویی (رضوان الله علیه) مقبولیت این روایت بین اصحاب ثابت نشده است.^۱

دوم. ارزش علمی مقبولیت عملی بیش از شهرت عملی و اجماع منقول نیست. لذا تمامی نقدهای وارد به شهرت و اجماع به مقبوله وارد است.

سوم. این شهرت و مقبولیت و عمل به مضمون تنها در بحث قضاوت است. در بحث ولایت فقیه بر مردم روایت عمر بن حنظله نه مقبوله است نه مشهوره. استناد به آن از عصر محقق کرکی و شهید ثانی به بعد است، این استناد در چهار قرن اخیر اتفاقی نیست تا بتوان حتی به آن مقبولیت یا شهرت متأخر نسبت داد، هر چند بر فرض اثبات نیز مفید فایده نیست. ما به نحوه تلازم ادعایی بین قضاوت و ولایت در نقد مقدمات بعدی اشاره خواهیم کرد. تبعیض در پذیرش مطالب موجود در یک روایت امری رایج است، کما اینکه در همین روایت ملاکهای تراجیح در ذیل روایت که مورد عمل بسیاری از فقها نیست، در قضاوت به آن استناد می شود، بحث ولایت فقیه هم که مورد بحث و اختلاف است.

چهارم. اعتبار روایتی که مستند مسئله خطیری مانند ولایت فقیه است نمی تواند با عمل خود فقها تأمین شود. چنین تأمین اعتباری موضع تهمت و جای شبهه است؛ شبهه دور: فقها اتفاق کرده اند که به روایتی که فقها را مرجع در امور معرفی می کند عمل شود. بدون عمل فقها این روایت ضعیف و فاقد اعتبار است. پذیرش یا عدم پذیرش ولایت فقیه بر مردم بر

تمامی مسائل اجتماعی اسلام تأثیر تعیین کننده دارد، چنین مسئله مهمی را با اینگونه مستندات تأمل برانگیز نمی توان اثبات کرد. در مسئله ای که فقیهان به شدت ذی نفع اند اولی این است که از مستند مقبولیت عملی فقها چشم پوشی شود تا به سیره سلف صالح بعد از پرکردن چاه خانه به استفتاء چاه پاسخ داده شود.^۱

با این همه غالب فقیهان مقبولیت عملی روایت عمر بن حنظله را پذیرفته از اشکالات سندی آن غمض عین فرموده اند. ما نیز بر فرض تمامیت سند به بررسی دلالت حدیث می پردازیم.

مقدمه سوم در غایت اتقان است و توسط قاطبه فقیهان پذیرفته شده است.

مقدمه چهارم در نزد اکثر فقیهان تمام است، یعنی عبارت، «انی قد جعلته علیکم حاکماً» را نص در انتصاب فقیهان از سوی امام صادق علیه السلام می دانند. اما در این مقدمه سه مناقشه وارد شده است که می باید مورد بررسی قرار گیرد.

اول. لفظ «جعل» به معنای انشاء و ایجاد نیست، بلکه به معنی قول و تعریف است.^۲ بر این اساس، فرمایش امام صادق علیه السلام اینگونه معنی می شود: «من فقها را صالح برای رفع تنازع بین شما اعلام می کنم تا شما با رضایت خود آنها را انتخاب کنید (فلیرضو به حکماً) لذا از این روایت نمی توان دلالت بر نصب را استفاده کرد.»

۱. اشاره به ضرب المثل تقوای فقهای عظام، حکایت استفتاء از علامه حلی (ره) درباره منزوحات بشر، این فقیه بزرگ بعد از پرکردن چاه موجود در خانه خود به این سؤال شرعی پاسخ داد، مبدا نفع شخصی مانع از استنباط صحیح حکم الله شود رضوان الله تعالی علیهم.

۲. رجوع کنید به لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۱۱، ماده الجعل «وقوله تعالی و جعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن انا قول الزجاج الجعل هنا بمعنى القول و الحكم علی الشیء، کما تقول: قد جعلت زیداً اعلم الناس ای قد و صفته بذلك و حکمت به.»

۱. «ان الروایة ضعیفة السند بعمر بن حنظلة اذ لم یرد فی حقه توثیق و لامدح و ان سمیت روایت هذ بالمقبولة و کانتها ممّا تلقتّه الاصحاب بالقبول، و ان لم یثبت هذا ایضاً. التنقیح فی شرح العروة الوثقی کتاب الاجتهاد و التقليد تقریر اباحت آیت الله خویی به قلم آیت الله شهید میرزا علی غروی تبریزی، ص ۱۴۳ و نیز رجوع کنید به ص ۴۲۸. ایضاً بنگرید به معجم رجال الحديث، شماره ۸۷۲۳، ج ۱۳، ص ۲۷.

این مناقشه وارد نیست، زیرا جعل به معنای قول جداً خلاف ظاهر است.^۱

دوم. میر عبدالفتاح حسینی مراغی (ره) همین عبارت (انی قد جعلته علیکم...) را دالّ بر بیان حکم، و جعل را کاشف از آن دانسته است.^۲ بر این اساس نیز انتصاب اثبات نمی شود.

این مناقشه نیز پذیرفتنی نیست، زیرا محقق مراغی (ره) بر ادعای خود دلیلی اقامه نکرده است و ظاهر نیز برخلاف نظر وی است.

سوم. ظاهر عبارت «فلیرضوا به حکماً» قاضی تحکیم است. حکمی که از سوی مترافعین تعیین می شود، لذا لفظ حاکم در عبارات قبلی نیز بیش از این نیست. پس، از روایت نمی توان استفاده نصب کرد. به این معنا که امام علیه السلام فرموده است: به قاضی جور مراجعه نکنید، از میان فقها، هر یک را شما اختیار کردید، من او را به قضاوت منصوب کرده ام. به عبارت دیگر جعل به قضاوت متوقف بر دو امر است: اول. واجدیت شرائط (فقاہت)، دوم. رضایت مترافعین و اختیار و انتخاب آنها. پس اینگونه نیست که بتوان با این روایت رضایت مردم در چارچوب شرع را کأن لم یکن دانست. بر این اساس اولاً روایت، قاضی تحکیم را تبیین می کند نه قاضی منصوب را، ثانیاً نصب جاری در قاضی تحکیم بدون رضایت مترافعین منعقد نمی شود.

این مناقشه در صورتی وارد است که نصب فقها به قضاوت از سوی امام علیه السلام مترتب بر انتخاب قاضی واجد شرائط از سوی مترافعین باشد، حال آنکه می توان عبارت «فانی جعلته علیکم حاکماً» را از باب علّت در رتبه مقدم «فلیرضوا به حکماً» دانست، به این معنی که چون من آنها را به

۱. استاد آیت الله منتظری، دراسات، ج ۱، ص ۴۵۴.

۲. میر عبدالفتاح الحسینی المراغی، العناوین، ص ۳۵۸.

قضاوت منصوب کرده ام، شما به حکمیتشان راضی باشید. با توجه به قوت احتمال تعلیل، مناقشه سوّم را نیز نمی توان پذیرفت.

مقدمه پنجم به نظر اکثر فقیهان تمام است. در مفید فایده بودن نصب قاضی در زمان امام صادق علیه السلام تردیدی نیست، هر چند در نصب والی با عنایت به عدم بسط ید امام علیه السلام در آن زمان مناقشه جدی وارد است که در ضمن بررسی مقدمه بعدی به آن خواهیم پرداخت. بند دوم و سوم مقدمه پنجم نیز پذیرفته است.

مهمترین بحث در دلالت روایت عمر بن حنظله مقدمه ششم آن است. امام صادق علیه السلام فقیهان را به چه منصبی گماشته است؟ در اینکه از روایت منصب قضاوت فقها استفاده می شود تردیدی نیست (هر چند همچنان که گذشت در اینکه روایت قاضی منصوب را اثبات می کند یا قاضی تحکیم، بحث است)، بحث اصلی در این است که آیا روایت عمر بن حنظله فراتر از منصب قضاوت، ولایت تدبیری فقیهان را نیز اثبات می کند یا نه؟ جمع کثیری از فقیهان به این سؤال پاسخ منفی داده در مقدمه ششم، مناقشات جدی وارد کرده اند که در ادامه به آنها اشاره می شود:

اشکال اول. عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام از مرجع محاکمات شیعیان در آن زمان سؤال می کند، فرمایش امام علیه السلام می باید سؤال را پاسخ دهد. نصب فقیهان به قضاوت پاسخ این سؤال است. اما نصب فقیهان به ولایت در عصر غیبت رها کردن سؤال بدون جواب است و استثناء مورد قبیح است. اگر مراد از ولایت، ولایت کبری و زمامداری باشد، که بنا به نظر شیعه، امام صادق علیه السلام خود، صاحب این ولایت هستند و بعد از ایشان تا یک قرن نیز اولاد معصوم ایشان علیه السلام این ولایت را به عهده خواهند داشت. بنابراین نصب فقیهان به ولایت کبری، بالفعل، هم در آن زمان هم در طول یک قرن بعد از آن منتفی است. اینکه امام علیه السلام مشکل شیعیان

عصر خود را حل نکرده رها کند و به نحوه اداره جامعه یک قرن بعد بپردازد، آن هم در پاسخ سؤال از مشکل شیعیان معاصر خود، جداً بسیار مستبعد است. اگر مراد از ولایت، ولایت صغری از قبیل استانداری و فرمانداری زیر نظر ولی امر و زمامدار کل باشد، اگر چه اشکال لغویت بالفعل (بلکه لغویت تا یک قرن بعد) و بی جواب گذاشتن سؤال به آن وارد نیست، اما اولاً امام صادق(ع) در آن زمان مبسوط الید نیست تا استاندار و والی نصب نماید، ثانیاً از نصب فقیهان به استانداری و ولایت جزئی نمی توان نصب آنها را به ولایت کبری و زمامداری نتیجه گرفت. ثالثاً امام صادق(ع) به واسطه آماده نبودن مقدمات لازم، درصدد قیام بر علیه حاکمیت زمان خود نبوده اند تا در مقابل آن والی و استاندار نصب نمایند، بلکه درصدد رفع مشکل شیعه در مسئله منازعات و اختلافات قضایی بوده اند، ایشان در مسائل سیاسی آن زمان – علیرغم استحقاق – دخالت نمی فرموده اند. چگونه برای امری که خود ظرف زمانی را مساعد دخالت نمی بینند، فقها را منصوب می فرمایند؟ بویژه که شیعه در آن زمان در اقلیت محض بوده، تحقق دولت و حاکمیت برای آنها در آن شرایط میسر نبوده است.^۱

اشکال دوم. حکومت و مشتقات آن (حاکم، حکم، محاکمه، تحاکم و...) در کتاب و سنت غالباً در خصوص قضاوت استعمال شده است. اطلاق حاکم بر والی نیز از این روست که قضاوت و فصل خصومت از اهم شئون والیان بوده است. عبارت «انی جعلته علیکم حاکماً» دقیقاً معادل عبارت امام(ع) در روایت ابو خدیجه «انی جعلته قاضیا» است، یعنی حاکم مساوی قاضی است. منشاء اشتباه، استعمال حاکم در والی در زبان فارسی معاصر است، و الا در زبان عربی که ملاک بحث فقهی و استنباط

از کتاب و سنت است، حاکم ظاهر در قاضی است. لذا ظهور حکومت در ولایت و زمامداری (در زبان عربی و لسان کتاب و سنت) قطعاً مردود است. ذکر واژه «سلطان» در روایت، دلیل بر اراده اعم از قضا (یعنی ولایت) نیست، بلکه از این روست که رجوع به قاضی منصوب از جانب سلطان نحوه ای از رجوع به سلطان است، ضمناً گاهی – بویژه در امور مهم – خود سلاطین متصدی امر قضاوت بوده اند. آیه مورد استشهاد نیز با توجه به ظهور آن و با عنایت به شأن نزول آن مربوط به قضاوت است نه زمامداری و مدیریت سیاسی. تمسک به «علی» بجای «بین» (جعلته علیکم حاکماً) ظهوری در زمامداری ندارد. چرا که قاضی نیز بمناسبت نفوذ حکمش صاحب استعلاست. ضمناً ذیل روایت (مرجحات در مأخذ حکمین) از قرائن دلالت روایت به قضاوت و فتواست.^۱ روایت عمر بن حنظله فقیهان را مرجع فتوی و قضاوت در شبهات حکمیه و موضوعیه معرفی می کند و به هیچ وجه به سلطنت و امارت و زمامداری و ولایت شرعیه فقیه دلالت ندارد.^۲

مقدمه هفتم قطعاً ناتمام است، وقتی روایت عمر بن حنظله تنها منصب قضاوت را اثبات می کند، و به ولایت دلالت ندارد واضح است که نمی توان براساس آن ولایت مطلقه را اثبات نمود، حتی اگر دلالت روایت به ولایت را بپذیریم، باز روایت در مقام بیان نیست تا بتوان به اطلاق آن تمسک کرد.

۱. رجوع کنید به استاد آیت الله منتظری، دراسات، ج ۱، ص ۴۴۵-۴۴۸، و آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۴۹۶-۴۹۸.
۲. آیت الله سید محسن حکیم، نهج الفقاهة، ص ۳۰۰.

نتیجه بحث روایت عمر بن حنظله در ارتباط با ولایت انتصابی مطلقه فقیه به این شرح است: اولاً روایت از ناحیه عمر بن حنظله به ضعف

۱. اقتباس از مناقشات و پاسخهای استاد آیت الله منتظری، دراسات، ج ۱، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.

لایحضره الفقیه^۱ با سندهای خود نقل کرده‌اند. برخی از فقیهان از جمله شیخ حسن نجفی(ره) صاحب **جواهر** و امام خمینی قدس سره در اثبات ولایت فقیه بر مردم به این روایت تمسک کرده‌اند.^۲ نحوه استدلال به این روایت با نحوه استدلال با روایت عمر بن حنظله بسیار نزدیک است. ما در مقدمات مشترک تنها به اشاره‌ای مختصر اکتفا کرده مقدمات مختص را به تفصیل مطرح خواهیم کرد:

مقدمه اول. سند روایت تا ابو خدیجه بدون اشکال است. زیرا در سند تهذیب ابوالجهم کنیه مشترک بکیر بن اعین و ثویر بن ابی‌فاخته است که اولی ثقة و دومی ممدوح است. در سند من لایحضره الفقیه نیز احمد بن عائذ ثقة است.^۳

مقدمه دوم. سند روایت از حیث راوی مباشر یعنی ابو خدیجه سالم بن مکرم بلا اشکال است. زیرا تضعیف ابو خدیجه از سوی شیخ طوسی در **فهرست**^۴، علاوه بر معارضه توثیق وی در موضعی دیگر^۵، با عنایت به

سندی مبتلاست، مقبولیت عملی آن در بحث قضاوت است، اعتبار روایتی که مستند مسئله خطیر ولایت فقیه است نمی‌تواند با عمل خود فقها تأمین شود. ثانیاً روایت در دلالت بر نصب فقیهان امامیه به منصب قضاوت تمام است. ثالثاً روایت به ولایت تدبیری و زمامداری سیاسی فقیهان دلالت ندارد.

روایت هشتم. مشهوره ابی خدیجه

«روی الشيخ باسناده عن ابی خدیجه قال: بعثنی ابو عبدالله عليه السلام الى اصحابنا فقال: قل لهم: اياكم اذا وقعت بينكم خصومة او تدارى بينكم فى شىء من الاخذ والعطاء ان تتحاكموا الى احد من هؤلاء الفساق. اجعلوا بينكم رجلاً ممن قد عرف حلالنا و حرامنا، فائى قد جعلته قاضياً. و اياكم ان يخاصم بعضكم بعضاً الى السلطان الجائر».^۱

شیخ طوسی با سند خود از ابو خدیجه روایت می‌کند، ابو خدیجه می‌گوید که امام صادق عليه السلام مرا به سوی اصحاب فرستاد، فرمود به ایشان بگو: «مبادا وقتی بین شما خصومتی اتفاق افتاد، یا در مورد دریافت و پرداخت، اختلافی پیش آید، برای دادخواهی نزد یکی از این جماعت فاسق مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام را می‌شناسد در بین خودتان قرار دهید، زیرا من او را قاضی قرار دادم. مبادا بعضی از شما علیه بعضی دیگران به سلطان جائر شکایت ببرد.»

این روایت را ثقة الاسلام کلینی در **فروع کافی**^۲ و شیخ صدوق در **من**

← الحديث ۴؛ ج ۷، ص ۴۱۲. «الكلینی عن الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الحسن بن علی عن ابی خدیجه» در روایت کلینی به جای «قد عرف حلالنا و حرامنا» «شیئاً من قضائنا» ذکر شده است.

۱. شیخ صدوق، **من لایحضره الفقیه**، ج ۳، ص ۲. الحديث الاول: محمد بن علی بن الحسين با سنده عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجه» در روایت صدوق به جای «قد عرف حلالنا و حرامنا» «يعلم شيئاً من قضاینا» ذکر شده است.

۲. **جواهر الكلام**، ج ۲۱، ص ۳۹۵ و ج ۴۰، ص ۱۷-۲۰. امام خمینی، **کتاب البیع**، ج ۲، ص ۴۷۹-۴۸۰. امام خمینی، **ولایت فقیه**، ص ۸۱-۸۴.

۳. استاد آیت الله منتظری، **دراسات**، ج ۱، ص ۴۳۰-۴۳۱.

۴. شیخ طوسی، **الفهرست**، شماره ۳۲۷، ص ۷۹: «ضعیف». در **رجال طوسی** در عداد اصحاب صادق(ع) ص ۲۰۹ بدون توثیق و تضعیف ذکر کرده است.

۵. **رجال العلامة الحلی**، ف ۱۷، ب ۵، ص ۲۲۷، «قال الشيخ الطوسي(ره) انه ضعيف و قال فى موضع آخر انه ثقة».

۱. شیخ طوسی، **تهذیب الاحکام**، کتاب القضاء، باب من الزیادات و القضايا و الاحکام، الحديث ۵۳، ج ۶، ص ۳۰۳.

۲. «الشيخ باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابی الجهم عن ابی خدیجه»

۲. ثقة الاسلام کلینی، **الفروع من کافی**، کتاب القضاء، باب کراهية الارتفاع الى قضاة الجور،

رجحان توثیقات نجاشی^۱ بر شیخ، به توثیق وی توسط کشی^۲ و احتمال خطای شیخ بین سالم بن ابی سلمه (ضعیف) با سالم بن مکرم (موثق) به واسطه اشتراک در کنیه ابی سلمه^۳ خللی در اعتبار سند ایجاد نمی‌کند. به علاوه علامه حلی^۴ ابو خدیجه را معتبر دانسته، شهید ثانی نیز عمل به روایات ابی خدیجه را متفق علیه دانسته است.^۵ در نهایت شهرت عمل به این روایت در بین اصحاب، رافع هرگونه ابهام در سند است و طریق شیخ به وی نیز صحیح می‌باشد.^۶

مقدمه سوم. مراد از عبارت «رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا» فقیه است. معرفت حلال و حرام از طریق اهل بیت (علیهم‌السلام) دال بر لزوم شرط فقاہت است.

مقدمه چهارم. عبارت «فانی قد جعلته قاضياً» نص در انتصاب فقیهان از سوی امام صادق (علیه‌السلام) است.

مقدمه پنجم. نصب فقیهان از جانب امام صادق (علیه‌السلام) با رحلت ایشان نقض نمی‌شود، بلکه محتاج نقض از جانب ائمه بعدی (علیهم‌السلام) است. ضمناً از جانب ائمه بعدی (علیهم‌السلام) نیز نقض نشده است. لذا نصب فقیهان در عصر غیبت معتبر محسوب می‌شود.

مقدمه ششم. متعلق نصب فقیهان ولایت تدبیری است. قضاوت از

۱. رجال النجاشی، شماره ۵۰۱، ص ۱۸۸، ثقة ثقة.

۲. اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، تصحیح و تعلیق میرداماد، شماره ۶۶۱، ج ۱، ص ۶۴۱.

۳. قال النجاشی فی سالم بن ابی سلمه الکندی السجستانی: «حدیثه لیس بالنقی و ان کنا لانعرف منه الاخیراً، وضعفه ابن الغضائری ایضاً. راجع معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۱۸.

۴. علامه حلی، مختلف الشیعه.

۵. شهید ثانی، مسالک الافهام فی شرح شرائع الاسلام.

۶. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۶.

شئون ولایت است. در روایت به دو قسم نزاع اشاره شده، نزاعی که با حکم قاضی فیصله می‌یابد و نزاعی که رفع آن محتاج قوه قهریه است. ذکر «سلطان» در روایت اشاره به نوع دوم نزاع است و واضح است که با نهی از رجوع به سلطان به قرینه مقابله چاره‌ای جز جانشینی فقیه به جای قاضی و سلطان جائر باقی نمی‌ماند و این عبارت اخری ولایت فقیه است.^۱

مقدمه هفتم. نصب فقیهان به ولایت تدبیری در روایت به موردی تقیید و تخصیص نخورده است، لذا ولایت فقیهان عام بلکه مطلق است.

جمع کثیری از فقیهان در استناد به روایت ابو خدیجه مناقشه کرده‌اند.^۲ این مناقشات را به ترتیب مقدمات فوق اینگونه می‌توان گزارش نمود.

مقدمه اول تمام است. اگر چه مقدمه دوم مورد پذیرش بسیاری از فقهاست، اما اولاً علامه حلی در خلاصه در مورد ابو خدیجه توقف کرده زیر اقوال را در توثیق او متعارض یافته است.^۳ ثانیاً میرزای نائینی معتقد است ابو خدیجه در بعضی ایامش از حق منحرف شده تابع ابوالخطاب ملحد معروف شد، تا اینکه خداوند هدایتش کرد و به صراط مستقیم بازگشت. لذا اعتماد به احادیثش مشکل است، زیرا که معلوم نیست، این حدیث را در کدام حالت نقل کرده است، عبارت «بعثنی» اگر چه ظاهر در حال سلامت است، اما شهادت از جانب ابو خدیجه در حق خود اوست و واضح است که پذیرفته نیست.^۴ ثالثاً نه شهرت این روایت بین اصحاب ثابت شده و نه بر فرض ثبوت جابر ضعف سند است.

۱. رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۹ و ۴۸۰ نیز توضیحات ایشان درباره مقبوله عمر بن حنظله.

۲. تمامی فقیهانی که در دلالت روایت عمر بن حنظله مناقشه کرده‌اند، در استناد به حدیث ابی خدیجه نیز مناقشه دارند.

۳. خلاصه الرجال علامه حلی، به نقل از جامع الرواة، ذیل سالم بن مکرم.

۴. میرزای نائینی، منیه الطالب، ج ۲، ص ۳۲۶ و المکاسب و البیع ج ۲، ص ۲۱۴.

حاصل بحث. در روایت ابوخدیده اولاً سند روایت خالی از اشکال نیست و تمسک به شهرت در جبران ضعف سندی قابل تأمل است. ثانیاً این روایت تنها به نصب فقیهان امامی به قضاوت در مرافعات دلالت دارد و از اثبات ولایت فقیه عاجز است.

نتیجه بحث. ولایت فقیه بر مردم در روایات منقول از صادق آل محمد (علیه الصلوة والسلام) فاقد مستند معتبر است. دو روایت عمر بن حنظله و ابوخدیده بر فرض بدون اشکال بودن سند، تنها نصب فقیهان به قضاوت را اثبات می‌کنند نه بیشتر.

ادله ولایت فقیه در روایات منقول از امام کاظم(ع)

از روایات منقول از امام موسی بن جعفر(ع) تنها یک روایت در بحث ولایت فقیه مورد استناد قرار گرفته است که به آن اشاره می‌شود:

روایت نهم. الفقهاء حصون الاسلام

فی الکافی بسنده عن علی بن ابی حمزة قال: سمعت ابا الحسن موسی بن جعفر(ع) يقول: «اذامات المؤمن بکت علیه الملائكة و بقاع الارض التي كان يعبد الله علیها و ابواب السماء التي كان يصعد فیها باعماله و ثلم فی الاسلام ثلثة لایسدھاشیء، لأن المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سورالمدينة لها.»^۱

ثقة الاسلام کلینی در کافی به سند خود از علی بن ابی حمزه روایت

مقدمه سوم بنا به نقل تهذیب تمام است. در روایت منقول در **من لایحضره الفقیه** به جای «قد عرف حلالنا و حرامنا» عبارت «یعلم شیئاً من قضایانا» آمده است، که ظهور آن در اجتهاد و فقاہت از عبارت قبلی ضعیف‌تر است و بر مقلد مطلع نیز قابل تطبیق است، هر چند در مجتهد اظهر است. در روایت منقول در کافی به جای دو عبارت فوق، عبارت «شیئاً من قضائنا» ذکر شده که ظهور آن در اجتهاد و فقاہت از دو عبارت قبلی اضعف است. با این همه شرط فقاہت از هر سه نقل قابل استظهار است.

مقدمه چهارم از سوی بسیاری از فقیهان پذیرفته شده است. اگرچه روایت ابوخدیده نسبت به قاضی منصوب در مقایسه با روایت عمر بن حنظله ظهور بیشتری دارد، اما احتمال قاضی تحکیم نیز در اینجا منتفی نیست، مگر اینکه در هر دو روایت عبارت «انی قد جعلته...» را از باب تعلیل بدانیم که در این صورت احتمال قاضی تحکیم منتفی خواهد شد.^۱ مقدمه پنجم تمام است.

مشکل جدی روایت ابی‌خدیده در مقدمه ششم آن است. اگر چه در استعمال واژه حاکم در روایت عمر بن حنظله احتمال ولایت می‌رفت، اما در روایت ابوخدیده با استعمال واژه قاضی چنین احتمال ضعیفی نیز جایز نیست. قرائن متعدد در روایت نشان می‌دهد که فقها به قضاوت نصب شده‌اند. ذکر سلطان در ذیل روایت تنها به این دلیل است که اولاً قضات منصوب سلاطین هستند، ثانیاً گاهی –بویژه در امور مهم – خود سلاطین قضاوت را به عهده می‌گیرند. این روایت به غیر قضاوت دلالت ندارد.^۲ مقدمه هفتم فاقد دلیل و باطل است.

۱. استاد آیت‌الله منتظری، **دراسات**، ج ۱، ص ۴۴۷.

۲. رجوع کنید به استاد آیت‌الله منتظری، **دراسات**، ج ۱، ص ۴۳۰-۴۵۵ و آیت‌الله مکارم

← شیرازی، **انوار الفقاهة**، ج ۱، ص ۵۰۰.

۱. کلینی، **الاصول من الکافی**، کتاب فضل العلم، باب فقد العلماء، الحدیث الثالث، ج ۱،

ص ۳۸. «عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن ابی حمزة.»

می‌کند: از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه مؤمن بمیرد، فرشتگان بر او می‌گریند، و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی‌خاسته و درهای آسمان که با اعمالش به آن فرا می‌رفته است. و در اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نخواهد کرد، زیرا فقیهان مؤمن درهای اسلامند و برای اسلام نقش حصار و باروی شهر را برای شهر دارند.»

محقق نراقی، امام خمینی و آیت‌الله گلپایگانی رضوان‌الله علیهم در اثبات ولایت فقیه بر مردم به این حدیث استناد کرده‌اند.^۱ تمسک به این حدیث برای اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیه مبتنی بر تمامیت کلیه مقدمات ذیل است:

مقدمه اول. اگر چه راوی مباشر این حدیث علی بن ابی حمزه بطائنی است و مشهور بین علماء رجال و فقها تضعیف وی می‌باشد،^۲ با توجه به نکات ذیل سند حدیث معتبر محسوب می‌شود.

اول. راوی از وی ابن محبوب است و حسن بن محبوب از جمله اصحاب اجماع است (اجمع العصابة علی تصحیح مایصح منه).^۳

دوم. علی بن ابی حمزه در سند کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم قمی واقع شده و این نیز دلالت بر توثیق وی دارد.^۴

سوم. شیخ طوسی در **عده الاصول** او را در زمره کسانی شمرده که

۱. ملا احمد نراقی، **عوائد الایام**، ص ۵۳۴. آیت‌الله گلپایگانی، **الهدایة الى من له الولاية**، ص ۳۴. امام خمینی، **کتاب البیع**، ج ۲، ص ۴۷۰-۴۷۲. امام خمینی، **ولایت فقیه**، ص ۵۴-۵۸.

۲. **معجم رجال الحديث**، شماره ۷۸۳۲، ج ۱۱، ص ۲۱۴-۲۲۷.

۳. **اختیار معرفة الرجال**، (رجال الکشی)، ص ۲۰۶ و ۳۳۲.

۴. **کامل الزیارات**، الباب ۱۴ فی فضل الغرات و شربه و الغسل فيه، الحديث ۱۴، (روی عن ابی بصیر و روی عنه ابنه الحسن)؛ **تفسیر القمی**، سورة طه، آیه ۱، (روی عن ابی بصیر و روی عنه القاسم بن محمد).

طائفه [امامیه] به اخبارش عمل می‌کنند.^۱

چهارم. از ابن غضائری در ترجمه حسن فرزند علی بن ابی حمزه وارد شده که «ابوه اوثق منه» و این به معنای توثیق وی است.^۲

پنجم. بسیاری از اعظام اصحاب از جمله صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر و غیر ایشان از اجلاء اصحاب از وی نقل حدیث می‌کنند.^۳

ششم. چه بسا این روایت را نیز در حال استقامتش نقل کرده باشد، چرا که واقعی شدن وی پس از وفات امام کاظم علیه السلام حادث شده است.

مقدمه دوم. روایت ابن رثاب^۴ که همین مضمون را بدون نقل لفظ «الفقهاء» روایت کرده (لان المؤمنین حصون الاسلام) همان روایت با نقل دیگری است، زیرا زیاد شدن لفظ به روایت جداً بعید است، اما سقوط کلمه‌ای از آن بعید نیست، اگر چه فی نفسه خلاف اصل است، اما در دوران امر بین زیادی و نقصان، نقصان مقدم است.^۵ لذا نقل ابن حمزه بر نقل ابن رثاب مقدم است.

مقدمه سوم. از اطلاق عبارت «الفقهاء حصون الاسلام» استفاده می‌شود که فقها نه تنها حافظ شریعت و احکام اسلامند بلکه مأمور اجرای آنها نیز هستند، این مهم جز با به دست گرفتن زعامت سیاسی و ولایت تدبیری میسر نیست. هیچ قیدی بر این اطلاق در متن روایت یافت نمی‌شود. «وقتی با ضروره دانسته شد که اسلام تشکیلات و حکومت با تمامی

۱. شیخ طوسی، **عده الاصول** (تحقیق محمد مهدی نجف، قم ۱۴۰۳) ج ۱، ص ۳۸۱: «ولاجل ذلك عملت الطائفة باخباره».

۲. **معجم رجال الحديث**، ج ۵، ص ۱۴.

۳. امام خمینی، **کتاب البیع**، ج ۳، ص ۴۷۱.

۴. الکلینی عن عدة من اصحابنا، عن سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم عن ابنه جميعاً عن ابن محبوب عن علی بن رثاب قال: سمعت اباالحسن (ع). **الفروع من الکافی**، کتاب الجنائز، باب النوادر، الحديث ۱۳، ج ۳، ص ۲۵۴.

۵. امام خمینی، **کتاب البیع**، ج ۲، ص ۴۷۱.

گفته می‌توان اینگونه گزارش کرد:

اما مقدمه اول - سند روایت - فاقد اعتبار فقهی است، زیرا:

اولاً با وجود تصریحات ابن فضال دائر بر «کذاب و متهم بودن» علی بن ابی حمزه بطائنی^۱ تمامی توثیقات یاد شده مبتلا به معارض است و از درجه اعتبار ساقط می‌شوند.

ثانیاً نقل شیخ در **عده الاصول** با این نکته مخدوش می‌شود که در کلمات اصحاب موردی یافت نمی‌شود که به روایات منفرد وی عمل کرده باشند.^۲

ثالثاً توثیق ابن غضائری نیز قابل مناقشه است چرا که:

اول. اثبات نشده است که کتاب یاد شده از حسین بن عبیدالله غضائری یا پسرش باشد، چرا که نجاشی در عداد کتب استادش چنین کتابی را ضبط نکرده است، با اینکه نجاشی به حال استادش آگاه‌تر است و رجال نجاشی برای ضبط چنین کتبی تدوین شده است. ضمناً شیخ و دیگر اصحاب رجال نیز چنین کتبی ضبط نکرده‌اند.

دوم. در کتاب مزبور درباره حسن پسر علی ابن ابی حمزه آمده است که «انه ضعیف و ابوه اوثق منه» اوثق از ضعیف، موثق محسوب نمی‌شود.^۳

رابعاً روایت اصحاب اجماع و اعظام اصحاب از یک راوی شهره به ضعف، اماره وثاقت وی محسوب نمی‌شود. این کبری در علم رجال مورد مناقشه قرار گرفته است.

شئونش است، شکی باقی نمی‌ماند که دژ بودن فقیه برای اسلام جز به این نیست که فقیه حافظ تمامی شئون اسلام از قبیل بسط عدالت، اجراء حدود، سد ثغور، اخذ خراجات و مالیات و صرف آن در مصالح مسلمین و نصب استانداران در ولایات است، وگرنه صرف احکام، اسلام محسوب نمی‌شود. بلکه ممکن است گفته شود: اسلام همان حکومت با تمام شئون آن است و احکام قوانین اسلام هستند. و قوانین و احکام شأنی از شئون حکومت است، بلکه احکام مطلوبات بالعرض و امور آلیه برای اجرای حکومت و بسط عدالت هستند، عبارت (الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینة لها) معنایی جز این ندارد که فقیه والی است و صاحب ولایت بر جمیع امور سلطانی است به همان نحوه که برای رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام ثابت بوده است.^۱

مقدمه چهارم. اینکه فقهاء حصون اسلامند، دلالت التزامی به منصوب بودن ایشان به ولایت دارد. به عبارت دیگر حفظ اسلام در دو مرحله بیان احکام و اجرای دین جز با نصب فقیهان به ولایت تأمین نمی‌شود.

مقدمه پنجم. حصن اسلام بودن اقتضای آن دارد که فقیه تمامی اختیارات سلطانی پیامبر و ائمه علیهم السلام را داشته باشد، یعنی ولایت عامه، به علاوه این عبارت به هیچ امری تقیید نخورده است، لذا می‌توان از آن ولایت مطلقه فقیه را نیز استنباط کرد.

جمعی از فقها در استناد به این روایت برای اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیه مناقشه کرده‌اند.^۲ این مناقشات را به ترتیب مقدمات پیش

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۳، ص ۴۷۱-۴۷۳.

۲. به عنوان نمونه رجوع کنید به آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، **ابستغناء الفضیلة**، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۳۰ (نسخه خطی). استاد آیت الله منتظری، **دراسات**، ج ۱، ص ۴۷۱-۴۷۴. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، **ارشاد الطالب**، ج ۳، ص ۲۸-۲۹. آیت الله مکارم شیرازی، **انوار الفقاهة**، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۰۶.

۱. «قال ابن الغضائری: علی بن ابی حمزة لعنه الله اصل الوقف و اشد الخلق عداوة للولی من

بعد ابی ابراهیم (ع)»، **معجم رجال الحدیث**، ج ۱۱، ص ۲۱۵.

۲. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، **ارشاد الطالب**، ج ۳، ص ۲۹.

۳. آیت الله تبریزی، پیشین.

قائلین به نصب اقامه نشده است. بین حصون اسلام بودن و منصوب امام علیه السلام بودن نیز تلازمی مشاهده نمی شود، منصوب بودن فقها بدیهی نیست تا قائلین به انتصاب از اقامه دلیل بی نیاز باشند. بر فرض دلالت بر مدیریت سیاسی روایت این احتمال را رد نمی کند که مردم مسلمان جمعی از عالمان دین را برای اداره جامعه انتخاب کنند.^۱

مقدمه پنجم نیز تمام نیست. ثانیاً بر فرض تسلیم، روایت در مقام بیان نیست که به اطلاق آن تمسک شود.

اولاً با توجه به نقدهای گذشته اصولاً روایت در مقام اثبات ولایت فقیه نیست تا بحث از قلمرو و عمومیت و اطلاق از آن به میان آید.

ثانیاً بر فرض تسلیم، روایت در مقام بیان نیست که به اطلاق آن تمسک شود.

حاصل بحث روایت «الفقهاء حصون الاسلام» اولاً روایت به واسطه ضعف غیر قابل اغماض علی بن ابی حمزه بطائنی فاقد سند معتبر است. ثانیاً روایت هیچ دلالتی بر ولایت فقیه ندارد بلکه جلالت شأن فقیهان در حفظ اسلام از شبهات علمی و تحریفات را می رساند. ثالثاً روایت هیچ تلازمی با نصب ندارد.

در مقدمه دوم نیز مناقشه شده است، زیرا بنابر فرض تعدد نقل و وحدت روایت، روایت ابن رثاب بدون نقل «الفقهاء» اقرب است، زیرا تعلیل وارد در ذیل روایت بنا به نقل ابن حمزه موجب تقيید صدر به فرد نادر می شود چرا که مؤمن فقیه به نسبت مؤمن مطلق، قلیل محسوب می شود.^۱

مقدمه سوم نیز ناتمام است زیرا به مجرد اینکه فقهاء حصون اسلامند به ولایت ایشان دلالت نمی کند، چرا که نظارت آنها به حفظ احکام الهی و حلال و حرام نیز این مهم را تأمین می کند، آنچه در حق جمعی از اعظام اصحاب ائمه از قبیل زرارة بن اعین و محمد بن مسلم وارد شده که اگر ایشان نمی بودند احکام نبوت مندرس می شد، تعبیر دیگری از حصن بودن فقهاست. بلکه متبادر از حفظ اسلام و قدر متیقن از آن نشاط علمی نسبت به احکام اسلام، استنباط، تفسیر و تبلیغ و دفع شبهات از ساحت اسلام است اما اجراء و تنفیذ در جامعه امر دیگری است که معلوم نیست مشمول حدیث باشد. آیا امام صادق علیه السلام که احکام اسلام و معارف اسلام را تبیین فرمود و بزرگترین عالمان اسلام را تربیت کرده حصن اسلام محسوب نمی شود؟^۲ آری، روایت خالی از اشعار به اجراء احکام نیست، اما اثبات مسأله خطیری مانند ولایت فقیه را با امثال اینگونه اشعارات نمی توان اثبات کرد.^۳

مقدمه چهارم نیز ناتمام است. از عبارت «الفقهاء حصون الاسلام» انتصاب فقیهان بدست نمی آید.^۴ هیچ دلیلی بر چنین استفاده ای از سوی

۱. آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، *ابتغاء الفضیلة*، ج ۲، ص ۲۲۹ (نسخه خطی).

۲. برگرفته از مناقشه استاد آیت الله منتظری، *دراسات*، ج ۱، ص ۴۷۴، هر چند معظم له در نهایت مقدمه سوم را تمام دانسته اند.

۳. آیت الله مکارم شیرازی، *انوار الفقاهة*، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۰۶.

۴. آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، *ابتغاء الفضیلة*، ج ۲، ص ۲۳۰.

۱. رجوع کنید به شیخنا الاستاد آیت الله منتظری، *دراسات*، ج ۱، ص ۴۷۴.

فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم.^۱»

شیخ صدوق روایت می‌کند که اسحاق بن یعقوب نامه‌ای برای امام زمان (عج) می‌نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می‌کند، محمد بن عثمان عمری نماینده آن حضرت، نامه را می‌رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می‌شود: «اما آنچه تو — که خداوند ارشادت کند و ثابت قدمت نماید — از امر منکرین من از اهل بیت و پسرعموهای ما پرسیده‌ای... اما در حوادث واقع شده به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنها حجّت من بر شمايند، و من حجّت خدا بر ایشانم...»

شیخ طوسی (ره) نیز با سند خود آن را در کتاب الغيبة^۲، روایت کرده است.^۳

به نظر بعضی از فقیهان از جمله حاج آقا رضا همدانی (ره) این روایت «عمده دلیل نصب» یا «قویترین دلیل ولایت فقیه» است.^۴ جمع قابل

۱. شیخ صدوق، کمال الدین، الباب ۴۵، الحديث ۴، ج ۲، ص ۴۸۳. وسائل الشیعة، ابواب صفات القاضی، الباب ۱۱، الحديث ۹، ج ۲۷، ص ۱۴۰.
۲. الشیخ طوسی، کتاب الغيبة، الحديث ۲۴۷، ص ۲۹۰ — ۲۹۳ «اخبار فی جماعة عن جعفر بن محمد بن قولويه و ابی غالب الزراری (و غیرهما) عن محمد بن یعقوب الکلبینی، عن اسحاق بن یعقوب...»
۳. توقیع یاد شده در کتب ذیل نیز روایت شده است، اما سندی مستقل از دو سند کمال الدین و کتاب الغيبة ندارد:

ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، احتجاجات الامام الحجة القائم (ع)، الحديث ۳۴۴، ج ۲، ص ۵۴۲ — ۵۴۵، محمد بن یعقوب الکلبینی عن اسحاق بن یعقوب... ابوعلی طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۲۳ عن محمد بن یعقوب عن اسحاق بن یعقوب. قطب الدین الراوندی، الخراج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۳، الحديث ۳۰، عن ابن بابویه. الاربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۳۱ عن الاعلام الوری. السيد علی بن عبدالکریم النجفی، منتخب الانوار المضيئه، ص ۱۲۲، عن ابن بابویه.

۴. «و لكن الذي يظهر بالتدبر في التوقيع المروي عن امام العصر (عج) الذي هو عمدة دليل النصب انما هو اقامة الفقيه المتمسك برواياتهم مقامه با رجاع عوام الشيعة اليه في كل ما

فصل بیستم

ادله ولایت فقیه در روایات منقول از امام زمان (عج)

در میان ادله روایی ولایت فقیه، یکی از روایات منقول از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به چشم می‌خورد، که به توقیع^۱ ناحیه مقدسه مشهور است.

روایت دهم. توقیع «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا»

روی الصدوق فی کتاب کمال الدین: قال حدثنا محمد بن محمد بن محمد بن عمام الکلبینی، قال: حدثنا محمد بن یعقوب الکلبینی، عن اسحاق بن یعقوب، قال: سألت محمد بن عثمان العمری ان یوصل لی کتاباً قد سألت فيه عن مسائل اشکلت علیّ، فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف): «اما ما سألت عنه — ارشدک الله و ثبتک — من امر المنکرین لی من اهل بیتنا و بنی عمّنا... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا،

۱. «توقیع در لغت به معنای نشان نهادن بر روی نامه است و نشان و دستخط پادشاه را بر فرمان یا نامه نیز توقیع گویند. نامه‌های معصومان (ع) بخصوص آنهایی که از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) شرف صدور یافته و یکی از نواب اربعه آن را ابلاغ کرده، در کتابهای تاریخ و حدیث به «توقیعات» مشهور است.» به نقل از پاورقی ص ۶۷ کتاب ولایت فقیه امام خمینی، دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

هر چهار طبقه از کبار علمای امامیه و اجلاء اصحاب هستند و این سند در غایت اعتبار است.

اما سند صدوق نیز بدون مشکل است، زیرا محمدبن محمدبن عصام کلینی اگر چه در کتب رجال توثیق نشده، اما اولاً تضعیف نیز نشده است، ثانیاً ایشان از مشایخ شیخ صدوق است و مشایخ ثقات ثقه محسوب می‌شوند. ثالثاً، از اینکه شیخ صدوق هنگام نقل از وی رضی الله عنه می‌نویسد، نحوه‌ای توثیق و مدح در حق وی قابل استظهار است و همین مقدار برای اعتماد بر منقولات وی کافی است.^۱ کلینی اگر چه این روایت شریف را در کافی نقل نکرده، اما این عدم نقل در کافی، خللی به این توقیع رفیع ایجاد نمی‌کند، چرا که احتمال دارد توقیع شریف بعد از تألیف کافی به دست کلینی رسیده باشد، به علاوه با توجه به اینکه در این توقیع اسم نایب خاص امام زمان عج - محمدبن عثمان عمّری - و فردی که توقیع در حق وی صادر شده - اسحاق بن یعقوب - آمده است، ذکرش در یک کتاب عمومی مثل کافی صحیح نبوده و زیر پا گذاشتن فریضه تقیه و باعث افشای اسرار شیعیان در زمان سلطه اعداء می‌شده است.^۲

مقدمه دوم. راوی مباشر توقیع، اسحاق بن یعقوب، اگر چه در هیچ کتابی ذکر یا توثیق از وی به میان نیامده است، اما با توجه به قرائن ذیل خللی در سند روایت نمی‌زند:

اول. ثقة الاسلام کلینی از وی نقل می‌کند، نه یک راوی عادی.

دوم. مورد روایت، توقیع از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) است، نه

توجهی از فقیهان با استناد به توقیع یاد شده به ولایت انتصابی فقیهان استدلال کرده‌اند، از جمله محقق نراقی، صاحب جواهر، شیخ انصاری در کتاب القضاء، و برخی فقهای معاصر.^۱

تمسک به توقیع برای اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیهان، مبتنی بر پذیرش تمامی مقدمات ذیل است:

مقدمه اول. سند شیخ الطائفة تا کلینی معتبر است، زیرا شیخ از جماعتی نقل می‌کند که یکی از آنها شیخ مفید (ره) است. این جماعت از جماعت دیگری که بینشان جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری هستند روایت می‌کنند، و جماعت اخیر از ثقة الاسلام کلینی نقل می‌کنند.

« یكون الامام مرجعاً فيه كي لا يبقى شيعته متحيرين في ازمة الغيبة. » حاج آقا رضا همدانی، **مصباح الفقيه**، كتاب الخمس، ج ۱۴، ص ۲۸۹. « ... الاستدلال باكثرها لا يخلو عن مناقشة و نظر، و لعل اقواها نضاً في الدلالة التوقيع الرفيع الذي اخرج به شيخنا الصدوق في كمال الدين ... » آيت الله لطف الله صافي گلپايگانی، **ضرورة وجود الحكومة او ولاية الفقهاء في عصر الغيبة**، ص ۱۰.

۱. ملا احمد نراقی، **عوائد الايام**، العائده ۵۴، الحديث ۱۲، ص ۵۳۲. شیخ محمد حسن نجفی، **جواهر الکلام**، ج ۱۵، ص ۴۲۲ و ج ۲۱، ص ۳۹۵. شیخ مرتضی انصاری، **کتاب القضاء و الشهادات**، ص ۴۹. حاج آقا رضا همدانی، **مصباح الفقيه**، كتاب الخمس، ج ۱۴، ص ۲۸۹. شیخ محمد حسن ممقانی، **غاية الآمال**، ص ۴۱۶-۴۱۸. سید محمد آل بحر العلوم، **بلغة الفقيه**، رسالة في الولايات، ج ۳، ص ۲۳۳. شیخ عبدالله ممقانی، **رسالة هداية الانام في اموال الامام (ع)**، ص ۱۴۲. شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، **الفردوس الاعلی**، ص ۵۴. آیت الله سید محمد هادی میلانی، **محاضرات في فقه الامامية**، كتاب الخمس، ص ۲۷۵-۲۷۷. آیت الله سید عبدالله شیرازی، **کتاب القضاء**، ص ۴۱-۴۷. آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، **صلوة الجمعة**، ص ۱۵۴. آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری، **مهدب الاحکام**، ج ۱۱، ص ۲۷۹. آیت الله سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، **الهداية الى من له الولاية**، تقرير ابحاث به قلم آیت الله میرزا احمد صابری، ص ۳۷. آیت الله لطف الله صافي گلپايگانی، **ضرورة وجود الحكومة او ولاية الفقهاء في عصر الغيبة**، ص ۱۰-۱۱. آیت الله ناصر مکارم شیرازی، **انوار الفقاهة**، كتاب البيع، ج ۱، ص ۵۰۰-۵۰۳. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، **اساس الحكومة الاسلامية**، ص ۱۳۷. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، **ولاية الامر في عصر الغيبة**، ص ۱۲۸، ۱۳۲.

۱. استاد آیت الله منتظری، **دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلامية**، ج ۱، ص ۴۷۸.

آیت الله مکارم شیرازی، **انوار الفقاهة**، كتاب البيع، ج ۱، ص ۵۰۱. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، **ولاية الامر في عصر الغيبة**، ص ۱۲۲.

۲. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، **ولاية الامر في عصر الغيبة**، ص ۱۲۴-۱۲۵.

یک روایت عادی. توقیع تنها در شأن افراد خاصی صادر می‌شده است. احتمال جعل تمام یا بخشی از توقیع با توجه به نقل کلینی جداً بعید است. سوم. راویان بعدی این توقیع، بزرگترین استوانه‌های فقه شیعه از قبیل شیخ مفید و شیخ صدوق بوده‌اند و همگی این توقیع را به لحاظ سند، معتبر دانسته‌اند.^۱

چهارم. اسحاق بن یعقوب، برادر محمد بن یعقوب کلینی است.^۲ برادر شخص جلیل‌القدری همچون ثقة‌الاسلام کلینی نمی‌تواند غیرقابل اعتماد باشد.

پنجم. در متن روایت، عباراتی از امام زمان (عج) از قبیل «ارشادک الله وثبتک» یا «السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی» حاکی از وثاقت و مدح وی از ناحیه مقدسه است.^۳

بنابراین خدشه در سند توقیع روا نبوده، این سند بدون اشکال است. مقدمه سوم. مراد از «رواة حدیثنا» فقیهان امامیه هستند، چرا که صرف نقل روایت، تناسبی با تصدی منصب خطیر مرجعیت در حوادث واقعه را ندارند. به علاوه «انهم حجتی» نه اینکه «روایاتهم حجتی»، این جز با فقها سازگاری ندارد.

مقدمه چهارم. امر به رجوع به راویان احادیث مطلق است و سه نوع رجوع را شامل می‌شود: رجوع در مرافعات و منازعات، رجوع در احکام کلیه و استفتاء، رجوع در تدبیر امور امت و اداره جامعه. اولاً از آنجا که رجوع به فقها در استفتاء و بیان احکام شرعی در عصر

غیبت از واضحات بوده، نمی‌تواند مورد سؤال، پرسش از مرجع افتاء و احکام شرعی باشد.

ثانیاً بسیار بعید است که راوی از چند سؤال خاص و جزئی در توقیع پرسیده باشد (و در نتیجه ال در «الحوادث» ال عهد باشد) بلکه مراد از ال در الحوادث، ال استغراق است، به عبارت دیگر مراد احکام حوادث نیست، خود حوادث موردنظر است. فقها مرجع تدبیر حوادث هستند، (بعد از اینکه مرجع تبیین احکام حوادث نیز هستند).

ثالثاً عبارت «فانهم حجتی علیکم» مطلق و در حکم قضیه حقیقه است، از آنجا که حجیت امام‌علیه‌السلام در مطلق امور جاری است به قرینه مقابله حجیت فقها نیز همه امور افتاء، قضاوت و تدبیر را شامل می‌شود. به عبارت دیگر، فقها مانند ائمه، صاحب ولایت هستند. مراد از حجیت این است که رجوع به ایشان تکلیف است و رجوع به غیر ایشان در امور شرعی، قضاوت و تدبیر معذور نیست.^۱

بنابراین حوادث واقعه یعنی رخدادهای اجتماعی، مرجع تدبیر این رخدادها فقیهان هستند، یعنی ولایت شرعی در امور عمومی به فقیهان احاله شده است.

مقدمه پنجم. تدبیر جامعه و اعمال ولایت حتی در جایی که مسئله از حیث حکم روشن است و صرفاً بحث در تطبیق حکم بر موضوعات و تشخیص موارد خارجی و به اصطلاح امروز کارشناسی و مصلحت‌سنجی است، از شئون فقیه می‌باشد. اصولاً مراد از ولایت فقیه همین مرجعیت فقیه در اینگونه امور است و الا مرجعیت در بیان احکام که بدون ولایت فقیه (بلکه با نظارت یا مشورت فقیه) نیز قابل تحصیل است. مرجعیت در حوادث واقعه، اعم از حکم و موضوع است. فقیهان در تمام

۱. رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۴-۴۷۵.

۱. استاد آیت‌الله حسینی حائری، ولایة الامر فی عصر الغیبة، ص ۱۲۲-۱۲۴.

۲. «و هو اخو کلینی، و فی خبر الاکمال، «السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب الکلبینی» آیت‌الله شیخ محمد تقی تستری قدس سره، قاموس الرجال، رقم ۷۴۵، ج ۱، ص ۷۸۶.

۳. «فانه قد يستفاد من هذا التوقيع علو رتبته» الاسترآبادی، فی الرجال الکبیر، و جامع الرواة، ج ۱، ص ۸۹. آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی، ضرورة وجود الحكومة، ص ۱۱.

ترتیب مقدمات فوق نقدهای وارده را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اما مقدمه اول - اعتبار سند تا کلینی - اولاً اینکه ثقة الاسلام کلینی این روایت را در کافی نقل نکرده، جداً به اعتبار آن خدشه وارد می‌کند. توجه به زمان تألیف کافی و اینکه زمان وفات کلینی مصادف با پایان غیبت صغری است، احتمال اینکه توقیع پس از تألیف کافی به دست کلینی رسیده باشد را به شدت تضعیف می‌کند. به علاوه کلینی، کافی را در طول بیست سال^۱ از میان احادیث مختلف گزینش کرده، لذا هر حدیثی به این کتاب اذن ورود نیافته، بلکه تنها «آثار صحیحیه از صادقین (علیهم السلام)»^۲ را نقل کرده است. این احتمال که ثقة الاسلام توقیع اسحاق بن یعقوب را به علت

امور اجتماعی و رخدادهای عمومی اعم از حکمی و موضوعی مرجع هستند.^۱

مقدمه ششم. حجت بودن فقیهان با نصب ایشان تلازم دارد به این معنی که حجّت در مرتبه سابقه، جعل به مناصب دینی افتاء، قضاوت و ولایت را لازم دارد، و بدون نصب متقدم، حجت خواندن فقیهان بی معنا خواهد بود. به علاوه امر به رجوع به فقیهان در حوادث واقعه نیز ملازم با مناصب سه گانه فقیهان است. به عبارت دیگر از این امر درمی‌یابیم که فقیهان، منصب مرجعیت در حوادث واقعه را دارا هستند.^۲

مقدمه هفتم. امر به رجوع به فقیهان در حوادث واقعه از یک سو و حجت بودن فقیهان همانند حجت بودن ائمه (علیهم السلام) از سوی دیگر و ولایت مطلقه ائمه (علیهم السلام) از حیث سوم، اثبات می‌کنند که فقیهان نیز همانند ائمه (علیهم السلام) ولایت مطلقه دارند، زیرا اولاً، امر به رجوع در حوادث واقعه به مورد خاصی تقیید نخورده است، ثانیاً، حجّت فقیهان نیز به مورد خاصی محصور نشده است لذا هیچ قیدی ولایت فقها را تقیید نمی‌زند، یعنی ولایت ایشان مطلقه است و کلیه اختیارات معصومان (جز موارد اختصاصی) را دارا هستند.

استناد به این حدیث در اثبات ولایت انتصابی فقیه مورد مناقشه جمعی از فقیهان واقع شده است، از جمله آخوند خراسانی صاحب کفایه، میرزای نایینی، آقا ضیاء الدین عراقی، محقق اصفهانی (مرحوم کمپانی)، آیت الله حکیم، آیت الله سید احمد خوانساری، آیت الله خویی.^۳ ما به

← المکاسب، ص ۱۵۶-۱۵۵. میرزای نایینی، **منیة الطالب**، تقریر ایحاث به قلم آیت الله شیخ موسی نجفی خوانساری، ج ۲، ص ۳۲۶ (چاپ سنگی). میرزای نایینی، **المکاسب و البیع**، تقریر ایحاث به قلم آیت الله شیخ محمد تقی آملی، ج ۲، ص ۳۳۷. محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی)، **حاشیة المکاسب**، ج ۲، ص ۲۱۴. محقق آقا ضیاء الدین عراقی، **شرح التبصرة**، ج ۵، ص ۴۱. آقا ضیاء الدین عراقی، **کتاب القضاء**، ص ۹. آیت الله سید محسن حکیم، **نهج الفقهة**، ص ۳۰۱. آیت الله سید احمد خوانساری، **جامع المدارک**، ج ۳، ص ۹۹-۱۰۰. آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، **ابتغاء الفضیلة**، ج ۲، ص ۲۲۵، (نسخه خطی). آیت الله سید ابوالقاسم خویی، **مصباح الفقهة**، تقریر ایحاث به قلم آیت الله شیخ محمد علی توحیدی، ج ۵، ص ۴۵-۴۶. استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، **ارشاد الطالب**، ج ۳، ص ۳۰. استاد آیت الله شیخ حسینعلی منتظری، **دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة**، ج ۱، ص ۴۷۸-۴۸۲.

۱. رجال النجاشی. شماره ۱۰۲۶، احوال محمد بن یعقوب کلینی، ص ۳۷۷.

۲. «انک تحب ان یكون عندک کتاب کاف، یجتمع من جمیع فنون الدین ما یتکفی به المتعلّم و یرجع الیه المسترشد و يأخذ منه من یرید علم الدین و العمل به بالأثار الصحیحیه عن الصادقین (ع) و السنن القائمة التي علیها العمل...» مقدمه کلینی بر کافی، ج ۱، ص ۸ البته این به معنای آن نیست که تمامی روایات کافی صحیح است، بلکه مراد این است که ثقة الاسلام آنچه را معتبر یافته در این کتاب نقل کرده است. لازم به ذکر است که بنابر نقل شیخنا الاستاد، مرحوم آیت الله بروجردی به روایات کتب اربعه به واسطه رواج و شیوع آن در میان اصحاب، عنایت ویژه داشته، و روایات مذکور در دیگر کتب را در آن سطح از اعتبار نمی‌دانستند.

۱. رجوع کنید به استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، **ولایة الامر فی عصر الغیبة**، ص ۱۲۹.

۲. رجوع کنید به امام خمینی، **کتاب البیع**، ج ۲، ص ۴۷۵.

۳. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، **حاشیة المکاسب**، ص ۹۴. شیخ علی ابروانی، **حاشیة**

تمامی روایات منقول از معصومین علیهم السلام می باید با موازین رجالی مورد ارزیابی قراگیرند. اینگونه مؤیدات باعث اطمینان نفس به سند نمی شود. چهارم. اینکه در سلسله سند توقیع، امثال شیخ مفید و شیخ طوسی باشند، با توجه به مجهولیت اسحاق بن یعقوب دردی را دوا نمی کند. اگر وجود بعضی موثقین در یک سلسله سند باعث اعتبار روایت می شود، بخش عظیمی از روایات ضعیفه بر این اساس معتبر محسوب می شوند. آیا فقیهی می تواند به عمومیت این نتیجه وفادار بماند؟ چنین توجیهاتی حتی از مبنای توثیقی مشایخ ثقات نیز ضعیف تر است. پنجم. برادری اسحاق بن یعقوب با محمد بن یعقوب افسانه ای بیش نیست زیرا:

۱. صرف اینکه پدر هر دو یعقوب نام دارد. آیا این دلیل اخوت است؟
 ۲. اینکه ادعا شده در انتهای خبر اکمال «اسحاق بن یعقوب کلینی» ذکر شده، اولاً در اکمال الدین مطبوع از پسوند «کلینی» خبری نیست، ثانیاً بر فرض تسلیم، ثقة الاسلام و اسحاق هر دو همشهری می شوند، نه برادر. ثالثاً، اینکه چگونه در این ده قرن حقیقت این اخوت مخفی مانده، خود مسئله ای است.

۳. برادری با ثقة الاسلام کلینی، وثاقت نمی آورد. ضابطه «اخ الثقة ثقة» تنها با تأسیس علم رجال جدیدی قابل استناد است. وقتی برادر امام معصوم (عج)، جعفر کذاب در می آید، آیا چنین احتمالی در برادر فرد موثق روانیست؟

ششم. چون راوی مدحهای موجود در صدر و ذیل توقیع، خود اسحاق بن یعقوب است، نمی توان از آنها وجه توثیق یا مدحی برای وی دست و پا کرد.

اگرچه سعی بلیغ برخی فقها در معتبر ساختن توقیع و مقبوله ستودنی

ضعفش در کافی نقل نکرده است، جدی است.

ثانیاً، اینکه عدم ذکر توقیع در کافی را از سر تقیه بدانیم، قولی خلاف تحقیق است، نگاهی به دیگر توقیعات منقول در کتب مختلف شیعه و نقل همین توقیع در بیش از پنج کتاب شیعی نشان می دهد که عدم ذکر آن به دلیل تقیه نبوده است، ضمناً اکمال الدین یا کتاب الغیبه طوسی نیز از کتب محرمانه شیعه نبوده و مخالفین نیز به آن دسترسی داشته اند.

ثالثاً با اغماض از اشکالات فوق، سند شیخ طوسی تا کلینی معتبر است، اما اعتبار سند صدوق در گرو پذیرش قاعده رجالی «مشایخ ثقات ثقة هستند» می باشد. به هر حال سند توقیع تا کلینی فی الجمله «لابأس به» است.

اما مقدمه دوم - اعتبار سند از حیث راوی مباشر - اسحاق بن یعقوب: اول. اسحاق بن یعقوب علاوه بر اینکه توثیق نشده و فردی مجهول است، مانند عمر بن حنظله کثیر الروایه هم نیست، تا فرضاً از معاریف و مشاهیر به حساب آید. در تمامی فقه فقط همین یک روایت از وی نقل شده و در مجموعه روایات شیعه (اعم از فقه و غیر فقه) تنها سه روایت از وی موجود است که یکی مرسل (فاقد سند) است^۱ و دیگری نیز در اکمال الدین صدوق نقل شده است.^۲

دوم. مبنای موثق بودن مشایخ ثقات فاقد اعتبار است،^۳ لذا صرف نقل کلینی نمی تواند جابر مجهولیت اسحاق بن یعقوب باشد.

سوم. بنابر ضوابط علم رجال بین توقیع و غیر آن هیچ فرقی نیست و

۱. روی اسحاق بن یعقوب عن بذل مولی ابی (ع) قال: رأیت من رأس ابی محمد (ع) نوراً ساطعاً الى السماء و هو نائم. مختار الخراج، ص ۲۱۵، كشف الغمة، ج ۲، ص ۳۰۷، عنهما بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۷۲ (چاپ ایران).

۲. شیخ صدوق، اکمال الدین، باب ۴۵، حدیث ۶، ج ۲، ص ۴۸۶.

۳. آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، المقدمة الرابعة، ج ۱، ص ۵۵-۸۴.

است، اما این اعتبارسازی نباید به قیمت زیرپا گذاشتن ضوابط و موازین رجالی، اصولی و فقهی تمام شود. انصاف مطلب این است که امر خطیری همچون ولایت فقیه را نمی‌توان با روایاتی از این قبیل (ضعف سندی) با تشبثاتی از این دست (استحسانات فاقد دلیل و مخالف با ضوابط فنی علم رجال) اثبات نمود.

ضعف سند توقیع مورد تصریح بعضی فقیهان معاصر از جمله امام خمینی (ره) واقع شده است.^۱

مقدمه سوم - فقاہت - اگرچه مورد پذیرش جمعی از فقیهان واقع شده اما آنچنان که فقیه نکته سنج، مرحوم آیت‌الله سید احمد خوانساری فرموده‌اند در دلالت آن به فقاہت مناقشه است،^۲ زیرا تعبیر «روی حدیثنا، عرف حلالنا و حرامنا و نظر فی احکامنا» (تعبیر مقبوله) نص در فقاہت است اما تعبیر «رواة حدیثنا» این مقصود را برآورده نمی‌سازد. ضمناً قرائن اقامه شده بر مدعی بر فرض تمامیت مقدمه بعدی است، اما با مخدوش بودن مقدمه چهارم، هیچ استغرابی در اراده شدن محدثین در توقیع پذیرفته نیست.

اما مقدمه چهارم - اثبات ولایت - ممنوع است، زیرا:

۱. «الروایة من جهة اسحاق بن یعقوب غیر معتبرة... لا اشکال فی دلالتہ لولا ضعفه»، امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۴ و ۴۷۵. «در دلالت روایتی که آوردیم [توقیع] هیچ اشکالی نیست منتهی سندش قدری محل تأمل است.» امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۷۱. استاد آیت‌الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۳۰. استاد آیت‌الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، ص ۴۷۸ و ۴۷۹.

۲. «... بل يستبعد من جهة ان مقتضى الاستظهار المذكور ثبوت الولاية لكل من يروى و يصدق عليه الراوى، و هل يمكن ثبوت هذا المنصب الخطير له مضافاً الى ان الراوى يصدق على المطلق على كتب الحديث و الأصدق على كل من طالع كتب الحديث انه راو للحديث.» آیت‌الله سید احمد خوانساری، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، ج ۳، ص ۱۰۰.

اولاً مراجعه به توقیع مشخص می‌کند که نامه اسحاق بن یعقوب به امام زمان (عج) مشتمل بر سؤالات متعددی معهود بین وی و آن حضرت بوده است، این سؤالات به دست ما نرسیده، اما از پاسخهای امام علیه السلام معلوم می‌شود، هر جواب امام در پاسخ چه سؤالی است. این سؤالات عبارتند از: ۱. وضعیت منکرین امام غائب علیه السلام به ویژه اگر از بنی‌هاشم باشند. ۲. روش جعفر (عموی امام زمان علیه السلام) و فرزندش. ۳. حکم شرب فقاہ و شراب شلغم (شلماہ). ۴. حکم وجوه شرعیہ. ۵. زمان فرج امام علیه السلام. ۶. الحوادث الواقعة (مطلب مورد بحث). ۷. وضعیت محمد بن عثمان عَمَری. ۸. وضعیت محمد بن علی بن مهزیار اہوازی. ۹. وضعیت محمد بن شاذان. ۱۰. وضعیت ابوالخطاب. ۱۱. حکم متصرفین در اموال اہل بیت علیہم السلام. ۱۲. حکم شاکیں نادم. ۱۳. علت غیبت امام علیه السلام. ۱۴. وجہ انتفاع از امام علیه السلام در غیبت ایشان.

این چهارده سؤال به سه قسم قابل تقسیم است: اول، سؤالات مربوط به غیبت، ظهور و مانند آن (سؤالات ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۳ و ۱۴)، دوم، سؤالات مربوط به توثیق بعضی اصحاب (سؤالات ۷، ۸، ۹ و ۱۰)، سوم، سؤالات فقهی (سؤالات ۳، ۴ و ۱۱). اسحاق بن یعقوب در سؤالات قسم اخیر از حکم شرب فقاہ و شلماہ، حکم وجوه شرعیہ و حکم متصرفین در اموال اہل بیت علیہم السلام پرسیده است. اکثر این سؤالات مربوط به مسائل جزئی و خاص است، آیا سؤال ششم نیز از سنخ همین سؤالات جزئی و خاص نبوده؟ در این صورت ال در الحوادث الواقعة، ال عہد بوده و اشارہ بہ حادثہ خاصی است کہ اسحاق بن یعقوب از امام زمان علیه السلام سؤال کردہ است.^۱ چنین احتمالی با توجہ بہ اکثر پاسخهای امام (عج) بہ سؤالات چهارده گانہ اسحاق بن یعقوب بہ هیچ وجہ بعید نیست. بہ عبارت دیگر

۱. میرزای نایینی، منیة الطالب، ج ۱، ص ۳۲.

اینکه ال در الحوادث الواقعة، ال استغراق باشد محتاج دلیل است و چنین دلیلی اقامه نشده است. بر این اساس جمعی از فقیهان، حدیث را از این حیث، مجمل و لذا فاقد اعتبار شمرده‌اند.^۱ به علاوه با توجه به بعضی سؤالات اسحاق بن یعقوب از قبیل حکم فقاع و مانند آن، مشخص می‌شود که اسحاق بن یعقوب از بسیاری واضحات فقه شیعه بی‌خبر بوده، لذا سؤال از مرجع افتاء احکام شرعی در حق وی مستبعد نیست. ثانیاً اگر تمسک به عموم تعلیل حاصل از «فانهم حجتی علیکم» شود، قدر متیقن از جواب به مناسبت حکم و موضوع، احکام شرعیه حوادث است چرا که روایات ائمه علیهم‌السلام منشأ و مدرک استنباط احکام شرعیه کلیه هستند، این قدر متیقن اولاً، قرینه انصراف عموم ادعایی به احکام شرعیه می‌شود. به بیان دیگر بر فرض وجود چنین عمومی، این عموم به این قدر متیقن تخصیص می‌خورد. ثانیاً واضح است که اخذ به اطلاق با وجود قدر متیقن و آنچه صلاحیت قرینیت دارد، مجاز نیست. بنابراین نمی‌توان با تمسک به اطلاق، حجیت فقها را در ولایت تدبیری و قضاوت اثبات کرد.^۲ ثالثاً ظاهراً از حجیت، احتجاج در کشف احکام کلیه واقعه است. تحلیل امام (عج) به حجیت ائمه نیز در این مقام حجیت در بیان احکام الله است. و فقها نیز نایب ائمه در حجیت علمی و فتوایی هستند. اینکه ائمه علیهم‌السلام به واسطه ملکه عصمت و علم غیب در تمامی ابعاد برای پیروان خود حجیت دارند، یک مسئله است و اینکه آیا این روایت در مقام بیان تمامی مناصب ائمه علیهم‌السلام و ابعاد مختلف حجیت ایشان است، مسئله دیگری

است. مسئله اول بدون اشکال است اما مسئله دوم جای تأمل بلکه ردّ دارد.^۱

این روایت به ولایت فقیه دلالت ندارد و تنها مرجعیت فقیهان را در احکام حوادث واقعه اثبات می‌نماید.

اما مقدمه پنجم اگرچه بدون اینکه مورد بحث اکثر فقیهان یاد شده واقع شود، تلقی به قبول شده، اما توسط آیت الله شهید سید محمد باقر صدر مورد مناقشه قرار گرفته است.^۲ رجوع به روات احادیث (یا فقیهان) مرتبط با تخصص ایشان است یعنی استنباط از روایات. آنچه از روایات استنباط می‌شود احکام شرعی است، اما تشخیص موضوع خارجی در حیطه روایات نیست تا به راوی حدیث یا فقیه ارجاع داده شود. راویان حدیث و فقها در نقل روایات و استنباط از آنها حجت شرعی هستند، اما در تعیین موضوع خارجی بحث، رجوع به فقیه ضروری نیست. زیرا حدیث، امت را در حوادث واقعه به روات از حدیث راوی بودن ارجاع داده است، یعنی در آنچه تخصص روایی در آن دخیل است، یعنی حوزه استنباط احکام شرعی، تشخیص موضوع خارجی قبل از اینکه امت به خود آگاهی برسد و زمام امور خود را به دست گیرد، به عهده فقیه است اما بعد از اینکه امت زمام امور خود را به دست گرفت، این وظیفه را از طریق مدیر منتخب خود به عهده می‌گیرد.^۳

این فقیه شهید، به نکته بسیار مهمی اشاره کرده است. ما در مباحث

۱. استاد آیت الله منتظری، دراسات، ج ۱، ص ۴۸۱.

۲. آیت الله شهید سید محمد باقر صدر، مجموعه الاسلام يقود الحياة، لمحة تمهيدية عن دستور الجمهورية الاسلامية، ص ۱۹-۳۴. خلافة الانسان و شهادة الانبياء، ص ۵۱.

۳. استاد آیت الله سید کاظم حسینی حائری، ولاية الامر في عصر الغيبة، ص ۱۳۵-۱۴۲. معظم له بعد از تقرير مبنای سید شهید به تفصیل به نقد آن پرداخته‌اند. ما در بحث شرط فقاقت در دفاع از شهید صدر به نقدهای استاد حائری پاسخ خواهیم داد. ان شاء الله.

۱. از جمله آیت الله سید محسن حکیم، نهج الفقاهة، ص ۳۰۰ و آیت الله سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۳، ص ۱۰.

۲. اقتباس از مناقشات و پاسخهای استاد آیت الله منتظری، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلامية، ج ۱، ص ۴۸۱.

بعدی - بررسی شرط فقاہت - به تفصیل به این مسئله خواهیم پرداخت اما به اجمال می‌توان گفت تدبیر جامعه و مدیریت اجتماعی بیشتر از آنکه در حوزه استنباط احکام باشد، با حوزه شناخت موضوعات خارجی مرتبط است. در این صورت، روایت تنها در حوزه اول، شیعیان را به فقها ارجاع داده است، آنچه به ولایت تدبیری و زمامداری سیاسی منجر می‌شود ارجاع در حوزه دوم - موضوع شناسی خارجی و کارشناسی - است. چرا که زمامدار و مدیر جامعه می‌تواند با بهره‌گیری از مشاورین فقیه و مجتهد در احکام شرعی و به ویژه با نظارت فقهای عظام، از اجرای احکام شرعی اطمینان حاصل کند، اما تدبیر و اداره جامعه مقوله دیگری است.

اما مقدمه ششم - انتصاب - مورد مناقشه جدی است، اگرچه بعضی توقیع را قوی‌ترین نص در دلالت بر نصب فقیهان به ولایت دانسته‌اند، اما متأسفانه نحوه دلالت توقیع بر امر نصب را به شکل دقیق و جزئی معین نکرده‌اند. دو عبارت «انهم حجتی علیکم» و «فارجعوا الی رواة حدیثنا» اعم از مدعاست. حجت بودن فقیهان تلازمی با نصب ایشان ندارد. حجت می‌تواند بر سبیل جعل حکم بر موضوع (با تبیین محقق مراغی)^۱، یا وکالت از سوی معصوم علیه السلام یا حتی انتخاب از سوی مردم (با تبیین فقیه عالیقدر آیت الله منتظری)^۲ به دست آمده باشد. اینکه مسلمانان مأمور به رجوع به فقیهان شده‌اند، نیز لزوماً منصوب بودن فقیهان را نمی‌رساند، این امر نشان می‌دهد که فقیهان، حائز شرایط مرجعیت در حوادث واقعه‌اند، اما اینکه فراتر از حائزیت شرایط، به منصب ولایت نیز نصب شده‌اند، توقیع، عاجز از اثبات آن است، دلالت توقیع بر نصب بدیهی

نیست تا قائلین به نصب فقیهان به ولایت، از اقامه دلیل بی‌نیاز باشند. مقدمه هفتم - قلمرو ولایت - نیز تمام نیست، زیرا با بودن قرینه‌های لفظی، قبل و بعد از این جمله و نیز، قدر متیقن به مناسبت حکم و موضوع، جای تمسک به اطلاق نیست. به علاوه روایت از این حیث قطعاً در مقام بیان نیست.

حاصل بحث توقیع. اولاً توقیع بنابر ضوابط علم رجال به ضعف غیرقابل اغماض سندی مبتلاست. ثانیاً این روایت به ولایت تدبیری فقیهان دلالت ندارد و حداکثر به مرجعیت فقها در استنباط احکام شرعی (و نه تشخیص موضوعات خارجی) دلالت می‌کند. ثالثاً به انتصاب فقیهان دلالت ندارد.

ده روایت مورد بحث، قویترین روایاتی بود که در بحث ولایت فقیه مورد استناد و نقد واقع شده است. البته در اوایل مطرح شدن بحث ولایت فقیه در یک قرن و نیم پیش، به برخی دیگر از روایات نیز به عنوان مستندات مسئله اشاره می‌شد.^۱ این روایات که به بیش از فضل علم و عالم دلالت ندارد، بتدریج از جانب فقیهان (چه قائل و چه ناقد) از مدار بحث ولایت فقیه حذف شد. با تأمل در ده روایت یاد شده می‌توان مطمئن بود که در دیگر روایات هیچ نکته‌ای، اضافه بر روایات دهگانه به عنوان مستند ولایت فقیه یافت نمی‌شود.

حاصل بحث مفصل ما درباره مستندات روایی حکومت ولایی به شکل زیر قابل خلاصه است:

۱. به عنوان نمونه رجوع کنید به ملا احمد نراقی، *عوائد الایام*، عائده ۵۴، روایات ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۹. بنگرید به آیت الله منتظری، *دراسات*، ج ۱، ص ۴۸۷-۴۸۹: «ذكر اخبار آخر ربما يتوهم دلالتها على النصب».

۱. مراغی، *العناوین*، ص ۳۵۸.

۲. *دراسات*، ج ۱، ص ۴۸۵-۴۸۶.

۱. از این ده روایت، سه روایت اصولاً مرسله (فاقد سند) بوده، فاقد اعتبار فقهی هستند.

اول، السلطان ولی من لاولی له. دوم، العلماء حکام علی الناس (اوعلی الملوک). سوم، مجاری الامور والاحکام بایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه. روایت اخیر (اگر اعتبار سندی داشت) به زعامت سیاسی (نه ولایت شرعی) فقیهان در امور عامه دلالت دارد.

۲. از هفت روایت مسند (دارای سند) روایت الفقهاء حصون الاسلام به واسطه تضعیف علی بن ابی حمزه بطائنی به لحاظ سندی ضعیف و فاقد اعتبار فقهی است. توقیع منسوب به ناحیه مقدسه نیز به واسطه مجهولیت اسحاق بن یعقوب، روایت ضعیف محسوب شده، قابل استفاده فقهی نیست.

۳. از پنج روایت باقیمانده، سه روایت عمر بن حنظله و ابو خدیجه و احادیث اللهم ارحم خلفایی خالی از مناقشه سندی نیستند، اما بر فرض اغماض و جبران ضعف سندی با عمل اصحاب یا شهرت، به ولایت تدبیری فقها دلالت ندارند. دو روایت ابن حنظله و ابو خدیجه منصب قضاوت و روایت اخیر خلافت در تعلیم و تبلیغ احکام را اثبات می کنند نه بیشتر.

۴. از مجموعه این روایات تنها دو روایت به لحاظ سندی بدون اشکال هستند یکی موثقه سکونی الفقهاء امناء الرسل و دیگری صحیحه قداح العلماء ورثة الانبياء. این دو روایت معتبر نیز تنها به امانتداری و وراثت فقها در ترویج، تبلیغ و تعلیم احکام شرعی دلالت دارند و به ولایت شرعی فقیه قطعاً دلالت ندارند.

بنابراین ولایت انتصابی مطلقه فقیه در روایات رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) فاقد مستند معتبر است.

فصل بیست و یکم

بررسی مستندات قرآنی حکومت ولایی

اکثریت قریب به اتفاق فقیهان در آیات قرآن کریم دلیلی بر ولایت انتصابی فقیهان نیافته اند. محقق نراقی - نخستین قائل به این نظریه - و امام خمینی قدس سره - مهمترین قائل آن - که گسترده تر از دیگران به ذکر مستندات ولایت فقیه بر مردم پرداخته اند، حتی یک آیه را به عنوان «دلیل مستقل» ذکر نکرده اند. عدم استناد به قرآن به عنوان دلیل مستقل در کتب دیگر قائلین به حکومت ولایی نیز دیده می شود. اگر چه در دهه اخیر در کتابی به نام ولایت فقیه از دیدگاه قرآن کریم ادعا شده که بسیاری از آیات قرآن به ولایت فقیه دلالت دارد.^۱ خلاصه کتاب یاد شده از این قرار است:

۱. ولایت فقیه در زمره اساسی ترین مسائل اسلامی است، تا آنجا که بدون آن دین ناقص است و نپرداختن به آن، نقص قرآن و اسلام خواهد بود.
۲. قرآن کریم صریحاً به این مسئله نپرداخته است، علت عدم صراحت در این مسئله، زیر سؤال رفتن قرآن کریم از سوی منکرین ولایت فقیه بوده است.

۱. آیت الله شیخ احمد آذری قمی، ولایت فقیه از دیدگاه قرآن کریم (سلسله بحثهای پیرامون ولایت فقیه - ۱) (قم، ۱۳۷۱ ش). بعید است خود ایشان امروز با آرای قبلی خود موافق باشند.

دسته چهارم. آیات اجتماعی قرآن کریم از قبیل اجرای حدود، مالیاتهای شرعی، امر به معروف و

اگر مراد از ادله قرآنی ولایت فقیه بر مردم، ادله ای باشد که حداقل یک مقدمه آن قرآنی باشد، چهار دلیل قرآنی بر ولایت فقیه قابل اقامه است:

دلیل اول. تمسک به آیه اولی الامر

آیه اول «ان الله يأمرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعمًا یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً. یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تأویلاً. الم ترالی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به، و یرید الشیطان ان یضلّهم ضلالاً بعیداً»^۱

«خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبان آنها برگردانید و چون بین مردم داوری می کنید، دادگرانه داوری کنید، خداوند به امری نیک پندتان می دهد، خداوند شنوای بیناست. ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولوالامرتان اطاعت کنید. و اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید، هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید که این بهتر و نیک انجام تر است. آیا داستان کسانی را که گمان می برند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند، ندانسته ای که می خواهند به طاغوت داوری برند و حال آن که به آنان دستور داده شده است که به آن کفر بورزند و شیطان می خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی بکشاند.»

۳. با این همه حداقل با تمسک به شانزده آیه قرآن کریم می توان به ولایت مطلقه فقیه استدلال کرد، از قبیل آیات اولی الامر، امر به معروف و نهی از منکر، ولایت پیامبر ﷺ و

۴. به حکم حدیث ثقلین و مانند آن، ولایت فقیه مطرح شده در روایات در حکم مطرح شدن در قرآن کریم است.

۵. ولایت فقیه، تنها شکل حکومت اسلامی در عصر غیبت است. استظهارهای این فقیه محترم از آیات قرآن کریم جداً جای تأمل دارد. از آنجا که به جای استدلالهای فنی به استحسانات خطابی اکتفا شده، آن را به حال خود وامی گذاریم.

با توجه به این که اولاً واژه «ولایت فقیه» در قرآن کریم استعمال نشده است، ثانیاً از مترادفات یا مضمون آن نیز در قرآن ذکری به میان نیامده است، ثالثاً ولایت فقیه فاقد مستند مستقل قرآنی است، به این معنی که آیه یا آیات خاص به تنهایی نمی تواند ولایت فقیه بر مردم را اثبات کند، لذا نوبت به بحث از ادله ملحق از آیات و روایات می رسد. آیا می توان با ادله ترکیبی از قرآن و سنت، ولایت فقیه بر مردم را اثبات کرد؟ اگرچه در میان استدلالهای قائلین به ولایت انتصابی فقیه بر مردم چنین ادله ای یافت نمی شود، ما می کوشیم که در این زمینه غایت آنچه قابل گفتن است، را مورد بحث قرار دهیم.

مجموعه آیات قرآنی که به عنوان یکی از مقدمات ادله ولایت انتصابی مطلقه فقیه بر مردم قابل استناد است، به چهار دسته قابل تقسیم است: دسته اول. آیات اولی الامر.

دسته دوم. آیات دال بر اولویت، قضاوت یا زعامت سیاسی رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

دسته سوم. آیات دال به امامت و قضاوت دیگر انبیاء علیهم السلام.

علاوه بر مورد فوق، قرآن کریم یک بار دیگر نیز اولی الامر را استعمال کرده است:

«و اذا جائهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به، و لوردوه الى الرسول و اولی الامر منهم لعلهم الذین یستنبطونه منهم و لو لا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلاً»^۱

«و چون به ایشان خبری که مایه آرامش یا نگرانی است برسد، آن را فاش سازند، حال آن که اگر آن را به پیامبر و اولوالامرشان عرضه می داشتند، آن گاه اهل استنباط ایشان به آن پی می بردند و اگر بخشش و رحمت الهی بر شما نبود، جز عده ای اندک همه از شیطان پیروی می کردند.»

به دو موضع از آیات فوق می توان در اثبات ولایت فقیه بر مردم تمسک کرد:

موضع اول. لزوم بازگردانیدن امانات به صاحبان آنان. از آنجا که امانات در آیه، مفهومی عام دارد و شامل امانات مردم از قبیل اموال و غیر آن، و نیز امانات خداوند نزد بندگان از قبیل کتاب الله و اوامر و نواهی الهی است، و والیان نیز امانتدار الهی هستند، چرا که امامت، امانت خداوند نزد ایشان است، و والیان مأمور به ادای حقوق رعیت و عدالت و لطف و ارشادشان به سوی دین و رعایت اموال اجتماعی و نیز تسلیم و دایع امامت به امام بعدی هستند.^۲

بر این اساس استدلالی به شکل زیر شکل می گیرد:

مقدمه اول. امانات را می باید به اهلش بازگردانید.

مقدمه دوم. امانات اعم از مادی و معنوی، و مردمی و الهی است.

مقدمه سوم. زعامت سیاسی و تدبیر امور جامعه امانت خداوند در دست والی است.

مقدمه چهارم. اداره جامعه در زمان حضور معصومان علیهم السلام به عهده ایشان است و در زمان غیبت ایشان، به عهده فقیهان عادل.

مقدمه اول قرآنی است و تردیدی در آن نیست، (آیه ۵۸ سوره نساء). مقدمه دوم نیز از آیه یاد شده قابل برداشت است. مقدمه سوم به کمک روایات اهل بیت علیهم السلام اثبات می شود^۱، این که خداوند امامت را عهد خود خوانده نیز به این موضوع اشعار دارد. اما مهم، مقدمه چهارم است. در قسمت اول این مقدمه بحثی نیست، اما قسمت دوم آن تنها به کمک روایات قابل اثبات است و ما در فصول قبلی اثبات کردیم که روایات مستند ولایت فقیه یا به لحاظ سندی یا به لحاظ دلالت، فاقد اعتبارند. چرا که ما حتی یک روایت که در سند و دلالت معتبر باشد بر این مسئله نیافتیم. بنابراین استدلال فوق ناتمام است.

موضع دوم. لزوم اطاعت از اولی الامر.

با توجه به آیات ۵۹ و ۸۳ سوره مبارکه نساء می توان استدلالی به شرح ذیل اقامه کرد:

مقدمه اول. اطاعت از اولی الامر واجب است.

مقدمه دوم. مراد از اولی الامر «من له حق الامر و الحكم شرعاً» یا والی شرعی و برحق است.

مقدمه سوم. والی شرعی و برحق در زمان حضور ائمه علیهم السلام، ایشان هستند و در زمان غیبت، معصومان علیهم السلام فقهای عادل.

مقدمه اول، قرآنی و بدون تردید پذیرفته است. در مقدمه دوم نیز فی الجمله بحثی نیست. بند اول مقدمه سوم نیز از مسلمات شیعه است.

۱. سوره نسا، آیه ۸۳.

۲. رجوع کنید به استاد آیت الله منتظری، دراسات، ج ۱، ص ۴۳۱.

۱. رجوع کنید به تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۹۷.

همین است که خداوند طاعت آنان را بالاطلاق همانند طاعت رسولش و طاعت خودش لازم شمرده است و طاعت هیچ کس جز کسی که معصوم و مصون از خطا باشد جایز نیست، امرا و علما چنین شأنی ندارند و چنین طاعتی از ائمه واجب است که ادله بر عصمت و طهارت آنان قائم است و بعید است که مراد علما باشد، زیرا فرموده است اولوالامرتان و علما صاحب امر نیستند.^۱

از جمله روایات مستفیضة انحصار اولی الامر در ائمه معصومین علیهم السلام روایت ذیل است:

فی الکافی بسنده عن برید العجلی عن ابی جعفر علیه السلام، قال: ایاناً عنی خاصّة، امر جمیع المؤمنین الی یوم القیامة بطاعتنا.^۲

دلیل سوم. دلیل بر این که مراد از اولوالامر قرآنی فقها نیستند. شیخ الطائفة طوسی و امین الاسلام طبرسی در ذیل آیه ۸۳ سوره نساء نوشته اند: «مراد از پیامبر، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و مراد از اولوالامر، به نص امام باقر علیه السلام ائمه معصومین علیهم السلام است. ابن زید و سدی و ابوعلی گفته اند مراد، فرماندهان لشکر و زمامداران هستند. حسن و قتاده و ابن جریج و ابن ابی نجیح و زجاج گفته اند: آنان اهل علم و فقه از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند ... و قول اول (ائمه) قوی تر است، زیرا خداوند فرموده است چون به عالمان عرضه بدارند، به حقیقت آن پی می برند و عرضه کردن بر غیر معصوم، موجب علم نمی شود، چرا که جایز الخطاء هستند، چه امرا باشند چه علما.»^۳

۱. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۵۹ سوره نساء.

۲. ثقة الاسلام کلینی، الاصول من الکافی، کتاب الحجة، باب ان الامام یعرف الامام...، الحدیث ۱، ج ۱، ص ۲۷۶. تنها ما را قصد کرده است، همه مؤمنین را به اطاعت ما تا روز قیامت امر فرموده است.

۳. شیخ طوسی، التبیان، ذیل آیه ۸۳ نساء؛ طبرسی، مجمع البیان ذیل آیه ۵۹ نساء.

اما بند دوم مقدمه سوم به شدت مورد مناقشه مفسران شیعه واقع شده است: به اجماع کلیه مفسران شیعه، اولی الامر قرآنی، ائمه معصومین علیهم السلام هستند. فارغ از این اجماع، سه دلیل بر انحصار اولی الامر قرآنی در معصومین علیهم السلام از سوی مفسران شیعه رضوان الله علیهم اقامه شده است: **دلیل اول.** برهان عقلی: اطاعت اولی الامر در آیه، هم عرض اطاعت رسول الله صلی الله علیه و آله است، اطاعت در آیه مطلقه است و مقید به هیچ قید و شرطی نیست، بلکه این اطلاق، آبی از تقیید است. (غیرقابل تقیید است). لازمه اطاعت مطلقه، عصمت اولی الامر است. اطاعت مطلقه از غیر معصوم جایز نیست. امر به اطاعت مطلقه از جایز الخطاء قبیح است. این استدلال محکم عقلی در بزرگترین تفاسیر شیعه یعنی تبیان شیخ الطائفة طوسی و مجمع البیان امین الاسلام طبرسی،^۱ و قوی تر و صریح تر از همه در تفسیر المیزان استاد اساتید ما علامه طباطبایی رضوان الله علیهم مطرح شده است.^۲

دلیل دوم. روایات مستفیضة درباره این که اولی الامر منحصر در ائمه اطهار علیهم السلام است. شیخ الطائفة طوسی در تبیان نوشته است: «مفسران در تفسیر اولوالامر دو قول گفته اند: ۱. امرا، ۲. علما. اصحاب ما از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که مراد، ائمه آل محمد صلی الله علیه و آله است و

۱. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۵۹ سوره نساء. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ذیل نساء ۵۹، ج ۳-۴، ص ۶۴: «و اما اصحابنا فانهم رووا عن الباقر و الصادق (ع) ان اولی الامر هم الأئمه (ع) من آل محمد (ص) اوجب الله طاعتهم بالاطلاق كما اوجب طاعته و طاعة رسوله و لا يجوز ان یوجب الله طاعة احد علی الاطلاق الا من تثبت عصمته و علم ان باطنه كظاهرة و امن منه الغلط و الامر بالقیح، و لیس ذلك بحاصل فی الامراء و العلماء سواهم جلّ الله عن ان یأمر بطاعة من یعصیه او بالانقیاد للمختلفین فی القول و الفعل لانه محال ان یطاع المختلفون كما انه محال ان یجتمع ما اختلفوا فیه ...»

۲. علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۵۹ سوره نساء، ج ۴، ص ۳۸۷-۴۰۴.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، در نقد قول کسانی که اولی الامر را علما دانسته‌اند، نوشته است: اما «قول به اینکه اولی الامر عالمان هستند، عدم مناسبتش با آیه ظاهرتر است، زیرا عالمان که در آن روز محدّثان، فقیهان، قاریان و متکلمان در اصول دین بوده‌اند تخصص و خبرویت ایشان در فقه و حدیث و مانند آن است و مورد قول خداوند [اذا جائهم امر من الامن او الخوف] اخبار از اموری است که ریشه سیاسی دارد و به جوانب مختلفی مرتبط است، و قبول یا ردّ این امور یا اهمال در آنها چه بسا به مفاسد حیاتی و مضار اجتماعی می‌انجامد. تا آنجا که اصلاح آن از دست هیچ اصلاحگری برنیاید، یا کوششهای امت را در طریق سعادتش باطل نماید، یا سیادت امت را زایل نماید و باعث مسکنت، قتل و اسارت امت گردد. عالمان دین از این حیث که محدث یا فقیه یا قاری یا مانند آن هستند، در این گونه قضایا [امور سیاسی] چه تخصصی دارند تا اینکه خدای متعال امر به ارجاع و ردّ امت به سوی ایشان کرده باشد؟ و چه امیدی در حل امثال این مشکلات [سیاسی] به دست ایشان است؟»^۱

ما در بحث شرط فقهت به تفصیل درباره نکتۀ بسیار ارزنده و دقیقی که علامه طباطبایی قدس سرّه به آن اشاره فرموده‌اند، خواهیم پرداخت. توجه به مفاد این سه دلیل مشخص می‌کند که تطبیق اولی الامر قرآنی بر ولی فقیه در معارف شیعه، فاقد مستند است، بلکه دلیل قطعی برخلاف آن است. عدم اعتبار ادله روایی ولایت فقیه، دلیل چهارم عدم امکان تطبیق محسوب می‌شود که به تفصیل گذشت.

دلیل دوم. آیات ولایت و قضاوت پیامبر (ص)

اول: آیه اولویت پیامبر ﷺ :

آیه دوم: «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم، واولوالارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین»^۱

پیامبر از خود مؤمنان به آنها سزاوارتر است، و همسران او در حکم مادران ایشان هستند، و خویشاوندان در کتاب الهی بعضی نسبت به بعضی دیگر - از مؤمنان و مهاجران - سزاوارتر [به ارث بردن] هستند.

تمسک به این آیه شریفه بر ولایت فقیه بر مردم به شرح ذیل است:

مقدمۀ اول. پیامبر ﷺ بر مؤمنین در تصرفاتشان اولویت دارد. این اولویت، مطلقه است و همه شئون را شامل می‌شود. از جمله ولایت تدبیری و زعامت سیاسی را نیز در برمی‌گیرد. پیامبر ﷺ هر آنچه لازم بداند در حق امت مجاز به عمل است. البته واضح است که ایشان جز خیر امت را اراده نمی‌کند.

مقدمۀ دوم. ۱. فقیهان خلفای پیامبرند (اللهم ارحم خلفایی)، ۲. فقیهان وارث پیامبرانند (العلماء ورثة الانبیاء).

مقدمۀ سوم. فقیهان تمامی اختیارات پیامبر ﷺ در حوزه مسائل حکومتی و سلطانی را دارا هستند، یعنی ولایت مطلقه دارند.

این استدلال مهمترین دلیل اطلاق ولایت فقیه (ولایت مطلقه فقیه) است و ما به تفصیل در تمامی جوانب آن در جای خود بحث خواهیم کرد، در این مجال به اجمال تنها به نکاتی از این بحث اساسی اشاره می‌کنیم.

اما مقدمۀ اول

۱. در اولویت و ولایت رسول اکرم ﷺ تردیدی نیست. این مطلب از مسلمات اعتقادی و قرآنی است.

۲. اولویت و ولایت نبوی پس از ولایت الهی گسترده‌ترین ولایتهاست.

۱. سورة احزاب، آیه ۶.

۱. علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۸۳ نساء، ج ۵، ص ۲۳.

«الوالی اولى بالمؤمنین من انفسهم» است؟ آیا ملکه عصمت و علم غیب پیامبر در این اولویت و ولایت دخالت ندارد؟ واضح است که مقدمه دوم و سوم قرآنی نیستند و علاوه بر آن هر دو بشدت مخلدوش هستند. ما در بحث از ولایت مطلقه به ادله ناتمام بودن مقدمه سوم مفصلاً خواهیم پرداخت.

دوم. آیات زعامت رسول الله (ص)

آیه سوم: «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه... لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً، قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لواذاً، فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم.»^۱

«همانا مؤمنان کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان دارند و چون با او در کاری همدستان شوند [به جایی] نمی روند مگر اینکه از او اجازه بگیرند... خواندن پیامبر را در میان خودتان همانند خواندن بعضی از شما بعضی دیگر مشمارید، به راستی خداوند کسانی را که از شما پنهانی و پناهجویانه خود را بیرون می کشند می شناسد، باید کسانی که از فرمان او سرپیچی می کنند برحذر باشند از اینکه بلایی یا عذابی دردناک به آنان برسد.»

استدلال به آیه فوق در اثبات ولایت انتصابی فقیه بر مردم به این شرح است:

مقدمه اول. ترک اموری که تحقق آن به تعاون و اجتماع نیازمند است، بدون استیذان از رسول الله ﷺ جایز نیست، قعود از امر نبوی قعود از امر الهی است و معنای آن وجوب اطاعت از رسول الله ﷺ در

۱. سورة نور، آیه ۶۲ و ۶۳.

رسول الله ﷺ نافذترین و وسیعترین ولایتهای انسانی را دارا هستند.

۳. در اینکه مراد از اولویت نبوی چیست و حوزه ولایت رسول اکرم ﷺ تا کجاست، یعنی در تبیین و تفسیر اطلاق ولایت، بین علما بحث است. بعضی، بحث در این مسئله را بی مورد دانسته قائل به توقف در این زمینه شده اند.^۱ دسته دوم، ولایت نبوی را مطلقه از هر حیث و بدون هیچ تقییدی دانسته اند.^۲ دسته سوم در ولایت پیامبر بویژه در امور عمومی به قیودی قائل شده اند.^۳ در چند و چون این قیود نیز چند قول است.

از آنجا که در ولایت نبوی فی الجمله هیچ تردیدی نیست، به هر یک از اقوال پیش گفته قائل شویم، مشکل در مقدمه دوم و سوم است. مقدمه دوم را در گذشته مورد بحث قرار دادیم و مشخص شد که روایات اللهم ارحم خلفایی خالی از مناقشه سندی نیست، اما در هر دو دسته از روایات، قرینه متصله لفظیه موجود است که دلالت بر خلافت و وراثت در تعلیم و ترویج احکام شرع می کنند و به هیچ وجه این دو دسته از روایات به خلافت و وراثت در شئون قضاوت و ولایت تدبیری پیامبر دلالت ندارند. مشکل اساسی مقدمه سوم این است که – بر فرض تمامیت مقدمه دوم – از کجا احراز شده است که در اولویت مطلقه پیامبر «وصف عنوانی» نبوت دخیل نیست، و نبی تنها «عنوان مشیر» به والی است؟ یعنی چه دلیلی در دست داریم که آیه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» معادل

۱. به عنوان نمونه رجوع کنید به آیت الله سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، الهدایة الی من له الولاية، تقریر اباحت به قلم آیت الله میرزا احمد صابری، ص ۲۱-۳۱. (قول ابتدایی ایشان مراد است.)

۲. برای نمونه مراجعه کنید به آیت الله سید ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الفقاهة، تقریر اباحت به قلم آیت الله محمد علی توحیدی، ج ۵، ص ۳۵.

۳. به عنوان نمونه رجوع کنید به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، حاشیه المکاسب، ص ۹۳، سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۱۸.

اوامر و نواهی اجتماعی و سیاسی ایشان است.

مقدمه دوم. مراد از رسول در آیه شریفه «عنوان مشیر» به حیثیت حکومتی و ولایی ایشان است، نه رسول از حیث رسالت و نبوت. یعنی رسول ﷺ از آن حیث که والی و زمامدار است اطاعتش در اوامر اجتماعی و سیاسی واجب است.

مقدمه سوم. فقیهان وارث و خلیفه رسول الله در منصب ولایت و زمامداری هستند.

مقدمه اول قرآنی، و بدون تردید پذیرفته است. اما مقدمه دوم مورد مناقشه است. ظهور آیه در این است که رسول ﷺ وصف عنوانی است، یعنی رسول از آن حیث که رسول است، چنین حکمی را دارد. حتی اگر بپذیریم که حیثیت ولایی ایشان منشأ این حکم (وجوب اطاعت) است، باز عدم دخالت ملکه عصمت و علم غیب در این حکم اول الکلام است. صرف احتمال دخالت عصمت و علم غیب در ترتب این حکم بر حیثیت ولایی رسول الله ﷺ برای عدم سرایت آن به غیر معصوم کفایت می‌کند. ادله ناتمام بودن مقدمه سوم در ضمن بحث از آیه قبلی به اجمال و در ضمن بررسی ادله روایی ولایت فقیه به تفصیل گذشت.

آیه چهارم: «ماکان لمؤمن ولامؤمنه اذا قضی الله ورسوله امرأ ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً»^۱
«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و پیامبرش امری مقرر دارند، آنان را در کارشان اختیار [و چون و چرایی] باشد، و هر کس که از [امر] خداوند و پیامبر او سرپیچی کند در گمراهی آشکار افتاده است.»

۱. سورة احزاب، آیه ۳۶.

استدلال بر اساس این آیه شبیه به استدلال بر اساس آیه قبل است، تنها مقدمه اول آن متفاوت است.

مقدمه اول. اوامر و احکام پیامبر ﷺ واجب اطاعة است.

این مقدمه، قرآنی و پذیرفته است، مقدمات دوم و سوم آنچنان که در آیه قبل گذشت تقریر و نقد می‌شود.

سوم. آیات قضاوت رسول الله (ص)

آیه پنجم: «فلاوریک لایؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً ممّاقضیت ویسلّموا تسلیماً»^۱ «چنین نیست و سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورده‌اند مگر آنکه در اختلافی که دارند تو را داور کنند، آن‌گاه در آنچه دآوری کردی هیچ دلتنگی در خود نیابند و به خوبی به حکم تو گردن بگذارند.»

آیه ششم: «انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله ولاتکن للخائنین خصیماً»^۲ «ما کتاب آسمانی را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم تا به مدد آنچه خداوند به تو باز نموده است بین مردم دآوری کنی و مدافع خیانت پیشگان مباش.»

تمسک به این دو آیه اثبات ولایت فقیه بر مردم به شرح ذیل است:
مقدمه اول. احکام قضایی پیامبر ﷺ شرعاً لازم الاجراست، مردم در مقابل این احکام اختیاری ندارند و نمی‌توانند از این احکام ناراضی باشند.

مقدمه دوم. احکام ولایی پیامبر ﷺ نیز هیچ تفاوتی با احکام قضایی ایشان ندارد، یا اینکه لازمه قضاوت این است که ولایت سیاسی

۱. سورة نسا، آیه ۶۵.

۲. سورة نسا، آیه ۱۰۵.

پیامبر ﷺ نیز به همین شیوه جاری باشد.

مقدمه سوم. پیامبر از حیث پیامبر بودنش مشمول حکم فوق نیست، بلکه به مناسبت حکم و موضوع درمی‌یابیم که حیثیت ولایی و زمامداری پیامبر منشأ این حکم است. در این حکم ملکه عصمت و علم غیب پیامبر دخالته ندارد.

مقدمه چهارم. فقیهان خلیفه و وارث رسول الله ﷺ در تمامی شئون غیراختصاصی، از جمله در ولایت و زعامت سیاسی هستند.

مقدمه اول مفاد آیات یاد شده قرآن کریم است.

استظهار مقدمه دوم از آیات فوق قابل بحث است، اما مشکل اساسی در مقدمه سوم و چهارم است. ظهور آیات ترتب حکم بر وصف عنوانی است و بارکردن حکم بر عنوان مشیر محتاج دلیل است. به علاوه دخالت ملکه عصمت و علم غیب بویژه با توجه به «ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت» واضح است، زیرا ما در احکام و در قضاوت‌های غیر پیامبر ﷺ موظف نیستیم به لحاظ باطنی راضی باشیم. (دقت شود) ناتمامی مقدمه چهارم که هم به کرات مورد تذکر قرار گرفت.

چهارم: آیه ولایت رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام

آیه هفتم: «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکاة و هم راکعون.»^۱ «همانا ولی شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را بر پای دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»

تمسک به آیه فوق برای اثبات ولایت فقیه بر مردم به شرح ذیل است: **مقدمه اول.** خداوند، رسول الله ﷺ و مؤمنی که در حین رکوع صدقه می‌دهد (یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام) بر مؤمنان ولایت دارند.

مقدمه دوم. حصر ولایت در خدا و رسول و امیرالمؤمنین علی علیه السلام حصر اضافی است نه حقیقی.

مقدمه سوم. در ولایت رسول و امیرالمؤمنین علی علیه السلام ملکه عصمت و علم غیب دخالتی ندارد، رسول ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن حیث که والی هستند، این ولایت را حائزند.

مقدمه چهارم. فقیهان خلیفه رسول الله ﷺ و وارث ایشان هستند.

مقدمه اول قرآنی و معتبر است.

مقدمه دوم قابل بحث است، اضافی بودن حصر حداقل نسبت به غیرمعصومین محتاج دلیل است. مشکل اساسی در مقدمه سوم و چهارم است. اگر ملکه عصمت و علم غیب در ولایت رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام دخالتی ندارد، پس دلیل اصلی شیعه در خلافت بلافصل رسول الله ﷺ چگونه اثبات می‌شود؟ آیا صحیح است که برای اثبات یک مسئله فرعی در ادله اصول مذهب نیز تشکیک نماییم؟ مقدمه چهارم که تنها با روایات اثبات می‌شود مخدوش است، نقد آن قبلاً گذشت.

دلیل سوم. آیات امامت و قضاوت دیگر انبیاء (ع)

در این دلیل به دو آیه استناد شده است، یکی درباره امامت حضرت ابراهیم علیهم السلام و دیگری درباره قضاوت حضرت داود علیهم السلام.

آیه هشتم: «واذابتلی ابراهیم ربه کلمات فاتهمن، قال انی جاعلک للناس اماماً، قال: ومن ذریتی؟ قال: لاینال عهدی الظالمین.»^۱ «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی چند آزمود و او آنها را به انجام رسانید فرمود من تو را امام مردم می‌گمارم. گفت و از ذریه من؟ فرمود عهد من به ظالمان نمی‌رسد.»

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۱. سوره مائده، آیه ۵۵.

است و به اجماع علمای شیعه از این آیه شرط عصمت به دست می‌آید نه فقط عدالت.^۱ به عبارت دیگر لازمه امامت مورد بحث، عصمت است و واضح است اگر چنین شرطی در بین باشد، میراث آن به غیر معصوم نمی‌رسد. بنابراین خلافت فقها یا وراثت آنها در امامت، به واسطه دارا نبودن ملکه عصمت منتفی است.

مقدمه چهارم نیز مخدوش است، مناقشات آن در ضمن بررسی مستندات روایی ولایت فقیه به تفصیل گذشت.

آیه نهم: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض، فاحکم بین الناس بالحق»^۲ «ای داود، ما تو را جانشین خود در زمین قرار دادیم، پس بین مردم به حق داوری کن».

تمسک به آیه فوق برای اثبات ولایت فقیه بر مردم به شرح زیر است: مقدمه اول. داود پیامبر، آن گاه که به مقام خلافت خداوند در زمین نصب می‌شود، صلاحیت قضاوت در مرافعات مردم را می‌یابد.

مقدمه دوم. داود علیه السلام زعامت سیاسی بر مردم را نیز دارا بوده است. به دو طریق یا از این حیث که ولایت و زعامت لازمه قضاوت است یا اصولاً حکم در آیه اعم از حکم قضایی و شامل حکم ولایی است و تفریع بر خلافت با اراده اعم از ولایت و قضاوت سازگار است.

مقدمه سوم. داود علیه السلام، نه از آن حیث که پیامبر است، بلکه از آن حیث که والی است چنین حقی را حائز شده است. ملکه عصمت و علم غیب در مسئله هیچ دخالتی ندارد.

۱. رجوع کنید به امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۲-۱، ص ۲۰۲: «و استدلال اصحابنا بهذه الآية على ان الامام لا يكون الا معصوماً عن القبائح لان الله سبحانه نفى ان يناله عهد الذي هو الامامة ظالم، و من ليس بمعصوم فقد يكون ظالماً اما لنفسه و اما لغيره». آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، کفایة الاصول، بحث المشتق، ص ۴۹-۵۰. (طبع آل البیت (ع)).
۲. سورة ص، آیه ۲۶.

تمسک به این آیه برای اثبات ولایت انتصابی فقیه به شرح ذیل است: مقدمه اول. ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام پس از آزمایشهای الهی از طرف خداوند به امامت منصوب شده است.

مقدمه دوم. مراد از امامت، پیشوایی و زمامداری و ولایت تدبیری بر مردم است.

مقدمه سوم. به قرینه ذیل آیه، عدالت لازمه امامت است.

مقدمه چهارم. فقها ورثه انبیا هستند، و امامت بر مردم و ولایت شرعی را از ایشان به ارث می‌برند.

مقدمه اول، مفاد آیه شریفه، معتبر و صحیح است. اما سه مقدمه بعدی مخدوش و قابل مناقشه است.

اما مقدمه دوم، امامت مورد بحث آیه شریفه منصبی بالاتر از نبوت است، ابراهیم علیه السلام در کبر سن پس از آزمونهای طاقت فرسا و پس از اینکه سالها به عنوان نبی و رسول مردم را به دین دعوت کرده است، بعد از رؤیت ملکوت سماوات و ارض به منصب امامت مفتخر می‌شود. واضح است که لازمه زمامداری و ولایت به معنای زعامت نه رؤیت ملکوت است، نه لزوماً چنین آزمونهای ویژه‌ای را می‌طلبد و نه اینکه زمامداری، منصبی فوق نبوت باشد.^۱ پس امامت مورد بحث آیه، زمامداری سیاسی نیست.

اما مقدمه سوم، این آیه یکی از ادله عصمت ائمه علیهم السلام است، مفسران و متکلمان شیعه و نیز عالمان اصول فقه، ظالم را «مطلق من صدر عنه ظلم» ما معنی کرده‌اند به قرینه مقابله امام یعنی کسی که در تمام عمرش ظالم نبوده، یعنی معصوم باشد. از مسلمات اعتقادات شیعه لزوم عصمت امام

۱. رجوع کنید به علامه سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۷۶.

مقدمه چهارم. فقیهان ورثه انبیا هستند و ولایت و زعامت سیاسی را به ارث می‌برند.

مقدمه اول، قرآنی و تمام است. بر فرض پذیرش مقدمه دوم و سوم، مقدمه چهارم آنچنان که در بحث بررسی مستندات روایی حکومت ولایی گذشت مخدوش است.

دلیل چهارم. آیات اجتماعی قرآن کریم

«السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما»^۱ «الزانية و الزانى فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة»^۲ «خامن اموالهم صدقة»^۳ «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم»^۴ «و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما، فان بغت احديهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغى حتى تفيئ الى امر الله، فان فاءت فاصلحوا بينهما بالعدل واقسطوا»^۵ و مانند آن. تمسک به این آیات برای اثبات ولایت فقیه مبتنی بر تمامیت مقدمات ذیل است:

مقدمه اول. اجرای حدود، اخذ مالیاتهای شرعی، اقامه جمعه، امر به معروف و نهی از منکر و... شرعاً واجب است.

مقدمه دوم. اجرای این تکالیف شرعی بدون اقامه حکومت دینی میسر نیست.^۶

مقدمه سوم. مجری شرعی این امور، فقیه عادل است.

نتیجه پذیرش مقدمات سه گانه فوق اثبات ولایت فقیه است.

مقدمه اول از مسلمات تعالیم قرآنی است. احکام نورانی اسلام منحصر در احکام فردی نیست بلکه احکام اجتماعی را نیز شامل می‌شود.

مقدمه دوم قطعی است و در آن فی الجمله بحثی نیست. مقدمه سوم به برکت روایات اهل بیت علیهم السلام اثبات می‌شود و مورد قبول است. اما پذیرش این سه مقدمه نتیجه‌اش ولایت انتصابی فقیه نیست، زیرا:

اولاً این سه مقدمه تنها اثبات می‌کند انجام اینگونه وظایف شرعی به عهده فقهای عادل است. اما اثبات نمی‌کند که تدبیر امور اجتماعی و مدیریت سیاسی نیز وظیفه فقهاست. به عبارت دیگر بین امور شرعی (اجرای حدود، اخذ مالیاتهای شرعی، اقامه جمعه...) و امور عرفی (دفاع از مرزها، امنیت، نظم و...) تلازمی نیست. تفکیک بین آنها ممکن است (مثل عصر صفوی در ایران). ادله عهده‌داری قسم اول، تصدی قسم دوم را اثبات نمی‌کند، بلکه دلیل مستقل می‌طلبد و این آیات بر قسم دوم دلالت ندارد.

ثانیاً بر فرض اغماض از اشکال اول، و پذیرش زمامداری فقیه، هیچ دلیلی بر اینکه این زمامداری از سنخ ولایت شرعی است در آیات مورد بحث و روایات مورد نظر دیده نمی‌شود. زمامداری و زعامت اعم از ولایت شرعی است.

ثالثاً بر فرض غمض عین از دو اشکال قبلی، هیچ دلیلی بر انتصاب فقیهان در این آیات و روایات به چشم نمی‌خورد، چه بسا مردم مسلمان از بین فقهای عادل، فردی را مسئول اجرای احکام شرعی و تدبیر جامعه کنند، یعنی او را انتخاب کنند. نه اینکه منصوب شارع مقدس باشد. تنها شرایط او از جانب شارع معرفی شده اما تعیین آن به انتخاب مردم است.

۱. سورة مائده، آیه ۳۸.

۲. سورة نور، آیه ۲.

۳. سورة توبه، آیه ۱۰۳.

۴. سورة انفال، آیه ۶۰.

۵. سورة حجرات، آیه ۹.

۶. رجوع کنید به استاد آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة،

ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۳.

همدانی حاج آقا رضا در **مصباح الفقیه** نوشته است: «شایسته نیست اشکال در نیابت فقیه جامع الشرایط فتوی از امام علیه السلام در حال غیبت در مانند این امور [امور عمومی که در آن هر قومی به رئیس خود مراجعه می‌کند] آن چنان که تتبع در کلمات اصحاب آن را تأیید می‌کند، چرا که ظاهر کلام ایشان این است که این مطلب از امور مسلمة در هر بابی است، تا آنجا که غیر واحدی از ایشان عمدة مستند عموم نیابت فقیه در مانند اینگونه اشیاء را اجماع قرار داده است.»^۱

میرفتاح حسینی مراغی، اجماع محصل و منقول در این باب را «اجماع علی القاعده» نام گذاشته که «با اجماع علی الحكم» فرق دارد.^۲ مولی آقا دربندی نیز اجماع در این مسئله را «علی القاعده» دانسته است.^۳ مرحوم آقا محمد تقی نجفی نیز آن را از قبیل اصالة الطهارة معرفی کرده است.^۴ درباره وجه دلالتهای اجماعهای ادعا شده بر ولایت انتصابی فقیه می‌توان گفت:

اول. این اجماعها، «علی القاعده» یا به زبان دیگر «مدرکی» هستند و بعید است که مستندی غیر از روایات و ادله عقلی داشته باشند. اجماع علی القاعده یا اجماع مدرکی دلیل مستقل نیست و ارزش آن به ارزش مدرک آن است.

دوم. تمامی اجماعهای اقامه شده، از سوی متأخر متأخرین است. چنین اجماعی از سوی متقدمین بلکه متأخرین ادعا نشده است. اگرچه بحث ولایت فقیه بحثی به درازای فقه شیعه است اما ولایت سیاسی

فصل بیست و دوم

دلیل اجماع بر حکومت ولایی

آیا ولایت انتصابی فقیه بر مردم در حوزه عمومی اجماعی است؟ برخی از فقیهان بر آن ادعای اجماع کرده‌اند. محقق کرکی (م ۹۴۰) نخستین بار از این اجماع با تعبیر «اتفاق نظر اصحاب» یاد کرده است.^۱ ملا احمد نراقی نخستین دلیل ولایت فقیه را اجماع دانسته است.^۲ صاحب جواهر، عموم ولایت حاکم را به ظاهر اصحاب نسبت داده است.^۳ صاحب **مفتاح الکرامه** نیز معتقد است عقل، اجماع و اخبار بر این مسئله دلالت دارند.^۴ محقق

۱. محقق کرکی، رساله فی صلوة الجمعة، وسائل المحقق الكرکی، المجموعة الاولى، ص ۱۴۲.

۲. ملا احمد نراقی، **عوائد الایام**، عائدة ۵۴، ص ۵۳۶: «الدلیل علیه [کل ما کان للنبی و الامام فیہ الولاية للفقیه ایضا ذلک] بعد ظاهر الاجماع، بحیث یظهر منهم کونه من المسلمات ...»

برای ادعای اجماع همچنین رجوع کنید به فخرالمحققین، **ایضاح الفوائد**، ج ۱، ص ۳۹۸. فاضل مقداد، **التنقیح الرائع**، ج ۱، ص ۵۹۶. الشہید الثاني، **الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة**، ج ۲، ص ۴۱۷. **مسالك الافهام فی شرح شرائع الاسلام**، ج ۱، ص ۳۵۲. سید علی طباطبایی، **ریاض المسائل**، ج ۲، ص ۳۸۸. محقق اردبیلی، **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان**، ج ۷، ص ۵۶۷ و شیخ جعفر، **کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء**، ص ۴۲۰.

۳. شیخ محمد حسن نجفی، **جواهر الکلام**، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۴. جواد بن محمد حسینی عاملی، **مفتاح الکرامه**، ج ۱۰، ص ۲۱.

۱. حاج آقا رضا همدانی، **مصباح الفقیه**، کتاب الخمس، ج ۱۴، ص ۲۹۱.

۲. میرعبدالفتاح حسینی مراغی، **العناوین**، ص ۳۵۴ (چاپ سنگی).

۳. ملا آقا دربندی، **خزائن الاحکام**، فاقد شماره صفحه، ورق دوم بحث ولایة الفقهاء.

۴. شیخ محمد تقی نجفی، **رساله ولایة الحاكم الفقیه**، در کتاب حکم نافذ آقا نجفی، ص ۲۳۹.

معقد بعضی از اجماعهای یاد شده از حیث اینکه محدوده آن امور حسبیه است یا امور عامه، مجمل است. به هر حال بر فرض پذیرش اجماع بر ولایت فقیه در امور حسبیه، ولایت فقیه بر مردم در امور عامه قطعاً اجماعی نیست. و آنچه مورد نظر حکومت ولایی است، ولایت عامه بلکه مطلقه فقیه است نه ولایت در امور حسبیه.

فقیهان یا ولایت تدبیری بر اموال و انفس، مسئله‌ای مستحدث و متعلق به قرون اخیر است. در چنین مسئله‌ای اجماع، دلیل محسوب نمی‌شود. و کاشف از قول معصوم علیه السلام نیست.

سوم. بسیار مستبعد است که اجماعات ادعا شده از قبیل اجماع دخولی و یا تشریفی باشند، چرا که در عصر غیبت چنین ادعایی جداً موهون است. این اجماعات یا اجماع لطفی است یا اجماع حدسی. اجماع لطفی باطل است و اجماع حدسی نیز غالباً غیرمسلم است.^۱ بنابراین این اجماعات، کاشف از قول معصوم علیه السلام نمی‌تواند باشد.

چهارم. در مسئله‌ای که جمع کثیری از فقیهان اختلاف نظر دارند،^۲ ادعای اجماع چگونه می‌تواند معتبر باشد؟ ولایت فقیه در هیچ مرتبه‌ای (امور حسبیه، امور عامه، مطلقه) اجماعی نیست، آنچه مورد پذیرش تمامی فقیهان است، جواز تصرف فقیه از باب قدر متیقن در امور حسبیه است نه ولایت فقیه در امور حسبیه. جمعی از فقیهان از جمله آخوند خراسانی صاحب کفایه، (م ۱۳۲۹ ق)، آیت‌الله حکیم (م ۱۳۹۰ ق)، آیت‌الله سید احمد خوانساری (م ۱۴۰۵ ق) و آیت‌الله خویی (م ۱۴۱۲ ق) رضوان‌الله علیهم منکر ولایت فقیه حتی در امور حسبیه هستند.^۳ ضمناً

۱. رجوع کنید به آخوند خراسانی، *کفایة الاصول*، ص ۲۸۹ (طبع آل بیت (ع)).

۲. «ولایت مجتهد که مورد سؤال است از روز اول میان خود مجتهدین مورد بحث بوده هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او» امام خمینی، *کشف الاسرار*، ص ۱۸۵.

۳. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، *حاشیة کتاب المکاسب*، ص ۱۹۶. آیت‌الله سید محسن حکیم، *نهج الفقاهة*، ص ۳۰۰. آیت‌الله سید احمد خوانساری، *جامع المدارک فی شرح المختصر المنافع*، ج ۳، ص ۱۰۰. آیت‌الله سید ابوالقاسم موسوی خویی، *مصباح الفقاهة*، ج ۵، ص ۵۲. به نظر مرحوم آیت‌الله خویی: «ولایت در زمان غیبت با هیچ دلیلی برای فقها اثبات نمی‌شود. ولایت تنها اختصاص به پیامبر (ص) و ائمه (ع) دارد. آنچه از

← روایات برای فقیهان اثبات می‌شود دو امر است: نفوذ قضاوت و حجیت فتوای ایشان. اما حق تصرف در مال قاصران و غیر ایشان که از شئون ولایت است ندارند، مگر در امور حسبیه. فقیه در این محدوده (امور حسبیه) ولایت دارد، اما نه به معنای ادعا شده، بلکه به معنای نفوذ تصرفاتش یا تصرفات وکیلش و نیز منعزل شدن وکیل با موت فقیه، و این از باب اخذ به قدر متیقن است ... قدر متیقن کسانی که مالک حقیقی (خداوند) راضی به تصرفاتشان است، فقیهان جامع الشرائط می‌باشند، بنابراین آنچه برای فقیه ثابت می‌باشد، جواز تصرف است نه ولایت. «التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد و التقليد، تقریر اباحت به قلم آیت‌الله شهید میرزا علی غروی تبریزی، ص ۴۲۴.

عقلی محض بر ولایت فقیه بر مردم می‌پردازیم.

امام خمینی قدس سره الشریف قبل از بحث از ادله نقلی ولایت فقیه بر مردم، در ضمن اقامه دلیل عقلی نگاشته‌اند: «ادله امامت عیناً دلیل بر لزوم حکومت بعد از غیبت ولی‌امر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.»^۱

استاد محترم آیت‌الله جوادی آملی دام ظلّه بیش از دیگران در اقامه دلیل عقلی بر ولایت فقیه بر مردم کوشیده‌اند به ویژه اینکه ایشان مسئله ولایت فقیه بر مردم را نیز کلامی دانسته‌اند، لذا ادله عقلی بر این اساس اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. بیانات معظم له را می‌توان توضیح و تبیین عالمانه جمله پیش گفته استادشان امام خمینی قدس سره دانست:

اول. «مسئله ولایت فقیه شعاعی از مسئله امامت امامان معصوم علیهم‌السلام است و در برخی از مبادی و براهین همتای آن می‌باشد.»^۲

دوم. «همه براهین امامت برای اثبات نیابت عامه در عصر غیبت جاری است، زیرا هم نظام اصلح و احسن جوامع بشری که هدف آفرینش جهان عینی است و هم قاعده لطف که هر دو به حکمت خدای سبحان مستندند اقتضاء دارد که در عصر احتجاج جامعه از ظهور امام معصوم علیه‌السلام شعاع نیابت آن حضرت بر مردم بتابد.»^۳

سوم. «همه براهین عقلی که ضرورت نیاز جامعه به عنصر فاعلی نظم صحیح را ثابت می‌نمود در زمان غیبت ولی عصر (عج) برای تثبیت نایب

فصل بیست و سوم

ادله عقلی محض بر ولایت فقیه

مراد از دلیل عقلی، دلیلی است که حداقل یکی از مقدمات آن عقلی باشد، لذا ادله عقلی - چه در فقه و چه در کلام - به دو قسم تقسیم می‌شوند: قسم اول دلیل عقلی مستقل و محض، و قسم دوم دلیل عقلی غیر مستقل یا دلیل مرکب از عقل و نقل. در قسم اول کلیه مقدمات عقلی هستند و عقل بدون استناد به نقل یا هر منبع دیگری مطلوب را اثبات می‌نماید. اما در قسم دوم، بعضی از مقدمات عقلی و بعضی نقلی است. در ولایت فقیه بر مردم، به هر دو نوع دلیل عقلی استناد شده است، هرچند استناد به دلیل عقلی غیرمستقل بیشتر است. محقق نراقی، شیخ عبدالله ممقانی، آیت‌الله بروجرودی، امام خمینی رضوان الله علیهم اجمعین از جمله فقیهانی هستند که در استدلال بر ولایت فقیه بر مردم، به دلیل عقلی استناد کرده‌اند. بحث در دو مقام عرضه می‌شود: مقام اول، بررسی ادله عقلی محض بر ولایت فقیه بر مردم، و مقام دوم، بررسی ادله مرکب از عقل و نقل بر ولایت فقیه بر مردم. در هر دو مقام ضمن تفکیک ادله از یکدیگر و جداسازی تقریرهای متفاوت یک دلیل، نخست دلیل با تمایز مقدمات منطقی آن از یکدیگر تقریر می‌شود، آنگاه هر مقدمه مورد بررسی و تحلیل انتقادی قرار می‌گیرد. در این فصل به تحلیل و نقد ادله

۱. «فما هو دلیل الامامة بعينه دلیل علی لزوم الحكومة بعد غيبة ولی‌الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف»، امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱.

۲. استاد آیت‌الله شیخ عبدالله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، مقاله ولایت و امامت، ص ۱۲۳.

۳. پیشین، ص ۱۳۶.

۲. ولی فقیه علاوه بر امتیازات تشریعی، به لحاظ تکوینی یعنی در خلقت و آفرینش نیز از دیگر مردم ممتاز است، آفرینش فقیه جامع شرایط ولایت همانند نصب او به ولایت، بر خداوند واجب است، (از باب لطف متکلمانه یا به اقتضای حکمت الهی فیلسوفانه). این تلقی (امتیاز تکوینی ولی فقیه) اساس «نظریه کشف» است که در بحث از محور انتصاب به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

از آنجا که امامت و نبوت عامه در ادله عقلی مشترکند، بر این اصل اعتقادی، مجموعاً سه دلیل عقلی اقامه شده است. ما پس از تقریر مستقل هر یک از ادله عقلی امامت (و نبوت) به چگونگی تطبیق آن بر مسئله ولایت فقیه بر مردم خواهیم پرداخت.

دلیل اول. برهان مبتنی بر نظم اجتماعی

این برهان همان استدلال مشهور فلاسفه بر نبوت است. از جمله متقدمین شیخ‌الرئیس ابن سینا در الهیات شفاء^۱ و از میان متأخرین علامه طباطبایی رضوان‌الله علیه^۲ در اثبات نبوت به آن استناد کرده‌اند. این برهان با تفکیک مقدماتش به این شرح است:

مقدمه اول. انسان اجتماعی است. اختلاف و تنازع، طبیعی اجتماع انسانی است.

مقدمه دوم. رفع اختلاف و نظم اجتماعی نیازمند قانون و مجری قانون (سان) است.

۱. ابن سینا، *الالهیات من الشفاء*، المقالة العاشرة، الفصل الثانی فی اثبات النبوة وکیفیه دعوة النبی الى الله و المعاد الیه، ص ۴۴۱.

۲. علامه سید محمد حسین طباطبایی، رساله وحی یا شعور مرموز، *بررسیهای اسلامی*، ج ۱، ص ۲۳۳-۲۴۸. و نیز رجوع کنید به *المیزان فی تفسیر القرآن*، ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره، ج ۲، ص ۱۱۱-۱۳۵.

یا نماینده آن حضرت اقامه می‌شود.^۱

چهارم. «جریان زعامت در عصر غیبت نیز با هر سه صنف [دلیل] قابل استدلال است. قسم اول عقلی محض بود [قسم دوم دلیل ملحق از عقل و نقل، قسم سوم: دلیل نقلی محض]... محور برهان عقلی محض بر ولایت فقیه همانا ضرورت نظم جامعه اسلامی است با توجه به همه عناصر اصلی آن، بخشی از آن به علم کلام برمی‌گشت و بخش دیگر آن به فقه مرتبط می‌شد.»^۲

پنجم. «مقتضای صنف اول از ادله عقلی محض همانا این است که ولایت فقیه به عنوان تداوم امامت امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشد، یعنی هم آفرینش و ایجاد تکوینی فقیهان واجد شرایط در عصر غیبت به مقتضای حکمت الهی بر مبنای حکیمان، یا قاعده لطف متکلمان واجب است، منتها به نحو «وجوب عن الله» نه «وجوب علی الله»، و هم دستور و نصب تشریعی آنان برابر همین تعبیرهای یاد شده لازم است و ممکن نیست خللی در اصل آن تکوین و یا این تشریع راه یابد، و اگر چند روزی خلایق مشاهده گردد همانند دوران فترت در سلسله جلیله انبیاء علیهم السلام است که گزندی به جایی نمی‌رسد.»^۳

قبل از بررسی تفصیلی ادله عقلی محض بر ولایت فقیه توجه به چند نکته مستفاد از بیانات پیش گفته استاد محترم لازم است:

۱. از جمله براهین امامت، دو برهان بر ولایت فقیه بر مردم دلالت دارد: یکی برهان مبتنی بر نظم اجتماعی (عبارات سوم و چهارم) و دیگری برهان مبتنی بر قاعده لطف یا مقتضای حکمت الهی (عبارات دوم و پنجم).

۱. پیشین، ص ۱۴۲.

۲. پیشین، ص ۱۴۵.

۳. پیشین، ص ۱۶۳.

اول. تأکید این برهان بر زندگی دنیا و احتیاج زندگی دنیوی به قوانین است و تنها ناظر بر مصالح اجتماعی دنیا است و در آن موضوع کمال انسان و حیات ابدی و ابعاد اخروی رفتار انسانی اخذ نشده است.^۱

دوم. این برهان مبتنی بر عصمت قانون است، لازمه عصمت قانون، عصمت آورنده قانون (پیامبر)^۲ و هکذا عصمت مبین و مفصل قانون (امام علی علیه السلام) است. مرجع رفع اختلاف و عامل نظم اجتماع در این برهان، قانون معصوم و مجری معصوم است، بشر قدرت وضع چنین قانونی را ندارد، هکذا توان شناخت مجری آن را نیز ندارد، اگر تنها قانون معصوم در دست باشد، اما در مجری شرط عصمت را لازم ندانیم، اولاً چه تضمینی داریم که براساس این برهان اختلاف مرتفع شود؟ ثانیاً بدون نیاز به شرط عصمت در مجری، انسان قادر بر انتخاب و تعیین وی است و نیازی به نص و نصب وی از جانب خداوند نخواهد بود، ثالثاً از آنجا که برهان عقلی تخصیص بردار نیست، اگر در عصر غیبت اداره جامعه و نظم اجتماعی بدون مجری معصوم میسر باشد، در اعصار دیگر نیز چنین امری ممتنع نخواهد بود. رابعاً حتی اگر گفته شود عصمت بر سبیل ترتب شرط است (یعنی اگر به معصوم دسترسی باشد مجری غیر معصوم پذیرفته نیست، اما اگر در دسترس نبود عصمت شرط نیست) پاسخ داده می شود که بر این اساس بدون عصمت نیز رفع اختلاف و نظم میسر است، یعنی عصمت شرط نیست، خامساً از دو حال خارج نیست اگر عصمت مجری شرط جریان برهان است، لازمه آن این است که تطبیق آن در عصر غیبت و بر ولایت فقیه نادرست باشد و اگر عصمت مجری شرط

مقدمه سوم. بشر خود قدرت وضع قوانینی که موجب سعادت در زندگی اجتماعی او بگردد را ندارد.

مقدمه چهارم. این قانون تنها برخاسته از وحی یعنی دین است و لازمه اینکه متن دین به طور کامل به آدمیان برسد این است که آورنده و حافظ آن نیز معصوم باشد.^۱

با ضمیمه کردن مقدمه دیگری این برهان بر امامت نیز دلالت می کند: مقدمه پنجم. تفصیل تعالیم خداوند و رسول ﷺ (یعنی قوانین دینی) و تبیین آنها نیازمند امام معصوم است.^۲

واضح است که سه مقدمه اول این برهان، عام است، اما دو مقدمه اخیر آن مختص معصومین علیهم السلام است. لذا برای تطبیق آن بر ولی فقیه دو مقدمه اخیر اینگونه بازسازی شده است:

«هدایت نوع انسان نه بدون وحی الهی میسر است و نه بدون رهبر وحی شناس و عامل به آن. یعنی تنها نزول وحی و القاء مجموع قوانین به صورت کتاب آسمانی توسط فرشته کافی نیست، بلکه وجود انسانی که مستقیماً و بلاواسطه حامل آن وحی باشد و یا غیر مستقیم و مع الواسطه، حافظ و مجری آن باشد ضروری است وگرنه همان محذور هرج و مرج لازم می آید ... بنابراین برای عنصر فاعلی جامعه تصور نائب یا نماینده رواست گرچه برای عنصر صوری یعنی وحی الهی تصور بدل یا عوض نارواست، زیرا با حفظ اصل لایزال نوبت به غیر نمی رسد.»^۳

درباره این دلیل و تطبیق آن بر ولایت فقیه تأملات زیر رواست:

۱. برای آشنایی با تقریر مختصر برهان رجوع کنید به استاد محمدتقی مصباح یزدی، راهنماشناسی، ص ۳۷.

۲. رجوع کنید به آیت الله مصباح یزدی، راهنماشناسی، ص ۴۲۷.

۳. استاد آیت الله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۳۲.

۱. آیت الله مصباح یزدی، راهنماشناسی، ص ۳۸.

۲. علامه طباطبائی، رساله وحی یا شعور مرموز، بررسیهای اسلامی، ج ۱، ص ۲۴۴، ۹. انبیاء معصوم هستند.)

اثبات می‌کند که نایب و نماینده معصوم، حافظ و مجری قانون دینی باشد، اینکه نایب و نماینده معصوم کیست، از عهده عقل بیرون است و اثبات آن با نقل است، اولاً در این صورت برهان دیگر عقلی محض نیست، ثانیاً عدم اعتبار ادله نقلی در اثبات نیابت سیاسی را در گذشته خاطرنشان ساختیم. ثالثاً اینکه این نیابت و نمایندگی به عنوان «ولایت شرعی بر مردم» است از عهده عقل بیرون است و این دلیل عاجز از اثبات آن است.

دلیل دوم. برهان مبتنی بر قاعده لطف

متکلمین برای اثبات نبوت و امامت به قاعده لطف تمسک کرده‌اند. برخی حکما نیز با تبدیل لطف به مقتضای حکمت، آن را مستند اثبات نبوت و امامت قرار داده‌اند، این برهان با تفکیک مقدماتش به شرح ذیل است:

مقدمه اول. قاعده لطف، هر آنچه صلاحیت داشته باشد که با آن مکلف اقرب به طاعت و ابعاد از معصیت باشد، به شرطی که به حدّ الجاء و اجبار نرسد و اگر فوت شود غرض نیز فوت شود، از باب لطف (یا به مقتضای حکمت) بر خداوند واجب است.^۱

مقدمه دوم. بعثت و ارسال رسل از مصادیق قاعده لطف است.^۲ امامت نیز همچون نبوت از دیگر مصادیق لطف است.^۳

۱. برای آشنایی با قاعده لطف رجوع کنید به آیت‌الله سید محسن خرازی، رساله قاعده اللطف، مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، شماره ۳۵، (قم ۱۴۱۳ ق) و آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی، الالهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، شیخ حسن محمد مکی عاملی، ج ۲، ص ۴۷-۵۴.

۲. رجوع کنید به محقق نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، شرح علامه حلی، کشف المرآة، ص ۳۴۷-۳۴۸. ملا عبدالرزاق لاهیجی، سرمایه ایمان، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۳. «الامام لطف فیجب نصبه علی الله تعالی تحصیلاً للغرض» نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، شرح علامه حلی، کشف المرآة، ص ۲۶۲. آیت‌الله شیخ محمدرضا مظفر، عقاید الامامیه، ص ۶۵-۶۶.

اقامه برهان نباشد، در این صورت با چنین برهانی نمی‌توان مقام نبوت یا امامت را اثبات کرد؛ با آن تنها می‌توان بر زعامت سیاسی استدلال کرد. به عبارت دیگر اگر چنین برهانی اثبات نبوت یا امامت کند، بر ولایت فقیه دلالت ندارد و اگر با آن بتوان ولایت فقیه را اثبات کرد، از اثبات نبوت و امامت عاجز است. (دقت شود).

سوم. اگر نظم اجتماعی مطلوب بدون مجری معصوم میسر است و افراد غیرمعصوم می‌توانند جامعه را اداره کنند، اولاً آیا چنین ادعایی در زمان رحلت پیامبر ﷺ نیز قابل اقامه نیست؟ آیا لازمه اثبات عقلی ولایت فقیه در عصر غیبت نفی لزوم عصمت (حداقل برای تأمین نظم) امام نیست؟ ثانیاً آیا با چنین ادعایی فلسفه غیبت امام (عج) مخدوش نمی‌شود؟ اگر نظم اجتماعی مطلوب و رفع اختلاف کامل، فارغ از خوف بدون حضور ایشان میسر است، پس (حداقل در صحنه اجتماع) چه نیازی به امام غائب و چه دلیلی برای عدم ظهور؟ تنها راه‌گریز از اشکال، تعبدی دانستن این امر اعتقادی است. قبول تطبیق این برهان بر ولایت فقیه، به تجدیدنظر در اعتقادات اساسی شیعه می‌انجامد، برهان عقلی به اجازه قائلان خود پیش نمی‌رود، بلکه در صورت صحت می‌باید تمام ملازمات عقلی آن را نیز بپذیرند. حق مطلب این است که این برهان بر فرض تمامیت قابل تطبیق بر غیرمعصوم نیست. با برهان واحد نمی‌توان هم نبوت و امامت معصوم را اثبات کرد هم ولایت فقیه در عصر غیبت را، در این صورت یا برهان بر بیش از زعامت سیاسی دلالت ندارد (و لذا با آن نبوت و امامت اثبات نمی‌شود) و یا عصمت در آن تعیین‌کننده است (و لذا به ولایت فقیه دلالت ندارد).

چهارم. بر فرض اغماض از تمام اشکالات سابق، و بر فرض تمامیت مقدمه بازسازی شده برای تطبیق برهان بر ولایت فقیه، این برهان صرفاً

لطف بر فرض تمامیت کبرای آن تنها بر مصادیق مقطوع از جمله بعثت انبیاء و امامت ائمه علیهم السلام قابل تطبیق است.^۱ امر به معروف و نهی از منکر از مصادیق مشکوک و اختلافی قاعده لطف است. اگر امر به معروف و نهی از منکر از مصادیق مشکوک و اختلافی قاعده لطف باشد، ولایت فقیه بر مردم (که از مصادیق قطعی امر به معروف و نهی از منکر است) به طریق اولی از مصادیق مشکوک و اختلافی آن قاعده خواهد بود.

سوم. قاعده لطف یا مقتضای حکمت، تنها در موردی تطبیق می شود که منحصر به فرد باشد، به عبارت فنی با فوت آن، غرض نیز فوت شود، ولایت فقیه بر مردم زمانی بر اساس این برهان عقلی اثبات می شود که انتظام دنیای مردم بر مبنای دین، جز با ولایت انتصابی فقیه بر مردم سامان نیابد، به عبارت دیگر تمامیت مقدمه اول و تطبیق قاعده لطف بر مسئله، تنها در صورتی است که ولایت انتصابی فقیه، راه منحصر به فرد اقامه دین در جامعه و برپایی حکومت دینی باشد، اما اگر برای انتظام دینی دنیای مردم و اقامه دین در جامعه راههای بدیل به دست آوردیم، این برهان مخدوش می شود. به عنوان مثال حکومت دینی با انتخاب فقیه از سوی مردم (وکالت فقیه یا ولایت انتخابی مقیده فقیه) یا انتخاب مؤمن کاردان از سوی مردم با نظارت فقیه نیز قابل اقامه است.^۲

برای اثبات ولایت فقیه با تمسک به این برهان، با توسعه مقدمه دوم آن، ولایت فقیه نیز از مصادیق قاعده لطف یا حکمت دانسته شده است: «هم آفرینش و ایجاد تکوینی فقیهان واجد شرایط در عصر غیبت به مقتضای حکمت الهی بر مبنای حکیمان یا قاعده لطف متکلمان واجب است ... و هم دستور و نصب تشریعی آنان برابر همین تعبیرهای یاد شده لازم است.»^۱

برهان فوق برای اثبات ولایت فقیه بر مردم، مبتلا به اشکالات ذیل است:

اول. قاعده لطف حداقل براساس تقریر متکلمین (به ویژه اگر به تحسین و تقبیح عقلایی استناد شود) ناتمام است.^۲

دوم. ولایت فقیه بر مردم به ویژه جهت تطبیق لطف مقرب بر آن از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر محسوب می شود. اگرچه بعضی فقها امر به معروف و نهی از منکر را از مصادیق لطف شمرده و به وجوب عقلی آن قائل شده اند،^۳ اما جمع کثیری از فقیهان از جمله سید مرتضی، ابن ادریس، نصیرالدین طوسی، محقق کرکی و صاحب جواهر (رضوان الله علیهم) بر نفی وجوب عقلی و مستند آن، دلیل اقامه کرده اند.^۴ قاعده

۱. آیت الله جوادی آملی، *پیرامون وحی و رهبری*، ص ۱۶۳، و نیز رجوع کنید به ص ۱۴۲.

۲. «اثبات مقدمات براهین متکلمین مشکل است و به راحتی قابل اثبات نیست»، آیت الله مصباح یزدی، *راهنماشناسی*، ص ۳۷.

۳. شیخ طوسی، *الاقتصاد*، ص ۱۴۷، شهید اول، *الدروس الشرعیه*، ص ۱۶۵، شهید ثانی، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه*، ج ۱، ص ۱۹۲. شیخ جعفر، *کشف الغطاء عن مهمات الشریعته الغراء*، ص ۴۱۹. رجوع کنید به آیت الله سید محسن خرازی، *الامر بالمعروف والنهی عن المنکر*، ص ۳۲-۴۰.

۴. «دعوی ان ایجابهما من اللطف الذی یصل العقل الی وجوبه علیه جل شأنه واضحة المنع لوضوح الاکتفاء من الله تعالی بالترغیب و الترهیب و نحو همامما یقرّب معه العبد الی ...»

← الطاعة و یبعد عن المعصية دون الاجراء فی فعل الواجب و ترک المحرم ... و العمدة الوجدان ضرورة عدم وصول العقل الی ذلک علی وجه یتربّ علیه الذم و العقاب، نعم یمکن دعوی وصوله الی الرجحان فی الجملة لاعلی الوجه المزبور» شیخ محمد حسن نجفی، *جواهر الکلام*، ج ۲۱، ص ۳۵۸-۳۵۹.

۱. «فاللازم هو الاخذ بما فی الموارد المعلومة دون المشکوکة» آیت الله سید محسن خرازی، *رسالة قاعدة اللطف*، ص ۵۵.

۲. رجوع کنید به کتاب *نظریه های دولت در فقه شیعه*، به همین قلم، چاپ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۷۶.

دلیل سوم

از جمله براهین ضرورت نبوت، برهان عقلی ذیل است:

مقدمه اول. هدف از خلقت انسان، تکامل اختیاری اوست.

مقدمه دوم. تکامل انسان به جز از راه افعال اختیاری حاصل نمی شود، اختیاری بودن اعمال هم در گرو شناخت است.

مقدمه سوم. شناختهای عادی انسان که از طریق عقل و حس به دست می آید برای تشخیص راه کمال و سعادت کافی نیست. چرا که در کمال ابدی و زندگی جاودانه راه تجربه مسدود است.

مقدمه چهارم. مقتضای حکمت الهی این است که برای تحقق غرض خلقت، راهی غیر از حس و عقل در اختیار انسان قرار گیرد تا انتخاب آگاهانه‌ای که برای کمال انسان لازم است صورت پذیرد و انسان به کمال مطلوب نائل آید. این راه همان وحی و نبوت است.^۱

این برهان علی‌رغم اشتراک با بعضی مقدمات دو برهان پیشین، از اشکالات وارد بر آنها مبرا است.

واضح است که این برهان که از قوی‌ترین براهین اقامه شده بر نبوت است قابل تطبیق بر ولایت فقیه بر مردم نیست و ظاهراً تاکنون نیز چنین ادعایی نشده است.

اما از جمله براهین عقلی امامت می‌توان به برهان ذیل اشاره کرد:

مقدمه اول. ضرورت نبوت، برای اینکه نقض غرض از خلقت انسان پیش نیاید، خدا راه دیگری به نام وحی در اختیار انسان قرار می‌دهد تا از آن راه، به سعادت دنیا و آخرت پی ببرد و بتواند کمال اختیاری پیدا کند.

مقدمه دوم. حکمت ختم نبوت، اگر آخرین دین، دینی باشد که تا پایان جهان، نیازهای همه مردم را پاسخگو باشد یعنی هم جاودانی و هم

جهانی باشد، عقل ضرورتی برای بعثت پیامبر جدید نمی‌یابد. اسلام اینگونه است یعنی خاتم ادیان است، دین همگانی و جاودانی است لذا در معرض تحریف و تغییر واقع نمی‌شود.

مقدمه سوم. علی‌رغم اینکه قرآن - معجزه خالد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله - محفوظ و بدون تحریف است و تمامی حقائق لازم برای هدایت بشر در آن هست، اما براساس حکمت الهی این حقائق به طور اجمال و به شکل کلی در قرآن کریم بیان شده است. مقام تعلیم از آن پیامبر بوده است. اما بیانات پیامبر در تفصیل و تبیین مراد الهی اولاً مصون از تحریف نبوده است؛ ثانیاً پیامبر تمام تفصیلات و تبیینهای لازم را برای مردم بیان فرموده‌اند.

مقدمه چهارم. اگر خداوند جانشینانی برای پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نکند که آنان وظیفه تبیین و تفصیل محتوای وحی را به عهده بگیرند، نقض غرض بعثت لازم می‌آید. پس امامت مجوز ختم نبوت است.

مقدمه پنجم. بیان‌کننده محتوای وحی، اگر علمش علم عادی باشد دچار لغزش و خطا می‌گردد و لذا تبیین او حجت نخواهد بود. پس مبین می‌باید مانند پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم از خطا و دارای علم خداداد باشد.

مقدمه ششم. از آنجا که برهان عقلی بر اشخاص پیاده نمی‌شود و نتیجه برهان همواره کلی و ضروری است نه جزئی و شخصی، تعیین اشخاص ائمه علیهم السلام و عدد آنها از توان عقل و تشخیص انسان بیرون است و به عهده نقل قطعی است.^۱

این برهان از دیگر براهین اقامه شده در کتابهای کلامی سنتی کامل‌تر است و از اشکالات وارد بر آن مبرا است. در این برهان امامت در معنای جامع خودش یعنی جانشینی در همه مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله به استثنای نبوت

۱. پیشین، بحث دلیل عقلی ضرورت امامت، ص ۴۲۲-۴۳۴.

۱. استاد آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، راهنماشناسی، ص ۳۹-۶۴.

ملحوظ شده، و رمز اساسی نیاز دائمی جامعه به امام که همانا تبیین و تفصیل معصومانه وحی است، محور برهان قرار گرفته است. واضح است که این برهان به هیچ وجه بر ولایت فقیه بر مردم قابل تطبیق نیست و ظاهراً تاکنون نیز چنین ادعایی نشده است. لذا اینکه ادعا شده است «همه براهین امامت برای اثبات نیابت عامه در عصر غیبت جاری است»^۱ تمام نیست.

وجه اساسی نیاز به امام، نظم اجتماعی نیست تا به برهان اول تمسک شود، ولایت فقیه بر مردم نیز طریق منحصر حکومت اسلامی نیست، تا با تمسک به برهان دوم قاعده لطف یا مقتضای حکمت را بر آن تطبیق نماییم، بلکه همچون برهان سوم بر ضرورت نبوت و امامت می باید به محور اصلی و اساسی نیاز به پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام توجه کرد و از صفات لازم عصمت و علم غیب در ایفای وظیفه الهی نبوت و امامت غفلت نکرد. برای حل مشکلات عصر غیبت - که راه‌حلهای متقن بدیل در آنها یافت می شود - نباید مسائل بنیادین اعتقادی را تنزل داد و برای اثبات نیابت فقیه از اعتبار عصمت و علم غیب منوب عنه هزینه کرد. نتیجه. ولایت فقیه بر مردم فاقد مستند معتبر عقلی محض است.

فصل بیست و چهارم

ادله عقلی غیرمستقل بر ولایت فقیه

مراد از ادله عقلی غیرمستقل مرکب، ادله‌ای است که حداقل یک مقدمه آنها عقلی است، در عین حال حداقل یک مقدمه آنها نیز نقلی است، یعنی ادله مرکب از مقدمات عقلی و نقلی. با عنایت به اینکه نه عقل محض توانست ولایت فقیه بر مردم را اثبات کند نه نقل محض، می باید به ادله ملفف از عقل و نقل رجوع کرد. از دلیل عقلی غیرمستقل مرکب، تقریرات مختلفی ارائه شده است، ما چهار تقریر را به ترتیب زمان اقامه، گزارش و سپس تحلیل می کنیم.

دلیل اول.

محقق نراقی (م ۱۲۴۵ ه.ق.) نخستین فقیهی است که بر ولایت فقیه بر مردم، دلیل عقلی اقامه کرده است. از دیدگاه نراقی فقیهان در دو امر ولایت دارند: یکی در آنچه پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام بر آن ولایت دارند، مگر آنچه دلیل آن را خارج کرده باشد. دیگری هر آنچه که به نحوی از انحاء به دین و دنیای مردم تعلق دارد و عقلاً یا عادتاً یا شرعاً گریزی از آن نیست و از جانب شرع وظیفه فرد یا گروه خاصی تعیین نشده است. محقق نراقی بر امر دوم که همان ولایت انتصابی عامه فقیه است دلیل عقلی اقامه کرده است:

۱. پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۴۲.

اما مقدمه سوم ناتمام است، زیرا اوصاف جمیل و مزایای جلیل، دلیل بر نصب نمی شود. روایات مورد نظر محقق نراقی، رفعت شأن و علو مقام فقیهان را می رساند. از این روایات می توان معرفی فقیهان برای مناصب تبلیغ احکام شریعت، قضاوت در مرافعات و انجام امور حسبیه، و بر فرض تمامیت سند بعضی از آنها، صلاحیت برای احراز زعامت سیاسی را استفاده کرد، اما بنابراین فرض اخیر، اینکه تصدی این امور توسط فقیهان به انتخاب مردم یا وکالت از سوی شارع یا نصب است، هیچ یک با آن اوصاف جمیل و مزایای جلیل تلازمی ندارد و دلیل اعم از مدعی است.

اما مقدمه اول نیز مخدوش است، زیرا اولاً تمسک به مقتضای حکمت یا قاعده لطف – بر فرض تمامیت آن – برای اثبات ولایت انتصابی فقیه بر مردم در صورتی تمام است که غرض شارع حکیم جز از این طریق حاصل نشود. این غرض یعنی انتظام دنیای مردم بر اساس دین یا به بیان دیگر اقامه حکومت دینی به طرق دیگر نیز متصور است، به عنوان مثال ولایت انتخابی مقیده فقیه، وکالت فقیه از سوی مردم، نظارت فقیه و انتخاب مؤمن کاردان از سوی مردم و ... تاکنون هیچ دلیل عقلی و نقلی بر انحصار حکومت دینی از دیدگاه شیعه بر ولایت انتصابی مطلقه فقیه اقامه نشده است. مهم این است که دین اقامه شود و دنیای مردم با توجه به ضوابط دینی به احسن وجه اداره شود. اگر ولایت انتصابی فقیه تنها طریق حکومت اسلامی نیست، و اداره دینی جامعه از طریق دیگر نیز میسر است، بر شارع حکیم از باب لطف یا به مقتضای حکمت، نصب فقیهان به ولایت بر مردم واجب نیست؛ به علاوه چنین نصبی از طرق عقلی نیز اثبات نشده است.

ثانیاً مقدمه اول مبتنی بر یک پیش فرض اثبات نشده است و آن پیش

مقدمه اول. بی تردید در هر امری از امور که اینگونه [با دین و دنیای مردم آمیخته] باشد، بر خداوند رؤف حکیم [از باب قاعده لطف، واجب] است که والی، قیّم و متولّی آن را منصوب نماید.

مقدمه دوم. فرض بر این است که از جانب شارع دلیلی بر نصب شخص معین یا غیرمعین، یا نصب گروهی خاص، غیر از فقیه نداریم.

مقدمه سوم. در مورد فقیه، اوصاف جمیل و مزایای جلیلی وارد شده، و این همه برای اینکه از جانب شارع [به این مقام] منصوب شده باشد کافی است.^۱

مضمون مقدمه اول را در کلام صاحب جواهر(ره) نیز می توان مشاهده کرد. وی پس از اینکه نصب امام علیه السلام را به مقتضای قاعده لطف برای استقامت نظام نوع انسان لازم دانسته، افزوده است: «از جمله سیاسات واجب بر امام علیه السلام نصب مواردی است که نظام نوع انسانی بر آن متوقف است.^۲» به نظر بعضی فقهای معاصر «آنچنان که بر خداوند حکیم به مقتضای حکمت و قاعده لطف، نصب امام و حجت و والی بر بندگان واجب است، بر امام و والی نیز نصب قائم مقام در شهرهایی که از آنها غایب است و نیز در عصر غیبت واجب است.»^۳

از مقدمات سه گانه استدلال محقق نراقی، مقدمه اول عقلی است و مقدمات دوم و سوم نقلی. مقدمه دوم فارغ از استثنای ذیل آن – که مورد بحث است و نمی توان در اثباتش نتیجه را مفروض گرفت – تمام است و خدشه ای در آن نیست.

۱. ملا احمد نراقی، عوائد الایام، عائده ۵۴، ص ۵۳۸.

۲. شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۰-۱۱، «من السياسة الواجبة علی الامام (ع) نصب ما يستقیم به نظام نوع الانسان.»

۳. آیت الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، «ضرورة وجود الحكومة اوولایة الفقهاء فی عصر الغیبة»، ص ۱۲.

دو شأن دارد، یکی شأن اشراق و اضائه که به وجود شریفش متوقف است و دیگری شأن رفع فساد، ریشه کن کردن ظلم، جور و ردع ظالم، استیفای حق از مظلوم و اصلاح کار مردم. تحقق شأن دوم در حد کامل قابل نیابت نیست، اما تحقق بخشی از آن از قبیل دفع ظلم از بعضی مردم و حفظ جان، مال و آبروی آنها نیابت پذیر است. برای تحقق بخش اخیر، عقل مستقل به لزوم نصب نایب از جانب امام علیه السلام حکم می کند. آن وجود شریف ناظر به اعمال نایب خود است. اگر نصب مذکور نباشد، نظم عالم به هم می خورد، اخباری که متضمن حکمت نصب امام هستند، مؤید حکم عقل به مقتضای عموم علت هستند.

مقدمه پنجم. از آنجا که فقیهان عادل، اشرف افراد امت پس از امام علیه السلام هستند، نصب ایشان از جانب امام علیه السلام متعین است، چرا که رئیس باید اشرف از مرئوس باشد.

مقدمه ششم. از آنجا که امام علیه السلام از جانب خداوند سلطنت مطلقه بر رعیت دارد، و این سلطنت اعم از اوامر شرعی، عرفیه، اموال و انفس است، به حکم نیابت و قائم مقامی و حجیت از جانب امام علیه السلام این سلطنت برای فقیه عادل نیز ثابت است.^۱

مضمون این دلیل عقلی در بسیاری کتب فقهی به ویژه در آرای معاصرین قابل مشاهده است. مقدمه اول و دوم از موارد مورد اتفاق تمامی عقلا و صاحبان ادیان است. مقدمه اول پایه اول اصل آزادی و اختیار انسان است. هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و سرنوشت و مقدرات هر کسی به دست خود اوست. مقدمه دوم لزوم حکومت در جامعه را خاطر نشان می سازد. و در ضرورت آن تردیدی نیست. مقدمه

فرض این است که «اداره جامعه تنها با روش ولایت و قیمومت میسر است.» اگر قرار باشد فقیه عصر قاجاری از سلطنت مطلقه فتحعلی شاه قاجار، شاه ظالم را برداشته، فقیه عادل را جایگزین کند، اما در روش حکومت تجدید نظر ننماید، نتیجه همین قیمومت و ولایت است، اما در کجا اثبات کرده ایم که سلطنت، قیمومت و ولایت روش منحصر به فرد حکومت کردن است، آیا رابطه حکومت با مردم به روشهای دیگر میسر نیست؟ آیا ذهنیت فقیه در آگاهی از دیگر روشهای حکومتی در اینگونه استنتاجات عقلی و حصرهای جزمی دخیل نیست؟ (دقت شود). به هر حال، این دلیل بر مطلوب دلالت ندارد.

دلیل دوم.

شیخ عبدالله ممقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱ ه.ق.) در رساله هدایة الانام فی حکم اموال الامام (ع) استدلال عقلی به شرح ذیل بر ولایت انتصابی فقیهان اقامه کرده است:

مقدمه اول. به حکم عقل مستقل، اصل اولی، عدم سلطنت احدی بر دیگران در نفس و مال و عرض آنها، و عدم لزوم انقیاد و اطاعت احدی از دیگران است.

مقدمه دوم. عقل مستقل به وجوب سایش بین عباد جهت رفع ظلم و فساد و اصلاح امور مردم و حفظ اموال خارج از سلطه صاحبانش حکم می کند، چرا که نظم عالم بر این امر مترتب است.

مقدمه سوم. این منصب شریف [سیاست و تدبیر اجتماع] برای نبی صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام ثابت است.

مقدمه چهارم. تردیدی نیست که بر امام لازم است در زمان غیبت مرجعی را برای عباد و رفع ظلم و فساد از ایشان نصب بفرماید. امام علیه السلام

۱. شیخ عبدالله ممقانی، رساله هدایة الانام فی حکم اموال الامام (ع)، چاپ سنگی، ۱۴۱-۱۴۲.

سوم نیز از مسلمات کلام و فقه اسلامی و ذیل آن از ضروریات کلام و فقه شیعی است.

مقدمه چهارم ممنوع است. تحقق شأن دوم امام علیه السلام در حدّ وسع بشری، اولاً منحصر به ولایت انتصابی فقیهان نیست، بلکه تدبیر اجتماعی و استقرار حکومت دینی از طرق دیگر نیز میسر است، با وجود طرق بدیل از قبیل وکالت فقیه از مردم، یا نظارت فقیه و تدبیر مؤمن کاردان منتخب مردم و... حکمت الهی و قاعده لطف، نصب فقیه عادل به ولایت بر مردم را ایجاب نمی‌کند.

ثانیاً، در بحث قبلی گذشت که تمسک به عقل مستقل برای اثبات ولایت انتصابی فقیهان تمام نیست و بعید است غیر از برهان مبتنی بر نظم اجتماعی و قاعده لطف، حکم دیگری از عقل مستقل و محض در این مسئله اراده شده باشد. نقد این احکام عقلی نیز به تفصیل گذشت.

ثالثاً اینکه «اگر نصب مذکور [نصب فقیهان به ولایت بر مردم] نباشد، نظم عالم به هم می‌خورد» عجیب است، واضح است که در دیگر ممالک که تدبیر امور اجتماعی به عهده فقیهان نیست، نه تنها نظم بر هم نخورده بلکه از حیث معیارهای دنیوی (از قبیل نظم) منظم‌تر از دیگر ممالک هستند.

اما مقدمه پنجم – محور فقاقت – تردیدی نیست که فقیهان، اشرف افراد امت پس از امام علیه السلام در تعلیم و ترویج احکام شرعی هستند، اما اینکه فقیهان از آن حیث که فقیه هستند اشرف افراد امت در دیگر امور از جمله در تدبیر اجتماع و سیاست بلاد و کشورداری هستند، مورد بحث است و عقلاً و نقلاً دلیلی بر آن اقامه نشده است. بلکه برخی از فقیهان به صراحت امتیاز فقها را در سیاست و تدبیر اجتماعی رد کرده‌اند، از جمله آیت‌الله محقق شیخ محمد حسین غروی اصفهانی رضوان الله علیه که از

استوانه‌های اصول فقه در قرن اخیر می‌باشد معتقد است که: «موکول کردن بعضی از اموری که در آنها چاره‌ای جز مراجعه به رئیس نیست [یعنی امور سیاسی] به نظری [رئیس] از این روست که نظر او تکمیل نقصان دیگران است و مانند چنین کارهایی متوقف بر نظر کسی است که بصیرت تامه بالاتر از آرای عامه به چنین اموری دارد. فقیه به واسطه فقیه بودنش در استنباط، اهل نظر محسوب می‌شود نه در امور متعلق به تنظیم امور شهرها، حفظ مرزها، اداره امور جهادی و دفاعی و امثال آن. پس معنی ندارد، اینگونه امور [امور سیاسی] را به فقیه به واسطه فقیه بودنش موکول کنیم، اینکه خداوند این امور را به امام علیه السلام تفویض فرموده، زیرا ایشان به عقیده ما آگاه‌ترین مردم در سیاستها و احکام هستند، آنها که اینگونه نیستند، [علم غیب ندارند] با ایشان مقایسه نمی‌شوند.»^۱ شاگردان نامدار این عالم جلیل‌القدر یعنی علامه طباطبایی و آیت‌الله خویی رضوان الله علیهم نیز به همین رأی قائلند.^۲

مرحوم شیخ‌الفقهاء آیت‌الله اراکی قدس سرّه نیز در این زمینه نوشته است: «شأن فقیه جامع شرایط، اجرای حدود، افتاء، قضاوت، ولایت بر غائبان و قاصران است. این کجا و تصدی حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز فاسقان و کافران و اداره امور معاش و حفظ قلمرو و رفع سلطه کافران از ایشان کجا؟»^۳

۱. آیت‌الله شیخ محمد حسن غروی اصفهانی، (۱۲۹۶-۱۳۶۴ ه.ق.) حاشیه کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۲۱۴، (چاپ سنگی).

۲. علامه سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۸۳ سورة نساء، ج ۵، ص ۲۳. آیت‌الله سید ابوالقاسم موسوی خویی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، تقریر ابیاحث به قلم آیت‌الله شهید میرزا علی غروی تبریزی، کتاب الاجتهاد و التقلید، ص ۴۲۴.

۳. آیت‌الله شیخ محمد علی اراکی، المکاسب المحرمة، ص ۹۴. تفصیل آراء شیخ‌الفقهاء آیت‌الله اراکی و استادشان آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی ←

مهمل نگذاشته است، بلکه به شدت به آنها اهتمام ورزیده و احکام فراوانی را در این مجال تشریع کرده، و اجرای آنها را به سائیس مسلمین سپرده است.

مقدمه سوم. سائیس مسلمین در صدر اول [اسلام]، جز خود نبی ﷺ و خلفای پس از ایشان نبوده است. بعد از پیامبر ﷺ مرجع حق در امور اجتماعی ائمه اثنی عشره علیهم السلام بوده‌اند و سیاست و تدبیر جامعه از وظایف خاص ایشان بوده است، این معتقد شیعه و مرکوز در اذهان اصحاب بوده است.

مقدمه چهارم. مسائل سیاسی و تدبیر امور اجتماعی از مسائل مبتلا به همه زمانها و مکانهاست، در عصر حضور امامان علیهم السلام با توجه به تفرق پیروان اهل بیت علیهم السلام در شهرهای مختلف و عدم بسط ید ایشان، شیعیان، متمکن از رجوع دائم به ایشان نبوده‌اند، لذا قطع پیدا می‌کنیم که کبار اصحاب از قبیل زرارۀ بن اعین و محمد بن مسلم و امثال ایشان از تکلیف شیعه در این گونه امور و از مرجعی که در امور سیاست و تدبیر اجتماعی در غیاب ائمه علیهم السلام باید به وی مراجعه کرد پرسیده‌اند، و تردیدی نداریم که ائمه علیهم السلام نیز این امور کثیر البلوی را که شارع به اجمال آنها راضی نیست مهمل نگذاشته‌اند، بلکه کسانی را که باید شیعه در عدم تمکین از دسترس به امام علیهم السلام به ایشان مراجعه نمایند نصب فرموده‌اند، به ویژه با علم ایشان به عدم تمکین شیعیان از مراجعه به امامانشان و بالاخص عدم تمکین شیعیان در عصر غیبت که خود بارها به آن تنبّه داده بودند و شیعیان را آماده آن کرده بودند. آیا احدی احتمال می‌دهد که امامان علیهم السلام شیعه را از رجوع به طاغوتها و قضات جور نهی کرده باشند، با این همه سیاست را مهمل گذاشته باشند و فردی را در تدبیر سیاست و رفع خصومت و دیگر امور مهمی که شارع راضی به ترک آنان نیست تعیین

مقدمه ششم – قلمرو اختیارات حاکم اسلامی – در مباحث آینده به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت، اجمالاً اشاره می‌کنیم اولاً، ولایت مطلقه معصومان علیهم السلام از جانب برخی فقها از جمله آخوند خراسانی مورد مناقشه قرار گرفته است.^۱ ثانیاً به فرض اثبات ولایت مطلقه برای معصومان علیهم السلام سرایت این حکم به فقها محتاج خلع ید از دخالت علم غیب و ملکه عصمت در مسئله است. به هر حال اثبات این مقدمه در گرو تمامیت ادله نقلی آن است.

نتیجه. این دلیل نیز از اثبات ولایت انتصابی فقیهان ناتوان است.

دلیل سوم.

استاد اساتید ما مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین بروجردی اعلی الله مقامه الشریف (۱۲۹۲ – ۱۳۸۰ ه. ق) ضمن ناتمام دانستن ادله نقلی، دلیلی ملفق از عقل و نقل بر ولایت انتصابی عامه فقیهان اقامه کرده‌اند. این دلیل توسط مقرر دانشمند ایشان به مقدمات متمایز تفکیک شده است، خلاصه این دلیل به قرار ذیل است:

مقدمه اول. متصدی رفع نیازهای عمومی اجتماعی که حفظ نظام، متوقف بر آنهاست، سائیس اجتماع و قائد آن است.

مقدمه دوم. دین مقدس اسلام، اینگونه امور [عمومی اجتماعی] را

← مؤسس حوزه علمیه قم درباره ولایت فقیه در کتاب **البیع** ایشان نوشته شده است. اما آراء این دو فقیه بزرگوار در نقد ولایت انتصابی مطلقه فقیه از صفحه ۲۴ به بعد ج ۲ بدون هیچ توضیحی توسط مصحح یا ناشر حذف شده است. (قم، ۱۴۱۵ ه. ق) اینگونه مصلحت‌سنجیهای نابخردانه در انتشار ناقص میراث سلف صالح جداً محکوم است و از مصادیق کتمان حق محسوب می‌شود. وقتی با آثار فقهی آیت‌الله مؤسس و شیخ الفقهاء اینگونه برخورد می‌شود دیگران جای خود دارند. و الی الله المشتکی.

۱. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، حاشیه کتاب **المکاسب**، ص ۱۹۶.

باشند، مردم از میان خود، متصدی اجرای امور عمومی را با رعایت ضوابط شرعی (از جمله رعایت شرط فقاہت در مورد مسئولیت‌های خاصی از قبیل قضاوت و...) انتخاب کنند.

مقدمه سوم از مسلمات اندیشه اسلامی و بخش اخیر آن از مسلمات اندیشه شیعه است.

بحث اصلی در مقدمه چهارم است. به نظر آیت‌الله منتظری «اینکه اصحاب ائمه علیهم‌السلام در این امور سیاسی به ایشان مراجعه می‌کرده‌اند، محتاج تتبع است.»^۱ فارغ از اشکال فقیه عالیقدر، اینکه قطعاً روایاتی درباره تکلیف حکومت و سیاست در زمان غیبت بوده است، و قطعاً در آن روایات نظریه نصب از سوی امام‌الایالات ابراز شده، و قطعاً در آن روایات فقیهان به ولایت منصوب شده‌اند، احتمال در احتمال است، و قابل استناد فقهی نیست، هرچند قائل آن استاد فقیهان باشد. ضوابط فقهی - اصولی چنین احتمالاتی را بر نمی‌تابد. آیا چنین امر خطیری را می‌توان با این گونه احتمالات اثبات نمود؟ مبنای نصب تنها یک احتمال در پاسخ ائمه علیهم‌السلام است، احتمالات دیگری نیز مطرح است، مثلاً ائمه علیهم‌السلام با تکیه بر رعایت جهات کلی دین، سیاست و تدبیر امور جامعه را به مسلمانان واگذار کرده باشند و شکل حکومت و نحوه تعیین مسئولین را نیز در چارچوب احکام شرع انور به شرایط زمان و مکان و سیره عقلا موکول کرده باشند. به نظر استاد: «اگر طریق انعقاد ولایت منحصر در نصب از بالا باشد، این مقدمه صحیح است، اما اگر انتخاب مردم را در حکومت دینی دخیل دانستیم و معتقد شدیم در صورت ناتمام بودن ادله نصب، چه بسا ائمه علیهم‌السلام امور عمومی و سیاسی در عصر غیبت را به انتخاب مردم احاله

نکرده باشند؟ خلاصه ما قطع داریم اصحاب این گونه مسائل را از امامان پرسیده‌اند و ایشان نیز تکلیف را مشخص کرده‌اند، و افرادی را که برای تصدی این امور در زمان عدم تمکن امامان نصب کرده‌اند، منتهی این سؤال و جوابها از جوامع روایی که در دسترس ما است ساقط شده و از آنها جز روایت عمر بن حنظله و ابو‌خدیجه به ما نرسیده است.

مقدمه پنجم. با توجه به لزوم نصب از جانب ائمه علیهم‌السلام لامحاله فقیه برای این مقام متعین است، زیرا احدی به نصب غیر فقیه قائل نشده است. بنابراین امر دائر بین عدم نصب و بین نصب فقیه عادل است چون بطلان شق اول ثابت شد، نصب فقیه از امور قطعی است و مقبوله عمر بن حنظله شاهد بر این مطلب است.

مقدمه ششم. حوزه ولایت فقیه همه امور اجتماعی است، اموری که وظایف افراد خاصی محسوب نمی‌شود، و شارع نیز به اهمال آنها راضی نیست، چه در عصر حضور، چه در عصر غیبت.^۱

مقدمه اول فی الجمله پذیرفته است، الا اینکه متصدی امور عمومی لزوماً فرد نیست، می‌تواند دولت به معنای عامش باشد. در مقدمه دوم نیز این نکته گفتنی است که اولاً احکام عمومی و اجتماعی در بین تعالیم اسلام غیرقابل انکار است. ثانیاً برای اجرای بخشی از احکام اجتماعی از قبیل اجرای حدود، قضاوت و... شرایط ویژه‌ای از قبیل فقاہت لازم شمرده شده است، ثالثاً از این دو نکته نتیجه گرفته نمی‌شود که فقها به تصدی اجرای تمامی تعالیم اجتماعی اسلام منصوب شده‌اند، چرا که این احتمال جدی است که تمامی مردم مخاطب و مسئول اقامه دین در جامعه

۱. آیت‌الله سید محمد حسین بروجردی، *البدور الزاهر فی صلوة الجمعة والمسافر*، تقریر اب‌حاث به قلم شیخنا الاستاد آیت‌الله منتظری، قم، ۱۳۶۷ ه‍.ق؛ چاپ سوم، ۱۴۱۶، ص ۷۲-۷۹.

۱. استاد آیت‌الله منتظری، *دراسات فی ولاية الفقيه وفقه الدولة الاسلامية*، ج ۱، ص ۴۶۰.

ثانیاً حفظ نظام که از واجبات اکیده است و جلوگیری از اختلال امور مسلمین که از امور مبعوضه است، جز با والی و حکومت میسر نیست. ثالثاً حفظ مرزهای مسلمانان از تهاجم و نگهداری سرزمین اسلامی از سلطه تجاوزگران، عقلاً و شرعاً واجب است، و جز با حکومت نمی‌توان این مهم را عمل کرد.

بنابراین لزوم حکومت برای بسط عدالت، تعلیم و تربیت، حفظ نظم، رفع ظلم، سد ثغور، منع از تجاوز از واضح‌ترین احکام عقلی است بدون تفاوت بین زمانها و مکانهای مختلف.

مقدمه چهارم. ماهیت و کیفیت قوانین اسلامی دلیل بارزی برای لزوم تشکیل حکومت است، چرا که این احکام به گونه‌ای است که بدون حکومت امکان اجرای احکام آنها نیست. حکومت موردنظر اسلام در جمیع مجالهایش بر قوانین الهی متکی است.

مقدمه پنجم. سنت و رویه پیامبر ﷺ بر تشکیل حکومت دلالت دارد، زیرا اولاً خود تشکیل حکومت داد، ثانیاً برای پس از خود به فرمان خدا حاکم تعیین کرد. ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم ﷺ را لازم آورد، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست.

مقدمه ششم. قانون به تنهایی برای اصلاح جامعه کافی نیست، چرا که قانون اگر بخواهد مایه اصلاح سعادت بشر شود، به قوه اجرائیه و مجری نیاز دارد، لذا خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون (احکام شرع) یک حکومت و یک دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.

مقدمه هفتم. آنچه دلیل امامت است، خود دلیل لزوم حکومت بعد از غیبت ولی امر (عج) می‌باشد.

مقدمه هشتم. عقل و نقل متفقند که والی باید عالم به قوانین و در میان مردم و در اجرای احکام عادل باشد، بنابراین مسئله حکومت به فقیه

کرده باشند، حداکثر منتخب مردم می‌باید واجد شرایط شرعی باشد.^۱ مقدمه پنجم ناتمام است، ادله مخدوش بودن آن گذشت. ادله ناتمام بودن مقدمه ششم نیز در ضمن نقد دلیل قبلی مورد اشاره قرار گرفت. نتیجه. این دلیل نیز از اثبات ولایت انتصابی فقیهان عاجز است.

دلیل چهارم.

استاد اساتید ما حضرت امام خمینی قدس سرّه الشریف (۱۴۱۰ - ۱۳۲۰ ه. ق.) در کتاب **البيع** دلیلی عقلی بر ضرورت ولایت انتصابی فقیهان اقامه کرده‌اند. ایشان مفاد این دلیل را از توضحات عقل دانسته، تصریح فرموده‌اند ولایت فقیه بعد از تصور اطراف قضیه، امری نظری که محتاج برهان باشد، نیست، لذا روایات یاد شده را دال بر این معنای ارتكازی دانسته‌اند.^۲ این دلیل با تفکیک مقدمات آن به شکل ذیل قابل تنظیم است:

مقدمه اول. اسلام فقط عبارت از احکام عبادی و اخلاقی نیست، بلکه شامل احکام لازم در همه مجالهای حیات فردی و اجتماعی است.

مقدمه دوم. احکام الهی، نسخ نشده و تا قیام قیامت باقی است. نفس بقاء این احکام مقتضی ضرورت حکومت و ولایتی است که متضمن حفظ سیادت قانون الهی و متکفل اجرای آن باشد.

مقدمه سوم. اجرای احکام الهی جز با برپا داشتن حکومت ممکن نیست.

اولاً بدون حکومت هرج و مرج پیش می‌آید و امکان اجرای احکام نیست.

۱. شیخنا الاستاد، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۰.

۲. امام خمینی، کتاب البيع، ج ۱، ص ۴۶۰.

عادل وا گذاشته می‌شود، و هم اوست که صلاحیت ولایت مسلمین را دارد.^۱

نظر امام خمینی قدس سره الشریف در این استدلال طولانی بیشتر بر لزوم حکومت در جامعه از سویی و ضرورت حکومت اسلامی جهت اجرای احکام اسلامی از سوی دیگر متمرکز است. این تأکید با توجه به غفلت بسیاری از فقها و علمای شیعه از مباحث اجتماعی و سیاسی اسلام و به بوته فراموشی سپرده شدن بخشی از احکام سیاسی و حتی حذف آنها از کتب فتوایی یا نپرداختن به آنها در کتب فقه استدلالی بسیار مغتنم، متین و قابل دفاع است. بی‌شک نقش امام خمینی قدس سره، در توجه دادن حوزه‌های علمیه و مسلمانان به احکام سیاسی اسلام، نقش یک احیاگر است. لزوم اطلاع از قوانین و عدالت در اجرای آن نیز از شرایط عقلی کارگزاران حکومت است. این گونه مطالب همان گونه که امام خمینی قدس سره تصریح کرده‌اند از واضحات عقل است و با تصور اطراف آن، بدون نیاز به اقامه برهان مطلب تصدیق می‌شود.

اما اینکه عقل اولاً رابطه بین دولت و ملت را از سنخ «ولایت» تجویز می‌کند یا دیگر انحاء اعمال سلطه را مجاز می‌شمارد؛ ثانیاً نصب را تأیید می‌کند یا انتخاب را و یا دیگر صور ارتباط بین حاکم، دین و شارع را؛ ثالثاً اینکه قلمرو حکومت در حوزه امور عمومی باید مطلقه باشد یا مقید به احکام اولی و ثانوی شرعی و قانون مرضی خدا و مردم؛ رابعاً اینکه حکومت و اداره جامعه شرط اجتهاد و فقاہت را فراتر از اطلاع از قوانین دینی و خضوع و پایبندی به احکام شرع لازم دارد یا نه، این دلیل و ادله مشابه آن از اثبات این گونه مطالب ناتوانند. دلیل اقامه شده از سوی حضرت امام خمینی قدس سره الشریف نیز حداکثر، ضرورت حکومت

اسلامی را اثبات می‌نماید، نه بیشتر. از آنجا که ظاهراً در ذهن مبارک این فقیه غیور، ولایت انتصابی فقیه تنها شکل حکومت اسلامی بوده است، با اثبات ضرورت حکومت دینی، نتیجه گرفته‌اند که ولایت فقیه اثبات شده است، حال آنکه حکومت اسلامی آنچنان که در نقد ادله عقلی پیشین گذشت، اعم از ولایت انتصابی فقیه است.

این دلیل عقلی توسط دو تن از شاگردان امام خمینی قدس سره – که از اساتید معاصر فلسفه اسلامی هستند – بازسازی و تکمیل شده که در ادامه به تقریر و بررسی آنها می‌پردازیم:

تقریر اول. استاد محترم آیت‌الله جوادی آملی غیر از اقامه دلیل عقلی محض بر ولایت انتصابی فقیه بر مردم – که قبلاً به تفصیل گذشت – در تبیین دلیل ملفق از عقل و نقل درباره زعامت فقیه عادل در عصر غیبت چنین مرقوم داشته‌اند: «هم نیاز جامعه بشری به دین الهی یک مطلب ضروری است و اختصاصی به عصر حضور معصوم علیه السلام ندارد، و هم صلاحیت دین اسلام برای بقاء تا قیامت یک مطلب قطعی: لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه (فصلت / ۴۲) و تعطیل آن به معنای حکم به عدم کفایت اسلام همانا حکم به نسخ آن است چه اینکه تعطیل آن به معنای منع از اجرای احکام اسلام و حدود آن، همانا صدّ از سبیل خداست و هرکدام از آن حکم اعتقادی و این منع عملی مخالف با ابدیت اسلام در همه شئون عقاید و اخلاق و اعمال است و تنها فرقی که بین عصر نزول وحی و حضور معصوم علیه السلام و بین دوران غیبت ولی عصر (عج) است، در خصوصیت مجری و احیاناً در کیفیت اجراست با حفظ خطوط اصلی آن، و همان طوری که احکام عبادی اسلام و مسائل فردی آن برای همیشه محفوظ است لذا وجود مجتهدان عادل که در کمال دقت احکام الهی را استنباط و به آن عمل نموده و به دیگران اعلام نمایند، لطف

۱. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۰-۴۶۷ و ولایت فقیه، ص ۱۵-۱۷.

بیش از یک دلیل اقامه نشده است.

ثانیاً این مقدمه تمام نیست، زیرا کبرای قاعده لطف متکلمانه یا مقتضای حکمت الهی فیلسوفانه، زمانی بر مصداقی تطبیق می‌کند که طریق منحصر به فرد تحصیل غرض شارع باشد و با فوت آن، غرض منتفی شود، حال آنکه «مجری بودن فقهاء» چنین مختصاتی را ندارد، زیرا با استخراج احکام و نظارت فقهاء بر جامعه غرض اقامه حکومت دینی تحصیل می‌شود و نیازی به اجرای بالمباشره از سوی فقهاء نیست. اگر در اجرای برخی احکام لزوم تصدی بالمباشره فقیه استنباط شده، دلیل نمی‌شود که در تمامی احکام این تصدی بالمباشره را لازم بدانیم.

ثالثاً بر فرض اغماض از اشکال پیشین، این دلیل نه به ولایت شرعی دلالت دارد، نه به انتصاب از سوی شارع، تنها شرط فقاہت متصدی اجرای احکام اسلام را اثبات می‌نماید، چرا که فقیه متصدی می‌تواند وکیل مردم یا مأذون از جانب شارع باشد، و تصدیش از غیر طریق ولایت شرعی مثلاً از طریق جواز تصرف از باب قدر متیقن تحصیل شده باشد. رابعاً تمامیت مقدمه چهارم متوقف بر متساوی دانستن فقه و سیاست است. رعایت ضوابط فقهی لازمه سیاست دینی است اما سیاست دینی و زمامداری مساوی فقاہت نیست. در اداره یک جامعه نباید حلال و حرامی زیرپا گذاشته شود. اما رعایت حلال و حرام غیر از مدیریت و تدبیر است. همچنان که اقتصاد غیر از حقوق تجارت است و سیاست غیر از حقوق اساسی است. بر این اساس فقیهان مشاور یا برای احتیاط بیشتر، فقیهان ناظر در کنار مدیران خاضع به دین، تأمین‌کننده حکومت دینی هستند. درباره نسبت فقه و سیاست در بحث از شرط فقاہت به تفصیل سخن خواهیم گفت. به هر حال ادله متعدد عقلی استاد محترم در اثبات ولایت انتصابی فقیه بر مردم ناتمام است.

خدایی بوده و در نظام اصلح لازم است. همچنین احکام سیاسی اسلام و مسائل اجتماعی آن برای ابد مصون از گزند زوال است، لذا وجود فقیهان صائن النفس و مدیر و مدبر که در نهایت تأمل، آنها را استخراج و اجرا کنند لطف الهی بوده و در نظام احسن ضروری است زیرا بعد از لزوم احیاء احکام سیاسی و اجتماعی باید کسی عهده‌دار اجرای آنها باشد که اسلام شناس متخصص بوده و از غبار عصیان طاهر باشد گرچه از گرو نسیان مصون نباشد، و اسلام شناس متخصص و وارسته همان فقیه جامع الشرائط است.^۱ با تاسی به روشی که از محضر معظم‌له آموخته‌ایم، این برهان به گونه ذیل در قالب مقدمات منطقی قابل تلخیص است:

مقدمه اول. جامعه بشری به دین الهی دائماً نیازمند است.

مقدمه دوم. دین اسلام صلاحیت بقاء تا قیامت را دارد و تعطیل‌بردار نیست.

مقدمه سوم. احکام اسلامی اعم از احکام عبادی و مسائل فردی، از یک سو و احکام سیاسی و مسائل اجتماعی از سوی دیگر است.

مقدمه چهارم. وجود فقیهان پرهیزگار مدیر و مدبر که احکام دینی را استخراج و اجرا کنند لطف الهی بود و در نظام احسن ضروری است.

در تمامیت سه مقدمه اول بحثی نیست، بلکه از مسلمانات اعتقادی است، بحث در مقدمه چهارم این دلیل است.

اولاً این دلیل ملفق از عقل و نقل با دلیل عقلی محض سابق استاد مبتنی بر قاعده لطف یا مقتضای حکمت تفاوت چندانی ندارد، بلکه بدون تمسک به مقدمات سه‌گانه اول و صرفاً بر اساس مقدمه اخیر، این برهان قابل اقامه است. بنابراین تکثیر ادله در این مورد بدون وجه است، و

۱. استاد آیت‌الله شیخ عبدالله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، مقاله ولایت و امامت، ص ۱۴۶-۱۴۷.

تقریر دوم. استاد محترم آیت‌الله مصباح یزدی بر ولایت فقیه بر مردم، دلیل عقلی به دو بیان اقامه کرده‌اند:

«با توجه به ضرورت وجود حکومت برای تأمین نیازمندیهای اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام و با توجه به ضرورت اجرای احکام اجتماعی اسلام و عدم اختصاص آنها به زمان حضور پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام با دو بیان می‌توان ولایت فقیه را اثبات کرد:

یکی آنکه هنگامی که تحصیل مصلحت لازم الاستیفایی در حد مطلوب و ایده‌آل میسر نشد، باید نزدیکترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد، پس در مسئله مورد بحث هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم ﷺ محروم بودند، باید مرتبه تالیه آن را تحصیل کنند، یعنی حکومت کسی را که اقرب به امام معصوم ﷺ باشد، بپذیرند، و این اقریب در سه امر اصلی متبلور می‌شود: یکی علم به احکام کلی اسلام (فقاہت)، دوم شایستگی روحی و اخلاقی به گونه‌ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیعها قرار نگیرد (تقوی) و سوم کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصصتهای فردی (از قبیل درک سیاسی و اجتماعی، آگاهی از مسائل بین‌المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران، حدس صائب در تشخیص اولویتها و اهمیتها) قابل تحلیل است. پس کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد، باید زعامت و پیشوایی جامعه را عهده‌دار شود و ارکان حکومت را هماهنگ نموده و به سوی کمال مطلوب سوق دهد، و تشخیص چنین کسانی طبعاً به عهده خبرگان خواهد بود، چنانکه در سایر شئون زندگی اجتماعی چنین است.

بیان دوم. آنکه ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم از شئون

ربوبیت الهی است و تنها با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می‌یابد و چنان که معتقد هستیم این قدرت قانونی به پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ داده شده است، اما در زمانی که مردم عملاً از پیشوایی رهبر معصوم ﷺ محروم هستند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی اسلام صرفنظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است داده باشد، تا ترجیح مرجوح و نقص غرض و خلاف حکمت لازم نیاید، و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می‌شود، یعنی ما از راه عقل کشف می‌کنیم که چنین اذن و اجازه‌ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم ﷺ صادر شده است، حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد و فقیه جامع‌الشرایط همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می‌شناسد و هم ضمانت اخلاقی بیشتری برای اجرای آنها دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است. پس مشروعیت ولایت او را از راه عقل کشف می‌کنیم، چنان که بسیاری از احکام فقهی دیگر به ویژه در مسائل اجتماعی (مانند واجبات نظامیه) به همین طریق (دلیل عقلی) ثابت می‌شود.^۱

درباره دلیل عقلی استاد محترم با هر دو بیان در نکات ذیل تأمل رواست:

اولاً هر دو بیان عقلی تنها ناظر به شرط فقاہت حاکم اسلامی است، اما در این دلیل عقلی با هر دو بیانش کمترین دلالتی به اینکه نحوه حکومت فقیه، «ولایت» است یا غیر آن، و نیز اینکه فقیهان می‌باید از

۱. استاد آیت‌الله شیخ محمد تقی مصباح یزدی، مقاله اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها، بخش ادله عقلی ولایت فقیه، فصلنامه حکومت اسلامی (صاحب امتیاز دبیرخانه مجلس خبرگان) شماره اول، پائیز ۱۳۷۵، ص ۸۹-۹۱.

جانب خداوند منصوب شوند یا از جانب مردم انتخاب گردند، دیده نمی‌شود. این دو بیان علاوه بر اینکه با ولایت انتصابی فقیهان سازگار است، با ولایت انتخابی فقیهان، با وکالت فقیهان از سوی شارع، با حکومت فقیهان با اذن عام شارع (بدون ولایت انتصابی) نیز سازگار است. به عبارت دیگر دو بیان استاد محترم در دو محور ولایت و انتصاب اعم از مدعی می‌باشد و هیچ تلازمی بین فقاہت از یک سو و ولایت و انتصاب از سوی دیگر مشاهده نمی‌شود.

ثانیاً بیان دوم این دلیل عقلی تنها «انتساب» به شارع را اثبات می‌کند نه «انتصاب» از سوی شارع. انتساب به شارع مقدس مورد قبول تمامی فقیهان حتی قائلین به مبنای مشروعیت الهی - مردمی و منتقدین ولایت فقیه است، آنچه دلیل عقلی اثبات می‌کند (انتساب) محل نزاع نیست و آنچه محل نزاع است (انتصاب) دلیل اقامه شده، عاجز از اثبات آن است. ثالثاً بر فرض تمامیت دلیل عقلی با هر دو بیانش، عقل تنها به اطلاع زمامدار دینی از احکام شرع و خضوع او در مقابل احکام شرع حکم می‌کند، اما اینکه این اطلاع اجتهادی است یا نه، با دلیل عقلی قابل اثبات نیست و محتاج اقامه دلیل نقلی است. لذا هر دو بیان در اثبات شرط فقاہت و اجتهاد ناتمام است.

رابعاً تساوی فقاہت و تدبیر سیاسی بدیهی نیست، بلکه محتاج دلیل است؛ در یک حکومت دینی آنچه پذیرفتنی است دخالت فقه و حقوق دینی در تدبیر سیاسی و اداره جامعه است، اما - آنچنان که گذشت - برای رعایت دقیق حقوق دینی و ضوابط فقهی، حکومت می‌تواند از مشاوره فقیهان بهره‌مند شود یا اصولاً تحت نظارت فقهاء باشد، درباره نسبت بین فقه و سیاست در مجلدات بعدی به تفصیل سخن خواهیم گفت. به هر حال دلیل استاد محترم با هر دو بیانش در اثبات ولایت انتصابی فقیه ناتمام است.

ماحصل کلام. ولایت انتصابی فقیه فاقد مستند عقلی معتبر است. نتیجه: ولایت شرعی فقیه بر مردم فاقد مستند معتبر عقلی و نقلی است. لذا مورد، تحت اصل عدم ولایت باقی می‌ماند، یعنی فقیهان ولایت شرعی بر مردم ندارند. به عبارت دیگر «حکومت ولایی» فاقد دلیل موجه دینی است.

آنچه در این مباحث مورد تحقیق، تحلیل و نقد قرار گرفت، تنها «ولایت شرعی» فقیه بر مردم بود. اما اگرچه «زمامداری فقیه» و مدیریت فقهی نیز در ضمن اجمالاً مورد تحلیل قرار گرفت به علت اهمیت، جداگانه و به تفصیل به صورت مطلبی مستقل مورد بحث قرار خواهد گرفت. به علاوه «انتصاب» فقیه به ولایت یعنی «حکومت انتصابی» و «اطلاق» ولایت یعنی «حکومت مطلقه» نیز محتاج مباحث مستقلی است که موضوع مجلدات بعدی این مجموعه خواهد بود.

ضمناً ما تنها از دو زاویه تصویری و تصدیقی به «ولایت شرعی» فقیه پرداختیم، بحث از ریشه‌ها، لوازم، احکام و پیامدهای ولایت شرعی فقیه بر مردم در مجلدات بعدی این مجموعه مطرح خواهد شد.

از آنجا که مباحث علمی و به ویژه فلسفه سیاسی نوپای ما جز با تحلیل انتقادی رشد نمی‌کند، از همه صاحب‌نظران، اساتید و محققان استدعا می‌کنم با انتقادات و پیشنهادات خود در فریضه تنقیح و پالایش اندیشه «جمهوری اسلامی» که بی شک نتیجه آن اتقان و استحکام اندیشه سیاسی اسلام است مشارکت جویند و با تذکر کاستی‌ها و نقائص این قلم بر او منت نهند. والحمد لله والصلوة علی رسول الله و علی آله الاطهار والسلام علی عباد الله الصالحین.

خلاصة

محسن كديور

مجموعة الفكر السياسى فى الاسلام

٢: الحكومة الولائية

نشر نى

الطبعة الرابعة، طهران، ٢٠٠١ م.

«الولاية» احدى المفاهيم الاساسية للمرحلة الثانية من مسيرة تطور الفكر السياسى الشيعى فى عصر الغيبة، و التى اعيد طرحها بعد قيام الجمهورية الاسلامية فى ايران، و أخذ تنمو بشكل وسيع، «الولاية» احدى الاركان الاربعة للنظرية الرسمية «الولاية الانتصابية المطلقة للفقهاء». والنظريات الثلاثة الاخرى المبنية على المشروعية الالهية من دون واسطة بشرية (التيوقراطية (Theocracy). الولاية نوع من العلاقة بين الحاكم و الشعب و الحكومة التى تبنتى علاقتها مع الشعب على اساس الولاية تسمى حكومة ولائية. كتاب «الحكومة الولائية» تولى مهمة شرح و تبين و توضيح الابعاد المختلفة التصورية و التصديقية للحكومة الولائية و ولاية الفقيه على اساس المصادر الاولى و المعتمدة الفقهية باسلوب تحليلى انتقادى.

خصص القسم الاول فى الكتاب لمناقشة المبادئ التصورية للولاية، فالكاتب بعد شرح المعنى اللغوى للولاية، يتطرق الى التمايز بين ثلاثة انواع من الولاية، العرفانية، الكلامية و الفقهية بالتفصيل. ثم ينتقل الى جذور الولاية من القرآن و السنة. فيصل الى نتيجة ان المقصود و المراد من الولاية فى الحكومه الولائية هو «الولاية الشرعية». الولاية الشرعية او الفقهية بمعنى الاولوية فى التصدى و التصرف و القيام بشؤون الغير. مع مقارنة اقسام الولاية الشرعية فى الابواب

ورجال الدين سيكون دورهم فيها ارشاد الشعب و هداية الدولة. فالامام طوال النهضة الاسلامية (٧٧-٧٨) لم يأتى ولو مرة واحده بالكلام على ولاية الفقيه عند ما عرف الجمهورية الاسلامية، فولاية الفقيه لم تكن من اصول الجمهورية الاسلامية و مطالب الشعب فى الثورة الاسلامية حتى المنتصف من العام (١٩٧٩).

فى الفصل الاخير من القسم الاول منه بحث من النسبه و العلاقة بين الولاية و الجمهورية و سعى للجابة على هذا السؤال الاساسى: هل تتفق ولاية الفقيه مع الجمهورية الاسلامية؟ الكاتب، و فى تبين ذاتيات الولاية و الجمهورية، وجد أن الحكومة الولائية تتنافى مع الحكومة الجمهورية فى عشرة محاور. وهذه المحاور عبارة عن:

- اولاً: الناس فى الحكومة الجمهوريه متساوون فى الامور العامة،
- ثانياً: المواطنون فى الحكومة الجمهورية راشدون واصحاب حقوق.
- ثالثاً: فى الحكومة الجمهورية، الحاكم وكيل و نايب عن الناس.
- رابعاً: فى الحكومة الجمهورية، الحاكم ينتخب من قبل الشعب.
- خامساً: فى الحكومة الجمهوريه، السطه مؤقتة مداورة.
- سادساً: فى الحكومة الجمهورية الحاكم مسؤول أمام الشعب و تحت نظارته.
- سابعاً: فى الحكومة الجمهورية صلاحيات الحاكم مقيدة بالقانون ولا معنى لموقع فوق القانون.

ثامناً: فى الحكومة الجمهورية لامكان لشرط الفقاهة للادارة.

تاسعاً: الحكومة الجمهورية عقدية و تعاھدية بين الحاكم والمواطنين.

عاشراً: العقل الجمعى للموكلين اساس ادارة المجتمع، و الحاكم موظف على المطابقة بين نفسه ووجهة نظر الشعب (الموكلين).

و هنافان الحكومة الولائية فى جميع المحاور العشرة فى مقابل الحكومة الجمهورية. لذلك اذا كان السعى لتطبيق هاتين الحكومتين بضوابطهما الواقعية (للفظية و الظاهرية)، فلا يمكن أن يتوافقا، بل هما متعارضتان. فاما يجب أن نعتقد بالولاية الشرعية للفقيه من قبل الله والولاية المطلقة على الشعب و اما يجب أن نقول بانتخاب الحاكم تحت عنوان مندوب و وكيل عن الشعب. و الجمع بين الاثنين لامجال امامه سوى التصرف فى بعض مباني ولاية الفقيه او

المختلفة للفقه، نصل الى اركان و ضروريات الولاية. فى الحكومه الولائية، جاعل الولاية هو الشارع المقدس، و الفقهاء العدول أولياء، و عامة الشعب موكلو عليهم، و مجال الولاية الامور العامة. فى مجال الولاية، اى الامور العامة، يوجد عدم تساوى، فالفقهاء فى ادارة المسائل السياسية لديهم امتيازات و سلطة و قابلية شرعية، بينما ان الشعب عاجزون فى جميع المسائل الاجتماعية و الشؤون السياسية و الامور العامة و خاصة فى المسائل الكلية، عن التصدى، و يفتقدون الاهلية فى الادارة و بحاجة الى قيم شرعى عليهم. و الشعب بعنوان «الموكلو عليهم» لادخل لهم فى نصب و عزل ولى الفقيه و لا فى اعمال ولايته.

و معيار اتخاذ القرار فى المجال العام راي ولى الفقيه، فالفقيه ولى على الناس، وليس وكيلاً عن قبل الناس، لذلك فانه ليس مجبوراً على رعاية رأى الناس فى ادارة المجتمع كما هو واجب الوكيل عن موكله. و كل تصرف للشعب فى المجال العام لا يصير مشروعاً، الا اذا كان باذن سابق من ولى الفقيه او بالموافقة و الامضاء اللاحق لولى الفقيه. و مشروعية جميع المؤسسات العامة تأتى من ارتباطها بولى الفقيه و عن طريقين: الاول أن يعين ولى الفقيه مسؤولى المؤسسات و الآخر عبر الرقابة الاستصوابية لممثلى ولى الفقيه فى جميع المؤسسات العامة كشرط لمشروعيتها. وأهم الوظائف الشرعية للشعب فى مقابل ولى الفقيه هو اطاعة و اتباع او امره و نواهيه. ولاية الفقيه على الشعب قهرية و ليس اختيارية، دائمة حول العمر و ليست مؤقتة او مداورة، و هذه الولاية تشتمل جميع شعوب العالم و لا تحد بحدود جغرافية. ولاية الفقيه ليست عقدية، حتى تكون مشروطة او مقيدة بشروط ضمن العقد، كمثال الالتزام بالدستور. و كل شؤون الشعب فى مجال الامور العامة تحت الولاية الشرعية للفقهاء، و ولى الفقيه منصوب من قبل الشارع ولا يمكن انتخابه من قبل الشعب، والولاية على الشعب مقام مقدس. ثم يتابع المؤلف بمطالعة كيفية و زمان دخول الولاية الى الفضاء العام للمجتمع و يصل الى نتيجة ان الجمهورية الاسلامية التى قدمها الامام الخميني (ره) و الاستاذ مطهرى (ره) للشعب، و صدق عليها الشعب فى الاستفتاء العظيم بتاريخ ١٩٧٩ كانت حكومة تعتمد على الضوابط الاسلامية و مبنية على راي اكثرية الشعب، جمهورية غيرىها من الجمهوريات، و بالمعنى الذى لساير الجمهوريات و وظيفة العلماء الاسلاميين فيها النظارة على القوانين،

Abstract

Mohsen Kadivar

Political Thought In Islam

II. Velayat-Based State (Hokoomateh Velayi)

Ney Publishing House

4th edition 2001 Tehran

Velayat is a key concept within the second stage of the development of Shiite political thought after the 12th Imam Mahdi. This notion was raised again after the Islamic Republic was established and has since grown increasingly. Velayat is one of the four bases of the official state theory of appointed and absolute velayateh faqih and the other three views are based on direct divine legitimacy (theocracy). Velayat is a sort of relationship between the sovereign and the people. *Velayat-Based State* aims at expounding the various hypothetical and verified dimensions of this sort of state and velayateh faqih based on firsthand authentic sources through an analytical-critical approach.

The first section of the book reviews the hypothetical principles of velayat. The writer first explains the lexical meaning of the word and next he provides an in-depth description of the three kinds of velayat, i.e. mystical, theological, and the one based on fiqh. He then explores the roots of velayat in the Koran and tradition and concludes that velayat in the eyes of velayat-based state is synonymous with sharia velayat which, in

الجمهورية وقد اعطى الكاتب ثلاثة طرق من اجل الجمع بين الحكومة الولائية و الحكومة الجمهورية ثم نقدها.

فى القسم الثانى من كتاب الحكومة الولائية خصص لمناقشة الدالة و المستندات الفقهية لولاية الفقيه، فالكاتب فى البداية يذكر أن ولاية الفقيه لاتعد جزءاً من البديهيات العقلية و ضروريات الدين و المذهب، أو ضرورة فقهيه، او اصل من اصول المذهب الشيعى او المسائل الاعتقادية. بل هى من الفروع الفقهيه، واثبات ذلك يرتبط فى اقامة أدلة اربعة، و الكاتب ضمن مناقشة اجتهادية لجميع الدالة الاساسية (الروايات، الآيات، الاجماع و الدالة العقلية)، يصل الى نتيجة هى أن الولاية الانتصابية المطلقة للفقيه تفتقد الى سند معتبر و موثوق فى روايات الرسول الاكرم (ص) و أهل البيت (ع)، و ليست لها جذور قرآنية، و ليست أمراً اجتماعياً، ولا ادلة عقلية معتبرة لها، لذلك فان الولاية الشرعية للفقيه على الشعب و بناء على تحقيقاته، تفتقد الى المستند العقلى و النقلى، لذلك فان المسائل و الامور فى المجال العام تبقى تحت اصل عدم الولاية، بمعنى أن ليس للفقهاء ولاية شرعية على الشعب.

و قد أورد الكاتب فى نهايه مقدمته: «أقدم هذا الكتاب الصغير الى الذى كانت أهم دروسه العزة والاخلاص، و اهم ميراثه «الجمهورية الاسلامية»، و يعتبر النقد كرمًا وهدية الهية، اى الى استاذ اساتذتى الامام الخمينى رضوان الله عليه.» كتاب الحكومة الولائية من وقت انتشاره فى مجله «راه نو» (الطريق الجديد) سنة ١٩٩٧ اثار نقاشات كثيرة.

(ترجمه حسن فحصى)

subject to the faqihs' jurisprudent velayat. Valiyeh faqih is appointed by God and therefore not selectable by people and his velayat is of a sacred nature.

The writer continues by discussing how and when the concept of velayat entered the public domain of the society and concludes that the Islamic Republic as introduced by Imam Khomeini and Ayatollah Moteahari to the people who voted positively for it in the referendum of April 1979 was a state based upon Islamic regulations and the vote of the majority of the citizens, a republic like other republics around the globe. The role of the Islamic «ulama» would be to monitor the laws and the clergy would guide and direct the state. During the Islamic uprising which led to the Revolution of 1979, Imam Khomeini not even once mentioned velayateh faqih in his speeches about the Islamic Republic. Thus, velayateh faqih was not among the principles of the Islamic Republic and the people's demands until late 1979.

The last chapter of the first section discusses the relationship between velayat and republicanism aiming for a response to the fundamental question regarding the compatibility of velayateh faqih and the Islamic Republic. The writer names the inherent properties of velayat and republicanism and finds 10 points of conflict between the two. First, all people are considered equal within the public domain in a republic. Second, all citizens enjoy majority and rights within the public domain in a republic. Third, the head of a republic is people's attorney. Fourth, people elect the head of a republic. Fifth, the term of office for statespersons in a republic is transient and periodical. Sixth, the head of the republic is accountable to the people and subject to their supervision. Seventh, the authorities of the head of the republic are within the context of law and nobody is above the law. Eighth, being a faqih is not a prerequisite for the administration of the society in a republic. Ninth, a republic is a treaty

turn, is prioritizing in appointing the issues of others. The bases and tools of velayat may be achieved through comparing different kinds of sharia velayat. In velayat-based states, the legislator is God, equitable faqihs are the guardians, the masses are ruled by the faqihs, and the domain of velayat is the general affairs of the society in which inequality has been established since faqihs enjoy jurisprudent capability and advantage in political administration while the public do not have majority in all social, political, and general issues especially in the large-scale policymaking of the society. They require guardianship in this sense and have no role in appointing and dismissing the valiye faqih and have no role in his velayat. The ultimate criterion for decision-making within the public domain is the view of valiye faqih since he is the guardian of the people and not their attorney. Hence, he is not obliged to observe the people's will in the administration of the society just as an attorney does in relation with his client. Any kind of intervention on the side of the people is legitimate only when the valiye faqih has already given his approval or that he will subsequently give his endorsement. The legitimacy of all public institutions arises from their appointment by the valiye faqih in two procedures: one in which that the officials of public institutions would be appointed by the valiye faqih and the other that the ultimate screening of the representatives of the valiye faqih in all public institutions would be the precondition for those institutions' legitimacy. The major Islamic duty of the people towards the valiye faqih would be observing and heeding his orders. Velayateh faqih is compelled upon the people and not selected by them; it is lifelong and not transient or periodic. This velayat encompasses not all the Moslems but all the people of the world and is not confined to geographic borders. Velayateh faqih is not a contract in which certain conditions would necessarily oblige it within the constitution. All people's issues within the public domain are

major legacy was the Islamic Republic, and who considered criticism as a divine blessing, the one and only Imam Khomeini, the teacher of the writer's teachers. *Velayat-Based State* has been subject to much controversy since its publication in *Raheh No* (New Way) Weekly in 1997. (Translated by Hamid Marashi)

or contract between the citizens and the head of the republic. Tenth, the collective wisdom of the citizens is the basis for the administration of the society and the head of the state is obliged to adapt himself/herself with the views of his/her clients, i.e. the citizens. A velayat-based state, on the contrary, is opposed to all the aforementioned ten criteria of a republic. These two models of state in actual practice, therefore, are more than simply incompatible; they are conflicting. There should either be real faith in absolute velayateh faqih appointed by God or true acceptance of electing the head of the state as the attorney and representative of the people. Combining these two models would necessarily lead to distortion of certain principles and fundamentals within either velayateh faqih or republicanism. The writer reviews the three solutions put forward for combining a velayat-based state with a republic.

The second section of *Velayat-Based State* discusses the jurisprudential reasons underlying velayateh faqih. To begin with, the writer emphasizes that velayateh faqih is not an indispensable necessity of the Shiite faith; it is within the minor domain of this faith and to prove its validity, one would have to resort to the traditional four resources of fiqh, i.e. the Koran, tradition, unanimity, and reason. The writer reviews all major reasons within the four resources and concludes that appointed and absolute velayateh faqih is not validated by the tradition and sayings of Prophet Mohammed and the 12 Shiite Imams. Furthermore, it has no Koranic documentation, it is not achievable through unanimity, and lacks substantial rational reasoning. Hence, he maintains that the jurisprudential velayat of a faqih is not based on reason or sayings of the Prophet and Imams. Public domain, consequently, remains beyond the realm of velayat, that is, faqihs do not have jurisprudential velayat on people.

The writer concludes the introduction by dedicating his "humble" book to the one whose greatest lesson for all was his esteem and purity, whose

فهرست‌ها

۱. فهرست منابع

الف. کتابهای عربى

قرآن کریم.

- سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقيه، رسالة فى الولايات، (تهران، ۱۴۰۳ ق.).
- شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، الفردوس الاعلى، چاپ سوم، (قم، ۱۴۰۲).
عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غرر الحكم و درر الكلم.
- سید حیدر آملی، نص النصوص فى شرح فصوص الحكم، جلد اول: المقدمات، تصحیح هنرى کرین و عثمان اسماعیل یحیی، چاپ سوم، (تهران ۱۳۶۷ ش.).
- شیخ محمد تقی آملی، مکاسب و البیع، (تعليقة على مکاسب الشیخ الانصارى) تقرير ابیحات میرزا محمد حسین غروی نائینی، (تهران، ۱۳۷۲ ق.).
- ابن ابی جمهور احسائی، عوالى اللثالى، تصحیح شیخ مجتبی عراقی، (قم).
- ابن سینا (حسین بن عبدالله)، الشفاء، البرهان، تصحیح ابوالعلا عفیفی، (قاهره، ۱۳۷۵ ق.).
_____، الشفاء، الالهیات، تحقیق قنواتی و سعید زائد، (قاهره، ۱۳۸۰ ق.).
- ابن رشد (ابوالولید محمد بن احمد)، فصل المقال و تقرير ما بین الشريعة والحكمة من الاتصال، تصحیح البیرنصرى نادر، چاپ ششم، (بیروت، ۱۹۸۹ م.).
- ابن شعبه الحرانی (ابو محمد حسن بن علی)، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ ششم، (قم، ۱۴۰۴ ق.).
- محبی الدین بن عربی، التجلیات الالهیه، تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، (تهران، ۱۴۰۸ ق.).
- _____، الفتوحات المکیة، تحقیق عثمان یحیی، ۱۵ جلد (تاکنون)، (قاهره، ۱۴۰۵ ق.).
- _____، فصوص الحكم، تصحیح و تعليق ابوالعلا عفیفی، (تهران، ۱۳۶۶ ش.).
- ابن قولویه، کامل الزیارات.

- ابن ماجد (ابوعبدالله محمد بن يزيد)، سنن ابن ماجه، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، ٢ جلد، (بيروت).
- ابن منظور (جمال الدين محمد بن مكرم)، لسان العرب، ١٥ جلد، (قم، ١٤٠٥ ق).
- ابوالحسين احمد بن فارس بن زكريا، مقائيس اللغة، ٦ جلد، (قم، ١٤٠٢ ق)
- ابو داود (سليمان بن اشعث)، سنن ابى داود، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، ٤ ج، (بيروت).
- شيخ محمد علي اراكي، المكاسب المحرّمة، (قم، ١٤١٣ ق).
- _____، كتاب البيع، تقرير ابحاث حاج شيخ عبدالكريم حائري يزدي، ٢ جلد، (قم، ١٤١٥ ق).
- اربلى (ابوالحسن علي بن عيسى)، كشف الغمة في معرفة الائمة، به كوشش هاشم رسولی محلاتي، ٢ جلد، (قم، ١٣٨١ ق).
- شيخ احمد اردبيلي، مجمع الفائدة والبرهان في شرح ارشاد الاذهان، ١٤ جلد، (قم، بی تا).
- محمد بن علي اردبيلي، جامع الرواة، ٢ جلد، (قم، ١٤٠٣ ق).
- رضا استادی (و ديگران)، الحكومة الاسلامية في احاديث الشيعة الامامية، (قم، ١٣٦٨ ش).
- سيد ميرزا محمد بن علي بن ابراهيم استرآبادي، منهج المقال (الرجال الكبير).
- شيخ محمد حسين غروي اصفهاني، تعليقه على المكاسب، ٢ جلد، چاپ سنگي، (قم، ١٤٠٨ ق).
- شيخ عبدالحسين احمد اميني نجفي، الغدير في الكتاب والسنة والادب، ١١ جلد (بيروت، ١٣٨٧ ق).
- شيخ مرتضى انصاري، القضاء والشهادات، (قم، ١٣٧٣ ش).
- _____، المكاسب، (قم، چاپ سنگي).
- شيخ علي ايرواني، حاشية المكاسب، (چاپ سنگي).
- شيخ يوسف بحراني، الحقائق الناضرة في احكام المعترة الطاهرة، ٢٢ جلد، (قم، ١٣٦٣ ش).
- برازش (به اهتمام)، المعجم المفهرس لالفاظ احاديث بحارالانوار، (تهران).
- _____، المعجم المفهرس لالفاظ احاديث الكتب الاربعة، (تهران).
- _____، المعجم المفهرس لالفاظ احاديث وسايل الشيعة، (تهران).
- _____، المعجم المفهرس لالفاظ احاديث مستدرک وسايل الشيعة، (تهران).
- شيخ مرتضى بروجردي، المستند في شرح العروة الوثقى، تقرير ابحاث سيد ابوالقاسم خويي، كتاب الصلوة، ٨ جلد، (قم).

- سيد محمد سرور واعظ بهسودي، مصباح الاصول، تقرير ابحاث سيد ابوالقاسم خويي، (نجف، ١٣٨٦ ق).
- بيهقي (ابوبكر احمد بن حسين)، السنن الصغير، ٤ جلد، تحقيق عبدالعلي امين قلعي (پاكستان، ١٤١٠ ق).
- شيخ جواد تبريزي، ايصال الطالب الى التعليق على المكاسب، ٤ جلد (قم، ١٤١١ ق).
- ترمذی (ابوعيسى محمد بن عيسى)، سنن الترمذی، تحقيق احمد شاکر، ٥ جلد، (بيروت).
- شيخ محمد تقی تستري، قاموس الرجال، (قم، چاپ دوم).
- شيخ محمد علي توحيدى، مصباح الفقاهة، تقرير ابحاث سيد ابوالقاسم خويي، ٧ جلد، (قم، ١٣٦٨ ش).
- شيخ محمد علي ثقة الاسلام اصفهاني، رسالة في الولايات، (چاپ سنگي).
- اسماعيل بن حماد جوهری، الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربية)، تحقيق احمد عبدالغفور عطّار، ٦ جلد، چاپ سوم، (بيروت، ١٤٠٤ ق).
- سيد كاظم حسيني حائري، اساس الحكومة الاسلامية، (بيروت، ١٣٩٩ ق).
- _____، ولاية الامر في عصر الغيبة، (قم، ١٤١٤ ق).
- _____، الامامة و قيادة المجتمع، (قم، ١٤١٦ ق).
- شيخ مرتضى حائري يزدي، ابتغاء الفضيلة في شرح الوسيلة، الجزء الاول في المكاسب المحرّمة، (قم، [بی تا]) الجزء الثاني، كتاب البيع، (نسخة خطی عکسی، شماره ١٥٥ كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، قم).
- _____، صلوة الجمعة، (قم، ١٤٠٩ ق).
- شيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي، وسايل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، ٣٠ جلد (طبع مؤسسة آل البيت (ع)، قم، ١٤١٢ ق).
- سيد محسن طباطبائي حكيم، نهج الفقاهة (تعليق على كتاب البيع من مكاسب الشيخ الانصاري، (قم، [بی تا]).
- ابن ادریس حلي، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ٣ جلد، (قم، ١٤١١ ق).
- علامه حسن بن يوسف حلي، الجوهر النضيد في شرح منطق التجريد، (قم، ١٣٦٣ ش).
- _____، خلاصة الاقوال في علم الرجال، (نجف، [بی تا]).
- _____، تذكرة الفقهاء، ٢ جلد، (تهران، چاپ سنگي).
- _____، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، تحقيق حسن حسن زاده آملی، (قم، ١٤٠٧ ق).
- _____، مختلف الشيعة، (چاپ سنگي).

- _____، نهج الحق وكشف الصدق، تصحيح عين الله حسنى ارموى، (قم، ١٤٠٧ق).
- محقق حلى، شرائع الاسلام، ٤ جلد، تصحيح عبدالحسين محمدعلى، (نجف، ١٣٨٩ق).
- _____، المختصر النافع فى فقه الامامية، (قاهره، [بى تا]).
- عبدعلى بن جمعة العروسى الحوزى، تفسير نورالثقلين، ٥ جلد، (تهران، ١٣٨٢ق).
- ملا محمد كاظم خراسانى، كفاية الاصول، تصحيح مؤسسه آل البيت (ع)، (قم، ١٤٠٩ق).
- _____، حاشية كتاب المكاسب، (تهران، ١٤٠٦ق).
- سيد محسن خرازى، الامر بالمعروف والنهي عن المنكر، (قم، ١٤١٥ق).
- _____، رسالة قاعدة اللطف، المقالات والرسالات شماره ٣٠ كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد (قم، ١٤١٣ق).
- خليل بن احمد فراهيدى، كتاب العين، تحقيق مهدى مخزومى و ابراهيم سامرائى، ٨ جلد، (قم، ١٤٠٥ق).
- سيد روح الله موسوى خمينى، كتاب البيع، ٥ جلد، (قم، [بى تا]).
- _____، تحرير الوسيطة، ٢ جلد، (قم، [بى تا]).
- _____، حاشية شرح فصوص الحكم، (قم، [بى تا]).
- _____، الرسائل، (قم، ١٣٨٥ق).
- _____، مصباح الهداية الى الخلافة والولاية، (تهران، ١٣٦٠ش).
- _____، المكاسب المحرمة، ٢ جلد، (قم، ١٣٨١ق).
- سيد احمد خوانسارى، جامع المدارك فى شرح المختصر النافع، ٧ جلد (تهران، ١٤٠٥ق).
- شيخ موسى نجفى خوانسارى، منية الطالب، تقرير ابحاث ميرزا محمد حسين غروى نائينى، ٢ جلد، (قم، ١٣٧٣ق، چاپ سنگى).
- سيد ابوالقاسم موسوى خويى، مباني تكملة النهاج، ٢ جلد، (بيروت، [بى تا]).
- _____، معجم رجال الحديث، ٢٣ جلد، چاپ چهارم، (بيروت، ١٤٠٩ق).
- _____، صراط النجاة فى اجوبة الاستفتاءات، (قم).
- _____، المسائل وردود، (قم، ١٤١١ق).
- سيد محمد تقى خويى، مستند العروة الوثقى، تقرير ابحاث سيد ابوالقاسم خويى، كتاب النكاح، ٢ جلد، (قم).
- فاضل دربندى، خزائن الاحكام، (چاپ سنگى).

- راغب اصفهاني، معجم مفردات الفاظ القرآن الكريم، تحقيق نديم مرعشلى، (تهران، [بى تا]).
- قطب الدين راوندى، الخرائج والجرائح.
- زبيدى (محمد بن محمد)، تاج العروس فى شرح القاموس، (قاهره، ١٣٠٦ق).
- جارالله زمخشري، اساس البلاغة، (قم، ١٤٠٢ق).
- _____، ربيع الابرار، ٥ جلد، (قم، ١٤٠٥ق).
- _____، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل فى وجوه التأويل، (قم، ١٤٠٥ق).
- شيخ جعفر سبحانى، تهذيب الاصول، تقرير ابحاث سيد روح الله موسوى خمينى، ٣ جلد، (قم، ١٣٦٣ش).
- سيد عبدالاعلى سبزواري، مهذب الاحكام، چاپ اول، (نجف).
- سلار ديلمى، المراسم العلوية فى الاحكام النبوية، تحقيق سيد محسن حسيني امينى، (قم، ١٤١٤ق).
- شهاب الدين سهروردى، حكمة الاشراف، مجموع مصنفات شيخ اشراق، جلد ٢، تصحيح هنرى كربين، (تهران، ١٣٩٧ق).
- سيدبن زهرة، غنية النزوع، الجوامع الفقهية، (چاپ سنگى).
- سيد رضى، نهج البلاغة، تصحيح صبحى صالح، (بيروت، ١٣٨٧ق).
- سيد مرتضى، الذريعة فى علم الكلام، تحقيق سيد احمد حسيني، (قم، ١٤١١ق).
- _____، الشافى فى الامامة، ٤ جلد، چاپ دوم، (قم، ١٤١٠ق).
- شرتونى، اقرب الموارد، ٣ جلد، (قم، ١٤٠٣ق).
- تاج الدين محمد بن محمد شيعرى، جامع الاخبار، (قم، [بى تا]).
- شهيد اول (شمس الدين محمد عاملى)، الدروس الشرعية فى فقه الامامية، ٣ جلد، (قم، ١٤١٤ق).
- شهيد ثانى (شيخ زين الدين بن على عاملى)، الدراية فى علم مصطلح الحديث، (نجف، [بى تا]).
- _____، الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية، ٢ جلد (چاپ سنگى).
- _____، مسالك الافهام فى شرح شرايع الاسلام، ٢ جلد (چاپ سنگى).
- _____، منية المريد، تحقيق شيخ رضا مختارى، (قم، ١٤٠٩ق).
- سيد عبدالله شيرازى، كتاب القضاء، (قم، [بى تا]).
- شيخ احمد صابرى همدانى، الهداية الى من له الولاية، تقرير ابحاث سيد محمد رضا موسوى گلپايگانى، (قم، ١٣٨٣ق).

شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، ضرورة وجود الحكومة او ولاية الفقهاء في عصر الغيبة، (قم، ١٤١٥ ق).

سید محمدباقر صدر، الاسلام يقود الحياة، (بيروت، ١٣٩٩ ق).

شیخ صدوق، اكمال الدين و اتمام النعمة، تصحيح على اكبر غفاري، (قم، ١٤٠٥ ق).

_____، الامالي، تحقيق مؤسسة البعثة (تهران، ١٤١٧ ق).

_____، ثواب الاعمال وعقاب الاعمال، چاپ دوم، (قم، ١٣٦٤ ش).

_____، عيون اخبار الرضا (ع)، (نجف، ١٣٩٠ ق).

_____، معاني الاخبار، تصحيح على اكبر غفاري، (بيروت، ١٣٩٩ ق).

_____، من لا يحضره الفقيه، تصحيح على اكبر غفاري، ٤ جلد، (تهران، ١٣٩٢ ق).

ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد (ص)، تصحيح ميرزا محسن كوجه باغي، (تهران، ١٤٠٤ ق).

صهرشتي، اصباح الشيعة بمصباح الشريعة، سلسلة الينابيع الفقهية.

سيدحسن طاهري خرم آبادي، رسالة الجهاد والدفاع. كنگره جهاني امام رضا (ع)، (مشهد).

سيدعلي طباطبائي، رياض المسائل، (چاپ سنگي).

سيد محمد حسين طباطبائي، الميزان في تفسير القرآن، ٢٠ جلد، (بيروت، ١٣٩٤ ق).

امين الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسي، تفسير مجمع البيان، تحقيق ميرزا ابوالحسن شعراني، ١٠ جزء در ٥ جلد، (تهران، ١٣٩٥ ق).

_____، اعلام الوری، (قم، [بی تا]).

ابومنصور احمد بن علی طبرسي، الاحتجاج، ٢ جلد، تصحيح ابراهيم بهادري و محمد هادي به، چاپ دوم، (تهران، ١٤١٦ ق).

شیخ الطائفة ابوجعفر محمد بن حسن طوسي، اختيار معرفة الرجال (رجال کشي)، تصحيح و تعليق ميرداماد استرآبادي، تحقيق سيدمحمد رجائي، ٢ جلد، (قم، ١٤٠٤ ق).

_____، الاقتصاد الهادي الى طريق الرشاد، (تهران، ١٤٠٠ ق).

_____، تفسير التبيان، تحقيق احمد حبيب قصيرالعاملي، ١٠ جلد، (بيروت).

_____، تمهيد الاصول في علم الكلام، تصحيح عبدالمحسن مشكوة الدين، (تهران، ١٣٦٢ ش).

_____، تلخيص الشافي، تصحيح سيدحسين بحر العلوم، ٤ جلد، چاپ سوم، (قم، ١٣٩٤ ق).

_____، تهذيب الاحكام، تصحيح سيدحسن موسوي خراسان، ١٠ جلد، چاپ سوم، (تهران، ١٣٩٠ ق).

_____، الرجال، (نجف، ١٣٨١ ق).

_____، الرسائل العشر، رسالة في الفرق بين النبي والامام، تصحيح رضا استادي، (قم، [بی تا]).

_____، العدة في اصول الفقه، تصحيح محمد رضا انصاري قمي، ٢ جلد، (قم، ١٤١٧ ق).

_____، كتاب الغيبة، تصحيح عبادالله طهراني و علي احمد ناصح، (قم، ١٤١١ ق).

_____، الفهرست، تصحيح سيدمحمد صادق آل بحر العلوم، (نجف، [بی تا]).

_____، النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، (قم، [بی تا]).

خواجه نصيرالدين طوسي، تجريد الاعتقاد، تصحيح محمدجواد حسيني جلالی، (قم، ١٤٠٧ ق).

شیخ آقا بزرگ طهراني، الذريعة الى تصانيف الشيعة، ٢٦ جلد، (بيروت).

شیخ هادی طهرانی، «رسالة الحق والحكم»، تصحيح نعمت الله صفري، فصلنامه نامه مفيد، (شماره ٤، زمستان ١٣٧٤، قم).

شیخ جواد بن محمد حسيني عاملي، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، ١٠ جلد، (قاهره، ١٣٢٦ ق).

محمد فؤاد عبدالباقي، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، (قاهره، ١٣٦٤ ق).

آقا ضياءالدين عراقی، شرح تبصرة المتعلمين، تصحيح شيخ محمد حسن، (قم، ١٤١٣ ق).

_____، كتاب القضاء، (نجف، [بی تا]).

ميرزا علي غروي تبريزي، التنقيح في شرح العروة الوثقى، تقرير ابحاث سيد ابوالقاسم موسوي خويي، ١١ جلد، (قم، ١٤١٠ ق).

امام محمد غزالي، احياء علوم الدين، تصحيح به اشراف عبدالعزيز عزالدين سيروان، ٤ جلد چاپ سوم، (بيروت، [بی تا]).

فاضل مقداد سيوري، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، تصحيح سيدعبدالله لطيف كوهكمري، ٤ جلد، (قم، ١٤٠٤ ق).

_____، كنز العرفان في فقه القرآن، تصحيح محمدباقر بهبودي، (تهران، ١٣٨٤ ق).

فخرالمحققين حلي، ايضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، ٤ جلد، (قم، [بی تا]).

فقه الرضا (الفقه المنسوب للامام الرضا(ع))، تحقيق مؤسسة آل البيت (ع) لاحياء التراث، (مشهد، ۱۴۰۶ ق).

ملا محسن فيض كاشانى، تفسير الصافى، تصحيح شيخ حسين اعلمى، ۵ جلد، (بيروت، [بى تا]).

_____، علم البقين، تصحيح محسن بيدارفر، ۲ جلد، (قم، ۱۴۰۰ ق).

_____، محجة البيضاء فى احياء الاحياء، تصحيح على اكبر غفارى، ۸ جلد، چاپ دوّم، (قم، [بى تا]).

آقا محمد رضا قمشه‌اى، تعليقات على فصوص الحكم، تحقيق فى مباحث الولاية الكلية، تصحيح سيد جلال الدين آشتياني، همراه با رسائل قيصرى، (تهران، ۱۳۵۷ ش).
على بن ابراهيم قمى، تفسير القمى، تصحيح سيد طيب موسوى جزائرى، ۲ جلد، (بيروت، ۱۴۱۱ ق).

ميرزا ابوالقاسم قمى، جامع الشتات، ۲ جلد، (چاپ سنگى).

داود قيصرى، رسائل، رسالة فى التوحيد والولاية، تصحيح سيد جلال الدين آشتياني، (تهران، ۱۳۵۷ ش).

_____، شرح فصوص الحكم، تصحيح سيد جلال الدين آشتياني، (تهران، ۱۳۷۵ ش).

كمال الدين عبدالرزاق كاشانى، اصطلاحات الصوفية، تصحيح محمد كمال ابراهيم جعفر، چاپ دوّم، (قم، ۱۳۷۰ ش).

_____، شرح منازل السائرين، تصحيح محسن بيدارفر، (قم، ۱۴۱۳ ق).

شيخ جعفر، كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، (چاپ سنگى).

محمد بن على كراجكى، كنز الفوائد، ۲ جلد، (قم، [بى تا]).

ثقة الاسلام محمد بن يعقوب كلينى، الكافى، تصحيح على اكبر غفارى، ۸ جلد، چاپ سوّم، (تهران، ۱۳۸۸ ق).

ملا محمد صالح مازندراني، شرح الكافى، ۱۲ جلد، چاپ اوّل، (تهران).

سيد محمد مجاهد، الجهادية.

ملا محمد باقر مجلسى، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة لاطهار، ۱۱۰ جلد، چاپ چهارم، (تهران، ۱۳۶۳ ش).

_____، مرآة العقول فى شرح اخبار الرسول (ص)، ۲۴ جلد، چاپ اوّل، (تهران).

محقق ثانى على بن عبد العالى، رسائل المحقق الكركى، تحقيق شيخ محمد حسون، ۴ جلد، (قم، ۱۴۰۹ ق).

مير عبدالفتاح حسيني مراغى، العناوين، (چاپ سنگى).

محمد تقى مصباح يزدى، (و ديكران)، الامامة والولاية فى القرآن الكريم، (قم).

شيخ اسماعيل معزى ملايرى، جامع احاديث الشيعة، چاپ دوّم، (قم).

لويس معلوف يسوعى، المنجد فى اللغة والادب والعلوم، چاپ هجدهم، (بيروت).

شيخ مفيد (ابوعبدالله محمد بن محمد)، اوائل المقالات، مصنفات الشيخ المفيد، جلد چهارم، تصحيح ابراهيم انصارى زنجاني، (قم، ۱۴۱۳ ق).

_____، الاختصاص، مصنفات الشيخ المفيد، جلد دوازدهم، تصحيح على اكبر غفارى، (قم، ۱۴۱۳ ق).

_____، تصحيح الاعتقاد، مصنفات الشيخ المفيد، جلد پنجم، تحقيق حسين درگاهى، (قم، ۱۴۱۳ ق).

_____، المقنعة، مصنفات الشيخ المفيد، جلد چهاردهم، تصحيح مؤسسة النشر الاسلامى، (قم، ۱۴۱۳ ق).

شيخ محمد رضا مظفر، عقائد الامامية، (تهران، [بى تا]).

شيخ ناصر مكارم شيرازى، انوار الفقاهة، كتاب البيع، (قم، ۱۴۱۱ ق).

شيخ حسن محمد مكى عاملى، الالهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل، تقرير ابحاث شيخ جعفر سبحانى، ۲ جلد، (قم، ۱۴۰۹ ق).

شيخ عبدالله ممقانى، تنقيح المقال فى معرفة علم الرجال، ۳ جلد، (چاپ سنگى).

_____، رسالة هداية الانام فى حكم اموال الامام، (چاپ سنگى).

شيخ محمد حسن ممقانى، غاية الآمال، ۲ جلد، (چاپ سنگى).

شيخ حسينعلى منتظرى نجف آبادى، البدر الزاهر فى صلوة الجمعة والمسافر، تقرير ابحاث سيد محمد حسين بروجردى، چاپ سوّم، (قم، ۱۳۷۴ ش).

_____، دراسات فى ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلامية، ۴ جلد، (قم، ۱۴۰۸-۱۴۱۱ ق).

شيخ محمد مؤمن قمى، كلمات سديدة فى مسائل جديدة، (قم، ۱۴۱۵ ق).

_____، رسالة ولاية الولي المعصوم، كنگره جهانى امام رضا(ع)، (مشهد).

ميرحامد حسين، عباقات الانوار، (تهران).

سيد محمد هادى ميلانى، محاضرات فى فقه الامامية، كتاب الخمس، به همت فاضل حسيني ميلانى.

ابوالعباس احمد بن على نجاشى، رجال النجاشى، تصحيح سيد موسى شبيرى زنجاني، (قم، ۱۴۰۷ ق).

- _____، مقاله سیری در مبانی ولایت فقیه، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره اول، (پائیز ۱۳۷۵).
- حافظ، به سعی سایه، (تهران، ۱۳۷۴).
- عبدالهادی حائری، نخستین رویاروئیهای اندیشه‌گران ایرانی با دورویه تمدن بورژوازی غرب، (تهران، ۱۳۶۷).
- شیخ مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت (لندن، ۱۹۹۴ م).
- سعید حجاریان، «مقاله ساخت اقتدار سلطانی، آسیب‌پذیریها و بديله‌ها»، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی.
- سید روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه نور، چاپ دوم، (تهران، ۱۳۷۴).
- _____، کشف‌الاسرار، (قم، [بی‌تا]).
- _____، ولایت فقیه، (تهران، ۱۳۷۳).
- جمال‌الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، ۷ جلد، (تهران، ۱۳۶۰).
- علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، ۱۴ جلد، (تهران، ۱۳۷۳).
- جمال‌الدین حسین بن علی ابوالفتوح رازی، روض‌الجنان و روح‌الجنان، (تهران، چاپ اول).
- محمدکاظم رحمان ستایش، تحقیق حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه، معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک، (تهران، ۱۳۷۵ ش).
- سیدحمید روحانی زیارتی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام‌خمینی، ۳ جلد، (تهران، ۱۳۷۲).
- شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، ولایت فقیه حکومت صالحان، (تهران، ۱۳۶۳).
- شیخ سیف‌الله صرامی، احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر، (تهران، ۱۳۷۶).
- صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۴ جلد، (تهران، ۱۳۶۹).
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۴ جلد، (تهران، ۱۳۶۴).
- سیدجواد طباطبایی، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، (تهران، ۱۳۶۷).
- سیدمحمدحسین طباطبایی، «علی و فلسفه الهی، و رساله وحی یا شعور مرموز» در بررسی‌های اسلامی، ۳ جلد، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، (قم، ۱۳۹۶-۱۴۰۰ ق).

- محمدمهدی نجف (مصحح)، صحیفه الامام الرضاع، (مشهد، ۱۴۰۶ ق).
- شیخ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ۴۳ جلد، (تهران، ۱۴۰۰ ق).
- شیخ محمدتقی نجفی، بحث فی ولایة الحاكم الفقیه، در کتاب کلمه نافذ آقاجنقی، تصحیح موسی نجفی، (تهران، ۱۳۷۱ ش).
- سیدعلی بن عبدالکریم نجفی، منتخب الانوار المضية.
- ملاحمد نراقی، عوائد الايام، تصحیح دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، (قم، ۱۳۷۵ ش).
- عزیزالدین نسفی، الانسان الكامل، تصحیح مازیان موله، (تهران، ۱۳۵۹ ش).
- میرزاحسین نوری، مستدرک وسایل الشیعه، تصحیح مؤسسه آل‌البیت(ع)، (قم).
- ورام بن ابی فراس مالکی اشتری، تنبيه‌الخواطر و نزهة‌النواظر، (قم، [بی‌تا]).
- شیخ جعفرالهادی (خوشنویس)، معالم الحکومة الاسلامیه (مفاهیم القرآن، ج ۲) تقریر ابیحات شیخ جعفر سبحانی، (اصفهان، ۱۴۰۱).
- حاج آقا رضا همدانی، مصباح‌الفقیه، جلد چهاردهم، کتاب‌الخمس، (قم، ۱۴۱۶ ق).
- سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۲ جلد (تهران، ۱۳۹۹ ق).

ب. کتابهای فارسی

- شیخ احمد آذری قمی، پرسش و پاسخهای مذهبی، سیاسی، اجتماعی... (قم، ۱۳۷۲).
- _____، ولایت فقیه از دیدگاه قرآن کریم، (قم، ۱۳۷۳).
- سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمه فیصری بر فصوص الحکم، (قم، ۱۳۶۵ ش).
- اسناد انقلاب اسلامی، ۵ جلد مرکز اسناد انقلاب اسلامی، (تهران، ۱۳۷۴ ش).
- دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، ۴ جلد، چاپ دوم، (تهران، ۱۳۶۶).
- محمد ترکمان (گردآورنده)، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و... روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری، ۲ جلد، (تهران ۱۳۶۲).
- توضیح المسائل مراجع، جلد اول، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، (قم، ۱۳۷۶ ش).
- شیخ رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی، (قم، ۱۳۷۰).
- شیخ عبدالله جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، مقاله امامت و ولایت، (تهران، ۱۳۶۸).

_____، قرآن در اسلام، (تهران، ۱۳۵۳).

حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ۴ جلد، تصحیح ژول مول، (تهران، ۱۳۶۹).

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب سال ۱۳۵۸، با اصلاحات سال ۱۳۶۸.

ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، جلد اول مبانی و کلیات، (تهران، ۱۳۶۸).

میرزا ابوالقاسم قمی، ارشادنامه، تصحیح حسن قاضی طباطبایی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ج ۲۰، ش ۳، (تبریز، ۱۳۴۸ ش).

محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، (تهران، ۱۳۷۶ ش).

_____، سلسله مقالات «حکومت انتصابی»، ماهنامه آفتاب، (تهران، ۱۳۷۹-۸۰).

_____، دغدغه‌های حکومت دینی، (تهران، ۱۳۷۹).

سیدجعفر دارابی بروجردی کشفی، تحفة الملوک، (چاپ سنگی، ۱۲۷۲ ق).

عبدالرزاق فیاض لاهیجی، سرمایه ایمان، تصحیح صادق اردشیر لاریجانی، (تهران، ۱۳۶۴ ش).

_____، گوهر مراد، تصحیح کنگره لاهیجی، (تهران، ۱۳۷۲ ش).

ملا محمدباقر مجلسی، عین الحیوة، ۳ جلد، (تهران، ۱۳۴۱).

شمس‌الدین محمد لاهیجی، مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح محمد رضا برزگر حقیقی و غف کرباسی، (تهران، ۱۳۷۱ ش).

مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانونگذاری مجلس شورای ملی، تهران.

شیخ اسماعیل محلاتی، رسالة اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطه، در کتاب رسائل مشروطیت، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، (تهران، ۱۳۷۶).

شیخ محمد تقی مصباح یزدی، پرسشها و پاسخها، (قم، ۱۳۷۸).

_____، حقوق و سیاست در قرآن (معارف قرآن - ۹)، نگارش شهید محمد شهرابی، (قم، ۱۳۷۷).

_____، راهنماشناسی، (قم، ۱۳۶۷).

_____، «اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها»، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره اول، (پائیز ۱۳۷۵).

شیخ مرتضی مطهری، امامت و رهبری، (تهران، ۱۳۶۴).

_____، پیرامون انقلاب اسلامی، (تهران، ۱۳۶۸).

_____، پیرامون جمهوری اسلامی، (تهران، ۱۳۶۸).

_____، سیری در نهج‌البلاغه، (تهران، ۱۳۶۹).

_____، علل‌گرایش به مادیگری، مجموعه آثار، ج ۱، (تهران، ۱۳۶۸).

_____، ولاءها و ولایتها، مجموعه آثار، ج ۳، (تهران، ۱۳۷۰).

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی، مقدمه، تصحیح و فهرستها از دکتر محمد استعلامی، چاپ چهارم، (انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۴).

شیخ محمدحسین غروی نائینی، تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملّة در اساس و اصول مشروطیت یا حکومت از نظر اسلام، با توضیحات سید محمود طالقانی، (تهران، ۱۳۳۴).

سید محمدهاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۲ جلد، (تهران، ۱۳۷۴).

- انفال / ٧٣: والذين كفروا بعضهم اولياء بعض ... ٧٨
 بقره / ٢٥٧: الله ولى الذين آمنوا... والذين كفروا اولياهم الشيطان... ٢٣، ٦٣، ٦٤، ٧٦، ٧٧
- بقره / ٢٨٢: ... او لا يستطيع ان يَمَل فليملل وليّه بالعدل ... ٧٢
 بقره / ٢٣٧: او يعفو الذى بيده عقدة النكاح ٧٣
 بقره / ١٤٢: ما وليّهم عن قبلتهم الّتى كانوا عليها... ٦١
 بقره / ١٢٤: و اذ ابتلى ابراهيم ربّه بكلمات فاتمهنّ... ٦٨، ٢٦٧، ٢٧٩، ٣٥٢، ٣٥٣
 بقره / ٢٤٧: و قال لهم نبيّهم انّ الله قد بعث لكم طالوت ملكاً ٦٩، ٢٦٧
 بقره / ١٤٨: و لكل وجهة هو موليّها ٦٠
 تحريم / ٤: فان الله هو مولاه و جبريل و صالح المؤمنين ٧٠
 توبه / ١٠٣: خذ من اموالهم صدقة ٣٥٦
 توبه / ٧١: والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض يأمرّون بالمعروف... ٧٤
 توبه / ٧٤: ... و ما لهم فى الارض من ولى و لانصير ٧٧
 توبه / ١٢٣: يا ايها الذين آمنوا قاتلو الذين يلونكم من الكفار ٦٠
 توبه / ١٠١: يا ايها الذين آمنوا... و من يتولهم منكم فاولئك هم الظالمون ٨٠
 جاثيه / ١٩: ... ان الظالمين بعضهم اولياء بعض والله ولىّ المتقين ٦٣، ٧٨
 حجرات / ١٠: انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بين اخويكم... ٧٥
 حجرات / ٩: و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما... ٣٥٦
 حج / ١٣: لبئس المولى و لبئس العشير ٧٨
 حديد / ١٥: مأويكم النار هي مولاكم و بئس المصير ٧٧
 حشر / ٧: ما آتيكم الرسول فخذوه و ما نهىكم عنه فانتهوا ٨٢
 رعد / ١١: اذا اراد الله يقوم سوءً فلا مردّ له... ٦٠
 سجده / ٤: ما لكم من دونه من ولى و لاشفيع ٦٣
 شورى / ٩: ام اتخذوا من دونه اولياء فالله هو الوليّ ٦٣
 شورى / ٥٢: انك لتهدى الى صراط مستقيم ٦٧
 شورى / ٢٣: قل لا اسئلكم عليه اجراً الاّ المودة فى القربى ٣٢
 شورى / ٨: ... والظالمون ما لهم من ولى و لانصير ٦٤، ٧٦، ٧٧
 شورى / ٢٨: ... و هو الوليّ الحميد ٦٣
 ص / ٣٥: قال رب اغفرلى و هب لى ملكاً لا ينبغي لاحد من بعدى ٦٩
 ص / ٢٦: يا داود انا جعلناك خليفة فى الارض فاحكم بين الناس بالحق ٦٩، ٣٥٥

٢. فهرست آيات

- آل عمران / ١٣٢: اطيعوا الله و الرسول لعلكم ترحمون ٨٢
 آل عمران / ٦٨: ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و... ٦٣، ٢٧١
 آل عمران / ١٧٥: انما ذلك الشيطان يخوّف اوليائه... ٧٨
 آل عمران / ٦١: فمن حاجّك فيه من بعد ما جاءك من العلم... ٧٠
 آل عمران / ٢٨: لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين... ٧٩، ٨٠
 آل عمران / ١٦٤: لقد منّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولاً... ٦٧، ٨٢
 آل عمران / ١٢٣، ١٢٧: و لقد نصرّكم الله ببدر و انتم اذلة... ٦٥
 آل عمران / ٧: ... و ما يعلم تأويله الاّ الله والراسخون فى العلم... ٢٧٨
 احزاب / ٦: النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوالارحام بعضهم اولى... ٥٩، ٦٦، ٧٣، ٧٤، ٨٨، ٢٧٤، ٢٨١، ٣٤٧-٣٤٩
 احزاب / ٦٤-٦٥: ان الله لعن الكافرين و اعدّ لهم سعيراً خالدين فيها ابداً... ٦٤، ٧٧، ٧٨
 احزاب / ٣٣: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت... ٧٠
 احزاب / ٣٦: و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله امراً... ٦٧، ٣٥٠
 اسراء / ١١١: ... و لم يكن له ولىّ من الذلّ و كبّره تكبيراً ٦٤
 اسراء / ٣٣: و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليّه سلطاناً ٧٢
 اسراء / ٩٧: و من يضلل فلن تجد لهم اولياء من دونه ٧٦
 اعراف / ٢٧: انا جعلنا الشياطين اولياء للذين لا يؤمنون ٧٦، ٧٧
 انعام / ١٢١: و ان الشياطين ليوحون الى اوليائهم ليجادلوكم ٧٨
 انفال / ٧٢: ان الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم... ٧٦
 انفال / ٣٤: ... ان اوليائه الاّ المتقون ٦٤
 انفال / ٤٠: ... نعم المولى و نعم النصير ٦٣
 انفال / ٦٠: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوّة من رباط الخيل... ٣٥٦
 انفال / ٧٥: والذين آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معكم... ٧٤

طه / ١: طه، ما انزلنا عليك القرآن لتشقى ٣١٧

عبس / ١: عبس و تولّى ان جاءه الاعمى ٦١

عنكبوت / ٨٩: مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل عنكبوت... ٧٨

عنكبوت / ٨: و وصينا الانسان بوالديه حسنا و ان جاهداك لتشرك بى... ٧١

فصلت / ٣٠: ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة... ٦٥

فصلت / ٣٤: فاذا الذى بينك وبينه عداوة كأنه وليّ حميم ٩١

فصلت / ٤٢: لا يأتية الباطل من بين يديه و لا من خلفه ٣٨٩

فصلت / ٣١: نحن اولياؤكم فى الحياة الدنيا والآخرة ٦٥

مائده / ٣٨: السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما ٣٥٦

مائده / ٣: اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى ٣٦، ٨٣، ٩٠

مائده / ٥٥: انما وليكم الله و رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة... ٦٥، ٦٦، ٦٩

٨٦، ٨٧، ٣٥٢

مائده / ٦٨: قل يا ايها الكتاب لستم على شئ حتى تقيموا التوراة والانجيل... ٨٠

مائده / ٦٣: لولا ينهاهم الربانيون والاحبار ٢٨٨

مائده / ٥٦: و من يتول الله و رسوله والذين آمنوا... ٦٥، ٦٩

مائده / ٥٧: يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا الذين دينكم هزواً و لعباً... ٧٩

مائده / ٥١: يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض و من

يتولّهم... ٧٨، ٨٠

محمد / ١١: ذلك بان الله مولى الذين آمنوا و ان الكافرين لا مولى لهم ٦٣، ٦٤، ٧٧

مريم / ٥: و أنى خفت الموالى من ورائى و كانت امرأتى عاقراً... ٧٣

مريم / ٦: يرثنى و يرث من آل يعقوب... ٧٣

ممتحنة / ٨: لا ينهيكم الله عن الذين لم يقاتلوكم فى الدين و لم يخرجوكم من دياركم...

٨٠

ممتحنة / ٩: ... و من يتولّهم منكم فاولئك هم الظالمون ٧٩

ممتحنة / ١: يا ايهاالذين آمنوا لا تتخذوا عدوى و عدوكم اولياء تلقون اليهم بالمودة... ٧٩

ممتحنة / ١٣: يا ايهاالذين آمنوا لا تتولّوا قوماً غضب الله عليهم... ٧٩

نحل / ١٠٠: انما سلطانه على الذين يتولّونه والذين هم به مشركون ٧٨

نحل / ٧٦: ضرب الله مثلاً رجلين احدهما ابكم لا يقدر على شئ... ٧٣

نحل / ٦٣: ... فزّين لهم الشيطان اعمالهم فهو وليّهم... ٧٨

نحل / ٤٤: ... و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم ٦٧، ٨٢

نساء / ٦٠: الم تر الى الذين يزعمون انهم آمنوا... ٢٩٣، ٣٠٠، ٣٤١-٣٤٥

نساء / ١٠٥: انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس... ٦٧، ٣٥١-٣٥٢

نساء / ٥٨: ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها... ٣٤١، ٣٤٥

نساء / ٦٥: فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم... ٦٧، ٣٥١

نساء / ٤٥: كفى بالله ولياً و كفى بالله نصيراً ٦٣

نساء / ١٤١: لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً ٨٠

نساء / ٨٣: و اذا جاءهم امر... ولو ردّوه الى الرسول و الى اولى الامر منهم... ٧٢،

٣٤٢-٣٤٦

نساء / ٣٣: و لكل جعلنا موالى ممّا ترك الوالدان والاقرّبون و... ٧٣

نساء / ١١٩: و من يتخذ الشيطان ولياً من دون الله فقد خسر خسراناً مبيناً ٧٨

نساء / ١٥٠: و يقولون نؤمن ببعض و نكفر ببعض ٢٠٩

نساء / ٥٩: يا ايها الذين آمنوا اطيعواالله و اطيعواالرسول و اولى الامر منكم... ٦٨، ٧١، ٧٢،

٣٤١-٣٤٥

نمل / ٣٤: قالت ان الملوک اذا دخلوا قرية افسدوها... ٦٩

نمل / ٤٨-٤٩: و كان فى المدينة تسعة رهط... ثم نقولنّ لوليّه ما شهدنا مهلك اهله... ٧٢

نور / ٢: الزانية والزانى فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ٣٥٦

نور / ٦٢: انما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله و اذا كانوا معه على امر جامع... ٦٧،

١١٩، ٣٤٩

نور / ٦٣: لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً... ٦٨، ٣٤٩

يوسف / ١٠١: رب قد آتيتنى من الملك و علّمتنى من تأويل الاحاديث... ٦٤، ٦٩

يوسف / ٧٦: فبدء بأوعيتهم... كذلك كدنا ليوسف ما كان ليأخذ اخاه... ٦٩

يوسف / ٥٥: قال اجعلنى على خزائن الارض أنى حفيظ عليهم ٦٩

يوسف / ٧٢: قالوا نفقد صواع الملك و لمن جاء به حمل بعير ٦٩

يونس / ٦٢: الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون ٦٤

اَيَّانا عنى خاصة، امر جميع المؤمنين الى يوم القيامة بطاعتنا ٣٤٤، ٣٤٥
ايها الناس قد كثر على الكذابة، فمن كذب على متعمداً فليتبوء مقعده من النار ٨٣
بموالاتكم تقبل الطاعات المفترضة ٩٠
بنى الاسلام على خمس... ولم يناد بشئ كما نودى بالولاية ٨٢، ٨٩
رأيت من رأس ابى محمد(ع) نوراً ساطعاً الى السماء و هو نائم ٣٣٠
علماء امتى كانبياء بنى اسرائيل ٣٧٢
فقد جعل الله سبحانه لى عليكم حقاً بولاية امركم و لكم على من الحق مثل الذى لى
عليكم ٩٦
فلا تطولن احتجاجك عن رعيته فان احتجاج الولاة... ٩٦
فول من جنودك انصحهم فى نفسك لله و لرسوله و لامامك ٩٦
لا تنكروا الامر بالمعروف و النهى عن المنكر فيؤلى عليكم شراركم ٩٧
لا دين لمن دان الله بولاية امام جائر ليس من الله ٩٠
مجارى الامور والاحكام على ايدي العلماء الامناء على حلاله و حرامه ٢٨٢،
٢٨٦-٢٩١، ٣٣٨
منزلة الفقيه فى هذا الوقت كمنزلة الانبياء فى بنى اسرائيل ٢٧٢
من كنت مولاة فعلى مولاة ٨٨
واجمعوا على منازعتى حقاً كنت اولى به من غيرى ٨٨
والذين نهى الله عن ولايتهم و طاعتهم و هم ائمة الضلالة ٩٠
والولاية التى امرالله عزوجل بها ولاية آل محمد(ص) ٩٠
و لا يقوم الا بان يجعل عليهم اميناً يمنعهم من التعدى... ٢٦٥
و لم يناد بشئ ما نودى بالولاية يوم الغدير ٩٠
و ما يتقرب الى عبد من عبادى شئ احب الى مما افترضت عليه و انه ليتقرب الى
بالنافلة... ٢٧
يا مالک، ان الناس ينظرون من امورك فى مثل ماكنت تنظر فيه من امور الولاة قبلك ٩٥
ينظر ان الى من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر فى حالنا و حرامنا و عرف احكامنا
٢٩٢-٣١٠، ٣٣٨، ٣٨٤

٣. فهرست روايات

اجعلوا بينكم رجالاً عن قد عرف حالنا و حرامنا فانى قد جعلته قاضيا ٩٤، ٢٩٢،
٣١٠-٣١٥، ٣٣٨
اعظم ما افترض الله من تلك الحقوق حق الوالى على الرعية و حق الرعية على الوالى ٩٦
افتخر يوم القيامة بعلماء امتى فاقول علماء امتى كسائر انبياء قبلى ٢٧٢
السلطان ظل الله ياوى اليه كل مظلوم ٢٧
السلطان ولي من لا ولي له ٩٢، ٢٤٧-٢٥٤، ٣٣٨
العلماء حكام على الناس ٢٨٢-٢٨٦، ٣٣٨
الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا فى الدنيا ٩٨، ٢٤٧، ٢٦٣-٢٦٩، ٢٩٢، ٣٣٨
الفقهاء حصون الاسلام ٢٦٣، ٣٢٠-٣٢١، ٣٣٨
اللهم ارحم خلفائى، الذين يأتون من بعدى يروون عنى حديثى و سنتى ٢٤٧،
٢٥٤-٢٦٣، ٢٨٢، ٣٣٨، ٣٤٧، ٣٤٩، ٣٥٠
اللهم انى ادينك بطاعتك و ولايتك ٨٦
اللهم لاتسلبنى ما انعمت به على من ولايتك ٨٦
اللهم لا عهد الا عهدك ولا ولاية الا من قبلك ٨٦
الملوك حكام على الناس والعلماء حكام على الملوك ٢٨٢-٢٨٦، ٣٣٨
النبي الذى يرى فى منامه و يسمع الصوت و لايعاين الملك والرسول... ٢٧٤
اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا ٩٨، ٣٢٢-٣٣٨
ان العلماء ورثة الانبياء ٢٤٦، ٢٦٩-٢٨١، ٢٩٢، ٣٣٨، ٣٤٧، ٣٥٠-٣٥٦
ان اولى الامرهم الائمة من آل محمد(ص) اوجب الله طاعتهم ٣٤٤
ان اولى الناس بالانبياء اعلمهم بما جاؤوا به ٢٧١
انما الوالى بشر لا يعرف ما توارى عنه الناس به من الامور... ٩٥
ان من اسخف حالة الولاة عند صالح الناس ان يظن بهم حب الفخر ٩٦
انى تارك فيكم الثقيلين كتاب الله و عترتى اهل بيتى ٣٦، ٨٣

۴. فهرست اشعار

چو بیند ترا کی کند کار بد
 پس به هر دوری ولیی قائم است
 پس امامِ حَی قائم آن ولی است
 مهدی و هادی وی است ای راه‌جو
 رندان تشنه‌لب را آبی نمی‌دهد کس

خود از شاه ایران بدی کی سزد. / ۱۶۳
 تا قیامت آزمایش دائم است. / ۳۰
 خواه از نسل عمر خواه از علی است. / ۳۰
 هم نهان و هم نشسته پیش رو. / ۳۰
 گویی ولیّ شناسان رفتند از این ولایت. / ۱۱

۵. فهرست اعلام

آذری قمی، شیخ احمد ۱۲۲، ۳۳۹
 آشتیانی، سید جلال ۲۴-۲۹
 آل بحرالعلوم، سید محمد ۴۴، ۴۵، ۴۷
 ۴۹، ۵۳-۵۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵
 ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۹
 ۲۹۵، ۳۲۴، ۳۴۸
 آل کاشف الغطاء، شیخ محمدحسین
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۹، ۳۲۴
 آمدی، عبدالواحد تمیمی ۲۷۱، ۲۸۲
 آمریکا ۲۱۶
 آملی، سید حیدر ۲۵، ۲۸
 آملی، شیخ محمدتقی ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۷۶
 ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۵
 ۳۲۹
 آیت، حسن ۱۸۲، ۱۸۴
 ابان، ۲۹۷
 ابراهیم جعفر، محمد کمال ۲۵
 ابن ابی‌جمهوری احسائی ۲۵۴، ۲۷۲
 ابن ابی‌عمیر ۲۵۹، ۳۱۷
 ابن ادریس حلّی ۹۳، ۱۳۸، ۳۷۰
 ابن الغضائری ۲۶۶، ۲۷۶، ۳۱۲، ۳۱۹
 ابن بابویه ۲۷۰، ۲۹۶
 ابن حمزه ۳۱۷

ابن رشد ۲۷۸
 ابن العضائری ۲۶۶، ۲۷۶، ۳۱۲، ۳۱۹
 ابن سینا ۲۳۹، ۳۶۵
 ابن شعبه الحرّانی ۲۸۶
 ابن عربی ۲۲، ۲۴، ۲۹-۲۶
 ابن قولویه ۲۶۶، ۳۲۳، ۳۲۴
 ابن ماجه ۲۵۰، ۲۷۰
 ابن منظور ۲۱
 ابوالبختری ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶
 ابوالحسین احمد بن فارس ۲۱
 ابوالخطاب ۳۱۳
 ابوالفتح رازی ۷۱
 ابوبصیر ۳۱۶
 ابو خدیجه (سالم بن مکرم) ۹۴، ۹۸
 ۲۹۲، ۳۱۰-۳۱۳
 احمد بن عائد ۳۱۱
 احمد بن محمد بن خالد ۲۷۱، ۳۰۶
 احمد بن محمد بن عیسی ۲۷۶
 اراکی، شیخ محمدعلی ۱۲، ۳۸۱
 اردبیلی، سید عبدالکریم موسوی ۱۸۲
 اردبیلی، شیخ احمد ۱۲، ۳۵۸
 استادی، رضا ۹۲
 استرآبادی ۳۲۶

استعلامی، محمد ۳۰	ترکمان، محمد ۱۰۲، ۱۴۱، ۱۶۴	حسن بن علی بن فضال ۲۷۱	خمینی، سیدمصطفی ۱۶۹
اسحاق بن یعقوب ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵	ترمذی ۲۵۰	الحسَن، محمد ۱۰۳، ۲۹۵	خوانساری، جمالالدین محمد ۲۷۱، ۲۸۲
۳۲۶، ۳۲۹-۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴	تستری، شیخ محمدتقی ۳۲۶	حسین بن سعید ۲۷۰، ۲۹۷، ۳۱۰	خوانساری، سیداحمد ۵۲، ۱۰۶، ۱۳۲، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۹
اسماعیل الجعفی ۲۹۷	توحیدی، شیخ محمدعلی ۵۲، ۱۰۶	حسین بن علی ۳۱۱	۳۰۲، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۶۰
اصفهان، شیخ محمدحسین غروی ۴۴	۲۶۱، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۲۹، ۳۴۸	حسین بن محمد ۳۱۱	خوانساری، شیخ موسی نجفی ۱۰۵
۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۲۹، ۳۸۱	ثقة الاسلام اصفهانی، شیخ محمدعلی	حسین بن یزید نوفلی ۲۶۳، ۲۶۶	۲۵۹، ۲۷۹، ۲۹۵، ۳۲۹
افلاطون ۲۷۸	۱۰۸	حکمی زاده ۱۱۲	خویی، سیدابوالقاسم موسوی ۴۴
امینی، شیخ عبدالحسین احمد ۸۸	ثویر بن ابی فاخته ۳۱۱	حکیم، سید محسن ۵۲، ۱۰۶، ۱۳۲، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۹	۴۹-۵۳، ۱۰۶، ۱۳۲، ۲۳۲، ۲۵۰
انصاری، خواجه عبدالله ۲۵	جعفریان، شیخ رسول ۱۰۴	۳۲۹، ۳۳۴، ۳۶۰	۲۵۱، ۲۶۱، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۴
انصاری، شیخ مرتضی ۴۴، ۵۵، ۵۷	جوادی، شیخ عبدالله ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۸	حماد بن عیسی ۲۷۰	۳۲۸، ۳۲۹، ۳۶۰، ۳۸۱
۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۲۳۵، ۲۴۴	۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۱	خامنه‌ای، سیدعلی حسینی ۱۴۴، ۲۳۴	داود بن حصین اسدی ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۸
۲۴۶، ۲۴۹-۲۵۲، ۲۹۵، ۳۲۴	۱۵۳-۱۵۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۷	۲۳۸، ۲۴۰	۳۰۲
ایروانی، شیخ علی ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۶	۲۹۵، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۹۰	خرازی، سیدمحسن ۹۲، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱	داود بن علی الهاشمی ۲۵۹
۲۸۰، ۲۹۰، ۳۱۸، ۳۲۹	جوهری ۲۰	خراسانی، ملامحمد کاظم ۴۴، ۵۲	دهخدا، علی اکبر ۲۱
بازرگان، مهدی ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴	حائری، سیدکاظم حسینی ۴۸، ۱۱۶	۱۰۶، ۲۶۱، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۹، ۳۰۱	راغب اصفهانی ۲۰، ۶۲
بحرانی، شیخ یوسف ۲۴۸	۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۳، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۶	۳۲۸، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۸۲	رحمان ستایش، محمدکاظم ۱۰۳، ۱۳۹
برزگر خالقی، محمدرضا ۲۵	۲۸۰، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۲۴-۳۲۶	خمینی، سید روح الله موسوی ۶، ۹، ۱۳	روحانی زیارتی، سید حمید ۱۶۵
بروجردی، سیدمحمدحسین ۳۶، ۱۰۶	۳۲۸، ۳۳۵	۱۷، ۱۸، ۲۵-۲۹، ۴۴، ۴۵، ۴۹	زبیدی ۲۱
۲۵۰، ۳۸۲، ۳۸۴	حائری، عبدالهادی ۱۰۴	۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۹۳، ۹۸، ۹۹	زراری، ابوغالب ۳۲۳، ۳۲۴
بروجردی، شیخ مرتضی ۵۰	حائری یزدی، حاج شیخ عبدالکریم	۱۰۷-۱۰۹، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۵	زکریا (ع) ۷۳
بکیر بن اعین (ابوالجهم) ۳۱۰	۳۸۱، ۳۸۲	۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۹	زمخشری ۲۱، ۷۰، ۲۷۲
بهشتی، سیدمحمدحسینی ۱۸۲، ۱۹۰	۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۹	۱۳۰، ۱۴۰-۱۴۶، ۱۶۵-۱۸۴	سایه ۱۱
۱۹۲، ۱۹۳	۳۰۲، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۹	۱۸۷-۱۸۹، ۱۹۵-۲۰۴، ۲۰۶	سبحانی، شیخ جعفر ۳۵، ۵۷، ۱۰۸
بیدارفر، محسن ۲۵، ۲۲۸	حائری یزدی، شیخ مهدی ۱۵۷، ۲۰۸	۲۱۱، ۲۱۴-۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸	سیدعبدالله ۲۱۱، ۲۴۵، ۳۶۹
بیهقی ۹۲، ۲۵۰	حافظ ۱۱	۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۷۲	سبزواری، سیدعبدالله ۲۹۵، ۳۲۴
پاریس ۲۱۵، ۲۱۶	حبیبی، حسن ۱۸۲، ۱۸۳	۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۴	سحابی، عزت الله ۱۹۱
پهلوی، محمدرضا شاه ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰	حجاریان، سعید ۱۶۲	۲۸۷-۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹	سحابی، یدالله ۱۸۲
تبریزی، شیخ جواد ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۳۳	حجتی کرمانی، شیخ محمد جواد ۱۹۲	۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶-۳۱۸، ۳۲۲	سعدی ۱۶۳
۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۰	حرّ عاملی ۳۸	۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۸۶	سکونی ۹۸، ۲۶۳، ۲۶۶
۳۰۲، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۹، ۳۳۲		۳۸۸، ۳۸۹	

سلار دیلمی ۱۳۸	صدوقی، شهید ۱۸۴	عراقی، شیخ مجتبی ۲۵۴	قطب‌الدین راوندی ۲۶۳، ۳۲۳
سلطانی، غلامرضا ۹۲	صرامی، شیخ سیف‌الله ۲۳۳	عقیقی، ابوالعلاء ۲۷، ۲۸، ۲۳۹	قمشه‌ای، آقامحمد رضا ۲۴-۲۷، ۲۹، ۳۱
سندی بن محمد ۲۷۱	صفار ابوجعفر محمد بن الحسن بن الفروغ ۲۷۱، ۲۷۰	علامه حلی ۱۲، ۳۵، ۱۰۲، ۱۱۱، ۲۲۸، ۲۴۷، ۳۰۵، ۳۱۱-۳۱۳، ۳۶۹، ۳۷۰	قمی، ابراهیم بن هاشم ۲۷۰
سهروردی، شهاب‌الدین ۳۰	صفری، نعمت‌الله ۴۴، ۱۰۳، ۱۳۹	علی بن ابی حمزه بطنانی ۳۱۵-۳۱۷، ۳۱۹-۳۲۰	قمی، علی بن ابراهیم ۲۰۹، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۹۷، ۳۱۷
سهل بن زیاد ۳۱۷	صفوان بن یحیی ۲۹۳	علی بن رئاب ۳۱۷، ۳۲۰	قمی، میرزا ابوالقاسم ۱۰۴، ۱۶۴
سید بن زهره ۹۳، ۱۳۹	صلواتی، محمود ۲۱۱	عمر بن حنظل ۹۴، ۹۸، ۲۹۲-۲۹۸	قیصری، داود ۲۴-۲۹، ۳۱
سید رضی ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۲۷۱	صهرشتی ۱۳۸	عسی بن عبدالله العلوی ۲۵۹	کاشانی، عبدالرزاق ۲۵
سید مرتضی ۳۵، ۴۰، ۹۳، ۱۱۰، ۳۷۰	طاهری خرم‌آبادی، سیدحسن ۹۳	غروی، شیخ محسن ۲۱۶	کاشف الغطاء، شیخ جعفر ۱۲، ۵۷، ۱۰۴
شاه سلطان حسین ۱۰۴	طباطبایی، سیدجواد ۳۱	غروی تبریزی، میرزا علی ۵۲، ۱۰۶	۱۰۸، ۱۳۸، ۲۳۱، ۲۴۴، ۳۵۹، ۳۷۰
شیرازی، سید موسی ۲۹۶	طباطبایی، سید علی ۲۴۸، ۳۵۸	۱۳۲، ۱۳۳، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۶۱، ۳۸۱	کراجکی، محمد بن علی ۹۲، ۲۸۳
شیرعی، علی ۱۶۹	طباطبایی، سید محمد حسین ۳۶، ۳۷، ۶۲، ۶۶، ۶۸-۷۲، ۷۴، ۳۴۴، ۳۴۶	غزالی، امام محمد ۲۷۸	کریاسی، عفت ۲۵
شعیری، تاج‌الدین محمد بن محمد ۲۷۲	۳۵۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۱	غفاری، علی‌اکبر ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۷۱	کرین، هنری ۲۵
شکوری، ابوالفضل ۲۱۱	طبرسی، ابومنصور احمد ۹۴، ۳۲۳	فارسی، جلال‌الدین ۲۱۶	کرمی، محمد ۱۹۲
شهید اول ۱۲، ۳۷۰	طبرسی، امین الاسلام ۶۲، ۶۹، ۲۶۷	فاضل دربندی ۱۰۹، ۱۵۷، ۲۷۶، ۲۷۷	کریمی، فؤاد ۱۸۴
شهید ثانی ۱۲، ۱۰۳، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۹۷	۲۷۱، ۲۷۹، ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۵	۳۵۹، ۳۰۱	کشفی، سید جعفر دارابی ۱۲، ۱۶۴
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۵۸، ۳۷۰	طوسی، شیخ الطائفة ۱۲، ۳۵، ۶۹، ۷۱، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۷	فاضل مقداد سیوری ۷۲-۷۴، ۳۵۸	کشکی ۲۷۶، ۲۹۶
شیخ حسین مظاهری ۷۲، ۹۲	۳۲۳، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۷۰	فتحعلی شاه قاجار ۱۰۴	کلینی ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶
شیخ صدوق ۹۸، ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۷۰	طوسی، نصیرالدین ۳۵، ۱۱۱، ۲۲۸، ۳۶۹، ۳۷۰	فخرالمحققین حلی ۳۵۹	۲۷۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۱۰، ۳۱۵
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰	طهرانی، شیخ آقا بزرگ ۱۰۴	فخری، ماجد ۲۷۸	۳۲۲-۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۵
شیخ مفید ۳۴، ۳۵، ۱۰۱، ۱۳۸، ۲۴۰	طهرانی، شیخ هادی ۴۴	فردوسی ۱۶۳	گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی ۱۰۷، ۱۸۴، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۹
۲۷۱، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۱	عاملی، شیخ جواد بن محمد حسینی ۳۵۸	فضاله ۲۹۷	۲۹۵، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۴۸
شیرازی، سید عبدالله ۱۸۴، ۲۶۸، ۲۷۶	عثمان یحیی ۲۲، ۲۴، ۲۵	فضل بن شاذان ۲۷۶	گنجی، اکبر ۸
۲۷۷، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۲۴	عراقی، آقا ضیاء‌الدین ۲۶۱، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۲۹	فیض کاشانی ۲۸، ۷۲، ۱۷۴	لاهیجی، شمس‌الدین محمد ۲۵، ۳۰
صابری همدانی، شیخ احمد ۱۰۷، ۲۵۵		قاسم بن محمد ۳۱۶	لاهیجی، عبدالرزاق فیاض ۴۰، ۱۱۱
۲۷۳، ۲۸۳، ۲۹۵، ۳۲۴، ۳۴۸		قاضی، ابوالفضل ۲۰۵	۲۳۱، ۲۳۳، ۳۶۹
صافی گلپایگانی، شیخ لطف‌الله ۱۹۲		قاضی طباطبایی، حسن ۱۰۴، ۱۶۴	لطفی، محمد حسن ۲۷۸
۳۲۴، ۳۲۶، ۳۷۶		قدّاح (عبدالله بن میمون) ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶	مازندرانی، ملا محمد صالح ۸۹
صالحی نجف‌آبادی، شیخ نعمت‌الله ۲۱۱			مالک اشتر ۱۸۰
صبحی صالح ۸۸، ۹۵، ۲۷۱			
صدر، سید محمد باقر ۱۴۹، ۳۳۵			

مجاهد، سید محمد ۱۰۴، ۱۰۵	مطهری، شیخ مرتضی ۱۳، ۲۵، ۳۲، ۳۳	مؤمن قمی، شیخ محمد ۳۳، ۳۹، ۴۸	۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵
مجلسی، ملا محمد باقر ۱۲، ۳۸، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۶۴	۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۰-۴۲، ۶۲، ۸۸، ۱۱۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۱، ۲۱۱	۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰	۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۱۶
محقق حلی ۱۲، ۴۳، ۹۳، ۱۰۱، ۱۵۳، ۲۳۳	مظفر، شیخ محمد رضا ۳۶، ۴۱، ۳۶۹	نائبینی، میرزا محمد حسین غروی ۱۳	۳۲۴، ۳۳۷، ۳۵۸، ۳۷۶
محقق کرکی ۱۲، ۱۰۳، ۱۲۹، ۲۹۵، ۳۷۰، ۳۵۸	مکارم شیرازی، شیخ ناصر ۱۹۴، ۲۵۰-۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵	نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی ۲۹۶، ۳۱۱	نسفی، عزیزالدین ۳۰
محلاتی، شیخ اسماعیل ۱۳	مکی عاملی، شیخ حسن محمد ۳۶۹	نجف، محمد مهدی ۲۵۴	نوری، میرزا حسین ۳۸
محمد بن الحسن الشّمون ۲۹۴	ممقانی، شیخ عبدالله ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۲	نجفی، سید علی بن عبدالکریم ۳۲۳	وزّام، ابوالحسین ۲۷۲
محمد بن الحسین ۲۹۳	ممقانی، شیخ محمد حسن ۳۰۱، ۳۲۴	نجفی، شیخ محمد تقی ۲۶۴، ۲۷۶	هاشمی، سید محمد ۲۰۶
محمد بن حسن الصفار ۲۷۱	منتظری نجف آبادی، شیخ حسین علی ۹۲، ۱۰۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۸-۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۴-۳۳۷، ۳۵۶، ۳۸۴-۳۸۵	نجفی، شیخ محمد حسن ۱۰۶، ۲۳۲	همدانی، حاج آقا رضا ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۵۹
محمد بن علی بن محبوب ۲۰۹، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷	موسوی تبریزی، سید ابوالفضل ۳۰۱، ۳۲۴	۲۳۴، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۲۴، ۳۵۹	یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی ۴۹
محمد بن عیسی بن عبید یقطینی ۲۹۳-۲۹۶، ۳۰۲	مولوی، جلال الدین محمد بلخی ۳۰	۳۷۱، ۳۷۶	۵۰-۵۲، ۱۳۴، ۲۳۱، ۲۳۲
محمد بن محمد بن عصام کلینی ۳۲۲	موله، مازیان ۳۰	نراقی، ملا احمد ۱۲، ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۸	یزدی، شیخ محمد ۷۲
محمد بن یحیی ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۵	میرحامد حسین ۸۸		یزید بن خلیفه ۲۹۷
محمدی گیلانی، شیخ محمد ۷۲	میرزا عبدالوهاب منشی الممالک ۱۰۴		یونس ۲۹۶، ۲۹۷
مختاری، شیخ رضا ۲۵۵	میلاتی، سید محمد هادی ۲۶۰، ۲۶۱		
مراغی، میر عبدالفتاح ۴۵، ۴۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۵۷، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۳۶، ۳۵۹	۲۶۸، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۴		
مرعشی نجفی، سید شهاب الدین ۱۸۵			
مصباح یزدی، محمد تقی ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۷۲، ۲۱۵-۲۱۷، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۹۳			
مصدق، محمد ۱۶۴			
مصلحی، ابوالحسن ۹۲			

المنجد ۲۱، ۲۳۶	پیرامون انقلاب اسلامی ۱۳، ۱۱۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۱، ۲۱۱	تفسیر طبری ۷۰	جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۵۷، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۵۸، ۳۷۱، ۳۷۶
النهایه (طوسی) ۱۳۸، ۱۳۹	پیرامون جمهوری اسلامی ۱۱۶، ۱۴۸، ۲۱۱	تفسیر مجمع البیان ۶۲، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۵	حاشیه المکاسب (ایروانی) ۲۵۱، ۲۸۰، ۲۹۰، ۳۲۸، ۳۲۹
الهدایة الی من له الولاية ۱۰۷، ۱۳۰، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۹	پیرامون وحی و رهبری ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۳-۱۵۶، ۲۱۳، ۲۳۷، ۲۹۵، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۹۰	تفسیر نورالثقلین ۳۴۳	حاشیه شرح فصوص الحکم (خمینی) ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹
الینایع الفقیه ۱۳۸	تاج العروس فی شرح القاموس ۲۱	تلخیص الشافی ۳۵	حاشیه کتاب المکاسب (خراسانی) ۵۲، ۱۰۶، ۲۶۱، ۲۷۹، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۲۸، ۳۴۸، ۳۶۰، ۳۸۲
امامت و رهبری ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۸۸	تجريد الاعتقاد: ← كشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد	تمهید الاصول فی علم الکلام ۱۱۱	حافظ ۱۱
انتخابات در جمهوری اسلامی ایران، نتایج همه‌پرسی‌ها ۱۹۵	تحریرالوسیله ۴۹-۵۳، ۵۵، ۹۳، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۶۸	تنبيه الامه و تنزيه الملة ۱۳، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۷۶	حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران ۲۰۵
انوار الفقاهة ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵	تحفة الملوك ۱۰۲، ۱۶۴	تنبيه الخواطر و نزهة النواظر ۲۷۲	حقوق اساسی و نهادهای سیاسی ۲۰۵
اوائل المقالات ۳۴، ۳۵	تذكرة الفقهاء ۱۰۲، ۲۴۷	تنقيح المقال فی معرفة الرجال ۲۹۷	حقوق و سیاست در قرآن ۲۱۷
ایران (روزنامه) ۲۱۸	تذکرة الفقهاء ۱۰۲، ۲۴۷	توضیح المسائل مراجع ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰	حکمت و حکومت ۱۵۷
ایضاح الفوائد ۳۵۹	تصحیح الاعتقاد ۲۴۰	تهذيب الاحکام ۹۴، ۲۷۷، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۱۰	حکمة الاشراق ۳۰
بحار الانوار ۳۸، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۱۶۴، ۲۷۲، ۲۸۳، ۳۳۰	تعليقات على فصوص الحکم (قمشه‌ای) ۲۴-۲۷	تهذيب الاصول ۵۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۶۸، ۲۴۵	حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه ۱۰۳، ۱۳۹
بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی ۱۶۵	تعليقة على المکاسب (غروی اصفهانی) ۲۹، ۳۱، ۲۷۷، ۲۸۶، ۳۲۹، ۳۸۱	ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ۲۷۰	حکومت اسلامی در چشم‌انداز ما ۲۱۱
بررسی‌های اسلامی ۳۷، ۳۶۷	تفسیر ابوالفتوح رازی ۴۴، ۷۱	جامع احادیث الشیعه ۳۶، ۸۳	حکومت اسلامی (مجله) ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۹۳
بصائر الدرجات الكبرى ۲۷۰، ۲۷۱	تفسیر التبیان ۶۹، ۳۴۵	جامع الاخبار ۲۷۲	خزائن الاحکام ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۵۷، ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۵۹
بلغة الفقيه ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۳-۵۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۳۰، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۲۴، ۳۴۸	تفسیر الصافی ۷۲	جامع التراتیب ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۶۰	درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران ۳۱
بنیانهای حکومت در اسلام ۱۱۶	تفسیر القمی ۳۱۶	جامع بیان العلم و فضله ۲۵۵	
پرسش و پاسخهای مذهبی، سیاسی، اجتماعی ۱۲۲	تفسیر المیزان ۳۶، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸-۷۴، ۷۶، ۷۹، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۶۵، ۳۸۱	جامع طبرانی ۷۰	
پرسشها و پاسخها ۲۱۵	تفسیر ثعلبی ۷۰	جمهوری ۲۷۸	
		جمهوری اسلامی (روزنامه) ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹	

- دراسات فى ولاية الفقيه و فقه الدولة
الاسلامية ۹۲، ۱۵۱، ۲۱۱، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۰-۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۳۴-۳۳۷، ۳۴۲، ۳۵۶، ۳۸۵، ۳۸۶
- دعائم الاسلام ۲۶۳
- دغدغه‌های حکومت دینی ۲۲۴
- دوره آثار افلاطون ۲۷۸
- دين و سياست در عصر صفوى ۱۰۴
- راهنماشناسى ۳۳-۳۵، ۴۱، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۲
- راه نو (هفته‌نامه) ۸، ۱۴۹
- ربيع الابرار ۲۷۲
- رجال‌الکشی ← اختيار معرفة الرجال
- رجال‌النجاشى ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۲۹
- رسائل المحقق‌الکركى ۱۰۳، ۱۲۹، ۲۹۵، ۳۵۸
- رسائل، ... شيخ فضل‌الله نورى ۱۰۲، ۱۴۱، ۱۶۴
- رسائل (قيصرى) ۲۴، ۲۵، ۲۹
- رسالت (روزنامه) ۱۱۹
- رسالت (روزنامه) ۱۱۹
- رسالة الجهاد والدفاع ۹۳
- رسالة الحق والحكم ۴۴
- رسالة اللئالى المربوطه فى وجوب المشروطة ۱۳
- رسالة فى الولايات ۱۰۸
- رسالة فى ولاية الحاكم الفقيه ۱۳۰، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۵۹
- رسالة قاعدة اللطف ۳۷۱
- رسالة ولاية الولي المعصوم ۳۳، ۳۹، ۹۳
- رسالة هداية الانام فى حكم اموال الامام ۱۳۰، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۲۴، ۳۷۹
- رياض المسائل ۲۴۸، ۳۵۸
- سرمایه ايمان ۳۶۹
- سنن ابن ماجه ۲۵۰، ۲۷۰
- سنن ابى داود ۲۵۰، ۲۷۰
- سنن الترمذى ۲۵۰
- سنن بيهقى ۹۲، ۲۵۰
- سنن نسايى ۷۰
- سير فلسفه در جهان اسلام ۲۷۸
- سىرى در نهج البلاغه ۲۱۰
- شئون و اختيارات ولى فقيه ۱۰۷
- شاهنامه ۱۶۳
- شرايع الاسلام ۴۳، ۹۳، ۱۰۱
- شرح الكافى ۸۹
- شرح تبصرة المتعلمين ۲۶۱، ۲۸۰، ۳۲۹
- شرح غرر الحكم و دررالکلم ۲۷۱، ۲۸۲
- شرح فصوص الحكم (قيصرى) ۲۴-۲۹، ۳۱
- شرح مقدمه قيصرى بر فصوص الحكم ۲۵-۲۹
- شرح منازل السائرين ۲۵
- شرف اصحاب الحديث ۲۵۵
- شما (هفته‌نامه) ۲۱۵
- صحيفة نور ۱۳، ۱۹، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۴۲-۱۴۵، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۵، ۱۷۸-۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۷-۱۸۹، ۱۹۵-۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۶
- صحيفة الامام الرضا (ع) ۲۵۴
- صراط النجاة فى اجوبة الاستفتاءات ۲۴۱
- صلوة الجمعة ۳۲۴
- صورت مشروح مذاكرات شورى
- بازنگرى قانون اساسى ۱۱۹، ۱۲۲
- صورت مشروح مذاكرات مجلس بررسى
- نهایى قانون اساسى ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۰-۱۹۴، ۲۱۱
- ضرورة وجود الحكومة او ولاية الفقهاء
- فى عصر الغيبة ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۷۶
- عقبات الانوار ۸۸
- عقائد الامامية ۳۶، ۴۱، ۳۶۹
- علل الشرايع ۲۶۵
- علل گرايش به ماديگرى ۲۱۱
- علم اليقين ۲۸
- عوائد الايام ۹۲، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۳۷، ۳۵۸، ۳۷۶
- عوالى اللئالى ۲۵۴، ۲۷۲
- عين الحياة ۱۰۲، ۱۶۴
- عيون اخبار الرضا (ع) ۲۵۵، ۲۵۹
- غاية الآمال ۳۰۱، ۳۲۴
- غنية النزوع ۱۳۹
- فصل المقال ۲۷۸
- فصوص الحكم ۲۷، ۲۸
- فقه الرضا(ع) ۲۷۲
- فقه اهل بيت (مجله) ۱۱۷
- قاموس الرجال ۳۲۶
- قدس (روزنامه) ۲۱۷
- قرآن در اسلام ۳۷
- كافى ۲۷، ۵۹، ۷۰، ۸۲، ۸۳، ۸۷-۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۸، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۴۵
- كامل الزيارات ۲۶۶، ۳۱۶
- كتاب البيع (اراكى) ۳۷۹
- كتاب البيع (خمينى) ۱۷، ۴۴، ۵۲-۵۰، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۲۸، ۲۵۵-۲۵۹، ۲۶۵، ۲۷۳-۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷-۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶-۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۶۳، ۳۸۶، ۳۸۸
- كتاب الخمس (ميلاتى) ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۲۴
- كتاب العين ۲۱
- كتاب الغيبة (طوسى) ۹۸، ۳۲۳
- كتاب القضاء (شيرازى) ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۲۴
- كتاب القضاء (عراقى) ۳۲۹
- كشف الاسرار ۱۱۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۶، ۲۳۶، ۳۶۰

کشف الغطاء عن مبہات الشریفہ الغراء ۵۷، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۳۱، ۲۴۴، ۳۵۹، ۳۷۰ کشف الغمۃ فی معرفۃ الائمۃ ۳۳۰ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ۳۵، ۱۱۱، ۳۶۹ کفایۃ الاصول ۴۴، ۳۵۵، ۳۶۰ کلمات سدیدۃ فی مسائل جدیدۃ ۴۸، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱ کنز العرفان فی فقہ القرآن ۷۲، ۷۳، ۷۴ کنز العمال ۲۵۵، ۲۶۳ کنز الفوائد ۹۲، ۲۸۳ کیهان (روزنامہ) ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹ گفتمان (مجلہ) ۱۴ گلستان سعدی ۱۶۳ گوهر مراد ۴۰، ۱۱۱، ۲۳۱، ۲۳۳ لسان العرب ۲۱، ۳۰۵ لغتنامہ دہخدا ۲۱ مبانى تکلمۃ المنہاج ۴۹، ۵۰ مبانى فقہى حکومت اسلامى ۲۱۱ مثنوى ۳۰ مجمع الزوائد ۲۵۵ مجمع الفائده والبرهان فى شرح ارشاد الاذهان ۳۵۸ مجموعہ مصوبات ادوار اول و دوم قانونگذارى مجلس شورای ملی ۱۴۱ محاضرات فى فقہ الامامیۃ ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۲۴	محجة البیضاء فى تهذیب الاحیاء ۲۷۸ مختار الخرایج ۳۳۰ مختلف الشیعۃ ۳۱۲ مرآۃ العقول ۸۹ مسالك الافہام فى شرح شرائع الاسلام ۱۰۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۵۸ مستدرک وسایل الشیعہ ۳۸، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۸۲ مسند احمد بن حنبل ۷۰ مصباح الاصول ۲۵۱ مصباح الفقاهۃ ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۱۰۶، ۲۶۱، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۲۹، ۳۴۸، ۳۶۰ مصباح الفقیہ ۱۳۰، ۳۲۴، ۳۵۹ مصباح الہدایۃ الى الخلافة والولایۃ ۲۸، ۲۹ معالم الحکومتۃ الاسلامیۃ ۲۱۱ معانى الاخبار ۲۵۴، ۲۵۹ معجم رجال الحديث ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹ معجم مفردات الفاظ القرآن الکریم ۲۰، ۶۲، مفاتیح الاعجاز فى شرح گلشن راز ۲۵، ۳۰ مفتاح الکرامۃ ۳۵۸ مقائیس اللغة ۲۱ منتخب الانوار المضيئة ۳۲۳ من لا یحضرہ الفقیہ ۹۰، ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۵۹، ۳۱۱	منية الطالب ۱۰۵، ۲۵۲، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۱۳، ۳۲۹، ۳۳۳ منية المرید ۲۵۵ مہذب الاحکام ۱۳۰، ۲۹۵، ۳۲۴ نامہ ای از امام موسوی کاشف الغطاء ۱۶۸ نامہ مفید (مجلہ) ۴۴ نخستین رویاروییهای اندیشہ گران ایرانى با دورویہ تمدن غرب ۱۰۴ نشریۃ دانشکدۃ ادبیات و علوم انسانى تبریز ۱۰۴، ۱۶۴ نص النصوص فى شرح فصوص الحکم ۲۵، ۲۸ نظریہ های دولت در فقہ شیعیہ ۷، ۱۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۵۶، ۳۷۱ نوادر الحکمة ۲۹۶ نوروز (روزنامہ) ۲۱۶	نهج البلاغة ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۲۷۱ نهج الحق و کشف الصدق ۳۵ نهج الفقاهۃ ۵۲، ۱۰۶، ۱۳۲، ۲۵۲، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۶۰ وسائل الشیعۃ ۳۸، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۲۸۷، ۳۲۳ ولایت فقیہ ۱۷، ۴۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۷۳-۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۸۸ ولایت فقیہ از دیدگاه قرآن کریم ۳۳۹ ولایت فقیہ حکومت صالحان ۲۱۱ ولایۃ الامر فى عصر الغیبۃ ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۳۲۴-۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۵ ولاءها و ولایتها ۲۵، ۳۲، ۳۹، ۶۲
---	--	---	--